کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۴۵۲

کتاب مجالس تعزیه‌خوانی

مؤلف [illegible]

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۶۲۸۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجالس تعزیه‌خوانی

مؤلف [illegible]

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۶۲۸۷

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۴۵۲

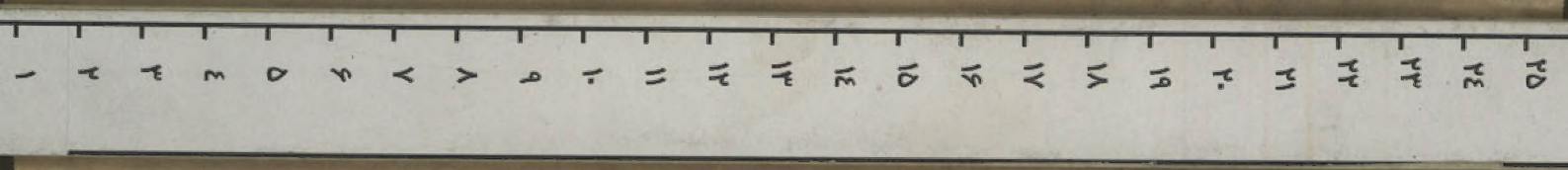

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجالس تعزیه‌خوانی

مؤلف [illegible]

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۶۲۸۷

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۴۵۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

۱۶۲۸۷

۲۰۷۴۵

مجلس طفلان زینب

مجلس راه گم کردن

اوایل محرم ۱۳۴۲ محمد محسن بن ملا احمد نراقی

۱

۱۶۲۸۷

۲۰۷۴۵۲

مجلس اطفال زینب

(از نسخه مورخه ۱۲۴۲ قمری بخط محسن بن ملا احمد دهقی)

ابن سعد :

یا حسین (ع) نور دیدهٔ زهرا — تو گل بوستان شیر خدا

تو کن بیعت یزید قبول — ورنه از تیغ میشوی مقتول

یا بشو این زمان تو دست زجان — یا مبارز شو در میدان

امام حسین (ع) :

میتیز چند کنی ای سپهر کج رفتار — بس است ظلم به اولاد احمد (ص) مختار

هزار گل که ز گلزار احمدی واشد — برای چیدن آن گل عدو تمنا شد

شهید ظلم ستم شد ز کین برادر من — نمود چاک گریبان ز داغ خواهر من

تمام عترت و آلم شهید گردیدند — زخون خویش همه نا امید گردیدند

گیر خواهر من یکزمان سرم زکنار — که من بخواب روم خواهرکو اطوار

(امام بخوابد)

ابن سعد :

ای سروران کوفه وای مهتران شام — باید که حمله کرد به شاه فلک مقام

باید که پاره پاره کنم اکبر حسین (ع) — باید که بر سنان نمایند سر حسین (ع)

امید سکینه حال تسلی بی پدر شود — باید که اهلبیت همه دربدر شود

باید بروی سینه او اسب کنم تاخت — باید که پاره پاره تنش را ز تیر ساخت

اکنون یورش به خیمهٔ سلطان دین برید — اهل سراپرده اش ز ستم سر زکین برید

(به طرف خیمه یورش آورند)

زینب :

به گلزارم گل مرگ بارید — اسیری رفتن من راست گردید

مسلمانان حسین (ع) از دست غارت — بهار عیش برباد فنا رفت

سکینه :

الوای رسید عمه لشکر — شد روی زمین چه روز محشر

ای عمه بیا برس به دادم — از هول سپه ز پا فتادم

مادر قاسم :

ای بانوی پرده های عصمت — بنگر به سکینه کن ز رحمت

بی هوش شد و ز پا در افتاد — از هول سپه به خاک جان داد

زینب : (بر بالین امام آید و گوید :)

ای برادر دشمن آمد بر سرم بیدار شو — می شود خیلی ز مرگت معجرم بیدار شو

تو به خواب راحتی من در اسیری می روم — یا حسین (ع) ای نور چشم حیدرم بیدار شو

امام حسین (ع): (بیدار شود و خواند)

خواب دیدم مرغزار با صفا — باغ بود و حور بود و قصر و نگذاشتی

جد من خیرالبشر از کفر ایستاده بود — کفر زهرا و یک جا مرتضی نگذاشتی

مادرم می گفت فردا کشته می گردد حسین (ع) — می شود زینب اسیر اشقیا نگذاشتی

زینب:

بگو بگو به فدایت شوم برادر جان — نظر نما تو در اندیشه غرضه میدان

به خیمه های حرم رو نهاده اهل ظلم — پی اسیری ما بیکس ان بی فحر

امام حسین (ع): (کفن پوشد و گوید)

سلاح رزم نظر کن کفن به بر کردم — برای دین رسول تو ترک سر کردم

به یاد اکبرم الحال ذوالجناح مرا — شوم سوار روم سوی لشکر اعدا

که شاید این که شهید فغان گردم — به نزد قبر پدر رو نهید از آن گردم

علی اکبر: (کفن بردارد و گوید)

ایا گذیدهٔ خیرالنسا بپوش کفن — شهید راه رضای خدا بپوش کفن

کفن بپوش که جان را کنم به قربانت — کفن بپوش پدر دست من بود دامانت

برای باب خدایا کفن به بر کردم — به رزم می روم الحال ترک سر کردم

قاسم:

من فدای تو ای علی اکبر — تو به رزمی چرا کفن کردن

با چنین حالت ای نکو سیما — به کجا می روی بیان فرما

علی اکبر:

قاسم ای نور بخش دیدهٔ من — تو گل حضرت امام حسن (ع)

پدرم در برابر لشکر — مانده او دل فکار و بی یاور

می روم سر نهم به فرمانش — جان شیرین کنم به قربانش

قاسم:

تو مرو دست من به دامانت — من کنم جان خود به قربانت

غم اندر زمانه دلگیر است — من یتیم دلم ز جان سیر است

بهتر آن است ای ضیاء بشر — که شوم من فدای آن سرور

علی اکبر:

قاسم ای بن عم وفا اندیش — تو کفن مرا مکن به گردن خویش

من هوای جنان به سر دارم — گر شوم کشته من پدر دارم

می روم من یقین سوی میدان — جان به پای پدر کنم قربان

قاسم:

یک سخن گویم ای علی اکبر — بشنو از من به جان و بپذیر (ع)

می رویم هر دو ای ضیاء دو عین — نزد سلطان دین امام حسین (ع)

هر کسی را که داد اجازت شاه — می رود او بسوی قربانگاه

علی اکبر:

خوب گفتی سخن بذات خدا — که رویم هر دو نزد آن مولا

(نزد امام آید و علی اکبر آید)

ما دو تن خواهش سفر داریم — سفر مرگ در نظر داریم
تو بده اذن ای شه دوران — که کدامی رویم سوی میدان

امام حسین (ع) :

ای دو سرو جنان علیک سلام — نور دو دیدگان علیک سلام
لیک امروز قاسم افکار — از برای پدر بود خونبار
برو ای نور دیدگان پدر — سوی میدان کین علی اکبر

قاسم :

علی اکبر ز دیده خون فشانم — مرو من از غمت آتش به جانم
علی اکبر ـ قربان وفایت — مرو تا جان خود سازم فدایت

امام حسین (ع) :

بازگرد ای نهال باغ حسن (ع) — کرده بابت وصیتی با من
که کنم از برات داماری — اندر این جا عروسی شادی
بکن ای نور دیده رو به جهاد — که خدای جهان پناه تو باد

قاسم :

مرو به جنگ فدایت شوم علی اکبر — مرو مرو تو بحق جناب پیغمبر
گذار تا بروم من و دل فگار کنم — به امر لم یزلی جان خود نثار کنم

امام حسین (ع) :

ای یگانهٔ آفاق شهریار زمن — فدای جان عزیز تو قاسم بن حسن
که نیست حرب تو ای نور دیدهٔ انسان — که هست رخصت این حرب دست مادرتان
بهر کدام اجازه بداد مادر خویش — روان شوید به میدان کنید بی تشویش

علی اکبر : (خطاب به مادر)

ای مادر افگار من — از خیمات بیرون بیا
ای مادر غمخوار من — از خیمات بیرون بیا
دارم به سر شوق سفر — رفتم به پابوس پدر
فرمود آن شاه بشر — رخصت بگیرم از شما

شهربانو :

فدای جان تو ای نوجوان علی اکبر — یگانهٔ گهر من شبیه پیغمبر
تو وعده کرده به مدینه به فاطمه دادی — چرا تو وعدهٔ خود را بجا نیاوردی

علی اکبر :

فدای جان تو ای بی قرینه — نصیب من نشد دیگر مدینه
اگر خواهی به بینی بار دیگر — بده بوی سرم را جان مادر

شهربانو :

خدایا یک طرف بی هوش اصغر — ز یکسو غرم میدان کرده اکبر

خدایا الامان از قوم غداران — خدایا اصغرم گردیده گریان

علی اکبر :

بدت اصغر بدیدت من تو مادر — که بوسم عارض آن ماه انور

ع اصغر به قربان تو گردم — مکن افغان که حیران تو گردم

شهربانو :

برو برگرد خدا یارو یاورت باشد — در این کفر نظر ما بر سرت باشد

اگر از دوری تو غم به جانم شاد رسد — ولی علاج ندارم خدا به دادرسد

قاسم :

بازگرد ای علی اکبر زار — من سرو جان کنم به پات نثار

مادرم از حرم بیا بیرون — بنگر حالت من محزون

که مصمم به حرب کفارم — بهر غمم ز دیده خونبارم

کن مرخص مرا بحق خدا — که شوم من فدای آن مولا

مادر قاسم :

جان مادر خوشا به احوالت — من تصدق به سرو بالایت

تو برو جان بکن فدای حسین — شو به قربان خال و باب حسین

شهربانو :

بازگرد ای قاسم افگار زار — بازگرد ای مونس جانفگار

شوردان تو ای علی اکبرم — سوی میدان لعینان از برم

مادر قاسم :

ای شبیه حضرت خیر البشر — ای ضیاء نور بردو چشم تر

بازگرد ای من بلاگردان تو — تا برود قاسم شود قربان تو

قاسم من سوی میدان تو سوار — جان بکن قربانی آن دل فگار

شهربانو :

ای قاسم نوجوان زارم — بر بیکسیت سرشک بارم

برگرد سرم شود فدایت — قربانی غیرت و وفایت

تو بی پدر و یتیم واری — از جور و جفا پدر نداری

بگذار ضیاء دیدهٔ تر — بر جنگ روانه گردد اکبر

مادر قاسم :

تو بازگرد فدایت شوم علی اکبر — که ما رویم به نزد حسین تشنه جگر

بهر کدام اجازه دهد ز روی وفا — رویم جانب میدان لشکر اعدا

شهربانو :

ایا امام زمان پادشاه تشنه جگر — ز روی مهر نگرانی به قاسم و اکبر

بهر کدام بدانی صلاح ای سرور — بده اجازه که تا او رود سوی لشکر

امام حسین (ع) :

گلی که شوق لقای محمدی دارم — هوای گلشن خورشید احمدی دارم

کنم نظاره سوی عارض علی اکبر — که هست عارض ماهش شبیه پیغمبر

گهی که شوق لقای حسن مرا به سر است — تسلی دل من قاسمش ببیند اگر

به این دو طفل چسان اذن جنگ خواهم داد — کنون رضا به قضا من چسان توانم داد

ابن سعد :

ای نونهال حضرت خیر النساء حسین — ای نو گل جناب رسول خدا حسین

نوبت سوی حرب میارز تو این زمان — یا خود بیا به جانب میدان کوفیان

مادر قاسم :

الحال بگیر است حسین سبط مصطفی — قاسم کمین تو ماری سلطان کربلا

قاسم و علی اکبر : (همدا آوند) :

ما هر دو به قربان تو ای شاه مدینه — بگذار به ما دست رد ای ماه مدینه

بنمای مرخص که به قربان تو گردیم — قربانی این دیده گریان تو گردیم

امام حسین (ع) :

روانشوید شما ای دو سرو باغ نعیم — به نزد خواهر محزون کشیده ام زینب

بهر کدام اجازه دهد ز روی وفا — روان شوند در آیند بسوی قربانگاه

علی اکبر :

فدای جان تو ای غمگسار تعب — که جان قاسم و اکبر رسیده هر دو به لب

بده تو اذن کدامین برویم سوی میدان — کنیم جان به فدای امام تشنه لبان

زینب :

مرو مرو به فدایت شوم علی اکبر — مرو تو قاسم ابا نور چشم شاه بشر

دو طفل هست برادر سرای این نانی — کنم برای شما من ز هر دو امادی

بروان ز خیمه بیائید ای دو غم پرور — شوید هر دو به قربان قاسم و اکبر

طفلان (همدا - جفت خوانند)

کنیم ما هر دو ای یاران — به اکبر جان بلا گردان

روانیم جانب میدان — که جان خود کنیم قربان

قاسم و علی اکبر (همدا آوند)

شما طفلید ای یاران — میارید رو سوی میدان

بسوی خیمه برگردید — شما با دیده گریان

به قربان شما گردیم — مرو میدان مرو میدان

طفلان (همدا با هم گویند)

مخور غصه تو ای مادر — که ما با دیده های تر

به دور قاسم و اکبر — بگردیم از دل و از جان

به قربان کرت گردم — علی اکبر علی اکبر

علی اکبر و قاسم (همدا و با هم خوانند)

به بینند زینب محزون — شده بهر شما گریان

شوید کشته ایا طفلان مبادا اندر این میدان

به قربان شما گردیم مرو میدان مرو میدان

طفلان (باهم و همدا گویند)

شما؟ نا سم دا کبر بجن روح پیغمبر

شو مانع به ما دگیر که جان خود کنیم قربان

به قربان شما گردیم مرو میدان مرو میدان

امام حسین (ع):

بزرگوار خدایا ببین ز آل جفا چه ظلم ها که به ما می رسد در این صحرا

فدای جان شما ای دو نور چشم خواهرمن خدا برد به کجا می رود از بر من

محمد (برادر بزرگ طفلان)

جان فدای تو باد ای سرور می کنیم جان به گفته مادر

به فدای علی اکبر تو که شویم کشته در برابر تو

امام حسین (ع):

مریز اشک خواهر زار و نالانم که از داغ شما من در عذابم

شما را لب بود آلوده از شیر کجا دارید تاب زخم شمشیر

بدست آرید یاران خاطرم را مسوزانید جان خواهرم را

عون (برادر کوچک طفلان)

بیا آقا ببوسم دست و پایت مرخص کن که جان سازم فدایت

دلم جز مرگ مقصودی ندارد گمان کن خواهرت رودی ندارد

امام حسین (ع):

ای زاده خوب خواهرمن ای نور دو دیده ترمن

آماده شدی به جان سپردن انیقدر عجل شتاب رفتن

محمد:

ای مادر ما و مادر ما خاک قدم تو بر سر ما

گوئی تو نرو مرا هل کنید قربانی اصغر دلبند

هرچند که ما دو نامرادیم ما هر دو غلام خانه زادیم

تو بی کسی و کسی نداری ما را ست هوای جان سپاری

عون:

بیا آقا به قربان تو جانم مرخص کن به حرب دشمنانم

پس از تو با حیاتم ننگ و عارست مرا با زندگی دیگر چه کارست

امام حسین (ع):

شوم فدای تو ای خواهر جگر پر خون بیا که خانه صبر من و تو شد ویران

بیا که هر دو جوانت سر سفر دارند در این سفر سفر مرگ در نظر دارند

زینب:

برادر جان حسین ما دو نداری در این جا غیر تو خواهر نداری

برادر جان دو نو داماد دارم دو تا قربانی ناشاد دارم

در میانشان نمی زارم بمردم به قربان تو بادا هر دو بردم

امام حسین (ع):

جان خواهر طریق احسان نیست مرگ فرزند دیدن آسان نیست

دو پسر داری ای ضیاء دو عین — تو یکی را کن فدای حسین (ع)

زینب:

من رضایم که در بلا باشم — سر برهنه به کوچه ها باشم
نخورم قوت غیر خون جگر — نکنم جز سیه لباس به سر

امام حسین (ع):

من رضایم که سر جدا باشم — کشته از خنجر جفا باشم
مشر خنجر زند به سینهٔ من — تو پریشان کن گیسوی من
گر تو باشی به خیمه پرده نشین — نگذدت اسیر لشکر کین

زینب:

کام دشمن فلک روا نکند — این سخن را مگو خدا نکند
چون ندارم به غیر این دو پسر — که به قربانیت کنم خواهر
قسمت میدهم بحق رسول — که نکنی التماس من تو قبول

امام حسین (ع):

چه آرزوی تو این است اندر این دنیا — کنی فدای حسین (ع) نور دیده ها یت را
کفن به گرد فشان کن که خوتر باشد — در این معامله اجر تو بیشتر باشد
ز بهر کاکل این هر دو را بزن شانه — کفن بتارک این هر دو طفل خود دانه

زینب:

بیا که شانه زنم زلف عنبرین شما — بیا که سیر ببینم مه جبین شما

بیار شانه گلاب با عنبر — بریز بر سر طفلان من بدیدهٔ تر

سکینه:

فلک از گردش ظلم تو فریاد — به آل مصطفی کردی تو بیداد
بگیر از دست من عمه تو شانه — بکن افغان تو از جور زمانه

زینب (شانه کردن گیرد):

ز گیسوان تو بوی خزان می آید — نوای درد و غم اشتیاق می آید
هزار حیف از این بوی عنبر افشانت — هزار حیف از این کاکل پریشانت

محمد:

ترم فدای تو ای مادر نکو اطوار — کفن بپوش تو ما را به دیدهٔ خونبار
خیال کن که نداری به شمل ما دو جوان — مرا تصدق آقای خود حسین گردان

سکینه:

توقعم ز تو آن بوده ای حمیده سیر — طلب کنی تو اناث عروسی دو پسر
به صد هزار شعف جمله شان بیاراییم — به عیش و عشرت و شادی ز غم بیاراییم

زینب:

الا سکینه شود عمرات به قربانت — فدای جان تو و دیده های گریانت
گر مرا از پدر بی کس تو بر گردید — لباس آی عروسی ما کفن گردید

سکینه:

کفن مگیر ز من عمهٔ نکو بنیاد — عروسی دو جگر گوشات مبارکباد

فلک خراب تری ظلم کین بس است بما — بس است ظلم به آل نبی در این صحرا

زینب :

جان مادر جان مادر من نبودم شایت — رود من آخر کفن شد خلعت دامادی

من نمیدانم کفن یا خلعت شادی بتن — شادی رودم مبارک تخت دامادی

پسرانم برای خدمت تو — ایستاده بنزد حضرت تو

هر دو در امن خودم کفن کردم — بهر قربانی تو آوردم

امام حسین (ع) :

ای فلک خاک تیره بر سر من — داغ کردی تو جان خواهر من

آفرین بر تو از ره یاری — خوب کردی بمن وفاداری

محمد :

بکن مرخصمان ای امام جن و بشر — که ماریم کنی حرب لشکر کافر

امام حسین (ع) :

مرخص شما ای دو سرو باغ جنان — که خود برای شهادت روید بکوی میدان

طفلان (همهمه گویند)

الوداع ای نو گل شیر خدا — الوداع ای اهل بیت مصطفی (ص)

الوداع ای مادر زار الوداع — مادر زار دل افکار الوداع

زینب و ام کلثوم (همهمه گویند)

خداوندا به اعزاز پیمبر — خدایا داد ما رس — بحق احمد و اولاد حیدر — خدایا داد ما رس

مادر قاسم و مهربانو (همهمه گویند)

خداوندا بحق آل طاها — بده صبری بزینب — بحق کوثر انا فتحنا — بده صبری بزینب

خداوندا دو طفلش را نگهدار — بده صبری بزینب

ندارد زینب محزون پرستار — بده صبری بزینب

طفلان (همهمه گویند)

برادر جان برادر جان — تو را گردم بلا گردان

بیا تا هر دو تن با هم — رویم ما جانب میدان

(بمیدان جنگ بروند)

ابن اسعد :

ایا دو طفل شما زاده کدام شده اید — که هر یک از رخشان چون مه چهارده اید

طفلان (همهمه گویند)

بدان ای ابن اسعد قوم کافر — پدر ما است عبد الله جعفر

دو خواهر زاده زار حسینیم — دو طفل بی مددکار حسینیم

ابن اسعد :

تیر باران قدر رعنای حسین نمایید — حرب الحال بهراه کنین نمایید

کو کنان اسب ستم جمله بمیدان تازید — شه بی خیل و حشم را بزمین اندازید

قوت حرب نمانده است بحسین (ع) علی (ع) — حرب میارزد زنی غربت او شیر آلی

(جنگ کنند و کشته شوند)

ابن اسعد (ع) :

زینب ای خواهر من محزون — بکدم از خیمه ات بیا بیرون

هر دو طفلت بجای جان پوری — یکدم از بهر شان بنا صبوری

کشته خنجر و کنین گشتند — هر دو قربانی حسین گشتند

پایان مجلس

بند	بیت	تعداد نفر
۸۰	۱۹۶	۱۱

نسخه خوانان

امام حسینؑ - زینب - ۲ بچه - ام کلثوم - قاسم - علی اکبر - سکینه - شهربانو - عون - محمد - ابن اسد

ضروریات مجلس

کفن	شیشه علی اصغر	شانه و گلاب و پارچه	شمشیر و سپر و نیزه
۴	۱	۱	هرکدام ۴ قبضه

لباس مناسب برای هریک از نسخه خوانان

مقدمه راه گم کردن اهل بیت

ساربان (وارد مجلس شود و بخواند)

تا دیده بپوشید ایها الثقلین — که می رسند در این دشت خواهران حسینؑ
فرشتگان سماوات طرق گویان — ستاده اند به دور حریم شاه جهان

زینب:

خطاب من به شما باد ای شتر داران — که آفتاب ولایت کجاست ای یاران
هرطرف که نظر میکنم هویدا نیست — ضیاء چشم رسالت پناه پیدا نیست

ساربان:

شوم فدای شما اهل بیت پیغمبر — فدای جان شما یک ز خسته جگر
یقین من شده حاصل که راه گم شده است — مه از جناب رسالت پناه گم شده است
قضا کشیده عنان را به سید الشهدا — وگرنه راه چرا گم شدی به راهنما

زینب:

ای گروه رفیقان و یاوران حسینؑ — موالیان و محبان و دوستان حسینؑ
کجاست روشنی دیده رسول الله — چه شد پناه من زار سید الشهدا
چه شد برادر من پور ساقی کوثر — حسین[۱۴] بیکس من یادگار پیغمبر

ساربان:

شوم فدای تو ای مبتلای رنج و تعب — انیس قافله سالار کربلا زینب
شوم فدای تو هرجا که هست آن مولا — همین دم است که حاضر شود به نزد شما

زینب:

ای همرهان تو نیز سرود ریا من جا چه شد — ای مهربان بی خبر آقای نظربان چه شد

ساربان:

ای دختر میرعرب ای زینب عالی نسب — امشب ز من این نیمه شب شاید حسین پیدا کنود (۴)

زینب:

ای ساربان خوش دلم بگشای بند محملم — در این بیابان مضطرم آقای نظربان چه شد

ساربان:

ای زهره برج یقین چون ماه در محمل نشین — آخر نمی ماند چنین شاید حسین پیدا کنود

زینب:

آرام گیر ای ساربان بگسل مهار اشتران — بنگر که همرهان روان آقای نظربان چه شد

ساربان:

تا کی نمایی ناله ها آهسته رو در این سما — کی می رود گم رهنما شاید حسین پیدا کنود

زینب:

ای دوستان کو تو سنش آگاه شد از رفتنش

نامد چرا باید از منش آقای نظربان چه شد

ساربان:

گویا غم دنیا همه باشد نصیب ما همه — غم کوه و محن ها همه شاید حسین پیدا کنود

زینب:

عباس ماه قافله گم گشته راه قافله — بنگر به شاه قافله آقای نظربان چه شد

ساربان:

در این شب دلج سیه بر چشم ما گم گشته ره — گر دیده پنهان قرص مه شاید حسین پیدا کنود

زینب:

اگر نیاز ای نازنین اندر بسیار اندر زمین — بنگر ببین سلطان دین آقای نظربان

چه شد

زینب:

کو یار این چه مکان است و این چه جا باشد — برادرم حسن مرتضی کجا باشد

چو آفتاب اگر از دیده پنهان است — غرقه است به جایی در این بیابان است

(بلافاصله گوید)

همرهان آخر مدانم ره نمای ما کیست — از این شب آفتاب پر ضیا، ما کیست

ای برادر کی توان پیدا نمودن راه را — می رویم ای بیکسان آخر لوای ما کجاست

امام حسین (علیه السلام) (بیاید و بخواند)

شوم فدای تو ای خواهر غمگسار منت — غمین مباش که نزدیک رسیدیم ای خواهر

ایا کسان که پرستار ما غریبانید — تمام شیفته یک دگر و از محبانید

به همره من دلخسته ساربانی بود — چه ساربان که به معنی شتر چرانی بود

ساربان:

سلام من تو ای سبط سید الثقلین — امیر قافله کربلا امام حسین (علیه السلام)

فدای جان غریب تو ساربان شما — چه حرمت است فدایت شوم بیان فرما

امام حسین (علیه السلام):

خطاب من به تو ای ساربان نیک لقا — شفاعت تو کند جد من رسول خدا

دانی چه جاست که اکنون مکان و منزل ماست

که متصل غم و اندوه مونس دل ماست

ساربان:

ایا سرور دل و دیده رسول خدا — فدای نام شریف تو گردم ای مولا

همین زمین که غم و درد مونس دل ماست — زمین ماریه است و بنام کرب و بلا

امام حسین (ع):

سوالیان من این قتلگاه آل عباست — همگان ریخته خون هاشم زده هاست
دراین زمین سرما می رود به نوک سنان — دراین زمین تن ها می شود بخون غلطان
اگر وده دراین وقت بازگشایید — برسیده وقت اجل از شتر فرود آیید
به پای دار همه خیمه های ماتم را — که راه نیست به ما خیمه را نما برپا

پیاده شود و به زینب گوید:

ایا انیس بیابان کربلا خواهر — سکینه را زره لطف پیش من آور
که تا شود دمی آن نور دیده مونس من — که داشت در همه اوقات خواهشی بر من

زینب:

که ای عزیز برادر سکینه تب دارد — هنوز واهمه از های و هوی شب دارد
ز اضطراب تو دیشب دلش کباب شده — ز بس که گریه نموده است او بخواب شده

امام حسین (ع):

شوم فدای تو خواهر بیاورش بر من — که نیست طاقت دوری نور دیده من
برو بیار سکینه که طاقتم طاق است — برای دیدن او مرغ روح بی تاب است

زینب:

شوم فدای تو ای نور دیده همه — فدای جان تو ای غم رسیده همه
بیا که تاب عزیزت ز غم پریشان است — برای دیدن رویت چه اگر گریان است

سکینه:

شوم فدات پدر جان بگو کجا بودی — چرا ز ما تو این تیره شب جدا بودی
تو چون نبودی از ما پناه گم کردیم — ز ظلمت شب دیجور راه گم کردیم

امام حسین (ع):

شوم فدای تو ای نور دیده تر من — فدای جان عزیز تو ای سکینه من
بیا بیا که بقربان دیدن رویت — هزار جان گرامی فدای هر مویت

سکینه:

دیدم بخواب دوش زمین بود پر ز خون — افتاده بود کشته بابای من حسین (ع)
ترسم که این سپاه برای پدر کنند — ترسم که نخل عیش مرا بی ثمر کنند

امام حسین (ع):

هنوز با پدرت آرمیده ای بابا — هنوز در دو جهانی ندیده ای بابا
هنوز با پدرت کامیاب هم نشوی — به زیر بال همای منی نه در بدری

نوحه خوانند:

همراهان گرانی زمین کربلاست — وادی داد
قتل ما باشد در این دشت بلاست — وادی داد
خواهرانم پیش من اینجا اسیر — وادی داد
می شود اینجا سکینه دستگیر — وادی داد
اکبرم می شود اینجا به خاک — "

می کند زینب در این جا شیه چاک وادی داد

حضرت عباس :

شوم فدای تو ای بهترین زمره ناس منم برادر با جان برابرت عباس

تو چون شهید شوی من چه کار خواهم کرد چه خاک بر سر این روزگار خواهم کرد

امام حسین (ع) :

ای برادر با جان برابرم عباس فریز اهل حرم نور چشم اشرف ناس

به من تو لبش برادر بخون نخواهی دید تو خیمه ای حرم دار گون نخواهی دید

سلام من به برایش بهشت خواهی برد چرا ز واقعه سر نوشت خواهی برد

علی اکبر :

سلام من به تو ای نور چشم چشم پیمبر منم غریب و دلفگار تو علی اکبر

من ستم زده از دوریت چه خواهم کرد تسلی دل پر درد با که خواهم کرد

امام حسین (ع) :

کجای تو بازد در آغوش پرورده من غمین مباش و مبندیش نور دیده من

تو چون برادر خود بی پدر نخواهی شد تو بیش تر ز پدر نا امید خواهی شد

قاسم :

شوم فدای تو ای نور چشم اهل زمین منم یتیم دل افگار قاسم بن حسن

در انتظار شهادت دلم پر از خون است گر شهادت من از حساب بیرون است

امام حسین (ع) :

شوم فدای تو ای نو رسیده ارکان کجای به بیکسیت دیده ملک گریان

شهادت تو در این دشت پر بلا باشد عروسی تو به هنگامه غزا باشد

امام سجاد (ع) :

شوم فدای تو ای نو رسیده ابرار فدای جان عزیز تو عابد بیمار

من ستم زده تشنه کام بیمارم قرین محنت و اندوه صاحب آزارم

امام حسین (ع) :

کجای غریب بیابان کجای پدر به درد بی پدری گشته مبتلای پدر

در این زمین بلا من شهید خواهم شد قتیل تیغ سپاه یزید خواهم شد

ز اهل بیت رسالت همین تو خواهی بود پی امامت امت همین تو خواهی بود

پایان

بند	بیت	تعداد نسخه
۳۷	۷۶	۸

اسامی نسخه :

امام حسین (ع) - زینب - حضرت عباس - علی اکبر - قاسم - امام سجاد (ع) - سکینه -

سایر بان

مؤسسه تاریخ

شماره	باب	نام کتاب برای هر کدام از نسخه خوانان
۴	۱	

از مجامیع خطی مورخه ۱۲۴۲ ه خط محسن بن ملا احمد دهقی در ربیع
۲۵ مهرماه ۱۳۷۴ برابر ۲۱ ج ۱ / ۱۴۱۶ در دهستان زرفره
رونویسی شد
محمد حسن رجائی زرفره‌ای

دستخط دکتر قم

مجلس توکل عباسی

مجلس متوکل عباسی

متوکل :

در دولت به ما گشوده سپهر — زیب اورنگ ما شده همه بهر

آفرین کخت سرکش فیروز — شب هجران ما شده نوروز

نزد دیوان حکم حشمت جاه — بحر در بحر موج خیل سپاه

منت ایزد که پایدار شدم — والی شهر هر دیار شدم

وزیر متوکل :

ای سپهر دورنگ جور و جفا — آفت خاندان اهل وفا

متوکل قرین دولت و بخت — سرنگون شد حسین از سر تخت

دولت امروز منحصر به امیر — بنده درگهش شده است وزیر

متوکل

وزیرا پای دولت پیش گذار — چه فرمایش بخدمت گشتم اختصار

وزیرا دولت و اقبال با ماست — بلی مطلب همه جمع و بهاست

به ما ختم است فتح کامرانی — بلی باید نمودن کامرانی

همه گردان به زیر کند و زنجیر — به فرمان تو فرمان می برد شیر

متوکل

مرا کبد مشکلی افتاده در دل — بیان فرما که سازم حل مشکل

مرا بغض حسین کمتر ز چه آمد — حسین شد کشته از شمشیر و خنجر

مرا بغض حسین زهری به جام است — چه غم داری که ایامت به کام است

متوکل :

بلی دانم حسین گردیده بی سر — بدشت کربلا از تیغ و خنجر

بلی دانم که زینب در بدر شد — بلی دانم سکینه خونجگر شد

چه نمود از آنکه بود کشتن او — همه یاران و انصارش ز هر سو

به رخت بلی هر منزل نمایند — بسوی قتلگش از هر آیند

وزیرا ادای بنویس از تهر — بهر کشور بهر قریه به هر شهر

به ترکستان و شیراز و به تهران — به چین و اصفهان و یزد و کرمان

به بلخ و کابل و کشمیر و زنجان — به تبریز و خوی و سلماس و کاشان

به قزوین و به رشت و خطه تور — به گیلان و به سردشت و به فغفور

که هر کس شاهدین را دوست دارد — سر خود از بدن بر کف گذارد

وزیر :

به حکم خسرو بغداد آیندم — نویسم نامه ای با حال خرم

بدانید ای خلایق با دل شاد — شده حکم خلیفه شاه بغداد
ز دل مهر حسین را دور سازید — وگرنه ترک جان و سر نمایید
نوشتم نامه بر اطراف بلدان — که ترک شاه دین سازید از جان

متوکل:

وزیرا بغض اندر دل برآید — مگر نجتم در دولت گشاید
حسین را تا کنند نوار باری — نمایم خون دل از دیده جاری
بکن فکری که قبر شاه دین را — کنی پنهان چه در در بحر و صحرا

وزیر:

هر چه فرمان دهی زجان خواهم — زانکه من بنده شهنشاهم

متوکل:

چاره نبود مگر شتاب کنید — قبر سلطان دین خراب کنید
گاو بردار و رو به کرب و بلا — قبر سلطان دین خراب نما

وزیر:

حکم سلطان دوام دولت باد — ای غلامان والی بغداد
شیعیان را کنید جمله تنگ — هر طرف آورید بیل و کلنگ
قبر سلطان دین خراب کنید — دل یاران او کباب کنید

جبرئیل:

ای دوستان احمد مختار از چرا — ساکت نشسته اید در این مجلس عزا

یاد از نگون شده سلطان دین کنید — جان را فدای راه امام مبین کنید
دست از جفا و ظلم ندارند اشقیا — لعنت بر آن گروه ستم کار بیحیا

وزیر:

ای غلامان ز جور و ظلم و عذاب — قبر سلطان دین کنید خراب

جبرئیل:

ساکت نشسته اید چرا شیعیان زغم — یاد آورید خیمه سلطان محترم
چون این بگفت حکم نمود از پی جفا — آتش زدند خیمه سلطان کربلا

ولوله و غلغله بود:

ای کلنگ بیحیا با شور و شین — شرم کن ای بیل از قبر حسین
آخر این قبر حسین بن علی است — نور حق از قبر پاکش تجلی است

وزیر:

این چه معجز بود دیدم آشکار — شد کلنگ و بیل کسر پار پار
ای خلیفه زین عمل بردار دست — بیل ها در دست ما کسر شکست

متوکل:

[illegible]

برو غلام دوباره بسوی قبر حسین — بنه گاو تو بر قبر آن شه گزین
نما تو قبر حسین را ز کین زیر و زبر — که تا شکند دل زوار و شیعیان بکسر

جبرئیل:

~~شیعیان خال غم کنید بسر~~ — ~~جنیان رخت غم کنید ببر~~
~~گاو بستند بر مزار حسین~~ — ~~نوحه خوانید از برای حسین~~

دنیر:

گاو آرید این زمان با نور دشین — تا: بندم گاو بر قبر حسین
قبر سلطان دین کنم ویران — تا نماند از او به هر نشان

جبرئیل:

شیعیان خال غم کنید بسر — جنیان رخت غم کنید ببر
گاو بستند بر مزار حسین — نوحه خوانید از برای حسین
ای شیه یا حسین وای وای — کشته شد از کین عم اکبرت
چون شب حمله است حمد را بران — رو به مزار تو حسین وای وای

دنیر:

گاو بندید ای غلامان بر سر قبر حسین — تا کنم ویران تمام قبر را با نور دشین

جبرئیل:

دور شو ای گاو از قبر حسین — خون ببارد از بهر او با نور دشین
آخر این قبر حسین بن علی است — نور حق از قبر پاکش منجلی است
دور شو ای بیمای بدنشان — از سر قبر امام انس و جان

دنیر:

بدان امیر که آن گاو را ز کین کشتم — دل رسول خدا را ز غصه بشکستم
رسید گاو سر قبر آن امام حسین — نهاد صورت خود را به قبر سرور دین
گر چه چاره کنم ای امیر کل جهان — پی خرابی قبر امام تشنه لبان

ترکال:

نکل بدکشتی دگر پندی بیار — باز آور ای وزیر نابدار
بعد شصت کربلا با صد شتاب — بند بر قبر حسین از کینه آب
تا نشود ویران مزار شاه دین — شیعیان گیرند مزار و دلخین

دنیر:

کاری از کین اندر این دوران کنم — مرقد پاک حسین ویران کنم
آب بندم بر مزار کشتگان — تا که آثاری نماند در جهان
ای غلامان آب ببرید از جفا — بر سر قبر حسین سر جدا

جبرئیل :

هم از خدای هر دو جهان گشت جویان — شهپر کشید از جلو آب این زمان

ای آب آن دمی که حسین تشنه لب بود — دل کباب بودی گر شرم نمودی از آن جناب

ای آب بی مروت — خاکت به سر به دوران

دوری چرا نمودی — از خلق شاه خوبان

نمرود :

ای خلیفه خاک عالم بر سرم — معجزی دیدم که سوزد پیکرم

آب را بینم چه بر قبر حسین — شد بلند از قبر بانگ شور و کین

قطره آبی به قبر او نتافت — گویا دیوار دور قبر شکافت

لرزه افتاده است بر جانم امیر — گشته ام از عمر خود در دهر سیر

توکل :

برو به یکطرف ای روسیاه ننگ کمتر — نمر خرفات تو در برابر دگر

زید عبدالملک :

اندر این شهر من زار — به یار تو باشم

من دیوانه چه سازم — که هوادار تو باشم

دارم امید که چون خار — به گلزار تو باشم

خاک پاک علی اکبر — بی یار تو باشم

من بی یار چه سازم — که خریدار تو باشم

حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم

بهول :

چشم گیتی کم خندان دل خرم با دمت

او سلیمان زمان است که خاتم با دمت

لاجرم حرمت پاکان دو عالم با دمت

چکنم با دل مجروح که مرهم با دمت

زید :

کنم بنده سرکار تو باشم

ای دو صد بنده پوسیده شود زنده به پوست

به خدا شکوه نمایم ز ستمهای عدوت

زید بجوشم و دارم هوس دیدن دوست

گذر از دوست فرومان رقیبان توان کرد به اوست

گر آن وقت که در سایه زنهار تو باشم

بهول

السلام ای زید زار دل فگار

السلام ای بینوا بهول زار

کن بیان بیش که من درمانده ام

دور از وطن

کن بیان احوال خود را نزد من

بهول

گشته این قدم کمان دارم هلال
از غم اکبر کشم آه و فغان
ام لیلا بی پسر شد آن نزار
در کجا بودی بگو ای دل فگار
در کجا خواهی روی با تو دشمن
مانعی گر نیست گردم با تو یار
من چه سانم هادی ام باش ای جوان
از دل خونین کشم هر لحظه آه
اشک بارم همچو در از این دو عین
می زنم بر سینه و سر در جهان
شال ماتم گردنم در این سفر
از خلیفه من ندارم جیب پاک
یا حسین آقا شوم قربان تو

زید

از چه گشته پشت تو شکل هلال
نام اکبر زد شرر بر جسم و جان
گشتم از هجرت علی دیوانه وار
بودم اندر بحر با حال فگار
می روم تا بر سر قبر حسین
کس به دیوانه ندارد هیچ کار
بند بگسل باش آزاد این زمان
تو بگو کشتند حسین را ای گناه
تو بگو حیف از علمدار حسین
بند بگسل باش آزاد این زمان
باز نجایم کمر بند از کمر
بهر اکبر خویش غلطانم به خاک
جان ما گردد بلاگردان تو

بهول

مرقدت بوسم ای شاه هدا

زید

اروم باور در کربلا

هنیر:

برآورید شما خاطر خود از تشویش
ایا خلیفه بدان این دوتن به دیده تر

برویم نزد امیر کافر کیش
بدشت کرب و بلا می زنند پا بسر

توکل:

کیستید ای عاقلان بدشان
مشک گردیده است از سر تابشان
گویا دیوانه اید ای هر دوتن

خویش را کرده چون دیوانگان
چیست باعث دیده پر آبشان
این چنین هستید در رنج و محن

زید:

بلی دیوانه هستیم ای خلیفه
نه ما دیوانه هستیم ایم ای ناسپاس
در بهر روی آبرو دل کبابیم

که ما دیوانه هستیم ای خلیفه
همه عالم شده محزون و گریان
نه دست ظلم تو خانه خرابیم

توکل

بلی دیوانه را تدبیر باید
در دنیا این همه دور ابر روی زندان

به محزون از جفا زنجیر باید
دگر فند از جفایم دارد نالان

هنیر

ندارم چاره ای ای شهریارم

توکل

ورنه چاره ای بنمایه یارم

توکل — **وزیر**

کن تدبیر در این کار مشکل — امیر آگاه از این فکر باطل

کن تدبیر تا دیران کنی قبر — از این اندیشه بیهوده بگذر

نداند این حسد خون در دلم جوش — عروس بخت خوابیده در آغوش

مرا آید به خاطر پند دیگر — بیان فرما امیر ظلم گستر

توکل

بیا کد وزیر تدبیری — کن اندیشم ز دهر تا خیری

سنج دشیپور آر و شادی کن — رو به بازار منادی کن

کن به بازار ای وزیر دانا — هر که آید لشکر کرب و بلا

صد تومن باج حرمش آرد — ورنه او کوی کربلا ناید

وزیر:

حکم سلطان چه لولو اختر — ای غلامان شاه تشنه جگر

توکل خراج می خواهد — از نر و سیم باج می خواهد

هر که آید به کربلا با آه — صد تومن باج آورد همراه

هر که آید به کربلا بی زر — سر او را بریم از خنجر

پیرزن:

دل من شوق کربلا دارد — الم و درد و ماجرا دارد

دل من شوق کربلای حسین[۱] — دارد از درد ماجرای حسین

آرزو دارم ای خدا از تو — قبر عباس و خیمه‌ای حسین[۲]

یارب کن امید کسی را تو ناامید

در راه انتظار دو چشم شده سفید

چرخ ریسی کنم پیشم دشین — تا روم سوی کربلای حسین[۳]

راضیم با پیاده یا با زوار — جان خود را کنم فدای حسین[۴]

چاوش: (وارد مجلس شود چاووشی خواند)

بانگ کشید حضرت سلطان کربلا — از راه هر کوی بیابان کربلا

از آب جمله صفا یافته کوفیان — خوش داشته حرمت لبهای کربلا

لولو دلو در حوضه سراب دلی کمید — خاتم زنی آب سلیمان کربلا

چون خدا گفته در حوضه آیات — بر محمد و آل او صلوات

پیرزن

با نگ چاوش می رسد بر گوش — بردار از دل قرار و طاقت و هوش

چه کنم نیست سرپرست کسم کس — ترسم آخر به مدعا نرسم

نیست بر عمر چون وفا و بقا — تا بکی خون دل خورم چو؟

چرخ ریسی بس است ای زن زار — خیز از جا برو بگیر قرار

چاوش (چاوشی خواند)

می روم من به کربلای حسین — تا کنم جان خود فدای حسین

هر که دارد هوای کوی حسین — زود آید برود بسوی حسین

خوشا به حال کسی که گوید این کلمات — به سر بریده گودال قتلگاه بموات

پیره زن

سلام من به تو زوار ای برادر من — ملک ای زن مخت کشیده خواهر من

روانه ای به کجا از طریق لهر و دشت — مسافری است روم من بسوی کرب و بلا

مرا به نزد تو هیچ حاجت است از یاری — بگوی حاجت خود تا روا کنم باری

مرا به همره خود ببر بسوی کرب و بلا — به چشم می برمت من ز راه لهر و دشت

مرا به دل هوس دشت کربلا باشد — تمام شد به دل این راه هم روا باشد

پیره زن:

بیا چاوش ببوسم دست و پایت — بکن محرومم از کرب و بلایت

اگر گشتم هلاک اندر راه کینه — به قربان تن زار سکینه

اگر جانم رسد از غصه بر لب — نباشم بهتر از کلثوم و زینب

دمی کن صبر تا چادر نمایم — پیاده همرهت از لهر آیم

برو چاوش تا آیم بهراه — خدایا رحم کن با حال جانکاه

چاوش

رضا شد از تو جانب کننده خیر — رضا شد از تو خداوند خالق اکبر

روانشوید همه زایران بسوی سفر — که تا رویم به پابوس شاه تشنه جگر

ابراهیم پسر چاوش:

ای پدر ای سرفرازم ای پدر — می روی لذر کی با چشم تر

هر کجا هستی روان ای باب زار — بر بهراهت من محزون زار

چاوش:

می روم سوی کربلای حسین — چشم دارم بر عطای حسین

نبخشد خدایه روز جزا — جرم ما را به خون بهای حسین

ابراهیم:

بیا بوسم دست و پایت — مرا همره ببر جانم فدایت

نهم دارم هوس با دیده تر — ببوسم مرقد شهزاده اکبر

چاوش

کنون که عازم کوی حسین شه دین فرزند — برم تو را بسوی کربلا ایا دلبند

ابراهیم: (همراه چاوش پیره زن دور میشن گیرند)

ای زایر روضه پر انوار حسین — بشنو سخنی ز قدر تو دار حسین

از سوز من مژگان ملک آید بیرون — خاری که رود به پای زوار حسین
در خواهش نه در همه آیات — بر سر بدهد صحرای کربلا صلوات

پیره زن: (نشیند و خواند:)

ای وای که خون دل فشانم — دوری که ز پا فتاده ماندم
با این همه محنت فراوان — تنها چگنم در این بیابان
ای وای کسی به سر ندارم — از قافله ام خبر ندارم
افسوس چه رنج ها کشیدم — ای وای که کربلا ندیدم
(بسرعت راه برود)

مترجم:

ای پیرزن فقیر نالان — لنگان تو کجا روی شتابان

پیره زن:

پیرزن اندر کجا باشی روان — پا پیاده با تو خم این چنان
محرمت کو ای زن محزون زار — مرکبت کو این چنین پستی نگار
با چنین رنج و مشقت بر بلا — پا پیاده می روی اندر کجا

پیره زن:

می روم ای مرد اندر کربلا — بر سر قبر حسین سر جدا
پای من در راه کرده آبله — دور ماندم ای جوان از قافله
کن تو ابی ای برادر در جهان — ده نشان بر من سواد کاروان

مترجم:

کن فغان و کن ناله ای زن انکار — بیا زهر رسانم تو را بر زوار
ای خلیفه همین پیره زن به دیده تر — رود به کرب و بلا پا پیاده و بفطر

متوکل — **پیره زن**

پیره زن برگو روانی در کجا — می روم ای مرد اندر کربلا
از چه می باری بر شتر از بهر دین — تا به بینم مرقد پاک حسین
زین سخن بر گرد رو سوی وطن — زین تکلم آتش بر جان مزن
میکنم حسرت به خاک و خون طپان — شرم کن از خالق کون و مکان

متوکل:

گر نشنیدی ای زن حکم سردار — گر می گیریم صد درهم نزد زوار
ای داری تو زر اندر زمانه — بده باج و روان شو بی بهانه

پیره زن:

گیر از دست من باج ای خلیفه — کن مارا تو اخراج ای خلیفه
بده آدم روم با دیده تر — بوسم مرقد شهزاده اکبر

متوکل:

تو با این فقر و با این محنت و رنج — کجا آورده ای این صد درم گنج
یقین دزدیده ای این سیم و زر را — که دادی بی تحمل باج ما را

پیره‌زن :

نذر دیدم خلعتی نیست باکم — بود چل سال نان جو خوراکم
به تب تا صبح با چشمان خونبار — نمودم چرخ ریسی با دلی زار

توکل :

چرا پس ای زن محزونه زار — نداری مرکبی با چشم خونبار

پیرزن :

ترسم این بود لذا این دوران — ندهد مهلتم اجل به جهان
چون نمودم خراج تو پیدا — رو نهادم بسوی کرب و بلا

توکل :

ای وزیر آتشم فتاده به تن — داد از دست این زن پرفن
دست این پیرزن بگیر از کین — تن او را کش بروی زمین
بر برش در کنار شط فرات — سر او را ببر تن در آب

وزیر :

خوب رفتی به کربلا ای زن — می کنم سر جدا تو را از تن

پیرزن

رحم بر من نما تو ای بیدین — سر جدا مسازمت بروی زمین

پیرزن — وزیر

گفتم چیست که سازی خوارم — من ز زوار حسین[ع] بزارم
گفتم چیست که سازی تو جفا — میکنم جسم تو پامال جفا
زن پیرم بنما رحم به من — رحم نبود به دلم ای پرفن
تو چرا ظلم نمایی بر من — سرت از قهر ببرم از تن
خوب رفتم بسوی کرب و بلا — ماند بردل زیارت شهدا

پیره‌زن :

صبر کن ای لعین به شون و شین — که سلامی کنم به قبر حسین[ع]
وا ز گه از غم جدا نما تو سرم — ای خدا من ضعیفه‌ام چه کنم

وزیر :

روی خود را بکن به قبر حسین[ع] — تا به دادت رسد به شون و شین
گو شهاده سرت را تن جدا سازم — میان کرد و تنت طرح دوری اندازم

پیره‌زن :

یا حسین زوار خود را کن نظر — خوب از احوال من داری خبر
هر که زوار تو شد آنش سزاست — هر که آید کربلا آنش رواست

یا حسین چل سال خوردم نان جو — ز خوان و معجم دادم گرو
چرخ ریسی نانوایی کرده ام — بیت و شش منزل گدایی کرده ام
یا حسین شب آخر نخفتم تا صبا — چرخ ریسی کردم و دست آسیا
پا پیاده آمدم در این بلا — بدم خوش می روم در کربلا
تا که می گردم ایندم سر جدا — بعد از این بهتر برس زوار را

آقا یا حسین (ع) آقا یا حسین (ع)

حضرت عباس مقابلا وارد گردیده و گوید :

برو به طرف ای روسیاه لنگ کمتر — تو را چه کار به زوار شاه تشنه جگر
ایا ضعیفه کن ناله و مکن غوغا — ز جای خیز و روانشو سوی کرب و بلا

پیره زن :

بیا ای نوجوان دورت بگردم — که گردی فارغ از اندوه و دردم
مگر بودی ملک در این بیابان — به داد من رسیدی شاد و خندان
بده دستت ببوسم ای برادر — که گردی فارغ ام از دست کافر

حضرت عباس :

بنشا ای زن نکو شمایم — من خضر بین دستی ندایم
بنشا مادر مخرون به دوران — ندارم دست تا بوسی به دوران

پیره زن — حضرت عباس

چرا ای نوجوان دستی نداری — ز بی دستی کنم افغان و زاری
چه باعث شد که دست نیست بر تن — مرا درد است از بدن افتاده ای زن
کجا دست تو افتاده ز پیکر — بدشت کربلا از تیغ و خنجر
بگو نامت ایا لخت قرینه — منم عباس عموی سکینه

پیره زن :

به قربان تو و مهر و وفایت — بیا آقا ببوسم هر دو پایت
تمام زایران رفتند آقا — من محزون چه سازم زار و تنها

حضرت عباس (ع) :

بیا خواهر شوای زن به دیده گریان — تو را از قهر رسانم به جمله زواران
همین خواهد که بوده دیده تو گشته عیان — خواهد کرب و بلا هست ای زن نالان

پیره زن :

شکر لله به مدعا گشتم — وارد دشت کربلا گشتم
بروم هم چو گل گشتم در بر — قبر عباس مرقد اکبر
السلام ای شهید کرب و بلا — السلام ای قتیل تیغ جفا
لطف بی حد نمودیم آقا — من بگردم به دور تو آقا

وزیر :

ایا خلیفه بود خاک عالم بر سر — حکایتی است بگویم از این زن مضطر

کنار آب نشاندم برم سرش زجفا — نقابدار سواری ز دور شد پیدا

گرفت پیرزن از من بخواری و خوار — نهیب داد که گم شو ایا سگ غدار

متوکل :

به نزد خلق مکن این سخن دگر تقریر — برو دوباره منادی نما ز بهر وزیر

هر آن کسی که بیاید به کربلا از حد — دو تن خلیفه یکی را ز راه کین بکشد

وزیر :

خبر شوید ایا دوستان به شهر و دشین — هر آن کسی که بیاید به پای بوس حسین

امیر خورده قسم این زمان ز راه حسد — دو تن خلیفه یکی را ز راه کین بکشد

چاوش

بزرگوار خدایا دگر چه چاره کنم — به پیر آله گریبان صبر پاره کنم

گواه باش خدایا که این گروه دغا — چه می کنند به زوار شاه کرب و بلا

وزیر :

بازای خلق این چه فریاد است — این چه هنگامه و چه بیداد است

دست از این کار بدارید شما — روز خود را منمایید سیاه

متوکل :

چرا خیره ایستید ای زایران — بترسید از تیغ آتش فشان

شما سر به صحرا نهید از چه رو — چه منظور دارید زین گفتگو

چاوش :

اگر جدا بنمایی تو از تن ما سر — اگر سوا بکنی بند بند م از خنجر

اگر تمام عالم اسیر و خوار شوند — اسیر لشکر کفار نابکار شوند

به غارت ار برود جمله مال از دستم — که پای ما نشود هرگز از زیارت کم

متوکل :

ای وزیر ای وزیر بد آیین — خنجر خون فشان بکش از کین

بر این فرقه را کنار فرات — بنما قطع از این گروه حیات

هر دو تن یک نفر شهید نما — از دم تیغ ناامید نما

وزیر (خطاب به چاوش)

فغان و ناله تا کی ای غمزدان — نشین بر زمین تیغ ای مرد نالان

ابراهیم :

مکش جلاد بابم را ز خنجر — دخیلم این زمان جلاد کافر

بکن شرم از حسین (ع) ای مرد کافر — بجای او ببر از تن مرا سر

چاوش

حسین جانم بین در سوز و تابم

بکن شرم از خدا ای مرد کافر

ابراهیم

بکن جلاد شرم از روی بابم

مرا جلاد کن قربان اکبر

جاوش

(۴۱)

کجایی یا حسین ~~ای~~ هستم بکین
برس بر دادمن ای شاه ابرار

ابراهیم

کجایی یا حسین فریادرس کن
کجایی یا حسین بنگر به زوار

وزیر:

گر شهاده ایا پسر امیدم
تا سرت از تن جدا نشانم

ابراهیم:

دگر مهلت بده ای بی مروت
بیا بنشین پدر از مهربانی
دوم یک آرزو آمد مرا یاد
بزن از ماتم بر سینه و سر
بگو آقا برایت جان سپردم
بگو با مادرم با آه و فریاد
بگوش ای جمعه گر توانی
بروم زانسوی کنون جانب رسول الله

امید شفاعت در گور بردم
بگردی نوجوان خویش داماد
برایم سوره قرآن بخوانی
اول و آخر بخوان لا اله الا الله

پایان

بند	بیت	نوار
۸۶	۲۶۵	۹

نسخه خوانان

توکل - وزیر توکل - جبرئیل - زید - بهلول - جاوش - ابراهیم - پیرزن - حضرت عباس

ضروریات مجلس

گاو باشخم	زراع با بیل و کلنگ	شبیه قبر	نوار
۱	۲	۱	۲ تا

چوب رختشویی با پنبه	کیسه پول	خنجر	شمشیر
۱	۱	۴	۲

لباس مناسب برای هریک از نسخه خوانان

اسب	تازیانه	تخت توکل	بیرق جاوش
۲	۱	۱	۱

از روی نسخه خطی (نوشته دستجرد کهک قم) رونویسی نمودم

محمد حسن رجائی زفره ای

مرداد ۱۳۷۴ = ربیع الاول ۱۴۱۶

مجلس ولادت تمر بنی ہاشم (۴)

مجلس ولادت قمر بنی هاشم

حضرت ابوالفضل العباس (ع)

نشر آثار: ادبیات نمایشی مذهبی (هفت پرده نمایش) بکوشش دکتر جابر عناصری - چاپ تهران - ۱۳۷۲ شمسی

حضرت امیر(ع) (مناجات کنند)

به حمد تو یارب گشاییم زبان — کلم شکرت ای خالق انس و جان

نشانه اگر از گنه ذات تو کس — نمودی پدیدار هفت آسمان

ز لطفت شده ارض و غبرا پدید — دگر آفریدی تو کون و مکان

جهان پر ضیاء شد ز نورت همه — فزین نمودی زمین و زمان

پدیدار کردی همه مهر را — به گردش در آوردی هفت آسمان

به آل نبی پاک رخ مصطفی(ص) — بفرما به محشر همه شیعیان

امام حسن(ع):

یارب بحق ذات تو ای خالق جهان

یارب به حرمت ملکوت و مکان

یارب به حق رتبه ختم پیران
زان منزلت که داده ای تو بر مرتضی علی (ع)

یارب به آب دیده زهرای ناتوان

یارب به پاره جگر من فتد به دشت

در آن دمی که جان دهم از ظلم ظالمان

یارب به داغ های حسین (ع) دشت ماریه

بر درد های فاطمه (س)، آن مخزن زمان

بخشا گناه شیعه ما در صف جزا

نیض و قصور خلد عطا کن به شیعیان

امام حسین (ع) :

ای کردگار صانع و ستار لامکان

لاشبه لاشریک، برافراز آسمان

ای فرد بی مثال الهی داور

ز اسرار تو نشد کسی آگه ز مرد و زن

یارب به آه درد دل خیرة النسا

یارب به جد اطهر آن زار ناتوان

یارب بحق باب من آن شاه کوکشف

باشد امیر بر همه جمع مرد و زن

یارب به بیکسی من و طفل های من

در آن دمی که غرق شوم من به خون طپان

یارب به تشنگی (ع) جگر پاره پاره اش

بر ما ببخش جمله گناهان عاصیان

زینب :

الها کریم احد خالق همه اشیا

ز لطف تو شده ایجاد کل ما فیها

بحق رتبه جدم رسول جن و بشر

بحق فاطمه آن لقبه رسول ا...

به حق باب من دل شکسته رنجور

به حرمت حسن مجتبی امام هدا

بحق آه جگر سوز سید الشهدا

در آن دمی که به دشت بلا شود تنها

بحق این دل وامانده حالم ای الاه

در آن دمی که شوم دستگیر قوم دغا

ببخش جرم دلداران شیعیان علیر

مسوز از غضب ای کریم بی همتا

ام البنین :

هزار شکر تو ای کردگار بی همتا

دلالت خویش بسر کرده ای به من توعطا

چه شکر گویمت ای خالق زمین و زمان

تو یک گهر به من زار کرده ای احسان

کنم ثنای تو ای کردگار رب ودود

به من نما تو مبارک قدوم این مولود

ایا کنیز ک بیاره روی همچون بدر

بیا ببر تو به پیش علی عالیقدر

مده تو مژده به آن برگزیده والا

بگو بیا قدمی رنجه فرما ای مولا

نما تو عرض به آن افتخار جن وبشر

بگو بیا به برم ای گشنده خیبر

کنیز :

به چشم بی بی فرخنده من بالان

روم به نزد جمال محمدای عالمیان

(نزد امام آمده گوید :)

سلام ای شاه خوبان شیر یزدان

سلام ای رهنمای جمله خلقان

حضرت امیر(ع) :

علیک ای هوای زار نالان کنیزک همچو گل هستی تو خندان

کنیز :

بشارت دارم ای سلطان ابرار اگر رخصت دهی سازم من اظهار

حضرت امیر(ع) :

چه مژده ای کنیز با وفایم بیان کن برمن ای سکو لقایم

کنیز :

خداوند جهان آن فرد یکتا پسر کرده عطایت جان آقا

حضرت امیر(ع) :

مرا خوشحال کردی ای گلوزار ولی زین مژده دارم آه و فریاد

کنیز :

چرا آقا شدی خونبار چشمان چرا از دل کشی فریاد و افغان

حضرت امیر(ع) :

بدان سری ز اسرار است صمدان نباشی مطلع ای زار نالان

کنیز :

چه سر است آن، سرور جانم هدایت بفرما سر نهم بر خاک پایت

حضرت امیر(ع) :

تو این اسرار را باید ندانی کنیزک هست این سر نهانی

تورا زین سر چه کار است ای خزینه
ازاین مطلب گذر ای بی قرینه

کنیز :

به من مژده عطا فرما ز احسان
به قربانت شوم ای شاه خوبان

حضرت امیر(ع) :

کنیز با وفا ای خوش بشارت
نبینم روز محشر دلفگارت
شفیع تو شوم در روز محشر
کنیز با وفای نیک منظر
ز هول رستخیز ای زار بی یار
نگذارم تو بینی هیچ آزار
تورا سیراب سازم حوض کوثر
جزا بخشد به تو خلاق داور

کنیز :

بدان ام البنین بی پرستار

شمارا نزد خود بنموده احضار

قدم رنجه نما ای شاه ابرار

بود او منتظر ای فخر ایجاد

بود چشمش به در ای نور یزدان

برآر از انتظار اورا به دوران

حضرت امیر(ع) :

ایا ام البنین زار نالان

ایا یار وفادار پریشان

به تو باد امبارک ای زن زار

همین مولود ای بی یار غمخوار

بیاور نزد من خونبار بینم

که تا بینم جمال نور عینم

نظر انداخت رخ به انورش را

ببوسید از دو چشمان ترش را

بیا ای یار دیرین وفادار

بیاور بلبل باغ من زار

ام البنین :

سلام ای والضحی والشمس والطور

سلام بر تو ای نور علی نور

تورا تاج است والنجم و تبارک

همین طفلت به تو باشد مبارک

بگیر ای جان من بادا فدایت

سرم بادا نثار خاک پایت

زدست من بستان ای یار جانی

بفرما زیر گوش او اذانی

بگیر از ناله اش من دل کبابم

نظر کن بر من و حال خرابم

حضرت امیر(ع): (اذان در گوش لو لو میدهد)

الله اکبر الله اکبر . . . .

ام البنین:

دهم شهاده ایا پادشاه کون ومکان

تویی رحیم تویی راحم و تویی رحمان

دهم گواه تو ای خالق همه اشیاء

به ذوالجلالیت ای لااله الا الله

حضرت امیر(ع): (خطاب به تازه مولود)

بیا اندر بغل ای نور عینم تو باشی مکمل نور چشم حسینم

بیا جانا به دامانت نشانم برایت ای پسر افغان نمایم

مکن گریه نگهدار آب چشمان تو گریه در عقب داری به دوران

نگهدار آب چشم ای جان بابا منال ای بلبل گلزار بابا

نهال نورس باغ امیدم گل گلزار ای طفل وحیدم

شنو آلوده زمانی در برمن مکن افغان یگانه گوهرمن

ام البنین:

فدایت طفل شیرین شکرمن

چرا نالی کنی خونین دل من

چرا چون رعدباشی تو خروشان

چرا ریزی تو خون از هردو چشمان

چرا نالی نمایی آه وافغان

چرا سازی فغان ای جان جانان

چرا هردم بریزی لؤلؤ تر

شدم خونین جگر الله اکبر

چرا کردی تو روز روشنم شب

شده خون قلب من ایدم لبالب

مگر عیبی است بر این زار ناشاد

بیان کن جان من از تن برون باد

ز آه و ناله ات حالم دگون است

ز افغان تو دل ها پر ز خون است

حضرت امیر(ع):

ایا ام البنین ای مایه دین
غریب و دربدر ای زار غمگین
کنم شکوه ز دست چرخ زنگاری
ندارد غیب جز یزدان حق یاری

(فرزند حضرت عباس بغل کند و خواند:)

بوسم دست تو ای فخر ایجاد
بیفتد از تنت چون شاخ شمشاد
بوسم هر دو بازوی توجانا
بیفتد زیر پا ای جان بابا
دو بازویت بیفتد همچنان شاخ
کنند مشک تورا صد داغ صد داغ
کجایم آن زمان تا سازم نظاره
شود زخمت فزون تر از ستاره

امان از آن زمان این جسم اطهر
شود در کربلا در خون شناور
کجایم تا کشم تیر از جبینت
به قربان عذار نازنینت
فغان از شومی قوم ستمگر
ببارند تیر بر این جسم اطهر

ام البنین:

تو چرا نالان نمایی دل اضطراب داری
تو کنی نظر به این طفل جگر کباب داری

حضرت امیر(ع)

گذار تا بنالم ز برای نور عینم
دل بیقرار دارم رخ اشکبار دارم

ام البنین

تو بگو به جان آقا ز چه ره کنی تو زاری

زبرای طفل محزون بکنی سرشک جاری

حضرت امیر(ع) :

به خدا دلم بتنگ است زبرای پور زارم

زجفای اشقیا من دل سوزناک دارم

ام البنین :

تو بگو زعیب دشمن چه کنی نظر به دشمن

تو مپوش راز از من تو عزیز جان جانان

حضرت امیر(ع) :

نیست عیبی در دو دشمن ای زن زار کلّه

شکوه از گردون نمایم هست با من کینه پرور

ام البنین :

جان آقا کن تو اظهار از جگر افغان نمایی

میکنی تو آه و نالـه شکوه بسیار داری

حضرت امیر(ع) :

به خدای دست کاوش زدن جدا نمانده

زعناد قوم کافر مرغ او به خاک مانده

ام البنین :

لطف فرما مخبرم بنما ای روح روانم

از غم این زار بگیر من زدیده خون فشانم

حضرت امیر(ع) :

کی تو تاب می آری تا سخن کنم اظهار

جانه های حسرت را میکنی زغم صد پار

ام البنین :

بخدا به من بیان کن به من حزین دلریش

تو ای عزیز داور که کنی بسی تو تشویش

حضرت امیر(ع) :

کم نما افغان و نالـه صبر کن ای یار دیرین

ترسم از آتش بسوزد پیکرت ای جان شیرین

ام البنین :

جان من فدایت باد تو به من سخن بیان کن

که دلم بدان شده خون تو به من سخن بیان کن

حضرت امیر(ع) :

نیست طاقت بردل تو حالیا
یکدمی راحت نما ای باوفا

ام البنین :

می روم در جواب ای فرد مبین
تا شود واضح بمن مطلب یقین

حضرت پیغمبر(ص) [غایب]

روم به سرکشی اهلبیت منتظر من
به بینم آمده چه کارند جمله یاور من
که مدتی است ندیدم جمال فرزندان
ز شوق روی حسینم کنون شدم حیران
گمانم آمد علمدار او وجود آمد
ز عرش و لوح کنون ناله سرود آمد
بیا عباس قربان تو گردم فدای چشم گریان تو گردم
تو عباسی علمدار حسینی مرا نور ضیاء عالمینی

بجسم من در آمد باز روحت به قربان تو و لهو و فتوحت
بدشت کربلا ای جان جانان حسینم بیکس است از جور عدوان
مبادا دست برداری ز زینب شود در کربلا روزش چنان شب
برو در گاهواره ای خوش انفاس نهادم نام نامی تو عباس

ام البنین :

چه خوابی دیده دیدم یار الاها ستان جان مرا ای فرد یکتا
کجایی یا علی جانم فدایت به قربان تو و لهو و فتوحت
سوالی از تو دارم جان آقا جوابم را بگو تو جان آقا

ام البنین : حضرت امیر(ع)

ای آقا از تو دارم سوالی سوالت را بگو با لفظ حالی

بگو نام همین طفل خوش انفاس نهادم نام او را دان تو عباس

چرا بردم به او هر سو نظاره بدان جسمش نماند پاره پاره

چرا سازی نظر دستان عباس جدا سازند دو دستش تو نشناس

کجا سازند شهید ای شاه اوتاد بدشت کربلا ای داد و بیداد

ام البنین — حضرت امیر(ع)

شدم از کارش ایندم خاک بر سر — امان از کربلا الامان اکبر

بگو تنها رود این نور ماجد — به همراه حسین(ع) آن نور سرمد

حسین(ع) نبود مگر آن شاه خوبان — کشند او را به خون خویش غلطان

که رأس او جدا افتاد ز پیکر — بدان شمر لعین شوم ابتر

به حکم که ای سلطان خوبان — به حکم بن زیاد نامسلمان

اگر همره کسی دارد ز یاران — بلی دارد بسی از قوم و خویشان

بفرما حالت آن غم نصیبان — مرکب او کشند جان را به قربان

تو باشی در بری از نوک نیزه‌دان — نباشم بر سر آن کینه ریزان

کجایم من زنم بر کله و سر — مدینه در بر صغرای مضطر

اگر بر گو چه سازند قوم اعدا — فرشته آتش زنم خیمه‌ها را

چه سازند آن زنان بی‌پرستان — کشند غارت همه اموال ایشان

بگو تو زینبم آن دل فسرده — بدان گردد همی فرزند مرده

ام البنین — حضرت امیر(ع)

کجا باشد بفرما آن نکوخو — اسیر کوفیان زشت بدخو

بگو کلثوم زارم آن خزینه — گرفتار است با ظلم سکینه؟

اگر آن بیکسان اشتر سوارند — بلی نالان چو ابر نوبهارند

کجا بر گو همگان بیکسان است — خرابه منزل محنت‌کشان است

چرا این ظلم بینند ای وفادار — برای شیعیانم ای زن زار

برای شیعیان تو چه سازند — تمامی روز و شب نوحه سرایند

اگر بر گو چه سازند جانان آقا — نمانده صرف بر اخذ مال و جان را

ام البنین :

حسین حسینم ذرایت بشوم — فدای سر از تن جدایت بشوم

کجایم من آیم که آیم بر ت — به هر کان کشم تیر از پیکرت

نیم تا نهم مرهم تو مرهمی — غریبی نداری دگر همدمی

زبی یاریت گشته‌ام کینه‌چاک — بشوی سر جدا ای تو روحی فداک

کجایم نهم پنبه چشم تر ت — شدی مرده ای کاش این مادرت

نباشم گر تا مو پریشان کنم سر نعش تو شور و افغان کنم

حضرت امیر :

روم بر سر کشتی طفل های خسته جگر بوند منتظرم آن دو دانه اختر

حمیده زینب من ای شکسته دوران دو چشم مانده به ره ای خزینه گریان

ای حسین (ع) و حسن ای دو لاله احمر کجاست احمد مرسل جناب پیغمبر

بوسه آه حسن جان غریب تو را چون جان دهند غیر تو را ظالمان بی ایمان

بیا گلوی تو بوسم ای حسین (ع) جانم بیا ز لطف به داغان خونین بنشانم

امان امان چو روی کربلا ای مضطر نهد گلوی تو را شمر از جفا خنجر

تو را شهید نمایند قوم بی ایمان کنند جسم شریفت به خاک و خون غلطان

بیا تو زینب من ای شکسته دوران بیا بیا به برم ای اسیر قوم خسان

کجاست فاطمه چون جان تو را به بر گیرد کجاست حالت این زار خونجگر بیند

امان امان چو روی کربلا تو واویلا سر حسین (ع) تو بینی کنند ذبح ز قفا

سر حسین (ع) یتیمان پیش رویت ای دختر چو ماه چارده است تو بدست قوم شرر

تو را اسیر کنند ای گزیده والا روی به شهر به هر کوچه و بهر ماوا

تو باش یاور طفلان ای ستوده بانس شوند اسیر گروه شرار حق نشناس

نما نوازش طفلان اسیر دیار

همه اسیر بدست سپاه مکار

امام حسین (ع) : پدر جان در کجا بودی به من مطلب نما اظهار

حضرت امیر (ع) : بدم در حجره ام البنین آن زار بی غمخوار

امام حسین (ع) : بفرما بهر چه رفتی ای امیر مهین والا

حضرت امیر (ع) : خدا داده است فرزندی ای نگزیده یکتا

امام حسین (ع) : چه فرزند است فرما ای عزیز جان آور

حضرت امیر (ع) : بدان باشد پسر ای طبیل گلزار پیغمبر

امام حسین (ع) : چه نام او را نهادی کن بیان ای باب کرامان

حضرت امیر (ع) : بدان عباس نام او نهادم با دو صد افغان

امام حسین (ع) : اگر برگو ز نام غم فزایش شیر یزدانی

حضرت امیر (ع) : بدان ماه بنی هاشم امان ای وای ای دانی

امام حسین (ع) : چرا ریزی ز چشمان در ای شاه ملک لشکر

حضرت امیر (ع) : بدان آن بینوا گردد شهید غیره و خنجر

امام حسین (ع) : کی گردد شهید آن بینوای زار غم پرور

حضرت امیر (ع) : بدشت کربلای پر بلا ای سبط پیغمبر (ص)

امام حسین (ع) : رود در کربلا جا بس زارت ای پدر تنها

حضرت امیر (ع) : بهر او تو آید ای حسین (ع) ای زاده زهرا

امام حسین (ع) : چسان سازند مهدش کن بیان ای مخزن ایجاد

حضرت امیر (ع) : دو دستش را جدا سازند چون گل همچو شمشاد

امام حسین (ع) : دگر بر گو چه سازد آن غریب زار سرگردان

حضرت امیر (ع) : بدشت کربلا در خاک و خون سازند او را غلطان

امام حسین (ع) : بفرما یار دیگر قلب زارم غرق خون گردد

حضرت امیر (ع) : شود سوراخ شکش پیکرش از زین نگون گردد

امام حسین (ع) : چه تقصیرست او را ای شفیع جمله خلقان

حضرت امیر : ندارد هیچ تقصیری بحق خالق سبحان

امام حسین : دگر فرما چه آید بر سر آن زار بی یاور

حضرت امیر : نمایند بیدریغش را واز گلون قوم جفاگستر

امام حسین : چه سازم ای پدر آن دم من زار الم پرور

حضرت امیر : ز قلب او تو را سازند بی سر قوم بد اختر

امام حسین (ع) : مگر مادر ندارم من ای سلطان دین پرور

حضرت امیر (ع) : تمام مادرت گردند در آن صحرا همه بی سر

امام حسین (ع) : بفرما خواهرم باشد که تا سازد عزاداری

حضرت امیر (ع) : بلی زینب نماید از برایت نوحه و زاری

امام حسین (ع) : عجب دل دارد آن بی یار غمخوار الم پرور

حضرت امیر (ع) : امیر کین شود دست سپاه مرتد کافر

امام حسین (ع) : کجا او را برند گشته دلم لبریز از خون

حضرت امیر : امان واویلا و ویلا برند پیش یزید دون

امام حسین (ع) : کجا دارد کند او را نمایم رعدسان فریاد

حضرت امیر (ع) : خرابه نیست نه بابی نه در ای گلشن ایجاد

امام حسین (ع) : به حکم که نماید خانمانم ای پدر ویران

حضرت امیر (ع) : به حکم بن زیاد و هم یزید زشت بی ایمان

امام حسین (ع) : که رأسم را برد زینت کنان سازد

حضرت امیر(ع): بدان شهر لعین دخیمات آتش زبان گردد

امام حسین(ع): چرا باید ببینم این چنین جور و جفا بسیار

حضرت امیر(ع): شفیع عاصیان گردی حسین(ع) جان در صف محشر

امام حسین(ع): برایم عاصیان بر گو چه سازند ای شه خوبان

حضرت امیر(ع): برایت روز و شب نوحه نماینه و کنند افغان

امام حسین(ع): اگر بر گو چه سازند شیعه پاک اعتقاد من

حضرت امیر(ع): نماینه مال خود را صرف در راحت ایا مظلوم

امام حسین(ع): خداوندا بخشایشان را بر من بکن

حضرت امیر(ع): تو یارب در صف محشر به داد شیعیانم رس

امام حسن(ع):

بیا بابا تو ای بلبل رامین امید

حسین(ع) برادر من گلزار عرش مجید

بیا بابا تو به پیش من کشیده تعب

شکسته بال ایتام در دیدر زینب

کنیم رو بسوی حجره علی ولی

پی مبارک آن نور پاک لم یزلی

رویم ما به بر مادر فراغ زده

به سوی خانه آن زار اشتیاق زده

بدانکه نشتر مات مادر نومید

رویم در بر آن گلبن رامین امید

امام حسین(ع):

بلی بجانت ایا زهر نوش قوم جفا

رویم ما به بر مادر فرشته لقا

پی مبارکی آن بنوای غم پرور

بیا رویم ایا نور چشم پیغمبر(ص)

حسنین با زینب (همه الخوانند)

ایا ام البنین ای مادر زار

الا ای بنوای زار غمخوار

الا ای خونجگر ای مو پریشان

ایا ای مادر ما سینه ریشان

مبارک بر تو بادا ای دلفروز

شوی کندر جهان تو شاد و فیروز

همین بولود ای جانان مادر

تو بادا مبارک ای کلدر

بحق ل و طه و تبارک

بود اندر سرش تاج لعمرک

ام البنین :

به قربان شما ای جان مادر

گل نارسته بستان مادر

حسنین و زینب (همه را نخواهد)

بیاور مادر فرخنده فالم

به قربان تو ای نیکو خصالم

بیار عباس آن ماه خوش اقبال

بیاور نزد ما آن زبده ناس

بیار قنداقه آن بی قرینه

بیار آن بلبل باغ مدینه

بیوسم صورت گلنار گونش

امان ای آه از بخت نگونش

ام البنین :

بمیرد این دل افگار جانم

بمیرد از غمش خون می فشانم

شمار اهست نوکر ای عزیزان

بود دربانتان چون پاسبانان

بود او چاکر و هم بنده باشه

غلام است بر شما تابنده باشه

بود او زرخریدی بر شماها

ولی من هم کنیزم بر شماها

زینب :

بیا عباس ای جان برادر

بیا اندر برم ای جان خواهر

بیا قربان این قد رسایت

بیا جانا ببوسم چشم آبت

بیا قربان تو ای نور عینم

فدای جی شوی تو بر حسینم

الاهی خواهری مرگ برادر

نبیند در جهان با دیدهٔ تر

امام حسن(ع) : بیا بیا به برم ای عزیز دهم جانم

امام حسین(ع) : تورا زهر بدامان خویش میفشانم

زینب : فدایت خواهر زارت شوم ای نور چشمانم

امام حسن(ع) : ایا عزیز برادر ببوسم این روت

امام حسین(ع) : ببوسم آه دو دست تورا کنم بویت

زینب : تو ماه هاشمی ای من فدای تار مویت

امام حسن(ع) : بیا بیا که تورا همچو جان ببر گیرم

امام حسین(ع) : من از فراق تو گریان و زار و دلگیرم

زینب : منم که از غم این غصهٔ تو می میرم

امام حسن(ع) : بیا به نزد من ای نور چشم من عباس

امام حسین(ع) : جدا کند دو دست گروه حق ناشناس

زینب : شوی بدشت بلا خون طپان سلالهٔ ناس

امام حسن(ع) : فدای جان تو ای برگزیدهٔ داور

امام حسین(ع) : تورا شهید نمایند قوم بد اختر

زینب : من آن زمان ز فراقت زنم به سینه و سر

امام حسن(ع) : بیا تو ای گل گلزار حیدر(ع) صفدر

امام حسین(ع) : بیا تو قوت بازوم ای خجسته سیر

زینب : بیا تو بلبل این بیوای بی یاور

امام حسن(ع) : بیا بیا تو ایا زور بازوی اسلام

امام حسین (ع) : بیا برادر من ای شفیع روز قیام

زینب : بیا به دامن این غم کشیده ایام

امام حسن : مکن تو گریه و منما تو ناله مستانه

امام حسین : مکن تو ناله ز دل همچو عندلیبانه

زینب : ز آه و ناله تو سوختم چو پروانه

امام حسن : امان امان چو روی کربلا به خاطر شاد

امام حسین : کنند پاره تنت را گروه بد بنیاد

زینب : سکینه سوز عطش می کشد ز دل فریاد

امام حسن (ع) : حرم تمام بگوید چشم به ره ایا امان امان

امام حسین (ع) : تن مبارک تو می شود ز خون غلطان

زینب : زنم به سینه و سر گویم الامان و امان

امام حسن (ع) : امان امان چو زنین می فتی بدامن خاک

امام حسین (ع) : تن شریف تو را کوفیان کنند صد چاک

زینب : چرا که خواهر زارت نشد ز غصه هلاک

امام حسن (ع) : بیا بگیر تو ای مادر حمیده سیر

امام حسین (ع) : به کربلا هواره کوفیان غدر پذیر

زینب : گذارتا که بگیرد قرار در بستر

ام البنین :

بیا تو گل بلبل هزار مادر ای مادر

فدایت ای گل بی خار مادر ای مادر

بیا نشین تو به دامنم ای شفیع بشر

نهال نورس کرار مادر ای مادر

بیا تو حضرت عباس نور چشمانم

ببوسم این گل گلنار مادر ای مادر

امان امان چو روی کربلا به جان بازی

خوری تو طعنه اشرار مادر ای مادر

تنت مشبک تیر بلا شود آندم

فغان زدم تبهکار مادر ای مادر
جدا کنند دو دست شریف اطهر تو
سپاه کوفه ستمکار مادر ای مادر
روی تو آب بیاری به بیکران حرم
خوری تو نیزه کفار مادر ای مادر
لب فرات نمانید مشک تو پاره
سکینه منتظر آب پدر ای مادر
تمام اهل حرم چشم انتظار تو اند
خصوص زینب افکار مادر ای مادر
امان امان زدی فغان بلند شود
ز هل مبارز اشرار مادر ای مادر
سر حسین غریبم نهان همی گردد
بدست خولی خونخوار مادر ای مادر
فغان و آه از آنم ایا خجسته نشان
زنند خیمه ات در کنیه نار ای مادر

زنند آتش سوزان به خیمگاه حسین
رقیه را بدوانند مادر ای مادر
کنند غارت اموال نور عین را
لباس و هم در شهوار مادر ای مادر
کنند اسیر همه خواهران و یارانت
چو روی وحشی و تتار ای مادر
زنان شام تصدق دهند به طلعتم
امان ز شامی غدار مادر ای مادر
کجا خرابه شام و کجا غریبه بتول
فغان ز چرخ تبهکار مادر ای مادر

ام حسین (ع):

بیا ای دربدر بیچاره زینب
بیا ای خونجگر آواره زینب
برو عباس آور در برمن
تو آن پشت و پناه مادرمن

به بینم صورت مه انورش را
زنم بوسه دو چشمان ترش را
مرا شوق لقایش بر سر افتاد
شدم مشتاق او ای نخل ایجاد
گهی از گرمش رویش بچینم
نظر سازم رخ آن مه ببینم

زینب :

شود زینب فدایت ای برادر
غریب و دربدر ای جان خواهر
بگیر عباس را ای جان جانان
تو از مهر و وفا بنشان به دامان
نوازش کن به او گریان و زار است
ببین آهش یکی اشکش هزار است
کند هر دم فغان و شور و شینی
ولی در کربلا گوید حسینی

دلش در کربلا چشمش در این جا
کشد از دل فغان و شور و غوغا
گهی شادی ز چرخ کینه پرور
گهی سوزد ز داغ و درد اکبر
گهی از دل کشد او آه ناشاد
فغان سازد ز هجر تازه داماد
ببین گریان و زار و دلغمین است
یقین از بهر زین العابدین است
ببین هر دم نماید او نظاره
یقینش شد شدم اشتر سواره

ام حسین (ع) :

بیا عباس ای غم پرور من
عزیز و نور چشمان تر من

زینب :

بیا جانم در آغوشم زمانی
مریز اشک از بصر در ناتوانی

امام حسین (ع) :

بوسم دستت ای جان برادر

شود در کربلا در خون شناور

زینب :

امان زین بازوان ای فخر ابرار

ببرند از تنت ای داد و بیداد

امام حسین (ع) :

تو میراب سپاه بیکسانی

تو ستای سکینه آن زمانی

زینب :

تو مخوار من آزرده جانی

جلودار من بی خانمانی

امام حسین (ع) :

تو باشی قوت این بیکس و یار

علمدار من و سرخیل اخیار

زینب

نشانی مجلم ای بی قرینه

رکابم را بگیری من خرینه

امام حسین (ع) :

شود پامال مرکب جسم و جانت

نبیند آب این لعل لبانت

زینب :

بدشت کربلا باشی تو سردار

کنی امداد شاهنشاه بی یار

امام حسین (ع) :

ز زین افتد تنت چون نخل تنهار

برآرم از جگر فریاد فریاد

زینب :

تو باشی یادگار از شاه لولاک

چو گل افتد تنت بر دامن خاک

امام حسین (ع)

گریه کن فدات شود جسم و جان من
گریه کن تو ای گل گلزار نشاتین
آمدم بنال خیل مخالف به کربلا
ای وای فرات مطهره بر دوش می شوی
گریه کن فدای تو سردار لشکرم
آمدم بنال کشته کین گردد اکبرم
گریه کن فدای تو قلبم حزین شود
آمدم بنال که مطهره سوراخ کین شود
آمدم بنال تیر فرو رفته جسم انورت
آمدم بنال لشکر بیکار کربلا
آمدم بنال مادر تو غیرت برادرت
در خیمگاه شور و نوایی به پا شود
دامان تو گرفته هر دم جمله بهر آب
آمدم بنال رأس تو اندر سنان شود
گریه کن ز آه تو جانم کباب شد

زینب

از آه تو گداخت همه استخوان من
ای نازنین برادر جان پرور حسین
تا راج جان کنند در آن دشت پر بلا
از جمله کینه توز مدهوش می شوی
آمدم بنال کشته کین گردد اکبرم
آمدم بنال که مطهره سوراخ کین شود
طفلان من شهید شوند در برابرت
و خون گشته جسم جوانان کربلا
زینب گذاشتن به تن پاک اطهرت
جسمت مشبک هدف کودکان شود
زین که و ناله خانه ایمان شود خراب
چون هر دو با وفیت این جا ن ظلم شود
گریه کن ز دیده من پر ز آب شد

ام البنین :

زینب بیا فدای تو ای دیده تر بیا
ای دختر شکسته خونین جگر بیا
ایدم بیا ز بهر خدا رنگ رخ من
ای بینوای دربدر داغدار من
از بهر طفل من تو دمی ذکر خواب کن
فکری به حال زار من دلکباب کن
ساکت نما تو بلبل شیرین زبان من
شاید کنی خموش تو روح روان من

زینب :

ساکت شو ای قرار دل بیقرار من
همخوابان تو ای خلف باب زار من
شو آرمیده به مهد و مکن تو ناله خروش
جن و ملک ز آه تو رفتند جملگی ز هوش

تو آرمیده ای سه و الاستاد من

عباس ای برادرم ای اشکبار من

ام البنین — **زینب**

بخواب ای طفل زار بیقرارم — بخواب ای نور چشم اشکبارم

بخواب ای بلبل شیرین زبانم — مکن گریه فدای جسم و جانم

مثال ای قمری گلزار ایمان — مثال ای بینوای زار گریان

دمی ساکت شو ای جانان مادر — گل پژمرده بستان خواهر

بخواب از ناله ات قلبم کباب است — مدینه کربلا چشمم پر آب است

نگهدار آب چشم ای جان جانان — مکن ناله الا مرغ خوش الحان

مکن گریه تو ای میر خوش انفاس — کنند سوء استفاده قوم نسناس

مثال ای طفل زار اشکبارم — برای اکبر گلگون عذارم

بیا رحمی به این بی خانمان کن — تو آرام هر چه می خواهی فغان کن

ام البنین — **زینب**

مکن گریه ایا زار دل افگار — برای تا سم اسپ تشنه زار

دمی ساکت شو ای نور دو چشمان — کشند در کربلا بیت تیر باران

مکن گریه ایا فرخ پرورمن — مکن گریه بیگانه گوهرمن

دمی از گریه خود را باز می دار — درآرام ناله کن برا صغر زار

ملک زاهت همه بر سر زنانند — تمام دوستان جامه درانند

بخواب ای طفل زار ناشکیبم — برادر رحم کن برمن غریبم

درآرام ناله کن می سازد فریاد — سرت سازند جدا از تیغ فولاد

مکن گریه به زینب ای وفادار — بگردانند مرا در شهر و بازار

چه سازد خواهرت ای ماه پاره — سر عریان شود اشتر سواره

ام البنین

ای خدا ای خدا به جان حسین [۴۰]

به دو چشمان خون فشان حسین [۴۱]

بانی مجلس عزای حسین[۱۵]

بادو چشمان خون فشان حسین[۱۵]

حاجتش را برآر در این

به زن و مرد این عزاخانه

بده از باغ خلد کاشانه

دست ما دا گران یا الاه

کن از دامن حسین[۱۵] کوتاه

اسامی نسبی خوانان :

حضرت پیغمبر[۱۵] - حضرت امیر[۱۵] - امام حسن - امام حسین[۱۵] -

- زینب - ام البنین - کنیز -

اسباب مجلس

قندان - گلدان - رختخواب - حوله - تشت -

دستمال گل - منقل و اسپند - شربت و نقل و شیرینی -

- میوه - کنیز (۱۰ نفر) - طفل شیرخوار (اختر)

- کیف عروسک بجای کودک - لباس مناسب برای همگی از نسبی خوانان -

- صندلی -

از کتاب : ادبیات نمایشی مذهبی (خفت پرده مشق) تألیف اکرم جاهد

مناهل - تهران - ۱۳۷۲ شمسی تا تاریخ ۱۲ فروردین

۱۳۷۳ شمسی (۲۰ شوال ۱۴۱۴ قمری) در آبادی

زفره کوهپایه اصفهان مرتب نویسی نمودم .

محمد حسن رجائی زفره ای

سوره مبارکه نساء ۲-۳

مجلس شبیه درویش بیابانی و حضرت موسی (۱)

ردیف	نام	نام خانوادگی	نام پدر	تاریخ تولد	محل تولد	شماره شناسنامه	صادره از	تاریخ صدور	آدرس	تلفن	شغل	محل کار	تحصیلات	رشته تحصیلی	سال فارغ‌التحصیلی	وضعیت تأهل	تعداد فرزندان	نام همسر	نام پدر همسر	تاریخ تولد همسر	شماره شناسنامه همسر	محل تولد همسر	آدرس همسر	تلفن همسر	شغل همسر	محل کار همسر	تحصیلات همسر	رشته تحصیلی همسر	سال فارغ‌التحصیلی همسر	توضیحات
۱	علی	رضایی	محمد	۱۳۶۵/۰۳/۱۲	تهران	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	۱۳۸۲/۰۵/۱۰	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	مهندس	شرکت فولاد	کارشناسی ارشد	مهندسی مکانیک	۱۳۹۰	متأهل	۲	مریم	حسن	۱۳۶۸/۰۷/۲۵	۹۸۷۶۵۴۳۲۱	اصفهان	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	پزشک	بیمارستان نور	دکترا	پزشکی	۱۳۹۴	
۲	فاطمه	کریمی	علی‌اکبر	۱۳۷۰/۱۱/۰۵	مشهد	۴۵۶۷۸۹۰۱۲	مشهد	۱۳۸۸/۰۲/۱۵	بلوار وکیل‌آباد، نبش ۱۲	۰۵۱۳۸۴۲۱۰۰۹	پزشک	بیمارستان نور	دکترا	پزشکی	۱۳۹۴	متأهل	۱	محمد	رضا	۱۳۶۸/۰۷/۲۵	۹۸۷۶۵۴۳۲۱	اصفهان	بلوار وکیل‌آباد، نبش ۱۲	۰۵۱۳۸۴۲۱۰۰۹	مهندس	شرکت فولاد	کارشناسی ارشد	مهندسی مکانیک	۱۳۹۰	
۳	حسین	محمدی	رضا	۱۳۶۸/۰۷/۲۵	اصفهان	۹۸۷۶۵۴۳۲۱	اصفهان	۱۳۸۶/۰۹/۰۱	خیابان چهارباغ بالا، کوچه ۷	۰۳۱۳۶۶۷۷۸۸۹	مهندس	شرکت فولاد	کارشناسی ارشد	مهندسی مکانیک	۱۳۹۰	متأهل	۲	زهرا	علی	۱۳۷۰/۱۱/۰۵	۴۵۶۷۸۹۰۱۲	مشهد	خیابان چهارباغ بالا، کوچه ۷	۰۳۱۳۶۶۷۷۸۸۹	پزشک	بیمارستان نور	دکترا	پزشکی	۱۳۹۴	
۴	زهرا	احمدی	علی	۱۳۷۲/۰۴/۱۸	شیراز	۱۱۲۲۳۳۴۴۵	شیراز	۱۳۹۰/۰۶/۲۰	بلوار زند، خیابان ۱۵	۰۷۱۳۲۳۴۵۶۷۸	دانشجو	دانشگاه شیراز	کارشناسی	مهندسی عمران	۱۳۹۵	مجرد	۰												
۵	محمد	حسینی	اکبر	۱۳۶۲/۰۱/۰۹	یزد	۳۳۴۴۵۵۶۶۷	یزد	۱۳۸۰/۰۳/۱۲	خیابان امیرچخماق، پلاک ۴۵	۰۳۵۱۸۲۶۰۰۱۱	وکیل دادگستری	دفتر وکالت	دکترا	حقوق	۱۳۹۰	متأهل	۳	فاطمه	رضا	۱۳۶۵/۰۳/۱۲	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	خیابان امیرچخماق، پلاک ۴۵	۰۳۵۱۸۲۶۰۰۱۱	مهندس	شرکت فولاد	کارشناسی ارشد	مهندسی مکانیک	۱۳۹۰	
۶	مریم	نوروزی	حسن	۱۳۶۸/۰۷/۲۵	اصفهان	۹۸۷۶۵۴۳۲۱	اصفهان	۱۳۸۶/۰۹/۰۱	خیابان چهارباغ بالا، کوچه ۷	۰۳۱۳۶۶۷۷۸۸۹	مهندس	شرکت فولاد	کارشناسی ارشد	مهندسی مکانیک	۱۳۹۰	متأهل	۲	زهرا	علی	۱۳۷۰/۱۱/۰۵	۴۵۶۷۸۹۰۱۲	مشهد	خیابان چهارباغ بالا، کوچه ۷	۰۳۱۳۶۶۷۷۸۸۹	پزشک	بیمارستان نور	دکترا	پزشکی	۱۳۹۴	
۷	رضا	کاظمی	جواد	۱۳۵۹/۰۸/۲۲	قم	۱۰۲۰۳۰۴۰۵	قم	۱۳۷۷/۰۴/۱۰	بلوار امین، کوچه ۲۱	۰۲۵۱۷۷۴۱۲۳۴	کارمند	اداره کل	کارشناسی	حسابداری	۱۳۸۳	متأهل	۱	سمیه	محمد	۱۳۶۲/۰۱/۰۹	۳۳۴۴۵۵۶۶۷	یزد	بلوار امین، کوچه ۲۱	۰۲۵۱۷۷۴۱۲۳۴	معلم	آموزش و پرورش	کارشناسی	علوم تربیتی	۱۳۸۶	
۸	سمیه	رحیمی	محمد	۱۳۶۲/۰۱/۰۹	یزد	۳۳۴۴۵۵۶۶۷	یزد	۱۳۸۰/۰۳/۱۲	خیابان امیرچخماق، پلاک ۴۵	۰۳۵۱۸۲۶۰۰۱۱	معلم	آموزش و پرورش	کارشناسی	علوم تربیتی	۱۳۸۶	متأهل	۱	رضا	جواد	۱۳۵۹/۰۸/۲۲	۱۰۲۰۳۰۴۰۵	قم	بلوار امین، کوچه ۲۱	۰۲۵۱۷۷۴۱۲۳۴	کارمند	اداره کل	کارشناسی	حسابداری	۱۳۸۳	
۹	امیر	صادقی	هوشنگ	۱۳۷۵/۰۶/۰۱	کرج	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	کرج	۱۳۹۳/۰۶/۰۱	بلوار گلشهر، خیابان ۲۰	۰۲۶۳۴۴۵۵۶۶۷	دانشجو	دانشگاه تهران	کارشناسی	مهندسی برق	۱۳۹۸	مجرد	۰												
۱۰	نرگس	یوسفی	داریوش	۱۳۷۸/۰۹/۱۴	تهران	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	۱۳۹۴/۰۹/۱۴	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	دانشجو	دانشگاه تهران	کارشناسی	مهندسی برق	۱۳۹۸	مجرد	۰												
۱۱	حمید	نوروزی	ایرج	۱۳۶۰/۰۲/۲۸	تهران	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	۱۳۷۸/۰۳/۰۱	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	مهندس	شرکت فولاد	کارشناسی ارشد	مهندسی مکانیک	۱۳۹۰	متأهل	۲	مریم	حسن	۱۳۶۸/۰۷/۲۵	۹۸۷۶۵۴۳۲۱	اصفهان	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	پزشک	بیمارستان نور	دکترا	پزشکی	۱۳۹۴	
۱۲	لیلا	کاظمی	جواد	۱۳۵۹/۰۸/۲۲	قم	۱۰۲۰۳۰۴۰۵	قم	۱۳۷۷/۰۴/۱۰	بلوار امین، کوچه ۲۱	۰۲۵۱۷۷۴۱۲۳۴	کارمند	اداره کل	کارشناسی	حسابداری	۱۳۸۳	متأهل	۱	سمیه	محمد	۱۳۶۲/۰۱/۰۹	۳۳۴۴۵۵۶۶۷	یزد	بلوار امین، کوچه ۲۱	۰۲۵۱۷۷۴۱۲۳۴	معلم	آموزش و پرورش	کارشناسی	علوم تربیتی	۱۳۸۶	
۱۳	کامران	فرهادی	بهروز	۱۳۷۱/۰۵/۱۷	اهواز	۱۱۲۲۳۳۴۴۵	اهواز	۱۳۸۹/۰۵/۱۷	خیابان کیان‌پارس، پلاک ۸۸	۰۶۱۳۳۳۴۴۵۵۶	دانشجو	دانشگاه شهید چمران	کارشناسی	مهندسی شیمی	۱۳۹۵	مجرد	۰												
۱۴	نسرین	طاهری	منوچهر	۱۳۶۴/۱۰/۰۳	مشهد	۴۵۶۷۸۹۰۱۲	مشهد	۱۳۸۲/۱۰/۰۳	بلوار وکیل‌آباد، نبش ۱۲	۰۵۱۳۸۴۲۱۰۰۹	پزشک	بیمارستان نور	دکترا	پزشکی	۱۳۹۴	متأهل	۱	حمید	ایرج	۱۳۶۰/۰۲/۲۸	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	بلوار وکیل‌آباد، نبش ۱۲	۰۵۱۳۸۴۲۱۰۰۹	مهندس	شرکت فولاد	کارشناسی ارشد	مهندسی مکانیک	۱۳۹۰	
۱۵	پرویز	عباسی	اسماعیل	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	تهران	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	۱۳۷۳/۰۱/۰۱	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	مهندس	شرکت فولاد	کارشناسی ارشد	مهندسی مکانیک	۱۳۹۰	متأهل	۲	مریم	حسن	۱۳۶۸/۰۷/۲۵	۹۸۷۶۵۴۳۲۱	اصفهان	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	پزشک	بیمارستان نور	دکترا	پزشکی	۱۳۹۴	
۱۶	شیرین	مهرآیین	کامران	۱۳۷۶/۰۸/۲۰	تهران	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	۱۳۹۴/۰۸/۲۰	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	دانشجو	دانشگاه تهران	کارشناسی	مهندسی برق	۱۳۹۸	مجرد	۰												
۱۷	بابک	زنگنه	فرهاد	۱۳۷۰/۰۲/۱۴	تهران	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	۱۳۸۸/۰۲/۱۴	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	دانشجو	دانشگاه تهران	کارشناسی	مهندسی برق	۱۳۹۸	مجرد	۰												
۱۸	ساناز	کیانی	رضا	۱۳۷۲/۰۹/۰۹	تهران	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	۱۳۹۰/۰۹/۰۹	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	دانشجو	دانشگاه تهران	کارشناسی	مهندسی برق	۱۳۹۸	مجرد	۰												
۱۹	آرش	فلاحی	کیومرث	۱۳۷۳/۰۴/۲۲	تهران	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	۱۳۹۱/۰۴/۲۲	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	دانشجو	دانشگاه تهران	کارشناسی	مهندسی برق	۱۳۹۸	مجرد	۰												
۲۰	مهسا	رستگار	منوچهر	۱۳۷۴/۰۶/۰۵	تهران	۱۲۳۴۵۶۷۸۹	تهران	۱۳۹۲/۰۶/۰۵	خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۰	۰۲۱۸۸۷۶۵۴۳۲	دانشجو	دانشگاه تهران	کارشناسی	مهندسی برق	۱۳۹۸	مجرد	۰												

مجلس شبیه‌درویش بیابانی و حضرت موسی (ع)

بیابانی

مار الا از جنت و رضوان چه دیو ان زجیت

خلقت آتش چه باشد کوثر و طوبا ن زجیت

نطفت زقوم و دوزخ، کوثر و باغ نعیم

مار و عقرب از چه باشد حور و غلمان زجیت

گر تو قهاری و خواهی بسوزی جان خلق

نام رحمان و رحیمت از چه در عنوان زجیت

گر رحیمی بندگان را مرحمی باید کنی

نام قهارت چه باشد آتش غضبان زجیت

از چه باشد چشمه کافور و آب سلسبیل

زیم و غساق و حمیم و آتش سوزان زجیت

موسی (ع)

بیابانی چرا در غیظ و طیشی به غم آلوده‌ای مأیوس عیشی

دیگر گونی و احوالی نداری بجز اندیشه افعالی نداری

چرا دائم تو در فکر و خیالی بیابانگن از چه روز اندر ملالی

بیابان

کلیم کردگار لایزالی رسول کبریای ذوالجلالی

تویی موسی و برحسبان مطاعی مدان دارم بدادر من نزاعی

نهاده قلب من رو در خرابی نه تو خواهم که فرمایی جوابی

موسی (ع)

ای بیابانگرد تو این حرف آ جاهل مشو

تابع این نفس شیطانی تو بی حاصل مشو

هیچ میدانی چه هستی یا که می داری نزاع

باش سالک و ز عذاب حق دمی غافل مشو

از چه داری با خدای خود نزاع ای بوالعجب

تو ز راه راستی اندر ره باطل مشو

بیابان

حرف بسرودم ای حکیم تا در ذوالمن مزن

آتش اندر خرمن جان و مراد من مزن

گوش کن عمر من مرا قصد نزاعم را بدان

گر غلط باشد مرا از تیغ برگردن مزن

گر رحیم است او جهنم را چرا ایجاد کرد

گر بود تنها حرف جنت و گلشن مزن

یا جوابی از برای این سئوال من بگو

یا تو حرفی در تزاع و اتحاد من مزن

موسی (ع)

این سئوال تو به درگاه خدا یعنی چه

باز گو بهر من این شوره نوا یعنی چه

آن که خود درد دهد چاره آن را داند

بر اطبا سخن از چون و چرا یعنی چه

او خداوند کلیم است و قدیم و عادل

خویش داند بهر من و غیر شما یعنی چه

بیابانی

ای کلیم کردگار و وی شهنشاه امم

محرم سر خدا وی شهریار قلزم

یا جوابی بر من ای موسی کرمدانی بگو چاره درد دلی زار بیابانی بگو

گر خلایق را به جنت می برد دوزخ ز چیست

بر رحیم بنده پرور عالم پر زرخ ز چیست

گر به دوزخ می برد پس جنت المأوا ز چیست

آتش دوزخ ز چه آن کوثر و طوبی ز چیست

موسی (ع)

این نزاعت با خدا باشد بیابانی غلط

کبک تو با داورت از راه نادانی غلط

چون خبر از راز پنهانی نداری دم مزن

دعوی بینای تو با تیزدانی غلط

ای بیابانی بیا این قصه را کوتاه کن

منفعل بودن به عذر و از پشیمانی غلط

بیابانی

ای کلیم حق داور هر چه فرمایی درست

می کنم توبه سخن گر راه بنمایی درست

هر سؤالم را جوابی هست بر گو بهر من

من مریضم ده به من اکنون دوایی درست

یا علاجم را کن یا حق ببر جان من

این طریق زندگی نامد به هر رسوایی درست

موسی (ع)

گفت آخر خان از نفس شیطانی بگیر

دم مزن دیگر از این گفتار های بی نظیر

در بر تو ایستادن بیش از این گمراهی است

می رود دین از لبم هم نور ایمان از ضمیر

نزد تو دیگر نمانم زین برافت در فلک

جبرئیل گر دبیان افکنده اندر پای تو

خود نمی عاقل نه حرف عاقلی داری تو گوش

بر دلت ناید اثر زین پندهای دلپذیر

بیابانی

پیغمبری که در امم امت شریک نیست

پس رتبهٔ نبوت او از برای چیست

پیغمبری که از همه برگزیده می شود

از حرف من بوای چه رنجیده می شود

یارب جواب بندهٔ خود را بیان نما

و در سؤال بنده نباشد ز حق روا

موسی (ع)

یارب الا که من دلخسته نالان چه لم در جواب من بندهٔ نادان چه لم

من چه لب بگشم که دعوی او با خدا مانده ام مشغول و منظر حیران چه لم

آگهم سازچه لم به جوابش من زار

نه دلیلی به برم مانده نه برهان چه لم

جبرئیل

ای حکیم خداوند خلق سبحان این بار که گردگار عالمیان

چنین نموده تصور که نمی دانی جواب ده تو مرا و مرا راز پنهانی

جواب دعوی او گر هدایت ای موسی نزاع او بستم نبوات ای موسی

برادر مرا سر دولت کرب و بلا زمین مارید قتلگاه آل عبا

عجب کسی است چنین غرور در بیابانش به خوشدلی بخاک کند در بجانش

موسی (ع)

ای بیابانی بیا این قصه را کوتاه کن

دم مزن ترک نزاع خویش با الله کن

خویش را غرق اندر بحر این طوفان مکن

مرغ دل را تر آتش مرغ دالم بریان مکن

لب فرو بند ای بیابانی تو از این گفتگو

دعوی نار و جحیم و جنت و رضوان مکن

بیابانی

ای حکیم حق بگویی تا سؤالم را جواب
تا حکایت قطع این دعوا نگردد هیچ باب
گر بگویی این سؤالم را جواب ای متقدا
کی کنم دیگر رخ خود را به درگاه خدا
خویش را ممالک چسان با حضرت رسی کنم
کی بگو تا روز محشر ترک این دعوا کنم

موسی (ع)

ای بیابانی بیا تا ترک این دعوا کنیم
دم زن دیگر بیا تا صلح این غوغا کنیم
ای بیابانی بیا بنگر چه می بینی بگو
کی کنی تا جملگی بر غم و کودا کنیم

بیابانی

من ندانم ای رسول خالق کون و مکان
کشته بسیار می بینم به خاک و خون طپان
زان کرانه هر دیده من چشمه های خون گشود

نوجوانانی چشمم پاره پاره می نمود
ای کریم الدیبان کن این جوانان کیستند
همچو ماهی در میان بحر خون از چیستند
آفتاب از نورشان می گرفت کسب ضیاء
باز گو با من زماری ای کریم کبریا

موسی (ع)

آن جوان غرق خون بینی علی اکبر است
کو شبیه حضرت ختم رسل پیغمبر است
خواهری دارد بیابانی که نامش فاطمه است
در مدینه چشم راه این شه بحر و بر است
مادری دارد ستم کش ام لیلای فگار
کز غم این نوجوان گشته نیلی معجر است
خواهری دارد سکینه نام آن طفل صغیر
کز غم رویش لباس نیل فامش در بر است

بیابانی

ای حکیم الله آتش بر دل و جانم فتاد
کاشکی مادر مرا در عالم گیتی نزاد

نوجوان دیگری گشته ز چشم من عیان

همچو لیلی در بیابان خاک و خون با شه طپان

همچو نوداماد که بودست دیار دارد حنا

کرده در بر رخت شادی از سر تا به پا

با هزاران حسرت اندر خاک و خون افسرده است

او که باشد برفکش جان در تنم پژمرده است

مرثی (٤)

ای بیابانی بدان آن ناسم نوگه خداست

در زمین کربلا فیضش مبدل بر عزاست

تازه داماد حسین (٤) بی کس است این نوجوان

نور چشم مصطفی و باب زارش مجتبی است

او ری دارد غریب و بی کس و بی خانمان

نو عروسش بیوه از جور و جفا در کربلاست

جمله گاهش گشته ویران از جفای ظالمان

خود به خون خود طپان و فرق او بر نیزه هاست

نو عروسش کرده از غم جامه نیلی به بر

او بود در جمله گاه و این تنش در قتلگاست

بیابانی

آه ای موسی که جان ناتوان من بسوخت

از غم داماد بیکس استوان من بسوخت

کودکی دیدم من ای موسی فتاده روی خاک

خنجر سیمین او از تیر اعدا چاک چاک

همچو مرغ در خاک و در پی آبی بود

در میان دجله خون همچو مرغابی بود

آن بشیر الوجه را اندر جهان تقصیر نیست

کشتن این بچه صید حرم با تیر چیست

مرثی (٤)

آه و واویلا همان لولاک علی اصغر است

آن ضیا بخش دل و جان حسین (٤) بی سر است

می شود در دامن بابش نشان تیر کین

می پرد چون مرغ بی سر کوی گلزار برین

خواهری دارد سکینه با دو صد آه و فغان

می فشاند خاک بر سر از فراغش در جهان

او گلو چاک است و خواهر مرثیه چاک از ماتمش

او بود خاموش و این بیچاره نالان از غمش

باز بنگر اندر آن صحرا بیابانی کنون

تا چه می آید به چشمت اندر آن دریای خون

بیابانی

آه ای موسی گذر شط آبی سرخ گون

سروری دیدم فتاده در میان بحر خون

پاره پاره گشته اعضای شریفش آه آه

یوسفی از جور گرگان گشته گویا بی پناه

پاره پاره شد تنش ای محرم راز خدا

باز گو بابی تو اسم این جوان مه لقا

گفت برگو آن جوان سرو قد خوش نشان

و نه برای چیست باشد در میان خون طپان

موسی

ای قلندر آن جوان سرو ریاض جبروت است

آن علمدار حسین بی سپاه و لشکر است

همت عباس برادر با حسین بن علی است

کو چنین بی دست و پا از ضرب تیغ و خنجر است

همت عباس علی آن سرور عالی نسب

در کنار شط آب افتاده از کین بی سر است

هم علمدار است و هم سقای آل مصطفی (ص)

سر جدا از خنجر بیداد شمر کافر است

بیابانی

او گر مادر ندارد ای کلیم حق چنین

پیکرش در خاک و خون افتاده بی یار و معین

خواهری گو یا ندارد تا چو بلبل در چمن

تا سراید در عزایش با دو صد درد و محن

مادرش گو دید جوان نامرادم رود رود

غرق در خون گو دگ عالی تبارم رود رود

خواهرش گو دید برادر جان ز دانت گو ختم

گو ختن پرواز سان بر خویشتن آموختم

موسی (ع)

ای ملک آتشی بر جان نزدی وین شگفت
آتشم

خواهری دارد دلی آواره و آشفته مو

مادر پیری بود او را به شهر خویشتن

بی خبر از اینکه فرزندش فتاده بی کفن

چار فرزند عزیزش در کفر بی سر شدند

جملگی آنها شهید راه پیغمبر شدند

مادرش ام البنین و خواهرش کلثوم زار

او پریشان در مدینه وین دگر بی غمگسار

بیابانی

ای کلیم حق بفرما این چه وحشت بر ملاست

این شهیدان کیستند این زمین آیا کجاست

خاک عالم بر سرم این عرصه محشر چه بود

کشتن این سرور بی نام و یاور چه بود

بی سبب این بیکسان را ای کلیم کردگار

کرده سر جدا با خنجر و تیغ شرار

نام جد و باب ایشان را بیان کن از وفا

تا شناسم جمله را ای نمدادر حیا

موسی (ع)

ای ملک این زمین کربلای پر بلاست

این زمین مقتل اولاد شاه اولیاست

شاهیان دلوفیان از حکم بیداد یزید

بی رمق آتش زنین در خاک شاه شهید

این شهیدان جمله از اولاد پاک مصطفی (ص)

باب ایشان مرتضی و مظهر لطف خداست

مادر ایشان بود فرزند پاک مصطفی (ص)

بانوی روز جزا و حضرت خیر النساست

سرور این کشتگان باشد حسین (ع) بادفا

نو گل باغ بهشت و شافع روز جزاست

عرش و کرسی و زمین و آسمان و ارض جهت

ای ملک جمله از این موجود او به پاست

بیابانی

ای کلیم الله چرا این بیگناهان را کشته اند
جسم ایشان در میان خاک و خون آغشته اند
جیست تقصیر همین لب تشنگان بی کفن
نسل ایشان قطع کردند از چه قوم پرفتن
من ز بهر این شهیدان در جهان مضطر شدم
همچو مرغ نیم بسمل این زمان بی پر شدم

موسی (ع)

ای ملذر جمله بی تقصیر و بی جرم و سبب
در میان خون کشیدند جسم ایشان با تعب
بی گنه این کشتگان در خاک و خون غلطیده اند
جور و کینه از جور اعدا دیده اند
آسمان از داغ ایشان گشته این سان نیلفام
در میان خون نشسته جمله خلقان با تمام
عرش و فرش و لوح و کرسی آدم و جن و ملک
می شنند خون دل از دیده تا بر فلک

بیابانی

ای کلیم الله چه باشد گو سزای کردشان
کاین چنین ظلمی نموده برگزیده بی گناهان
چون شود برگو مکافات گزیده مشرکین
در جهان هست این سزا یا به روز واپسین

موسی (ع)

این مکافات ای ملذر می شود روز جزا
در صف محشر به نزد خالق ارض و سما
خلقت دوزخ مدان باشد برای این گروه
شد همین بهر ایشان دان عذاب کوه کوه
جمله ایشان گشته اند مستوجب نار جحیم
منع باشد بهر ایشان جنت و باغ نعیم
لعن حق بر جمله ایشان تا صف روز جزا
از صغیر و از کبیر و از غنی و از گدا
کن تو هم لعن ای ملذر تا بیابان بس ثواب
لعن بر ایشان مدان دارد ثواب بی حساب

بیابانی

ای کلیم الله به من کن تو لطف بی حساب
شد دلم فارغ ز فکر این خیال و اضطراب

گر جهنم بهر ایشان خلق کرده کردگار
یک جهنم کم بود ای کاش بودی صد هزار

صد هزاران لعن حق بر قاتل شاه شهید
تا به روز حشر بر آل زیاد و بر یزید

توبه کردم من به درگاه خدای انس و جان
ای خدا گر توبه ام باشد قبول این زمان

جان زارم را بگیر و کن به رحمت واصلم
ساز از لطف و کرم در باغ جنت داخلم

چونیست در نظرم هیچ کس به غیر از هو
اول و آخر شهود ان لا اله الا هو

موسی (بر سر نعش بیابانی بخواند)

خوشا به حال تو بادا الا بیابانی — که رستگار شدی نزد حق سبحانی
ز لطف حضرت پروردگار عالمیان — شدی به عرصه محشر تو داخل رضوان

پایان

از مجموعه دفینه شاعر شماره ۲ و ۳ بهمن ۱۴۷۱ متعلق به آقای رضا خالقی در کابادی نگارنده کپیه این دفینه را برداشتم.

محمد حسن رجایی نگارنده

بهمن ۱۴۷۱ = ربیع الاول ۱۴۱۴

۲۱۹۹۶	۰	۲۰۰	۰	۰	۰	۶۰۰
۲۲۲۵۸	۰	۲۰۰	۰	۰	۳۰۰	۹۰۰
۲۱۰۵۴	۰	۲۰۰	۰	۰	۱۸۰۰	۲۲۰
۲۲۵۷۳	۰	۲۰۰	۰	۰	۱۸۰۰	۱۲۰
۲۱۲۹۷	۰	۲۰۰	۰	۰	۰	۳۰۰
۲۲۸۲۰	۰	۲۰۰	۰	۰	۰	۱۱۲۰
۲۱۲۲۰	۰	۲۰۰	۰	۰	۰	۲۲۰
۲۲۵۵۶	۰	۲۰۰	۰	۰	۰	۱۰۰
۲۱۵۲۹	۰	۲۰۰	۰	۰	۰	۱۱۲۰
۲۲۱۳۸	۰	۲۰۰	۰	۰	۰	۲۲۰

	۰		۰	۴۵۰۰
	۰	۲۰۰۰	۰	۱۱۱۰

	۰		۰	۲۲۲۰۰
	۰	۳۲۰۰۰	۰	۱۲۲۱۱۰

مجلس شهادت طفلان مسلم

مسیح

ای خدا مسلم غریبی بود دور از خانمان — بی‌غریبش چرا ارحمی بگردی آسمان

طفلکانش را یتیم و بی‌پدر کردی چرا — بی‌کس و بی‌آشنا دور از وطن کردی چرا

یا الا آرحم لمن بالکوفه‌ان بی‌یار و — در غریبی یار شو بر بی‌کسان در دیار

ابن زیاد

بود منادی در شهر کوفه کن فریاد — بگو که حکم نموده ز جور ابن زیاد

به خانه‌ای که بود کودکان مسلم زار — نهان نموده نیازند در بر کردگار

دهم ز کینه زن و مالهایشان برباد — سرش زمال یزید است ای گروه عناد

منادی

گروه کودکی پیر و برنا — غریب و آشنا و زشت و زیبا

بشنوید ولد خدا سمارد دنیا — ادیب و سید و بزاز و جولا

وکیل و اشرف و کریت و کرنگیف — تمام اهالی کوفه بیایند بمسجد

ز نامیران و فراش و قنبلچی — ز سربازان و طبال و تفنگچی

ز بالاندوز و جامعوسان این شهر — بگیر دروازه‌بان و مردم شهر

علیه‌السلام قرآن داده ایدم — بگویم با شما با حال حرم

دو طفلند از جناب مسلم زار — در این شهر دوس هستم خبردار

هر آنکس آورد طفلان برمن — دهم خلعت در ابر و جه احسن

گر در خانه‌ای هستند اشان — در آن خانه نمودند طفلان چه پنهان

نه راه کین بگویم خانه‌اش را — دهم برباد من کاشانه‌اش را

حارث

ای بخت نرخواب خود تو بیدار — بشتو تو نوید اهل بازار

کس گوش نوید مسلم و زار را — یک لحظه نخود بسته آخوار

شاید تو را نصیب گردد — امشب دزد و زین علای سایه

بشین بصد هزار زنهار — تا شب فلک تو را بود یار

(اسوار میگه مجلس گیرد دیرین نرود)

ابراهیم

یا رب فغان از درد حتمی — صد داد و آه از درد حتمی

خدا غریبم خدا غریبم

محمد

یا رب امان از درد حتمی — ویلم آخر از بیوای

خدا غریبم خدا غریبم

ابراهیم

آقا حسین جان اندرزهایی — دوست ندیدم از بیوایی

خدا غریبم — خدا غریبم

محمد

اندرزهایش آخر بدرد جان — پوشیده‌ای چشم با باز طلان

خدا غریبم — خدا غریبم

ابراهیم

کو فی مروت اعلا ندارد — امروز خوف از فردا ندارد

خدا غریبم — خدا غریبم

محمد

دور از پسر بستر ازاین مروت — مرد طفل پیش در شهر غربت

خدا غریبم — خدا غریبم

ابراهیم

تا با خدایی دگر ندارم — گر تو نباشی جان کی سپارم

خدا غریبم — خدا غریبم

محمد

تا با خدایی دگر نمانده — آندم با جانان را سپرده

خدا غریبم — خدا غریبم

طفلان (محمد و ابراهیم) جفت آند

آیا شبی بچشم آید — بنوازمش و این کاکل پریشانم

زین گزارش نایم دگر بمن پنهان — پیش باز این خود بدلم قرار و توان

شریح

قصه مسلم بیان کردن غریبان مشکل است

درد بی درمان دوا کردن غریبان مشکل است

بگذرید از پرسش با بیان این خوب نیست

طالبان قصه من بر شما این مشکل است

طفلان — شریح

گو با مادر احوالش سراسر — چه گویم با شما از خود از شر

گو احوال او ای مرد آخر — سرش بریده شد از تیغ و خنجر

بود اش چند روز آرام گاهی بود — سر و روز و شب بود اش جایگاهی بود

کی شد جسم پاکش پاره پاره — بود خواری سر و دار الامارة

گو خون تن نازش کشیدند — سرش را کرد ن ان آذین بریدند

ابراهیم

ای مسلم بی یار — از غم تو خون بارم — اشک از مژگان بارم فریاد بر کارم

ای غریب من بابا — نا امید من بابا

محمد

ای برادر زارم — بهر باب بی یارم — میکنم عزاداری اشک ابر جاری

ای غریب من بابا — نا امید من بابا

ابراهیم

من نمیدانم سرم از خاک — جاده را گم کرده‌ام یک — میکنم سیر بدر
از غربت زنم پدر — ای غریب من بابا — نا امید من بابا

محمد

خاک غم کم بر سر — بهر باب بی یاور — ای برادر مضطر
چشم بین بسوی تو — ای غریب من بابا — نا امید من بابا

طفلان (جمعاً خوانند)

شریح ای سر خسته افسرما — چه می خواهی گرفتی آب از دیده ما
الاهی باب طفلانت نمیرد — دگر داغ قدرا بردل نگیرد

شریح

مخدوم زادگانم — اشک انبوه مریزید — بهتر زگوهر گانم در نزد من عزیزید
شهر است پر ز آشوب — آواز بر نیارید
جانان من بغربت — کس آشنا ندارید

محمد

مرخص کن که رویم در راه — که مشوق ما دم لب بر دام
شریح ای نیکخواه بگذار منظر — زما هر رخصتی دیدی تو بگذر

ابراهیم شریح

بود ترسم بشهر شما — مبادا دستگیر آئید این جا
ندانم چاره ای چون من در این جا — فرستم هردو را در شهر بلخا

ابراهیم

روان من جان آمد باد دل زار — که بگذارم بینم دگر بار

شریح

خدا حافظ جان تو ای غریب ما — چه گردی جان تو ای غریب ما
سعادتمند شما این زمان زراه دورنا — خدا بود بشما یار اندر این نوا

ابراهیم

از بی پدری آمد ذلیلی
هر کس که چو ما پدر ندارد

ابراهیم محمد

امشب شب ما سحر ندارد — باب از دل ما خبر ندارد

ابراهیم

از گشتن اهل بیت اطهار — در دل هر کس گهر ندارد

ابراهیم محمد

از دیده روزگار خوارست — طفلی که چو ما پدر ندارد

ابراهیم

افتاده کلید صبح در چاه — پاشام اجل سحر ندارد

محمد

یارب شب ما سحر ندارد — وعده است که با اجل دیر ندارد

بدایله محمد

بر من به داد عشق تو فریاد — کز هر طرف آید در لا اله الا الله

یقین مردان تو بر اوج گردون — ره از من و تو بی پناه گم شده است

ابراهیم

خسان داده که رفتند کاروان حجاز — کجایی به ما بگو ای خضر دمساز

کجا دلا قافله گم گشته است — که پیش دیده ما گم بود هدایت

محمد

ای جان برادر عجبم — دوری نما از من بیم

از تو ریزم چشم من پر نور — جان بدهم زین غم دور

من ای روم اندر این بیابان — جویم ره چاره از شبانان

ابراهیم

ای جان برادر عجبم — دوری نما از من بیم

از تو ریزم چشم من پر نور — جان بدهم زین غم دور

ای نوگل بهار سلم — آرام دل فگار سلم

بنشین بطرز مستمندی — تا من بروم به این بلندی

بینم کسی به چشم آید — صوت جرسی به گوش آید

محمد

به امید خدای فرد و صمد — بر این صخره زمن از بهر نشاند

روم من از میان دره و کناره — که شاید از وی یابم نشانه

ابراهیم

چو ما بسیار زاره مستمندیم — نشین که نغمه ای هم بشنویم

نشین شنیم بای خوشین را — به روزی ملی کنیم این راه ها را

محمد

ای داد و بیداد — صد آه و فریاد

ای کاش مادر — مادانی نزاد

جان برادر اندر کنه

ابراهیم

ای باد بگیر کوره ملان — خواب آلود بخت نهان

جان برادر اندر کنه

محمد

غریب مانم در این بیابان — دارد چه حالی آن طفل نادان
جان برادر — اندر کجائی

ابراهیم

بر خاک صحرا پا می گذارم — شاید سرابی از ره بیابم
جان برادر اندر کجائی

محمد

تا یک صدائی آید به گوشم — ای داد و بیداد اندر خروشم
جان برادر اندر کجائی

ابراهیم

یا رب چه نامم از بیوائی — هستم مستیم خطر در ارغانی
جان برادر اندر کجائی

محمد

نمیدانم برادر در کجائی — چرا از من برادر جان جدائی
کنم از غم گریبان پاره پاره — کنم در این بیابان من چه چاره
برادر سیرت آبا چه آمد — ز دوری جانم از غم بلب آمد
غریب و بیکس و بیچاره ام من — غریب و بیکس و بیچاره ام من
ز بی تابی تنم گردیده مجروح — برادر پای من گردیده مجروح

محمد

شدم بس خسته و سرگشته اشب — خدایا نیست من یارای اشب
در این صحرا به بندم اسیم — سر خود در ره خاک ره گذارم
ز هجرت ای برادر من بمیرم — در این صحرا به بندم اسیم
نمیدانم برادر در کجائی — بگوشم می رسد هردم صدائی
برادر را رسان یا رب برمن — خداوندا رسان آماج لرزن

محمد

برادر ما دو طفل خرد سالیم — بیا یا هم به کوه و دل بنالیم

ابراهیم

برادر پای من گردیده مجروح — تنم از تشنگی گردیده بی روح
مرا آواز تنها ای برادر — برو اندر مرو نزد خواهر
فدای آه و دل گفت برادر — هلاک آه و دل گفت برادر

چوپان

غمم غم غم غم غم غم غم — بجز غم من ندارم یار و همدم
غمم گذاردم تنها نشینم — مرا یارب الله آخر این غم
دلم می خواد که بمیرم به بینم — دمی با ساقی کوثر نشینم
بگویم در بغل قبر رفقا را — حقیقت را در صف محشر به بینم

ندیدم چرا با آه و افغان — علف کمتر خورند این گوسفندان
الا ای برخط تو از چوپان — چرا هر گوسفندی در بیابان
گر آن بی‌درد آید از پس پیش — کمی نالند این بی‌درد خویش
شوید جمع ای پریشان گوسفندان — مسازید اینقدر فریاد و افغان
خدایا این چه فریاد و فغان است — که بانگ نعره تا آسمان است
ندای نالهای آید بگوشم — که بیرون است از حد عقل و هوشم
گر این نالنده هم این بی‌قرار است — کمی نالد که هم این بی‌قرار است
الا ای صاحب نادان گوسفند — چرا آواره باشد گوسفندت

طلبان (جفت خوانند)

خدایا در بیابان خوار و زاریم — غریبم و کسی را کس نداریم
نه جا داریم در منزل نه خانه — گرفتاریم در دست زمانه
خدایا از برس دار یتیمان — حفیظ جان ما شو در بیابان

چوپان

خدایا این چه فریاد و فغان است — که بانگ نعره تا آسمان است
صدای نالهای آید بگوشم — که بردارد سر خود را عقل و هوشم
گر اینها یتیمی هست دارند — کمی نالند هم این بی‌قرارند

الا ای صاحب نادان گوسفند — چرا آواره باشد گوسفندت

طلبان (جفت خوانند)

یتیمی در دیار بیکسی — یتیمی خواری دوران یتیمی
خدا را از یتیمان خوار و زار — بترسید هیچکس قدری ندانند
کجا رو آوریم یاران غریبم — در این صحرا ز بابا بی نصیبم

چوپان — طلبان (جفت خوانند)

سلام ای قندلبان خوش الحان — ملک ای گله غم را تو چوپان

کجایند ای دو گمگشته پای در گل — دو بی مادر پدر بی جا و منزل
کجایند با بیابان با چشم نمناک — بدان مسلم شهید قوم ناپاک
کجا شد جسم زارش پاره پاره — به صحرای دره دار الاماره
کجا باب شما با شور و شین است — نه صحرا پاره پاره بهر آن حسین است
کجا گردید جسش پاره پاره — جدا کشتان در دار الاماره
کجا بابای شما آن نور عین است — بدان مسلم پسر عم حسین است

چوپان

به قربان شما ای باد جانم — شما را یاوری از جا کرانم
اگر مطلب شما را هست در دل — بیان سازید کز ما نیز حل مشکل

طلوان (جنت جوانه)

بدان ای مرد ما نیکت بخواهیم — شب و روزی دعا گویت بخواهیم
اگر ما را پرستاری نمایی — گمانست کرد الطاف الاهی

چوپان

بریزید اشک از چشمان چو ابر — بیم ای جوانان شنگول
شما را در نمد پنهان نمایم — کنی نازش کهی افغان نمایم

(دنباله چوپان)

بشنید این زبان ای هر دو طفلان — بیایم بهر تان هم شیر و هم نان
به قول احمد و حکم کتاب است — یتیمان را کرم کردن ثواب است
بدم از بهر تان شیری بدوشم — وز آن بهر شما من در خروشم
به قربان شما ای باد چوپان — نمانید نوش جان این شیر بانان

طلوان

الا ای نوجوان از دست جیدت — بزنی آب سرد از حوض کوثر
بیار بردار نان و شیرت ای مرد — که ما هستیم از شما سیر ای مرد

چوپان (نی زده خواند)

بزن نی ای رفیق از راه احسان — که دل تنگ و طفلان در بیابان
خبر آمد که دشمن تان بهاره — زمین از خون اگر لاله زاره
خبر برمادر پیرش رسانید — که اکبش کشته و نعشش بیاره

ابراهیم طلوان (جنت جوانه)

بزن نی را بزن بر یاد اکبر — تو ای مرد خدا یار دیده تر

چوپان

بزن نی زن که اکبر نوجوان مرد — گلوی اصغرش تیر جفا خورد
بزن نی زن رقیه در بدر شد — بزن نی را که لیلا خونجگر شد
بزن نی زن که زینب در بدر شد — بزن نی را سکینه بی پدر شد

طلوان

ابراهیم: بزن نی زن بزن ای نیک انفاس — به یاد دشت پر درد و هراس
طلوان: بزن نی زن که تا ما گوش داریم — شب و روزش دعا گویت بخواهیم

چوپان

بزن نی را که عباس دلاور — دو دست او جدا گشته ز پیکر
بزن نی را رفیق از راه احسان — که من گویم ز احوال شهیدان

طلوان (جنت جوانه)

بدان ای مرد ما نیکت بخواهیم — ز دوری پدر از غم بنالیم
به صحرا نابلد گم کرده راهیم — دو طفل مسلمیم و بی پناهیم

چوپان

به قربان شما ای باد چوپان — رسانید این همه فریاد و افغان
که ترسم دشمنان آگاه گردند — به قصد جانتان گمراه گردند
بود غاری در این دامان کهسار — نهانم هر دو را پنهان در این غار

حارث (وارد محل شود نزد طفلان آید و گوید)

بگویید ای طفل از خرد جان — تمام خود نمایید پیش من عیان
در این شب بامتان ای بیگمان — ز دست گردش حق خلق جهان

طفلان (بخت جوانها)

به آن ای مرد ما نگذشته بالیم — ز دوری مادر از غم نالیم
به صحرا نابلد گم کرده راهیم — دو طفل مسلم و بی پناهیم

حارث

روان گردید ای طفلان انگار — که وی این زاد بوم غدار

چوپان — حارث

ای جوان شرمی ز روی مصطفی — رحم نبود بر دل من از جفا
ای جوان این هر دو طفلان منند — ای جوان این هر دو طفل من منند
گر نکشتم این سر و سر مال تو — من نخواهم گر نکشتم آن تو
رحم کن این هر دو طفلان بی پناه — رحم کن رحم بر این ما ای شباب

چوپان — حارث

من چه گویم هر دوتن بی یاورند — سالمت دلگیر به زیر خنجرند

طفلان

پس مرنجا گر چشم گریان — سازیم وداع خود به چوپان
چوپان به شتاب خود رسیدی — زحمت نبرای ما کشیدی
من نمک تو هست نظر — باشی به نبی به حشر همسر

چوپان

چون من نشنیدی تو از ما احسان — نیدهم به تو این دو طفل نالان
بود من بیابان جای ای برنا — بگیر تا دهم من سزای گمراهان

(با چماق به حارث حمله کند)

حارث

چه خوف من نشنیدی ای جوان دلیر — سزای خویش بین تو ز خنجر و شمشیر

(با چوپان جنگ کند)

چوپان

ای دو طفلان عزیز با دو نا — می سپارم هر دو را دست خدا

حارث (طفلان نزد این زیاد آورد و گوید)

سلام من به تو باد ای زیاد ای سردار — اسیر کردم دو طفل مسلم زار

ابن زیاد

کن لطف اندر بزم شکور را — حاکم زندان و ظلم و جور را

حارث

ایها الشکور زندانبان بیا — کرده اجازت امیر از وفا

شکور

از چه اقدام نمودی باشتاب — قطب خود را آگو ای بی حجاب

گر بود خدمت بجو مشی کنم — یکه از جان و دلم کوشش کنم

ابن زیاد

ایها الشکور این طفلان نزار — کو بچشمان توی آید خوار

هم دو را در کند و در زنجیر کن — از برای تلخیشان تعجیل کن

شکور

ای خدا این هر دو مهمان شده — دل ز غم پر ناله بس خسته شده

گر ره گستاخی بود گفت و شنید — پای الطاف بر خلیلی برنهید

(طفلان را ندائی وای آنها در زنجیر گذارد)

محمد

خدا در کنج زندان آنکه بدیم — خداوندا چه شد باب کریم

نمیدیم ای مسلمانان غریبم — چه سازم شد غم هجران نصیبم

در این زندان کسی بر سر ندارم — مسلمانان غریب و خوار و زارم

محمد

اسیر و در بدر در کنج زندان

ابراهیم

بیا مادر ببین طفلان گریان

شکور

من چه سازم ای خداوند جهان — گو تیا باشد گر نه گو دگان

می روم تا آب وان آرم چنین — از برای گو دگان دلغمین

من به قربان شما ای گو دگان — نوش جان سازید اینم آب وان

طفلان

شکور

سوالی با تو داریم ای پریشان — چه مطلب داری ای نور دو چشمان

بگو آیا خدا را می شناسی — چه آئین دارد این حق ناشناسی

پیمبر را شناسی در زمانه — شناسم من همان در یگانه

تو با حیدر سر و کارت نباشد — در این گفتار تان مطلب چه باشد

مگر با فاطمه کارت نباشد — مرا جز فاطمه یاور نباشد

چرا پس جای ما باشد به زندان — شما آگسته ای نور دو چشمان

طفلان

ما ز هر راه حیلات بلدیم — گو دگان بی نصیب سلیم

همت ارا یار سرا... نسب — است ارا خویشی شاه عرب

حضرت امیر

برای وای ای گو دگانم وای وای — وای وای ای نور چشمان وای وای

از چه در زندان شده ای آه و امانتان — من فدای بیکس و بابا و یتیمان

یا دم آمد از بیابان حسین — بهر این طفلان رود خون از دو عین

از چه رو دارید این آه و فغان — من علی هم شیهم کودکان

طفلان (جهت خوانند)

یا امیرالمومنین دادا رسیدا — سرور دنیا و دین دادا رسیدا

مرس به فریاد یتیمان یا علی — ای پرستار ضعیفان یا علی

حضرت امیر (ع)

طفل ها گریه کنید آه و فغان — اشک گیرید به چشم خون فشان

تا دو را بیرون من از زندان کنم — قلبتان را این زمان شادان کنم

مشکور

عهد کردم من به بیداری به خواب — تا نمیرم قاتلم را یابم ثواب

تا دو را بیرون از این زندان کنم — خاطرات را زغم شادان کنم

حضرت امیر (ع)

ایها المشکور این طفلان زار — از دو را اگر در پناه خود ندار

گوشه خواهی من تو هم از تو رها — ره نیابد طفل هیچ از من رها

مشکور

یا امیرالمومنین بد کرده ام — سخت در دنیا و دین بد کرده ام

یا علی دست من و دامان تو — یا علی جانم فدای جان تو

از خجالت کردم ای ماه جهان — از خجالت سر نهم بر پایشان

نور چشمان حال از زندان برون — پای بگذارید بر چشم خونفشان

(طفلان را آزاد نمایند)

محمد (راه رفته و بخوانند)

برادر جان زین رفته غرامم — دگر من طاقت رفتن ندارم

صدای اذان این صدا بود — گهم آمد غلطان خرما

بیا تا ما چه لیل خانه سازیم — در این گل تربتشان کاشانه سازیم

زن حارث

بزرگ ار خدایا دلم زغم شد — پشت کوه تو دوز توش و خیمه است

حسین مسلم و این زادی امان — جوان دختر و آن شیر شیرخوار

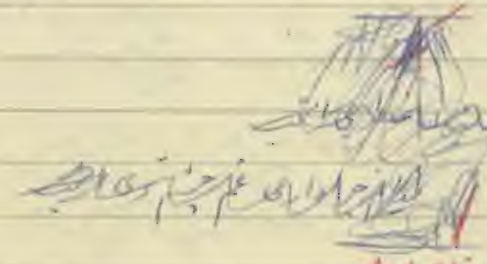

دنباله : زن حارث

خدا کند که نفرین مسلط این زاد — دگر خانه مسلم زین دهد بباد

آن دلبر کشته فرو آن حساب پی نمیر — دولتی او نیز آزرده ستم دیگر

بدست این زیاد دغا دچار شده — خدا کرده اسیر و ذلیل و خوار شوند

کنیز

بگو کسم ای بی حمیده لقا — که از کدام دیار است اندر این ناوا

چرا شهید نمودند آن شکرش زار — ز بهر چیست بین گریه و ناله و سرا

زن حارث

ای کنیز چو لرزم ز حال سهمگنان — که آن جناب بود از سلاله ابرار

پسر علی حسین است مسلم ابن عقیل — ز خاندان بزرگی است از نژاد جلیل

به کوفه آمده بود از پی جواب بلی — به دور او شده جمع آن گروه ضلالت کیش

تمام بیعت خود را نمود له بقتل — پس آنگاه ز ستم این دغا ناقابل

به جنگش جمله بر خاستند از آن گمراه — از آن گذشته پی خدعه اش کمر بستند

کنیز

بگو بی بی پژمرده پرنیان حال — چه آمد بر آن کودکان بهر وبال

خدا که کرد دولتیان چنین نوازش ها — و این بلا بگردد همین بر او اولی

زن حارث

بگو چگونه بر ایشان کند ستمکاری — که کودکان نکردند هیچ بد کاری

بگو چگونه روا هم کرامت و جفا — توانا گیرد و بود لیوی عادت

بیار آب وضو ای کنیز مرسیما — که رو کنیم سوی گاه خالق یکتا

کنیز

ای بانو صبا (آمده بر داده و بنگر آن را)

این نمود چیست خدایا یا ویل است — این دود و گل از زاغ یا از قبیل است

زن حارث

۱ ای کاش ها به ما نظران — بر واقعه تعطیلی کردن

بر مادر ما زنان مسلمی — از ما بجهان به او پیامی

گو از پسوت خبر داری — تا پرسش خیر ز او داری

کنیز

۲ ای دختران جسم و جان گسسته — بلبلی از گلستان گسسته

۳ ای کنیز

۵ - ما زغوار جلالت لیلیم — بنوای کودکان مسلیم

گشته شیدای ما از تیغ تیز — شده بما این دو روز بر تسخیر

کنیز

۶ -

(نزد زن حارث آمده گوید:)

ده فرخنده ای بی ای از ره تجمل — که گویند جمعی ز مسلم ابن عقیل

دو طفل ای بی بیش یتیم و سرگردان — گرفته اند جمعی به منزل گاه دشمنان

زن حارث

بگیر خنجر آبرس و در دشمنانی فرست — همین دو رسید بجای دو خصم دشمنان فرست

بیا رویم به بغیم کی گمان دارند که کیکان دوسه برج آسمان دارند

(به عقب آن و نزد طغلان آید و گوید)

سلام ای خداوندان خویش الان سلام ای طغلان باج ایران

فرود آئید از نخل نوادت کنم سیر شما از سرو قامت

مرا از سروستان شد چشم روشن زعال باب خود گوئید بایان

طغلان

چه پرسی حالت ما را توای زن دل ما را توانائی ز ما مکن

سرشکم را کنان از تن بریده تنم را همچنان خون گشته

زن حارث

روان گردید ای طغلان خونخوار کنون خانه این زار و نزار

طغلان مجادله آورده گوید

نشینید ای خداوندان تراهم که بر پای شما هم گذارم

گذارم مرهمی از آب دیده مداوای شما ای فرزندیده

کنون در بستر راحت غنوده که راحت را به رنج آره بیابید

(طغلان گوید)

حارث (نزد زن خود آید و گوید)

ای صفیه تو بیا و بنشین در بر ما ای دو دیده مهر افزا حوری پیش ما باد

بعین من چنین منشین دمادم در جبین غم تا بگویم کن

امروز چه اندخانه رو بن ما نهم و دیم دشمنان به ما آمده فریاد برآورد

ای مردم ایران ز هر خفته بیدار ز بهر دین و میهن شو هشیار

ز اقلیت و بیکار ز معمار و ز پالکار ز تجار و ز فلاح

آهنگر فکار ز هر مرد بازار که امروز ده طغلان چیره و چیره برده

ز توران امیر الامرا گشته گردان که بر ایران نه خدا گشته

نه دین مسلم انگار نه آن کس که بیاد خیری یکباری امیری

به جد است و زور و خلعت بسیار و گرد و خود لشکر ما سرور سالار

بستانم و زنده آن پسر هند جگر خوار هر چه خواهد دل این الغوض

چون که نشستم رجا جستم و گفتم و برستم به میان حل حیث

گرانه بهرادیت که بر هم سر طغلان چه غزالان برقم بر طرید کشیدم

در تعقیب مرکب به هوار قدم خود نهادم بدر کاب آدم از نیغ طغلان

بنشستم که ای حارث بی فرهم کجی شرم تو از شاخ نشر

چه غم دارا نشستیم ای کنون از رفتن آن راه نه غم گشتم و نه گشتم
و نه گفتم چه فردا رخ خواهد نمایان نمود از مشرق ایمه خو
قوم زندم طعنه و هم خوف نه ستم نه سیاست که بین قوت و نه گوت
دو طغلان چه مرده پژمرده شاخوری نه گفتم اگر چرخ گون گشت
چو این کن نگون گشت تم غرقه خون گشت که امروز هم سر طغلان
چو غزالان الغرض رفتم ار سبزه و صحرا و رکاریز و
قناعت و پل دحام و رباط همه بسیار چیزها خلاوت شد آنجا
که دوایش و سرایش نروم تا به تو گویم که چه افسرده شده
جانم ایا سب تلف گشته مدهوش نه گفتم نادره که الاها بحق
سرور دین خط تمام از کرمت چیز فراوان

زن حارث

گفت این ای حارث گر دهر قرآن را نخواندی آیت قرآن را
گر اولاد مسلم نیستند از آل پیغمبر چرا دشمن نیستند اولاد را
تمیز کن ای حارث از دعوی بیکار خدا بهر تو زین گونه نادیده
نیران را

حارث

حق بین است منصفه دین شیعه گشته
خدا داند به تو امروز مگر بر گشته نرفتم جوع من امروز در بیت دام
ولی بر حسرت همه چشم رفتن خوابم
بود بیاد تو مانی آنچه خود بینی هزار حیف ای زن تو این همه بینی

زن حارث

الاهی پایمال اسب تاز این پیکر تو را الاهی مرگ ای حارث نصیب مادرت گردد
مزن آتش زنی بر خرمن آل پیغمبر خدا سوزت بگیرد این ادبت باشد
بخور نان و خواب ای شوی امید دام من که در دنیا همین خورد و خوراک آخرت باشد

حارث

ای منصفه حارث علم از بهر چیست پیش تو این حکمتی یا کم نهیست
نه هرگز آب بلبان آورده ای نه شهر را بانگ آواره کرده ای
در دوزخ بودم ای زن نادان حیف هزار این بر من صد حیف
همی چون گاو نر زن میفشان بیا بر دار بانت را زانیان
خدا گر بت دهد دیگر نیابی نشسته کاسه چل سال داری
حیف من و من و نالداری اگر یک لحظه پیش من بیایی
نه هرگز سایه من را تو دیدستی به دلیش من خدا هرگز نبینی
ایا ای بیمایی زشت و عیار طلاقت میدهم فردا به بازار

زن حارث

الا ای حارث ملعون کاذب — گوا گیر سخن ای زشت اثیم

اگر کردی زنا بستان نکایت — بیاشو رحال خود بستان نکایت

چهل سال است اندر خانهٔ تو — کشم زحمت در این کاشانهٔ تو

در این مدت ندیم در نیارت — چه گوید کرده این قدر ادارت

روی دایم در دار الاماره — طلیع صبح بشد چون ستاره

عبیدالله نماید التفاتی — نمی داند ز تو تارک صلواتی

تو بهر شهوت دنی اندر ظلم کردن — تو پیش در خیال روزه خوردن

بجز بدی نباشد هیچ کارت — بود در دست دشمن اختیارت

همیشه چون زنان بیهوده بودم — بیک پاکش دمیده پاکوده بودم

ندیدم از تو جز بهتان و دشنام — که ملعون و شومی بی سرانجام

خدا لعنت کند بر تو ای حارث — که نامش هم نگیرد هیچ وارث

ظلام گر ردی بختم قلیلست — که بود تو به مثل گفت لولیست

بزیر جو نباشد استقامت — شتاقم ظلام توده ظلام

حارث

ای زن چرا تو لال نبودی — لال در روز داوری نبودی

نگردانیدی از جرم بری — پس نگفتی تو کلام جری

زن حارث

حارث ای بی حیای مدبر دار — بشنو لاف و صف خود ای نگار

نبود احاجه تن طلا بودی — از بد پیش تر گدا بودی

آنچه مال صغیر و پیره زنان — تو بدزدی بری گنی پنهان

بدت بود مزد بعاری — تو همین ارث از پدر داری

گاه انگور باغ کدزدی — گاه تنگ الاغها دزدی

لخن مرده که بیرون کردی — نیمه شب به خانه آوردی

از نیابت نباشدت خبری — درد عار و شوم پیغمبری

حارث

تو را چه کار به این کار؟ بود از زن — از بی لاف اصلا نفیست تو بی

به عمر خویش ندیم فتح نباید — چگونه چشم بر شم زنوت بلبید

بخواب تا هر بینم بخواب خویش دو فرزند را

زبطن این دو لولک ندیدم رخت زنان و جان را

زن حارث

چه مرده تو بود بزنده ای ابتر

که خواب نوت نبیند ای لعین بتر

محمد (بیدار کردن برادر)

زحمتی برخیز ای برادر — که رود ما گشته وقت آخر

ابراهیم

چه روی داده ای برادر — که میکنی گریه روی بستر

محمد

خبر نداری ز مجرمان — دم نگیر تا طلیم و خون

ابراهیم

پس ای برادر بیا بنالیم — که ما دو مرغ شکسته بالیم

طفلان (خفته گویند)

خدایا ما بین سال غریبان — کنون همی به ما از راه جهان

حارث (بیدار کردن دو کودک)

ای ضعیفه دهلیل حرامزاده است — مگر ان گرفته چه زاغی زغن به خانه است

صدای ناله مرغان بسته پر و پاست — نوای ناله طفلان بی پدر و پاست

چه آتشی است زبانه میان خانه ما است — چه شعله است که آتش زن جهان ما است

زحمتی خیز تا ز نوا چراغ کن روشن — مگر نه خفته یتیم و اسیر خانه من

زن حارث: بجز آه و ناله نیست این زندان — نبود در خانه ما چیزی که آید در کار

بزرگوارا خدایا بیدار کن این [illegible]

کس نیست که برایش این [illegible]

شعله آه یتیمان مگر روشن چراغ — می برد از ناله آن بیدلان گاهی به باغ

خواب ناز باشد صدای ناله از حلق اسیر — شعله های آه ما چون مرغ سحر

زن و شوهر زن حارث و کنیز

زن حارث

ورکن بی ای کنیز زرقا — مطلب ای به تو فرمایش ما

حارث آمد ای کنیز ک چون اجل — چون کنم بی بی آن شوم دغل

ای کنیز ک طفل گریان نهان — در بیا به بی بی انسراه جان

خانه دیگر میان رختخواب — چشم ای بی بی بین در این شب

این بلا یارب ز جانشان دور کن — ای خدا جانشان را کور کن

شد بلا نازل کنیز ک دیدم — چون کنم ای به تو نیک اختر م

ای کنیز ک زود قرآنی بیار — گر از دستم کلام کردگار

بوی تو باد اسیر آید سیر — حق قرآن تو از ایشان در گذر

من به این طفلان چه کنم ای خدا — حق قرآن حفظ کن این نوا

زن حارث

حال وقت شیون و فریاد است

این زمان جای ترانه و شادی است

این زمان کی هنگام غمخواری کنید

کنیز

حال وقت شیون و فریاد است

بهر این طفلان دلم غمخواری کند

حارث

ای فلک چیست این گمان

زن حارث

حارث این آن میهمانند مهمان

باب این کیست بگو زودتر

من چه دانم ای لعین بی‌حیا

این دو کودک کی درینجا آمده

دزد اندر خانهٔ ما آمده

گو تو اندر خانهٔ ما چه کار

حارث اینها را بگذار و بگذار

دعا بر تو نگفته ای الیم

هر دو گفتند ما الیم ما الیم

پس تعین نه طفل از مسلمند

اگر دزدی باشند اندر ما آمده

پس تعین نه مسلمند این دو تن

پر دزدی باشد از ذات دون

کی توانم گفتن ای ناامید

من چه دانم ای خداوند مجید

می‌نشد گفته برو آرام گیر

ای خدا این زندگانی نیست سیر

حارث

به به از این دو چشمان لعین تو سیاه گشته

نور از جمال هر دو عیان گشته

باب شما کیست ای کودکان چیست رنگ شما چه باشد از رو میان پریده

آب در کوزه و من تشنه لبان می‌گردم

یار در خانه و من بی‌سر و سامان گردم

طفلان (تحت شنید)

از تعب شد قتل کودکان چیست خون از دل نه از فلک روان است

ای مادر بس ز ما گرانی کنید کشیده به فردای ما گرانی نه

از مسلم باب ما گمانی نه فردا به بر تو میهمانی

حارث

چرا چه پرده سخن نزد من نهان دارید چه وقت است دروغ‌های الامان دارید

بیان کنید بر من درست باب شما بگو از شما چون داد در اینجا

ابراهیم

ای برادر جایت ملعون رسید

محمد

ای وای از آن تعب ملعون رسید

کن نظر بالت جان او خسته‌حال شه تعین ایندم کند ما را بلا

از چه رو بیش مسلسل می‌کن از برای کشتن ما می‌کنه

خویش را این‌گه مسلسل می‌دهد تو ترس جانا خدا مرگم دهد

شمع را بنگر که روشن می‌کنه از برای غرم جستن می‌کن

لرزد اندام بین ایندم جبان خوف زیر خواب ایندم نهان

حارث

سخن نهفته چه دارید دگران شده ام ز گفتگوی شما هر دو دلگران شده ام

صلیح تو به برین شما کمید میان که گیرد بار غرام شما به دوش جهان

محمد

نه باب ما چه می پرسی روا ندیم شود درد دلم افزون دوام

دو ما امروز مهمان تو هستیم تو مهمان از غلامان تو هستیم

دو گوهر دان نگار ما غلامیم دو طفل مسلم بی گمگ یم

حارث

می می گل رندی به باغم گرفت تنها دعد سراغم

بن تاک جگر بشت بیاب درخانه بود دو کوزه آب

بپرده آوریس دهیم صد شکر به کام دل رسیم

محمد

مدان از مردمان تو هستیم دو مهمان برسر خوان تو هستیم

عزادیم ما بابا ندادیم به کودستگی داغ دادیم

حارث

مرا شرمی بنایشد از بیم نظر را کی کشم از تیغ دهنم

غلط ای کودکان دار غمین بهایه کشته گردم از زر کین

غلامان (بخت خوانند)

حارث بیا بهر خدا رحمی نما بر حال ما هستم یتیم و بی نوا

مارا مکن خوار و ذلیل حارث دخیل حارث دخیل

زن حارث دکنیز (بخت خوانند)

ای حارث اقران شکن گذر ز قتل کودکان باشد ازین مهمان

ای ظالم ننگ نخیل حارث دخیل حارث دخیل

غلامان (بخت خوانند)

تو دل نمی ده رفت مارا گمان کن بت پرست امیدم برآرم کن درشت

صدای کودکانه هستیم علیل حارث دخیل حارث دخیل

زن حارث دکنیز (بخت خوانند)

حارث به قرآن مجید باشد ازین نا امید منماد ایشان را شهید

ای ظالم ننگ نخیل حارث دخیل حارث دخیل

محمد

حارث بخدا مارا به قرآن رحمی تو بنما بر ما یتیمان

گیرد نباشد بر این پیمان گردد شفیع ایشان هر دو غلامان

ابراهیم

نجات ما اگر از درد و راه دوست — نمازی وقت جان دادن فروست

حارث

مرو غره ایا کودکان نادانیه — نرخ نیاید ببدگانی نیازکنید

طفلان (جمعاً گویند)

الیم و موجب الدایه — زبابایی نجیب الدایه

خدایا ماندی شب ما — برسد از دزد شب الدایه

زن حارث

خدایا طفلکان ما در دوانند — زبابایی نجیب الدایه

حارث

از این الدای چیت مقصود — الیم حکم قتل بر دودم

محمد طفلان (جمعاً گویند)

غریبی نرد درد بالاتر است — از آن از غربتی کی یاد است

مده مهلت از حارث نابکار — به ما کودکان غربت نگار

ببین تندی یاران شهرت — بارحم نمایند این نابکار

چه مادر نشین بهری ما بی — چو خواهر سرما برادر نبی

زن حارث

غریبان عید دران آب امروز — دهل کوبان می یاب امروز

خدایا درد بی درمان ادان — زباری بر نظر کودکان کن

طفلان محمد

بود رسم پدرمانی نشوزی — فزودش بر دل مردم نوازی

کنون می زاید بر ما بی بسی — جزای تربیت بد بی نهایی

وصیت نامیم ما کودکان — بجا آر باری توی رشتگان

چه ما کشتگان بردیم از تیغ تیز — تو هم این ما بر دیگر برآر

حارث

این زمان نزد درد مرده کرید — تا بر دارالامانه نزارید

محمد

خداوندان زبان خوارند — به نزد هیچکس قدری ندارند

غریبی درد بد بال غریبی — غریبی توأمی دوران غریبی

غریبی جوانی مرده نوشی را — غریبی بهتری سنه جوان را

حارث

حارث اکنون بگرد در کار خویش — تا نگردد قالب مخزون تو ریش

نه گواهی نزد علیه الدروی — بلکه کمتر سالم از این نرود

ز آنکه دور است منزل دلبر است راز

شب دیر است و این راه دراز

شمع کم آمد برین زیاد — از تو بستانند این طلاق چه باد

صحبت آن است بگذرم زراه — بر سر شاخ فرات کون جانگاه

سر بنم از جسم اطفال کباب — تشنگانش را اگنم بر دوش آب

پس سرانشان بنم نزد امیر — بنگرم از لطف آن شه دلپذیر

کودکان خسته بگوید بیمال — رو بخیمه آید پس با دل ملال

محمد

سوی آن ام یاده طی کرد — شد دلم وطن کی یاد ما کرد

عزیمی کرد مرا دلگیر دان — گفت دارم شیر خوار دارد

حارث

واحسرتا کز کایت ارادت جهان عزیز

دنیا عزیز و دلی عزیزه جهان عزیز

پاره جهان گرفت دلبر کودکان برید

شاید که منقطع شوم از دوست پرید

محمد

مرا کنیش تو ای جهانی نا قبول

ابراهیم

مرا کنیش تو ای ناشنی جهانی دل

محمد

مرا کنیش دوای من زندگی سیرات

ابراهیم

مرا کنیش دوای نشانی تشنه آب

محمد

مرا کنیش دوای نشانی تشنه آب

ابراهیم

مرا کنیش دوای نشانی تشنه آب

حارث

ای جوانمرد شده امروز نگار سیاه

محمد

معصر زنگ کون بیا کنیش ما را

ابراهیم

بیا دلبر بیا دلبر بیا دلبر

حارث

بگو نشانه دوست جهان آرام

ابراهیم

آن دلبر نشانه دوست جهان آرام

حارث

حدیث کوتاه مراد حاصل

ابراهیم

سرانشان کودکان بریم

ص ۴۱

تن آنها به شرط آنکنم از کین سر آنها نبزدم همت پرمن

(سر آنها به این زیاد دهد)

ابن زیاد

کی من به تو گفتم کنی این بی مدران را

کی من به تو گفتم کنی این دربدران را

چون ظلم نمودی تو به فرزند جگرخون

رشک کشد تو را جد او حارث ملعون

جلاد بزن گردن این شوم بد اختر

کن پاک جهان را تو از این شوم ستمگر

حارث

واحسرتا جلوه من شد کنش گشت عبرت ز برای مردمان

پرکنی سازد ستم بر همگان عاقبت جز بنشیند در جهان

پایان

بند	بیت	تعداد نشه
۱۸۵	۴۹۹	۱۱

بایدم این زمان به تعجل نزد شه گویمش به تعجل

چون سر حسن از تن آید آگاه نزد یزید هم به چند گاه

نزد این زیاد رود و گوید

السلام ای شقی اختر ای ضعیفان زمن تو تا تو فجر

کو ز تو دار صد داد مژده آورم از طرف وفا

ابن زیاد

وعلیکم ای امین شوم وفا مژده خویش را بیان فرما

گر ز فرزندان مسلم آثار مژده آور به جان من اظهار

حارث

امر احسن ندارم من کتیم سر جای خود ش آمدم من جهیم

نشستم بودش با حال محزون تجسس می نمودم کو و اکنون

تا من شد به دعا شه ز دل و جان سراغی دست من آمد ز فرزندان

امر احسن نداد شه به جانه رویم کودکان در دربار

به سوی کودکان متوجه گشتم مع الوصف سر آنها بریدم

لشکر کوفه :

محمد - ابراهیم - شریح - چوپان - زن حارث - کنیز حارث - مشکور - سنباری - حارث - ابن زیاد - حضرت امیر (ع) -

ضروریات مجلس :

لباس چوپان (محمد - کولبار - چوبدستی)

گوسفند - شیر با کاسه - کفره نان - نی -
بعد دلخواه ۱ عدد ۱ عدد

- شمشیر و کلاه - رختخواب - کوزه آب -
۱ ۴ ۱

- تخت ابن زیاد - لباس مناسب برای هر کدام از نقش توانان
۱

- کبر - قرآن - آفتابه
۲ ۱ ۱

از مرحوم نقش تولی خط احمد کشفی علوی برای دوزندگی نمودم

محمد حسن حبائی زفره ای

مرداد ۱۳۷۱ = صفر ۱۴۱۳

دولت آباد

مجلس شهادت ۷۲ تن در روز عاشورا

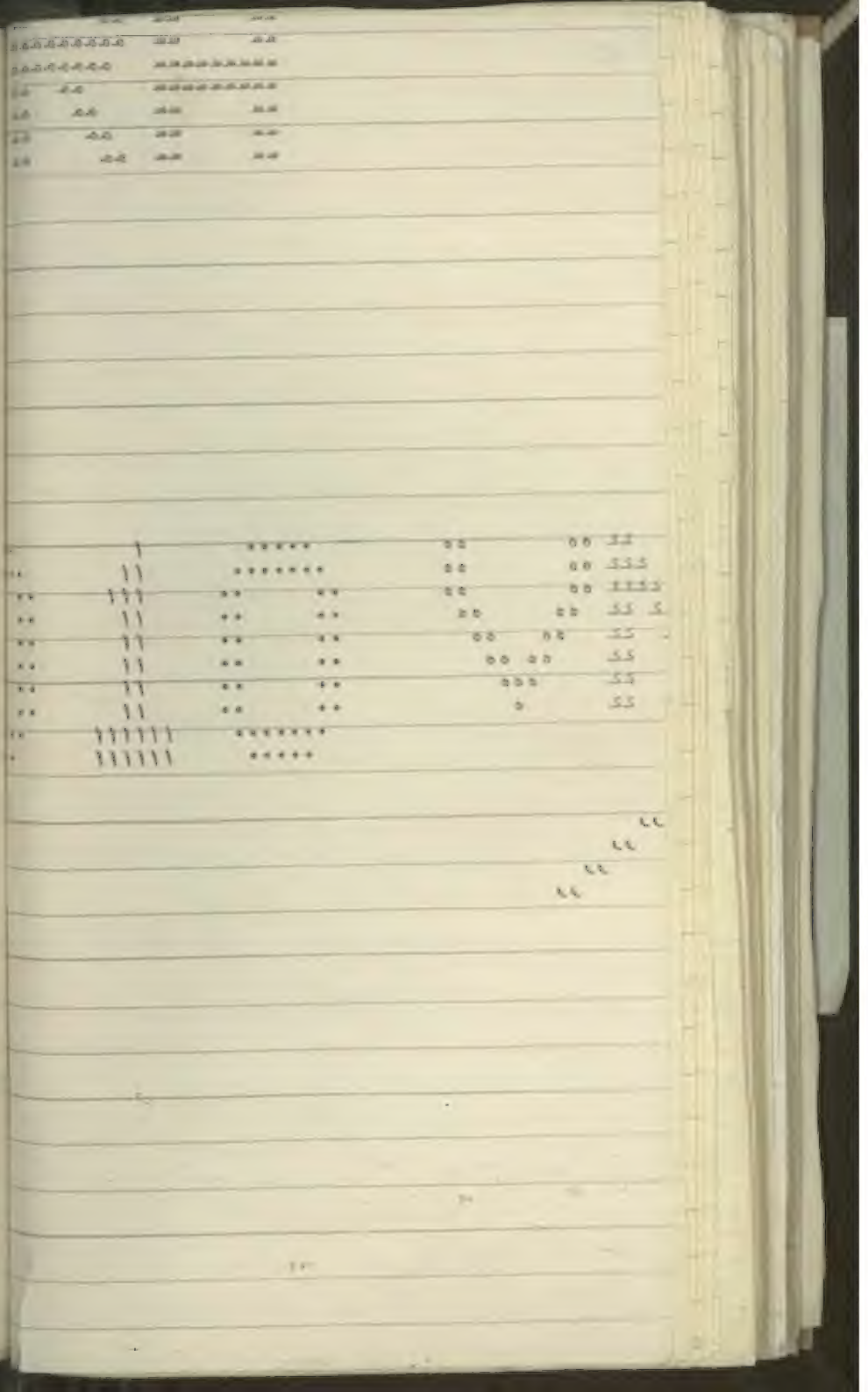

مجلس شهادت ۷۲ تن در روز عاشورا

امام حسین (ع)

یارب عنان به میل رضای تو داده ام
گردن به حکم تیغ به رضایت نهاده ام
هم از ازل کشید عنانم در این زمین
گفت به پیش مرگ بره فتنه در کمین

حضرت عباس

یارب مرا رسان به بیابان کربلا تا جان کنم فدای سلیمان کربلا

علی اکبر

یارب [illegible] ملک عنان سلیمان کربلا آخر کشید کوی بیابان کربلا

قاسم

آه از دمی که رفت سلیمان کربلا بار سفر به همت بیابان کربلا
می بینت اشک حسرت و می گفت الفراق ما را زمانه خوانده به مهمان کربلا

امام حسین (ع)

ای صحابه بدانید ذاکبر داصغر به مارسند سپاهی به ساعت دگر
ز ظلم و کینه سر راه را به مگیرند بنا به حکم زیده آن گرگ ستمگر

حر

به تمثل خویش عزیزان همی به گفت و شنیدم
چرا به جنگ حسین علی سپاه کشیدم
مرا چه کار شد سد راه آن سرور
به عطف مادر آگر شیر بی خلل بمکیدم
اجل گرفت بجانم از این گرانه دهد
خدا گواست که مجبور من به حکم یزیدم
حلال زاده زشتی همی بتابد رو
حرام زاده نیم من گی زباغ بچیدم
زنید طبل و نوازید کرنا حرلشکر
سپاه شاه شهیدان حسین (ع) زدور بدیدم

علی اکبر

تعجب مانده ام الدا کبر پدید آمد گی این نخل عمر
نظر کن ای پدر جان در بیابان که آید در نظر نخل قراوای

امام حسین (ع)

نیست نخل آنچه شما را نظر گشت عیان گوش انسان بود و نوک علم لوک سنان
نخل دشمن ثمرش بند دغل و زنجیر است نخل ما جاگه گردن و به پاکن گران

حر

سواران در آرید از جا سمند بگیرید بر دست پیمان کمند
بکوبید طبل و نوازید نای برآرید اسبان تهمای زجای
سپاهی به دیده آدیم در نظر کز او خیره مانده است شمس و قمر
الاهی نبودم به هر دو نرگ که با شاهدینم نمی بود جنگ
الاهی به برگم نشین مادرم بگیرم سر راه بر سرورم
به ناچار باید به صد شور و شین سد راه گیرم به راه حسین (ع)

امام حسین (ع)

بیا به نزد من ای مجمع معاشر ناس شبیه حیدر کرار یادم عباس
نشین به زین دبرو نزد آن گروه جفا ببین بزرگ سپه کیست می رود به کجا
ببین به یاری ما آمده است یا که به جنگ نما تو حضرت عباس کیزمان آهنگ

حضرت عباس

به چشم آنچه تو گویی مطیع فرمانم قبول قول شما منتی است بر جانم

حضرت عباس

حر

فسیلم روز دغا کیستی ذاتت چیست تو گو این سپه از بهر کی بود و کمارش چیست
گو به من نام خود ای ماده چار کرای تو به من گوی که با این سپه از بهر چه ای

حر

نام من حر دلیر است به ابطال دلیل تنم

روزم بهراب بود تنگ مرا روز ستیز

به دم از دم خنجر دل از در در جنگ

چرم شیران به برم در عوض خفتان است

سر تیغم سر بهرام فلک ریز کند

برق تیغم شرر دشمن من خار و خس است

من سپهدار یزیدم ز بر ابن زیاد

من چه لویم که چه مطلب بودم خاکم

از حمیت بخدا گر به امانم ندهد

من چه لویم که ز تن جذب دل عباس از من

ای خدا جان من از حجلت عباس بگیر

آمدم تا بر سم خدمت آن شاه جهان

آمدم تا بر شم خاک قدومش به دو عین

حضرت عباس

نام من حضرت عباس مدان صعب شکنم

شیر از هیبت من روی نماید به گریز

همچو گنجشک کنم سر ز تن جرد بلند

از در و فیل و گس در برم کاه ان است

بغرام چو ابر چو صد شیر کنم

شیر گردون به برم روز دغا چون مگس است

مطلب خویش بگو تا سپه کینه نهاد

گر پی جنگ حسین آمده ای گو بروم

مطلب خویش بگو تا دم از تن برهد

آمدی تا ببری سر ز حسین از تن

آمدی اهل و عیالش بنمایی تو اسیر

آمدی تا بندی بر رخش آب روان

آمدی تا بزنی بر سر حسین به سنین

حر

آمدم خدمت آن شاه مرا عرضی هست

آمدم سر بنهم زیر خط فرمانش

آمدم حضرت عباس شوم مهمانش

آمدم لال شوم راه ببندم به حسین

آمدم تا سر اکبر بزنم من به سنان

آمدم تیر به جلق علی اصغر بزنم

آمدم تا که ببندم بر رخش آب روان

آمدم حضرت عباس به جز انشانم

بر سان از ن دخولم به سراپرده شاه

بر سان عرض سلام و بستان از ن دخول

حضرت عباس

آمدی تا ببری بگیر عباس دو دست

آمدی تا به تین ترکنی چشمانش

آمدی تا ببری سر ز تن جملگی انش

این گو از سخت گشت فزون شور و شین

فکر خام است مگر مرده عمویش بجهان

بوی غربت چه سنان کرده بروان سر زنم

تو که بینی ز کنی کار چنینی بجهان

این گو از سخت ارقم در افغانم

ظلمت شب بگریزد چو بتابی رخ ماه

در پیش عرض سلامت کند عباس قبول

نادان

ای شمع چراغ شب و بلجا برادر جان

سیاهی گشته تا بود از تیره آن ترمه

تو را از او سلامی دارم و خواهد همی رخصت

که عرض مطلب خود با تو گوید یا حسین از جان

امام حسین (ع)

برو بیار تو عباس در برم اورا همان بزرگ سپهدار قوم بد خورا

حضرت عباس

خطاب من به تو ای حر نامدار جوان طلب نموده تورا پادشاه عالمیان

بیا که اذن دخولت بداده آن سرور نما تو عرض مطالب حر نکو منظر

حر

سلام ای زینت دوش پیمبر سلام ای شاه بی همتا و لشکر

بفرما رخصتم بر عرض حالی حسین ای شافع خلقان محشر (ع)

امام حسین (ع)

علیک ای نوجوان ماه سیما علیک ای نور دین از تو هویدا

به حرب ما رسیدی یا که ابداد به دل کوری رسیدی یا که بیداد

ایا حر دلاور گو تو مطلب عیالم را ز غصه روز شد شب

حر

فدایت نور چشم شاه ابرار چگویم گشته ام از عمر بیزار

سپاهی از یزیدم هست همراه سپاهی سنگدل مجموع گمراه

به تعقیبت شدم مأمور از وی کنی بیعت وگرنه کارت کنم طی

امام حسین

ای حر برای بیعت آن زشت ناکار تن در ندیده خلعت شیر کردگار

صعب است از برای ضیاء دل رسول زنهار بیعتش نکنم ذره ای قبول

حر

سواران نشسته بر پشت زین ببندید ره بر امام مبین

گر از جنگ من شد بران شاه دین چگویم جواب عبید لعین

سکینه به هودج نشسته چو ماه بگوید دورش تمامی سپاه

سکینه

ای عمه زینب بنگر به صحرا الله اکبر زین لشکر و غوغا

عمه ز خیلت عمه امان است این لشکر و غوغا از دشمنان است

برین نظر کن کز آن چه بینم گریان ز بهر شاه شهیدم

تعقید با هم عمه چه باشد چون عمه از غم رو می خراشد

بگو به با هم رو در دلش کن یا رب تو رحمی بر کودکان کن

گشته نمانیه شاه جهانم عمه بگو این دردت به جانم

عمه عمویم ابداد یا رب است قربان عمت جانش کباب است

زینب

سکینه

آیا چه آید برحال ما بعد از شهادت شاه دین
وا لله بهر شین من دل کبابست و سینه چاک

بهر چه یابم غم سفر کرد چرخ دون غم خویش در بر کرد
گو بر حسینم برخانه رو کن جانم سکینه خود نثارش کن

(نوشتن سکینه و امام حسین)

سکینه

بابا نظر کن بنگر به حالم

امام حسین (ع)

ای حر نظر کن اهل و عیالم

کوران چه بیتاب این بکرین ای حر نظر کن بر دختر من
آخر تو با با ترک کنرین از آه طفلم ای حر حذر کن
رحمی بطفلان جانم فدایت ای حر نشینند مادر غرایت

حر

شوم فدای تو چون معنی کمشکاتی
مشاعل همه محفل تو ماه فی الظلماتی

کسی به غیر تو می برد بوزبان حرفی نرام با درین می نهد روز حیاتی
چگونه نام بتول آورم چه من به زبان که یک صحیفه نباشش رسید با برکاتی
کنون برای تو راه صلاح می جویم اگر چه بر همه خلق و عالم خیر و براتی
از این دیار براهی ببر عیال خودت گنه بگردن من نیست باشدم حسناتی

اگر عبید زیادم شود زحال آگاه بگویم آنکه ندیدم حسین (ع) بر راه فراتی

امام حسین (ع)

روان شوید بره ای عیال پیغمبر کنی به کوفه روم نی به کربلا دگر

حر

نمیدانم چه خاکم اندر این راه بیابم جاه یا افتم ابر چاه
دگر ای شه بدان امروز لشکر نه تاب تشنگی مردند یکسر
بفرما تا حسین (ع) جمع لشکر دهند از برحت آبی به لشکر

امام حسین (ع)

خطاب من به شما ناسم و علی اکبر دهید آب تمامی به لشکر کافر

علی اکبر

خورید آب و به رخ بر زنید ای لشکر نه تاب تشنگی میرد حیدای لشکر
خورید آب ولی در زمین کرب و بلا غزا عروسی قاسم کنید ای لشکر

قاسم

خورید آب شما ای سپه زبیر و حوان که نیست آب به کس منع اندر این دوران
خورید آب ولی ای گروه حق نشناس عوض کنید جدا و ست حضرت عباس

حضرت عباس

خورید آب تلافی کنید ای لشکر به تشنگی چه عوض میدهید ای لشکر

خورد آب که صد داغ بر حسین علی برای قطره آبی نمیدای لشکر

حر

انصاف قتل هر چه در این باب میدهد
بر دشمنان حسین علی آب میدهد
او آب میدهد به من و خیل لشکرم
من سد راه او شده ام خاک بر سرم
سری نهم به زانوی خود از غم الم
بینم که از چه باب شود حل مشکلم

زهیر

ای برادر شده ای زار و پریشان امروز
گشته ای از چه سبب والهٔ و حیران امروز
خود طلبکار شدی جنگ حسین را چه کنی
در میان دو سپه سر به گریبان امروز
سر برآور ز گریبان و جوابی برگو
جمله دانند تو را نامور دوران امروز

حر

نمیدانی برادر جان چرا سر گرم افغانم
دوره در پیش دارم زین دو ره سر در گریبانم

گهی ثابت قدم دارد مرا عزم سوی جنت
گهی نفس دارد پیشم کشاند سوی نیرانم
گهی از کوثر خمر لذة للشاربین حتم
کند حل مشکلم را از ره الطاف یزدانم

(امام حسین (ع))

شبیه روی محمد ایا علی اکبر بگو اذان نماز خدای داد آور

علی اکبر

الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر (تا آخر اذان)

(امام حسین (ع))

خطاب من به تو ای حر شده است وقت نماز
ابا سپاه خود کن نماز بی انباز

حر

منم فدای تو ای سبط ساقی کوثر تویی امام خلایق ز اکبر و اصغر
تو مقتدایی و ما اقتدا کنیم ز جان به پیش باش حسین ای ستوده داور

(امام حسین دو رکعت نماز بخواند، بقیه اقتدا نمایند)

امام حسین (ع)

خطاب من به شما یاوران ز خرد و کبار کجا وده؟ بنمائید یار به رو بهوا
کزین ره نامنع گشته حر در این منزل کنید یار گشائید کربلا منزل

(دور حسین بگردند)

حضرت عباس

ترسم علی اکبر از جور ظلم عدوان بافتد چون ضعیف غلطان شود به میدان
ترسم که تا سم ستور میشش غرا نیزه از خون خضاب بندند برگ و در این بیابان

علی اکبر

ترسم شود حسینم یاران شهید اعدا گردند بی پرستار آل علی به دوران
ترسم شود سکینه بی یار و بی مددکار یابد ترحمی کن بر آن حزین گریان

تاسم

ترسم دهد به تاراج ظلم فزون ز پایان
گردند خوار و مضطر نسل علی عمران
ترسم علی اکبر نوش دوتا نماند
لیلا شود چه محزون رود در کوی بیابان

امام حسین (ع)

ترسم در این بیابان محرم رسد به پایان

در این گهر عزیزان گردم شهید عدوان
ترسم که هر دو دست عباس نامدارم
گردد جدا ز پیکر از ضرب تیغ بران

حضرت عباس

امشب چرا سفید بر سر نماید از غم
چشم حسین مکین از گریه چون پر آب است

تاسم

امشب چرا خروس خوش خوان نخواب است
ره گم شده است برما عباس دل کباب است

علی اکبر

امشب چرا نگردد صبح از افق هویدا
گویا که نوبت آل احمد زکین نخواب است

امام حسین

اذان صبح گوئید تا نماز کنیم رخ نیاز
رخ نیاز به درگاه بی نیاز کنیم

(علی اکبر اذان گوید - نماز بخواند - بعد از نماز امام گوید :)

یاران نشوید یار ما خود داز کجا تا دیگران خویش و بیگانه شناسیم و نشناسیم یار

یکدیگر را نمی‌شناسند.

ای ذوالجناح از چه ستادی در این مکان

گویا به نزد تو رسانده در این زمان

عباس گو به من که چه نامست این زمین

تا گشته ام ورود دلم گشته زود غمین

ای ذوالجناح خستگیت در جهان نبود

اشک چرا تو خونی شدی ذوالجناح زود

حضرت عباس

قربان تو حسین اندیشه را چه نام است

یکدیگر نام نامی هم ما در این مقام است

نام دگر حسین گویند کربلایش

بهر چه ای برادر خونابه دل بباری

گریان چرا به اکبر آقا نمی نظاره

از دل مکش دمادم آه از چه ای برادر

آقا بجز قرآن بابت را لعنت برگو

امام حسین (ع)

برگو برادر من این نام از کدام است

عباس نام دیگر برگو به من کدام است

اشک از دو چشم من شد بیخود ز نام آیش

این قتلگاه من است گویا خبر نداری

دراین زمین برادر گردد خزان پاره

گو طاقتم دگر نیست از این سئوال بلند

عباس هر دو بازش گردد جدا ز بازو

حضرت عباس

صد جان من فدایت قربای اکبر عالی

زینب نزول فرما چون مه ز برج نوزد

(پیاده شوند)

امام حسین (ع)

یا گریه شاید خوش نیز گاهی است

یا گریه شاید اینجا کز جفا

یا گریه شاید کاینجا بی درنگ

اندر این جا از جفای شمر کین

حضرت عباس

به چشم آنچه تو گویی مطیع فرمانم

(نزول کنند)

زینب

عجب دشت خطرناک است این دشت

خداوندا چه آید بر سر من

امام حسین (ع)

بیا عباس ای پشت و پناهم

امام حسین (ع)

تا بخت زین مکان اندک رهی است

دست عباس شود از تن جدا

برگوی اضطرم آید خدنگ

جان سپارد اکبرم در این زمین

تو سرداری و ستاد بر سپاهم

سراورکن طلب نزد من زار زائران این دشت را دلدار

حضرت عباس

اعراب ما ذریه جگر گوشه رسول کرده است از حجاز بخاک شما نزول

امید به نزد خویش شمارا کند طلب بوسید خاک پای جنابش به صد ادب

ظهیر

سلام ما به تو باد ای حسین سبط رسول به ما چه آیه رحمت نموده ای تو نزول

تو را چه خیل غلامان حلقه در گوشم چه خوف است ترا باک تا بجان کوشم

امام حسین (ع)

باد ا علیک من به تو ای شیخ پارسا راضی بود ز جمله شما روح مصطفی (ص)

خواهم کز این زمین فرو نشینم تا به پیش وقف مجاوران کنم و زائران خویش

ظهیر

گر جان زما قبول کنی ای امام دین از تو دریغ نیست چه قابل بود زمین

گردم این زمین به نثار ره شما اکرام تو ست گر بدهی قیمتش بها

امام حسین (ع)

از من کسی بهر بهای زمین قبول این مبلغ قلیل پی خاطر رسول

یارب تو داد آنی که نمودم من این زمین هر زائر مجاور خود وقف این زمین

ظهیر

به احترام تو احرام بر لبان داریم درود بر لب و لبیک بر زبان داریم

تو عبد خلق و ما بنده بیابانی برای راه شما آورده ایم قربانی

بیاورید شما بره ای قربانی برای نور دو چشم علی عمرانی

امام حسین (ع)

از این مکان که بود جای پاک بازی کو مرا ز ذبح شما هست بی نیازیها

چو حاجت است بره ذبح مستمندان را دهید سر به چرا گاه گوسفندان را

ظهیر

امام حسین (ع)

کن رد ذبح ما ای کعبه اخلاق ربانی حسین با خویش آورده است فربه و قربانی

کو اند آن فرزندان تو ای فرزند پیغمبر دو فرزند ذبح من یکی اکبر یکی اصغر

دگر قربانیان بیشمار ای فخر نبی کو بود عباس و عون و جعفر و عبد الله و قاسم

چو می خواهی در این صحرا بیاور باده زهرا منم ذبح عظیم است و چه قربانگاه این صحرا

ظهیر

فریاد از غریبی و بی یاری حسین (ع) در ناله ای دهد زاری حسین (ع)

امام حسین (ع)

ای صحابه بر انید از طریق وفا — که بهشت منزل ما این زمین کرب و بلا
هین دم است آید اهل کفر ضلال — شود ز لشکر کفر این دیار مالامال
بمانند آنکه بخواهد شهیت حق جاوید — بهشت کرب و بلا می شود ز کفر شهید

صحابه بر میخیزند و اصحاب او را تنها میگذارند
و بعد میخوانند:

من پرده حجاب کشیدم بجالتی — هر کس که می رود برود بی خجالتی
همه رفتند و بیکس کردند — به ناله ای حسین چه هولناک کردند

(امام حسین بخواند)

ابن سعد

آمدم با سپاه کوفه بشام — در میان تیغ ای خون آشام
آمدم تا به آسمان بلود — بهر از دوده پیر و دود
ای سپه طبل کوس بنوازید — گوش خورشید و ماه کر سازید
همه باشید ای سپاه گواه — ای بزرگان و مهتران سپاه
که من اول گلهم در حرب تاخت — تیر بر لشکر حسین انداخت

(تیری به خیمه امام زند)

حر

زنید طبل و نوا می رسد ز کفر سپاهی — عمر رسیده به کرب و بلا چه دود سیاهی

کنم چه چاره ز دست پای خود نرم به جهنم
خدا ز چشم پر از آب و در دلم تو گواهی

مرا که مادر من شیر پاک داده به دامن
چسان بهشت برین را دهم به یک پر کاهی

شوید جمله پیاده سپاه بی حد و مر
حلالی زاده نیم دین دهم به یک پر کاهی
حر افزاده

حر

می رسم از کوفه با سپاه فراوان — خدمت بن سعد با جلال و فرمان
شام نهم آمد رسید روز به پایان — خواب خوش آمد حرام چشم دلیران
می روی از این خیمگان وادی محنت — بی خبر از مرگ خویش و گردش دوران
وه چه زمینی است این زمین معطر — وه چه بیابان تمام پر گل و ریحان
ای پسر سعد گفته اند دانشی — پیر خردمند به ز کل جوانان
جنگ به استادی است و حیله و تدبیر — نی به سپاه زیاد جاهل و نادان
جنگ ندیده برای تو نغمه جنگ — خصم ندیده شود ز بیم هراسان

چند نفر جنگ دیده کن تو تهیا تا یورش آریم بری شاه شهیدان

لاله عبدالله

اگر نبت بلندی می کنه ماری در این صحرا

بروم اندر زمین کربلا با شورش و غوغا

اگرچه میشود غمناک قلب سید اعظم

ولیکن می شود شادان دل شاه بطحا

برای خاطر من ای مغنی نغمه ها سر کن

که بانگ نای هیاهوش شرر آرد به پیکرها

ابن سعد

شر ذی الجوشن خدا روی تورا سازد سیاه

خواستم تا صلح ایجاد میان هر دو شاه

از کلامت بوی غیرت سر زده از جوشنم

باش شاهد حال اول من فکندم زین سیاه

ملبل از هر سو نوازید ای سپاه کینه جو

داد بر هر سو عنان ریزید اندر خیمگاه

زینب

ای کاش شوم دغا آهسته تر آهسته تر

باشد حسین من بخواب آهسته تر آهسته تر

شعر

زینب ای همشیره سلطان اولاد علی

تا کجا، شد حسین[۴] مانند شاهان لی

روبنا از خواب بیدارش بگو بخرام زود

تا کی شهرت زنده می داد می بیداد می

زینب

وه چه آشوبی فتاده از برای ملک ری

می کشند فرزند زهرا[۵] داد می بیداد می

شعر

خیالت می رسد زینب برادر داری و یاری

کنز از کینه بر جسم حسین از جا کناری

همه کون و مکان لرزد تمام لامکان لرزد

زمین و آسمان لرزد بلرزد عرش غماری

زینب

مسلمان حسین[۴] دیشب نخوابید سحر تا صبح دور خیمه گردید

دلم نامد به بیدارش نیایم دمی سیری ز گفتارش نیایم

برادر جان ز خواب ناز برخیز ببین چشمان زینب را گهر ریز

امام حسین (ع)

خواب میدیدم ریاض مشکبو گذاشتی
داشتم با جدّ و بابم گفتگو گذاشتی
مادرم می گفت فردا شب حسین مهمان ماست
گشته بودم با برادر رو بسو گذاشتی

زینب

ای برادر خواب بودی کز جفا شمر آمد در پس پرده سرا
ای برادر از سر غیض و غضب من بمیرم او تورا کرده طلب

امام حسین (ع)

خون تو غمها ایا خواهر الم پرور به چاره تو کوشم مهرد و دیده تر
قربان دمات ای برادر رو در برابر این گروه کافر
بگو شب جمعه است امشب مارا مهلت بدو تا عین مطلب
امشب بدهید مهلت ما فردا بکنیم جنگ اعدا

حضرت عباس

چشم آنچه تو گوئی مطیع فرمانم بقبول امر شما منتی است بر جانم
نزد شمر آمد و گوید:
ای شمر شریر زشت نادان فرموده برادرم ز احسان
امشب بدهید مهلت ما فردا بکنیم جنگ اعدا

شمر

دادیم مهلت این رسم دین است برگو که وداع آخرین است

حضرت عباس

قربان دمات ای برادر دادند مهلت آن قوم کافر

امام حسین (ع)

یاوران من همه خرد و کبار دور من گردید جمع این شام تار
می شود فردا جهان پر شور و شین هست فردا آخر عمر حسین (ع)
من پرده محجاب گشتم بی حالتی هر کس که می رود بود بی خجالتی

سکینه

همه رفتند و بمن گویند مضطر قوم ناکس گویند
کی شود امشب شود صبح ای خدا تا خورم سیلی ز شمر بی حیا

امام حسین (ع)

علی اکبر بیا ای نور دیده تو را زحمت بسی لیلا کشیده
بیا بردار لیلای حزینه برو فرزند در شهر مدینه

علی اکبر

پسر خوب است پدر را یار باشد به روز بیکسی غمخوار باشد

امام حسین (ع)

برادر کو همه یاری انور — پناه آرید با قبر پیغمبر
گر این قوم بی‌شرم و حیایند — بجز با من دگر کاری ندارند

حضرت عباس

منم ما حرف بی‌مهر و وفائی — برادر از برادر کی جدائی
گر صد پاره سازندم ز خنجر — کجا مهر تو بیرون آید از سر

امام حسین (ع)

برادر زاده شیرین زبانم — من از مهر تو در آه و فغانم
بیا بردار رو اندر وطن کن — پناه بر تربت پاک حسن کن

قاسم

امام حسین (ع)

چه دست از یاری من برندارید — شما چون یاوران جان بسپارید
شما چون در وفاداری تپیدید — بیائید شرلی خود را ببینید

(رسطه ایگن بازنامد)

حضرت عباس

کی شود امشب شود صبح ای خدا — تا دو بازویم شود از تن جدا

علی اکبر

کی شود امشب شود صبح ای خدا — تا سرم بشکافد از تیغ جفا

قاسم

کی شود امشب شود صبح ای خدا — تا عروسیم شود از کین عزا

امام حسین (ع)

کی شود امشب شود صبح ای خدا — تا سرم بشکافد از تیغ جفا

زینب

کی شود امشب شود صبح ای خدا — تا خورم از کین اسیر اشقیا

سکینه

کی شود امشب شود صبح ای خدا — تا خورم سیلی ز شمر بی‌حیا

امام حسین (ع)

رو بدامشب وداع جان نمائید — که فردا کشته تیغ جفائید

حر

ندانم آنکه چه سازم که شرمسار نگردم — بدین دو روزه جهان جان کارگار نگردم
روم به خیمه حسین و رسد بشارت حوری — چرا ز نسل بد خویش شرمسار نگردم

حوری

در جنان نمای نظر بری ملک رنگ — حر کمن دگر تو قتال سوی ما بیا و بیا

حر

می روم بخیمه حسین — این ندا به بشنوی و شین — می رسد ز حور به من — سوی من بیا و بیا

حوری

حر من دگر تو جدا ماتورا نوم وصال بوی حوریان تو بیا بوی ما بیاد

حر

مانده ام دود دل به خدا در زمین کرب و بلا می رسد بوی حوری مرا بوی ما بیاد

حوری

تشنگان آب زلال ماتورا نوم حلال بوی حوریان تو بیا بوی ما بیاد

حر

از غم ای خدای مبین سر نهم به خانه زین گویدم بهشت برین بوی ما بیاد

ابن السعد

ندانم از چه سبب خورشید گلگون است سرش ز غم دامنده به بر زمین است

بیا به نزد من ای مصعب ای برادر حر برو به نزد برادر بگو به تلگون است

ببین چرا سر خود را نهاده بر زمین چنین گرفته و با هیش از ره کین است

نزدیکی مصعب و حر

مصعب

ای برادر زچه رو سر به زمین داری پور سعدم بزند طعنه که حر مجنون است

جمله گویند که حر از جدل کین ترسید این نگویند که حر از جدل کین ترسید

حر

ای برادر چه خبر از دل غمگین داری سرور ان جمله به اند که حر مسئول است

این نگویند که حر از جدل کین ترسید

مصعب

پس بگو جان برادر چه سبب حیرانی در دل تنگ تو به برادر زچه داری دل ریش

این چه لرزه است که افتاده تورا در پیکر مصلحت چیست بگو جان اخا قربانت

تیغ برکش به رخ زاده آن خیر انام تیغ برکش به صف خصم تبا قهر و غضب

شما خوار مرا در نظر شیر دلان نور سلطان جهان شمع و منم پروانه

تو چنین بی خطر من از غم او افکارم آخر الامر چه خواهد دل تو جان جهان

گر چنین کار کنی میرهی از تهر زده تا دو اموال تورا جمله بسوزند زیار

زن و فرزند تورا ای که اسیر زن و فرزند تو را ای که اسیر

حر

من چگونم که شده نور حق من طوفانی شور پیاده که بگویم به تو درد دل خویش

وحشه از خوف الاه است که آید بنظر مصلحت آنچه تو گویی بدهم فرمانت

دست من قطع نشود تیغ کشم روی امام چون کشم تیغ برادر به رخ میر عرب

خاک عالم به سرم چون بدهم دین به جهان من حسینی شدم و نور حسینی دارم

خواهم از جان برسم خدمت آن شاه جهان می تواند چه کند آن سگ بدین بلعید

آخرت خواستم ای وای جهانم به چه کار زن و فرزند تو را جمله اسیر چه روم سوی سعید

مصعب

خانه‌ات جان برادر کند از کینه خراب
دولت از دست تو بیرون برود نور دو عین
گر کنی جنگ تو را میدهد اشتر به قطار
گر کنی جنگ زدر زور و خلوت داری
گر کمر بنما روز من از غم چو شب
چون به بینم چنین حال تو را کور شوم
گر کمر به ندای تو ایا نور دو عین
مملکت چیست بدین درد خودت باش بطیب
ای برادر به رهی رو که تو را دلخواه است
شرم داری ز برمن تو وصیت نکنی
سر نه پیچم بخدا آنچه تو گویی سر مو
حلقه بند نصیحت در گوشم بنما
شافعت روز جزا احمد و اولاد گرام
پس ببین تا که چه گوید پسر سعد بلعید

حر

گر خرابش نکند خود نکند آخر بخراب
دولت آن است که دارم سر خود گوی حسین
این جهان جمله مرا آمد آخر به کار
بنشین آه بنما تا که تو فرصت داری
چون غریم که رسیده است مرا جان بر لب
چون غریم تو بگریم ز خدا دور شوم
چون غریم تو خواهی بردم جنگ حسین
خواهد این دل کند یاری آن شاه غریب
هرگز تنهاش گذارد بخدا گمراه است
گو به من یاری آن شاه کنی یا نکنی
ای برادر تو مکش تیغ بر اکبر را
شافع جمله گنهکار بود یا به جزا
خانه آخرت از دست مده خلق کرام
مطلب خویش به من گوی تو سر دار

ابن سعد

شنو ای حر چه گویم میان این همه لشکر
به یک مغلوبه جنگ ای حر نمودی خویشتن را

حر

از این حرف مرا موی غضب از جوشنم زد سر
نظر کن ای عمر سنگر یکی نیزه یکی خنجر
دلی خواهم عمر دانم تو را منظور ای بدبین
تو راه جنگ داری یا که صلح با شاه دین پرور

ابن سعد

بود منظور من آنکه سرش زینت تو بر بنی
به بخشم بر یزید او را اگر بیعت کند بادی
اگر بیعت نکرد آن شه میان ای حر نام آور
چه بسمل غوطه‌ور گردد میان خاک و خون بی سر

حر

شده بهر کار من ای یاور ان ایسی بشکل
ایا غلام نمودی تو آب من سیراب
حلال این تو برادر مرا کردی من رفتم

کشیم کشتی عمان خویش بر ساحل
وی آخر بشوم آبیار این حاصل
نرفت خویش برادر منه ره باطل

مصعب

یاران برادرم شد و من خویش گشته ام

بهر چه از برادر خود دیده بسته ام

تنها نه از برادر خود دست شسته ام

چشم نفاقت از همه لبرگشته بسته ام

حر

ای یاغلام دلبر خود را پیاده کنید — برای خاطر من هر دو را آزاده کنید

ای برادر من مصعب تو سیما — ز پای چکمه در آرید جگلی زدنا

ز رگ پر نبایید چکمه ای یاران — بپوشانید به گردن حسام خون افشان

بیا علی تو ایا نور دیده من زار — بپند دست مرا ای عزیز جان فکار

قلاده کن بدست را چو گگ ایا فرزند — بکش بسوی حسین علی ایا دلبند

بپند چشم مرا از ره وفاداری — که چشم من نفتد بر گزیده باری

برای آنکه خجالت کشم از آن سرور — چرا که راه بپیستم به آل پیغمبر

به روی دست بگیرید پر علی قرآن — که تا رویم بر شاهین امام زمان

علی اکبر

به چشم آنچه تو ای علیم فرمانم — قبول امر شما منتی است بر جانم

حر

یا حسین ای خلف شیر خدا التوبه — یا حسین تشنه لب کرب و بلا التوبه

چون کار بد کرده ام از کرده خود منفعلم — از کرم کن قطری جانب ما التوبه

یا کلام تو بخوانای به قرآن مجید — یا ز تکبیر جدان سرما التوبه

امام حسین (ع)

چه عجب حر که تو رو سوی غریبان آری — در بر خیمگان جامه به جانان کنی

عجب است آن که تو گشتی به من بیکس یار — از چه قرآن به کف و چکمه به گردن کنی

حر

سلام ای آفتاب برج عصمت

ز جرم در گذر آقا حسینم

ذخیلت توبه کردم بین نگارم

اگر رخصت بود بر عرض حالم

مرخص کن بروم آنجا به میدان

ذخیلت از ان میدانم به فرما

امام حسین

ملکه ای حر خدایت کرده رحمت

شفیعت غم نخور در نشاتین

شفیع تو بود جدّ کرامم

بگو مطلب تو حر با دل شادم

تو مهمان منی جانم مرنجان

بگو این مطلب و دیگر مفرما

حر

پسر جوانم فدا مادرم به اکبر

بلاگردان عمامت نمایم

بمیرم من بلاگردان اکبر

دلم خواهد جوانم چاک بینم

برادر را کنم قربان عباس

پسر بینم تنِ صد چاک اورا

بده رخصت که رو آرم به میدان

بده اذن جهاد ای ماه انور

امام حسین[۱۴]

عزیز است این پسر مانند اکبر

بلاگردان امت من نمایم

بلاگردان امت هست اکبر

نه طاقت میهمان در خاک بینم

بود مهمان مرا آن سبز اقاقیا

نه طاقت بنگرم در خاک اورا

مکن خواهش تو هستی تازه مهمان

بروای حر خدایت یار و یاور

حر

بابا علی بیا که دم آخر آمده

مهمان بزرگ در حق این اخر آمده

دارم وصیتی بتو من با فغان و نین

بعد از پدر نما تو مددکاری حسین[۱۴]

بابا علی چو شمع تنم آمد شه تراب

باید که جان کنی به فدای حسین چو اب

علی پسر حر

زنهار ای پدر نکنم دست از حسین

صد هم چون من فدای شه هر دو عالمین

بگذین مباش میرسحت انید از قفا

لطف خدای هر دو جهانت بود پناه

حر

کجائی ای مصعب پر ملال

حلالم نما ای برادر حلال

وصیت ای مصعب به لعا نمایاری شاه کرب و بلا

مصعب

حق بر من شده واجب بمن ای نور دو عین

طاقم نگه که بینم تعب آغشته بخون

باز بگرد برادر که مرا نیست قرار

پیشتر از تو روم من بسوی قوم دغا

گر تورا آزردی هست بگو جان برزیز

چگنم گریه کنم گریه ای نور دو عین

گر وصیت بود ت جان برادر بسپار

از سر شک بصورت خون شده اند ر دل من

ای کشی از دل پر درد برادر زچه آه

حر

من شدم سد بلارین هم جرم هم حسین

دلم از شوق شهادت شده بی صبر و شکیب

دست امروز زمن جان برادر بردار

کی گذارم که شوی پیشتر از من تو فدا

از بحر سیل غم از بهر برادر تو مریز

تا توان جا نگریه برادر به حسین[۱۴]

دست از یاری سلطان غریبان تو مدار

آه منعم نما گریه بود حاصل من

بهر آنم گرفتم به حسین سر راه

امام حسین[۱۴]

هزار رحمت حق بر تو باری حر دمی

خدا حافظ حسین بی معین

علی اکبر حلالم کن زیاری

خدا حافظ علمدار حسین

گه دارم من هوای جان نثاری

خدا حافظ شه بی غلام — عزیز حق حسین دلفگارم

امام حسین (ع)

برو بگو که رحمت حق بر تو باد بی حد و مر — برسان سلام مرا نزد ساقی کوثر

حر (به میان جنگ آواز دهد)

ایا ناکاران بی ننگ و عار — کنم خون خود بر حسین نثار

ز اهل کوی حق به پرداختم — مکان در بهشت برین ساختم

به روی حسین و عیال حسین — سد آب کردید با شور و شین

نمیدانم ای فرقه ناصواب — چه خواهید گفتن به محشر جواب

ابن سعد

تو شمر بین که بلای سیاه شام کند — به جنگ ما همه حر نمک حرام آمد

نصیحتش بنما کز میان زراه وفا — ببین به یاری ما یا به جنگ ما آمد

شمر

چرا شدی ز امام زمان تو حر بیزار — بیا بده به گدائی تو منصب شاهی

گمان مکن تو دوباره فریبمت ای اکنون — زبان ببند که ندهم به یک پر کاهی

بیا به خانه ات از کینه می کند ویران — عوض گرفته ام از حق ز قصر باغ جنان

تو دست کش ز ره کاری امام وحید — نگو که مرد خدا پند دیو را نشنید

شمر

یزید هیچ عیال تو نیست به شهر و دیار — عیال من نبود بهتر از عیال حسین

هزار پاره تنت میشود ز خنجر کین — مرا ز کشته شدن نیست خوف ای بدبین

سپاه کینه بگیرید دور هر دلیر — گهی ز گرز بکوبم گهی به این شمشیر

ز چار جانبش از تیر پاره پاره کنید — به رزم شیر دلان ای سپه نظاره کنید

هدف زنیدش را سینه به تیر و سنان — رسد صدای فریدم گوش از حوران

همین دم است که گردد هزار پاره تنت — همین دم است کنم قطع دست و پا و سرت

همین دم است شود [illegible] — گذشتم از سر دنیا خورده ام غبنا

این کلمه به جای تنها

شمر

ای گرد بگیرید دور او را تنگ — برآورید خروش از دف و چغانه و چنگ

(جنگ کنند)

حر (بعد از جنگ کردن افتاده بگوید)

یا حسین یا حسین مرا دریاب — کشتی من فتاده در گرداب

امام حسین (ع)

کمتر نما افغان و شین — آید حسین آید حسین

بهر تو ای نور دو عین — آید حسین آید حسین

(سه بار حر بگوید)

مصعب

شوم فدای تو ای پادشاه کرب و بلا — بده تو رخصت جنگم به حرمت زهرا

که از فراق برادر دلم کباب شده — مرخصم بنما ای غریب کرب و بلا

امام حسین (ع)

خوشا به حال تو ای مصعب سعادتمند — برو که حور به جنت برات پر بگشاد

مصعب (به میدان آورد گوید)

ای خیل بیراه گم کرده راه — بیائید یکدم به آورد گاه

نزاع برادر بگوشم چنان — که ریزم سران را چه برگ خزان

عمر پور سعد شقاوت قرین — قدم پیش نه ضرب مردان ببین

شعر

ای گروه بنگرید در مصاف شیر — در آورید پای پیش ضرب نیزه و تیر

مصعب

یا علی گرام ذات یا علی — من فدای نام نیلت یا علی

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — ای والا بخت و چار وقت مدد است

(بلافاصله جنگ کند. بر زمین افتد و خواند)

یا حسین بنگر دل غمگین من — نه قدم از رحمت یا لعین من

امام حسین (ع)

بگیرید ای جوان نگو روی مرتضا — آمد حسین بر سر تو از ره وفا

علی پسر حر

ای ولیک سعد آل عبا — بده رخصت خنگ قوم وفا

که از داغ باب و عم خون دلم — ببین بهر باب و عمو بایلم

امام حسین (ع)

بیا به هیئت ای حُر دلیر — بشوی فدای علی اکبر ای مه دلگیر

خوشا به حال تو ای نوجوان خوش منظر — برو که حافظ تو باد خالق اکبر

علی پسر حر (بمیدان آورد گوید)

ای سپاه دنی کیست مرد میدانم — غلامزاده فرزند شیر یزدانم

ز خون عم و پدر تشنه ام کجان شما — ز جمله زرد کنم روی لاله گون شما

ابن سعد

فرزند حر چه شیر به میدان نهاد رو — با آنکه بوی شیر رسد از دهان او

ای قوم از نیام برآرید تیغ کین — او را بجز پدر نپرستید در این زمین

شعر

پسر حر مجیب دلیر شده — در این رزم مانند شیری شده

بگیرید او را میان سپاه — برآرید خرویش از دف دگرگونا

علی پسر حر

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — ای والا بخت و چار وقت مدد است

(شنول جنگ شود)

شمر

کجاست حر دلاور که تا نظاره کند — ز خنجر تو به تن جامه پاره پاره کند
بگو بیاده کز سر ز تخت جوانمردی — میان سر ز تخت طرح دوستی اندازم

علی اکبر حر

روم ز شوق کنون جانب رسول الله — اول از امر شهیدان کوالله الله

غلام حر

ای خواجگان چه چاره کنم از غم شما — فریاد از جدایی و داغ و ماتم شما
من داده ام به عهد غلامی سر و فا — ای خواجگان رسید ست آنچه من از قفا
رخصت بده که جان به ره حق نهاد غلام — تا زد بخواجگان به صف حشر السلام

ابا عبدالله حسین

رخصت ای غلام که عهد حق گذار — رخصت بود ترا که کنی رو به کارزار

غلام حر (به میدان جنگ رود و گوید)

ایا ناکاران بی ننگ و عار — برآرم ز جان شما کار و بار
بگیرید تیغ از کفم ای لئیم — فرستم شما را به قعر جحیم
یا صاحب ذوالفقار حق بدرالدجی — یا ذوالمنن و جار و حق مدد الدجی

ابن کعب

آیا که دوده گیرید دور او را تنگ — درآورید ز پا لیک ز قرب تیر و خدنگ

شمر

ز جا رجب ای پرودلان دغا — درآورید ز پا این غلام سیاه

(جنگ کند و غلام جرگه شکند)

مادر وهب

ای وهب جانم بلا گردان تو — من به قربان قد و بالای تو
ای وهب وقت مدد کاری رسید — بر حسین هنگام غمخواری رسید
غیر کم حاجت به قربان حسین — تا تو را شافع بود روز نشاتین

وهب

تا که دم بر دمم زین اجرا — عکس و یاد است سبط مصطفی (ص)
تیغ نهم بر کمر با تو روم سوی — تا بریزم خون اعدا، حسین (ع)
می روم قربانی جانان شوم — روز محشر همگل خندان شوم
رفتم ای مادر رخصت بگیرم — جان تو جان عروس تو نگیرم

وهب

السلام ای شاه و ملت کربلا

خواهم اندر پات جانبازی کنم

سوی میدانم روان کن از وفا

از ثنا جان به قربانت کنم

جانم از شوق نهانت شد به لب

بیعت بستان ای شه بی جانشان

ام حسین (ع)

بر علیک ای نوجوان باوفا

دل به قتل تو جنان راضی کنم

هم تو لهانی دهم تو کودخدا

غم مخور این لحظه لهانت کنم

صبر کن من مطلبی دارم وهب

گیر سلام از من به پیغمبر رسان

وهب

رفتم آیا سخت دلشدای توام — برگردم هم اشک آیم از پی ات

فردوس

وهب

بیا ای فرزند دیده گریان — بیا بنشین تو را از راه آبان

وهب

فردوس

روانی در بدن ای شوهر من — در این وادی تو لوای غم من

وهب

غریب فاطمه او تنها دارد — در این صحرا کسی پرسش ندارد

فردوس

پس از تو خون دل باشد خوراکم — ستان این خنجر و بنما هلاکم

وهب

غرض رفتم ای شیرین زنانم — هلاکم کن هلاکم کن هلاکم

حسین فرزند پیغمبر غریب است — بدشت کربلا او بی نصیب است

اگر یاری کنم امروز او را — ببرم اکنم رافی به دنیا

به محشر می کنم ما را شفاعت — ردیم اندر بهشت با صیانت

فردوس

برو مرد جوانا بر غریبان رسول — که روسفید به محشر شوم به نزد بتول

ولی تو هم این است ای نکو سیما — ولی چه کنم ز ظلم گروه نابسامان

بهشت

کنن تو عهد کنی من ایا گشوده نرشت — تو از وفا نتهی گام بر نهاج

وهب

تو هم عهدی ای یار وفادار — یکی کردگار حق دانا

که هراحت بریم ای یار جانی — سوی باغ بهشت از بهر بانی

فردوس

برو برو که خدا یار و یاورت باشد — همیشه سایه الاه بر سرت باشد

وهب

به ابن سعد بگوئید ای ز ننگ کمتر — طلب نموده تو را چاکر علی اکبر

ابن سعد

ایا جوان دلیر عرب مه دامار — بگو تو مطلب خود را ایا ندیده مراد

وهب

چرا آب بسته بانو و شین — بروی حسین و عیال حسین

نه آخر حسین زال پیغمبر است — مرا در ایدر سانی کوثر است

شمر

نه آب ختم سخن من وهب به بانوی شین — که نیست قطره آبی به کودکان حسین

وهب

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — یا والد بهت و چار وقت مدد است

شمر

الا ای محبان وهب آمده — وهب نره شیر عرب آمده

بگیرید از هر طرف دور او — بسازید از تیر و نی گور او

وهب

ای غرسیده مادر محنت کشیده مادر — گو با من ای نکوخو آیا زمن رضائی

مادر وهب

ای پرگزیده مادر محنت کشیده مادر — تا غرقه خون نگردی از تو رها نگردم

وهب

طاقت نگیر ندارم از دیده اشک بارم — نگیرز با فتادم آیا زمن رضائی

مادر وهب

ای سرو گلندام بهر تو بی قرارم تا بر زمین نیفتی از تو رها نگردم

وهب

از کثرت جراحت بر من نمانده طاقت بین غرقه خون جوانت آیا رضا شوی

مادر وهب

تو لخت جوانم اشک از بصر فشانم ای نور دیدگانم از تو رضا نگردم

شمر

ای جوان شده امروز روزگار سیاه بگو که اشهد ان لا اله الا الله...

وهب

گواه باش تو ای کردگار بی همتا بگفتم اشهد ان لا اله الا الله

شمر

ای مادر وهب تو بگیر این سر وهب از فرق وهب تو بین گریه روز و شب

مادر وهب

سری که در ره حق دادم ای جفاکاران به پسر نگیرم آیا کوفیان بی ایمان

عروس

کشته شد نوجوان ناشادم زندگانی دگر نمی خواهم

رفتم نزد وهب با هزار ناله و آه او قال و اشهد ان لا اله الا الله...

مادر وهب

رفتم سیاه شد چشمم نیست هیچ تاب

از داغ تو عروس و پسر گشته دل کباب

دل در زمین کرب و بلا آمدم به جنگ

بر دل نماند چاره و دادم هوای جنگ

آمیک بروم تقاص بگیرم از این گروه تیر یک بگیرم و بگنم خون روان ز جوی

ای کوفیان شقاوت شعار

چه خواهید کردن به روز شمار

یا حضرت ذوالفقار وقت مدد است

ای والد غمخوار وقت مدد است

ام حسین (ع)

ای زن ز جدال دست بردار این طایفه را به خویش بگذار

بگذار که طاقت به جان نیست تکلیف جهاد بر زنان نیست

مادر وهب

چون یک اجل دیده به ره دوخته بودم از داغ عروس و پسرم کوخته بودم

حبیب بن مظاهر

ای خدا فریاد مظلومان برس جز تو نبود یک دل را دادرس

شاه مظلومان بدشت نینوا مانده تنها در میان قوم دغا

نیست کس دگر مرا یاری کند بهر او جانم هواداری کند

می روم در خدمت شاه شهید جان فدا سازم به راهش زین امید

السلام ای پادشاه بحر و بر السلام ای رهبر جن و بشر

اذن فرما بر من ای عالیجناب تا کنم ریزم خون سر خصاب

ام حسین (ع)

صد هزار یک از من بردیت ای حبیب زانکه بر غم های من بودی طبیب

یا بگاه رحیم والا شان من — کی رضا یم جان کنی قربان من

مجیب بن مظاهر

به قربان تو ای شاه فلک جاه — فلک لشکر بود جان هزاران من به قربان تو ای گردون

تو شاه شیر دل تا حضرت جان شیرم — جوانخت و جوانم تا تو را دارم چرا ترسم

جهاد نوجوانان دیده ای بر من مدار اکنون — به جانبازی گرت حرفی است رخصت ده تمامش کن

امام حسین (ع)

بیا که پوشت این لحظه بر تن کن زره بر بر — برو کاجر دهد بر تو خالق اکبر

مجیب بن مظاهر

ایا اهل کوفه ایا اهل شام — که کرده یکباره بی از دین تمام

نه آخر حسین سبط پیغمبر است — نه آخر حسین زاده حیدر است

چرا آب بر روی او بسته اید — دل زارش از جیست خسته اید

بحکم یزید و عبید زیاد — که لعنت بر آن مرده ناپاک باد

شعر

بیا از من بشنو ای پیر خسته نالان — بکن توبه ز پیروی خویش ای بیخبر

مکن جدال به این کوفیان ظلم شعار — که می کنند تنت پاره پاره از خنجر

مجیب بن مظاهر

جان من بابا به قربان حسین — من فدای جان جانان حسین

شعر

ایا گروه بگیرید قوت جانش را — به مرگ او نشانید یاورانش را

مجیب ابن مظاهر (بگیرید کنید و بزنید انقد و خواند)

یا حسین ای شافع روز جزا — فوکر بیت فتاده در بلا

امام حسین (ع)

فهم نخورد لبیک و لبیک ای مجیب — راضی از تو باد خلاق مجیب

مجیب بن مظاهر

گواه باش خدایا در محبت شاه — نفهمم الشهدوان لا الا الله...

غلام ترک

من بکس ده اینها دلغمینم — غلام ترک زین العابدینم

سلام بر تو ای شاه شهیدان — بده اذنم روم بر روی میدان

امام حسین (ع)

علیک ای مرد من افکار بخطر — خدا راضی ز تو در روز محشر

برو لازم ز زین العابدینم — دعا از تست روی ای دل غمینم

غلام ترک

سلام ای بر شهان دهر سرور — علیک ای در سعادت همچو قنبر

امام سجاد (ع)

مرا آزاد جدا بس گران دور — مرا آزاد جدا بس گران دور

بین فرزند زهرا بکس وبار — بی باشد حسینم بی مددکار

غلام ترک

مرخص کن مرا بر جنگ عدوان

امام سجاد (ع)

طلب کن اذن از شاه شهیدان

غلام ترک

برفتم نزد شاه بی قرینه

چه مطلب گفت سلطان حزینه

امام سجاد (ع)

بگفت از عابدین رخصت طلب کن

برو یاری به شاه تشنه لب کن

غلام ترک

شکر لله که نمود زین العباد دلشادم

از شهیدانم واز برد و جهان آزادم

خدا حافظ حسین بی معینم

که من دارم به جنگ شر کنم

بمیدان رود و گوید:

ایا ظالمان مجوسی نسب

جنایتکان سگ بی ادب

امیری حسین و نعم الامیر

که لم یملک السراج المنیر

انه مولا عبد زین العباد (ع)

هو النور والنور رب العباد

سر و گردن شیخ فاسقین

بزنم چو برگ خزان بر زمین

نمی ترسم ای ابن سعد لعین

گرت نیست باور بیا و ببین

مشو

غلام ترک به میدان عجب آمد

برای جنگ به میدان به شکل شیر آمد

سپاه لشکر یزید دور او را گرفت

برآورد تردش از دو طرف غاره و جنگ

غلام ترک

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است

یا والی غیب و چاره وقت مدد است

چون مرا عشق حسین اندر سر است

کی مرا پروا ز تیغ و خنجر است

چون مرا عشق حسین یاد آمده

کی کمر بندم سزاوار آمده

خود و فرزین و زره دور افکنم

پس نیاید کار این بی راهنم

سر برهنه پا برهنه ای خدا

می کنم جان را پیش پای فدا

(جنگ کند و به خاک افتد)

امام سجاد (ع)

الله اکبر زین قوم کافر

گویا ندارند شرم از پیمبر

غلام ترک

آقا نظر کن بر حال زارم

چنگ چنان بگرد چشمم

امام سجاد (ع)

ای عمه بگذار برخیزم روان

تا به گودارم به گودی میدان

غلام ترک

آقا میا تو تا کشته گردم

در خاک و در خون آغشته گردم

امام سجاد (ع)

آیم به تربت ای بی قرینه

بزودی بگیرم ولایت به کینه

غلام ترک

ای بی بی من ای زینب زار

آقایم آمد بگذار بگذار

مشو

تو مشهاره سرت را از تن جدا سازم

میان لشکر تو تفت طرح دوری اندازم

غلام ترک

بروم زرتق کنون جانب رکاب ... اول واشهدان لا الا الله

عون و محمد (طفلان زینب) بعد خوانند:

مادر بیا فکر کن برحال طفل آیت ... دایم غم میدان این فریده آیت

زینب

کو تا بجنگ دارید ای بهجت دلربا ... جانم کباب گردید از گوش آه و ناله

عون و محمد

مادر برادر تو مانده غریب و تنها ... دگیر چسان بیائیم ای خاک بر سر ما

زینب

بر سر بود شما را چون میل جانثاری ... هر دو فدایم آئید چون سرو طلداری

زینب — لام حسین (ع)

سلام ای غمزده دور از دیارم ... ملک ای خواهر زار فگارم

به تو دارم برادر التماسی ... نما خواهش چرا در التماسی

بده رخصت به طفلانم به میدان ... ندارد طاقت شمشیر عدوان

بده رخصت به طفلان حق حمیده ... از این خواهش ای خواهر تو بگذر

بده رخصت بهایشان حق زهرا ... کنی پوشان بایشان ای دل آرا

زینب

الاهی حاجت زینب روا شد ... حسین برگرد طفلانم رها شد

عون و محمد

مادر عمر تو گر به ترانی سرت ... مارا نما فدای شهزاده اکبرت

مادر برو به خیمه میا از قفای ما ... افزون عمر فزاله در اندیشم نگاه ما

زینب

بایئید ای دو طفلان گلدسته ... کنن دشمن شمار امن به پیکر

الاهی لعنت این دنیای فانی ... نبینه مادری داغ جوانی

روان گردید ای تازه جوانان ... به جنگ لشکر اعدا شتابان

عون — محمد

ایا طالبان نجوی نسب ... جنابیشه گان شگفت بی ادب

چرا آب بر روی ما بسته اید ... دل کودکان را ز غم خسته اید

شعر

عجب عجب به چنین کار گشته انسان تنگ

دو شیر خواره روانه نموده است به جنگ

خلاصه این دو قمر چهره گر پسر باشند

یقین که شاه جگرتشنه را پسر باشند

عون — محمد

نیستیم مارگلستان شه کرب و بلا ... نسل ما بر تو عیان نیست ایا شیر دعا

پور جعفر بود ای کافری شرم و حیا ... چند ما دو جوان اکبت بدان عبدالله

از علی و دگر از جعفر ایا شوم دغا ... از شجاعت زدو کس ارث بمارداده خدا

آمد دگر ببدش یاور و انصار و حبیب — محمد: مادر ما در جوان خواهر آن شاه غریب

از چه گردید شما منع برآب فرات — بر حسینی که بود روز جزا یاب حیات

شعر

ایا گروه بگرید دور ایشان تنگ — برآورید خروش از ذف و نقاره و چنگ

حزن و محمد (جفت خوانند)

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — ای والد غربت و چار وقت مدد است

جنگ کنند و بزمین افتند و گویند:

یا حسین دریاب ما را از وفا — در دم آخر بیا بالین ما

امام حسین (ع)

لبیک ای دو غنچه پژمرده خواهرم — حال شما تمام بجان است در برم

علی اکبر

بابا بجان تو بهر خدا سلام — ده اذن رسانم به ولایت دل و جام

شد از عطش اهل حرم طاقت من طاق — زافغان شکیبد بجان من یفغانم

رفتند رفیقان تمام اکبرت ای باب — از دوری احباب ز دل رفته توانم

رخصت بده بابا که روم لشکر اعدا — مشتاق جنان است پدر روح روانم

امام حسین (ع)

لبیک ای زاده زهرا — لبیک ای یوسف ثانی — تویی در کربلا یوسف منم یعقوب کنعانی

کجا دل میشود راضی — روی بر روی این پیران — خبر از حال یعقوبت

تو ای یوسف نمیدانی

علی اکبر

نشنیدم بارها گفتی ایا محبوب ربانی — روا کردم فدا کردم قربان ایا خلاق سبحانی

گر قرابت با نبی شد وقت قربانی — بده رخصت ایا کرده ملایک بر تو ارزانی

امام حسین (ع)

پدر بگذر دو چشمان ترم را — مکن قتلی تو بر سر دخترم را

مرا کافی بود داغ جوانان — دگر داغم مکن افزون پدر جان

علی اکبر — امام حسین (ع)

بده رخصت روم میدان پدر تو — به من مشکل بود جان دادن تو

حسینی از خلیل الله دارم — ترحم کن به قلب درد ناکم

بود اینها مناسب من ذبیحم — به اوصال تو بابا من صریحم

مکن قربان مرا در راه جانان — تویی روح روانم ای پسر جان

علی اکبر

بابا تو زحال دیده نمیدیده گواهی — پوشم به تن خویش کفن بهر فدائی

تا گریه ننمائید به عزای علی اکبر — ای ناظر غمزای جگرخون به کجائی

ای مادر دلخسته بیا قطع نظر کن — از اکبر مه رو گذشته وقت جدائی

ام لیلا

بار الها از فراق اکبرم — میشود خاک دو عالم بر سرم

نالهٔ جانسوز اکبر می رسد — یا که یوسف سوی کنعان می رسد

ادرت گردد به قربان سرت — از چه افکندی کفن بر گرفت

علی اکبر

جان ادر حسین بی یار مانده — به بستر لشکر کفار مانده
شده وقتی که سازم ماری اورا — کفن در بر فرش نعشی اورا
توای مادر حلالم زاری — که دارم من هوای جان نثاری

ام لیلا

چگونه دل کنم از تو ای علی اکبر — عصای پیری لیلا بدی علی اکبر
بسی امید که لیلا چه تو پسر دارد — ایا فلک ز تو لیلا چه بیشتر دارد
کمن خیال که لیلا تورا نخواهد — دیا چه ها چر حیران تورا فدا نماند

علی اکبر

غروض مادر حلالم کن فکر کنم به حالم کن — بیا ترک وصالم کن که رفتم از بر مادر

ام لیلا

سکینه خواهر اکبر نزدست رفت علی اکبر — تو با الماج و یاری بیا رایگر دانش

سکینه

علی اکبر ایا برادر — کی روانی بگو به خواهر

علی اکبر

که وایست سکینه آمد — فغان که ماه مدینه آمد

سکینه

چرا فکندی کفن به گردن — تمنا کفن را به گردن من

علی اکبر

کفن نباشد قبای شاری — زمان عیش و نه نامرادی

سکینه

دارم تمنا کر جنگ کنار — زنده تنم را در خاک نسپار

علی اکبر

کمن تو زاری ای بی قرینه — روم که آب آورم سکینه

سکینه

نخواهم آب ای تاج سرمن — بیا بنشین به خیمه در بر من
تو کردی وعده ای ماه مدینه — به صحرای دل افکار حزینه
به راحت فاطمه چشمش به راه است — همیشه در مدینه اشکبار است

علی اکبر

قرار من ربودی ای سکینه — نمودی یاد از شهر مدینه
چه سازم نیست خواهر راه چاره — گریبان را نمایم پاره پاره
زجا برخیز با قلب فگارم — دهم دست تورا بر باب زارم

خلاف قد کرده

با با گفت برمن وان حالی نگارم — خواهم کردهم دست تو این خواهر زارم
گردد چه تنم فرش نعش سوران — گذارد که بینه به جهان حالت زارم

امام حسین (ع)

غنیم سپاهش ایا ناز پرور لیلا — برود به جنگ و به پاکن غنان و وادیلا

علی اکبر

اگر بارگران بودیم رفتیم — اگر نامهربان بودیم رفتیم
شما در خانمان خود بمانید — که ما بی خانمان بودیم رفتیم

(به میدان رود و گوید:)

ایا بی خبر غرقهٔ ناگهار — چرا راه کج کرده اید اختیار
چرا آب را بر گروه انام — نمودید بر آل حیدر حرام

شمر

کیستی ای جوان مه رخسار — با چنین هیبت و چنین گفتار
کیستی ای اجل دویده برت — وای بر حال مادر و پدرت

علی اکبر

ایا ناگهاران نابکار روز — نبرد تو هر گهی فروز
منم لاله پرور باغ حسین (ع) — گل گلشن باغ نخل حسین (ع)
چراغ شبستان دیغمبرم — گل باغ زهرا علی اکبرم

شمر

ایا گروه بگیرید دور او آنک — برآورید خروش از دف و نقاره و چنگ

(مشغول جنگ شوند)

امام لیلا

خداوندا به اعزاز پیمبر — به حق مرتضی ساقی کوثر
جوان خود به بینم بار دیگر — چو رفته بر جهاد قوم کافر

علی اکبر (از جنگ بازآید و گوید)

بابا زعطش خشک شده کام و زبانم — از کوز عطش رفته به چرخ آه و فغانم
یک جرعه آبی برسان بر لب اکبر — تا هست بدن بر تنم مجروح روانم

امام حسین

صعب است صعب گفته تو ای ضیاء دین — هم بر نبی و هم بر علی باب تو حسین (ع)
لیکن بیا زبان به دهان پدر گذار — شاید تسلی دل تو گردد آشکار

علی اکبر

دهان تو پدر از کام اکبر — بود خشکیده تر ای پور حیدر (ع)

امام حسین (ع)

بیا بابا گذارم در دهانت — نگین پاک جد نامدارت
که جوئی از عطش بابا رهایی — علی ساقی کوثر در کجائی

علی اکبر

روم دوباره به جنگ گروه بی ایمان — مرا حلال نمائید از دل و از جان

(به میدان آید و گوید)

ای شاه سریر هل اتی ادرکنی — ای شاه سوار لافتی ادرکنی

شمر

ایا گروه بگیرید دور او آنک — برآورید خروش از دف و نقاره و چنگ

(جنگ کنند)

علی اکبر (خم شود، بر خاک افتاده خواند)

پدر بیا و نگاهی بر این جوان کن — از این جهان چو برفتم پدر حلالم کن
روم ز شوق کنون جانب رسول اله — اگر قبول افتد زهی اله الا الله

امام حسین (ع)

لبیک ای غزال غمستان حیدرم — آمد حسین دیده گریان نگر نگر
(نعش را به خیمه آورده بگذارند)

ای اهل حرم نور دو چشم ترم این است — صد پاره تن پاک علی اکبرم این است
خون از شره ای زینب و لیلا و سکینه — بارید که این سرو قد نوبرم این است

شعر

به فرمان عمر فکری نمایان می کنم امشب — به خنجر پاره پاهای بیابان می کنم امشب
روم عباس را از راه خویشی نزد خود خوانم — به عهد و قول او انس عهد و پیمان می کنم امشب
کنم از پسر و برخ ماه نیاشم — که اندر انتظارت دیده گریان می کنم امشب

حضرت عباس

چند از طلعه اسرار لعین ای عباس — سر بزانو دل افگار غمین ای عباس
غرش شیر صفتان گوش فلک کر کرده — شیر سان سر به در آور ز کمین ای عباس
با وصی سوم احمد مختار حسین (ع) — عرض کن آنچه بود حق یقین ای عباس

شعر

شاها به یک اشارت سرو جان دارم ... زینسان که به چنگ غم جوانان دارم

بر سروری و سپاه فرماندهیت — بهر تو من از یزید فرمان دارم

حضرت عباس

ای شهریار تن تا که سرو جان دارم — از بهر نثار شه خوبان دارم
بدنام کمن نزد نکو رویانم — من هم سرو هم چشم ترا دان دارم

شعر

از آنکه من مخنی گویت نداری گوش
بیا به جنگ نما شربت شهادت نوش
بیا بجوب دهین گیت مرد میدانت
ز تن نمش به عزا مادر یتیمانت

حضرت عباس

دو این کلمه حسین (ع) به چشم مصور است — من در میان جمع و دلم جای دیگر است
ای زاده حرام چه مذهب گرفته ای — کاین خون ما حلال تر از شیر مادر است

امام حسین (ع)

عباس مهی سرو خیابان برادر — بر رغم دل کوفه و دربان برادر
شد آمده دعوی به تو دارد که در اندیشت — شاید ببری دست ز دامان برادر
گوید به تو از روی صفا هست سخن چند — چون قتل من و نوره و چشمان برادر

حضرت عباس

الا چه فرمان بود ای جان برادر — تا من سر تو سرو سامان برادر
ای امر تو من آب نوشم که حرام است — کی سر پیچم از سر فرمان برادر

شعر

عباس دلت به کینه تنگ است — دانم که تو را هوای جنگ است
گر گشته توی به نوجوانان — از بهر من این عقوبه تنگ است

حضرت عباس

از شرق تا به غرب آگر لشکر و سپاه — گر بند جمع و جمله در آیند به رزمگاه
از هیبت دو نعره الله اکبری — سازم هلاک جمله شها در یسیر نماه

علی اصغر گوید

قدرات ز عباس هرگز نرنجیده — در این سفر اگر از من کسی بدی دیده
به جان شاه شهیدان مرا حلال کنید — حلالم از دل پر درد پر ملال کنید

زینب

گشتیم از پدر و جد و مادرم زهرا — کو تو شهید شوی در زمین کرب و بلا
چرا از جان تو ات می کنند نا امید — بیا که دست شریف مبارک بوسم

حضرت عباس

فرزندی جان خواهر داغ جانم — نروی آتش به سفر استخوانم
اگر رفتی و من ای غم نصیبم — بگو با مادر پیر غریبم
فدای حسین گردید عباس — به شه صد باره از شیر الماس
اگر خبری ز عباست شنیدی — مخور غم نزد زهرا رو سفیدی
اگر دیدی جمیله دخترم را — عروس نوجوانگ اکبرم را
بگو افسوس ای دختر ندیدم — نروسی علی اکبر بچیدم

نباشد بیش از این دلگیر جانم — حلالم کن حلالم کن حلالم

سکینه

سقای بیابان ز عطش مرد سکینه — آخر نظری کن تو بر احوال سکینه
تحصیل کن از جان عمو قطره آبی — آبی بر سان جان عمو بهر سکینه
از دست سکینه لبستان شده عمو جان — آبی بر سان بر لب عطشان سکینه

حضرت عباس

ای غنچه لبان حسین کوش عباس — بهر تو رود خون ز دو چشم تر عباس
داری سقای روم امید که جایم — یا آب و یا دست فقد از تن عباس

خود را هم آماده گوید:

برادر این همه آنده دیدم آبی — زد تیر تو خالت گشیدم تا کی
سکینه تو ز عباس آب می خواهد — سراغ آب ز چشم پر آب می خواهد

امام حسین (ع)

ای برادر جان علم کن استوار — در پس پشت برادر مرد وار
چون علم گردد لوای شامیم — کن به میدان بلا هم راهیم
من خلیل این دشت بر ابتلاء من — ای ذبیح من بیا قربان من
دست و تیغ از خون دشمن رنگ کن — پشت در پشت برادر جنگ کن

علی اکبر گوید

گر این سپاه جفا جو به کینه بردارند — میانه من و تو گر جدائی اندازند

بهر طرف که روی چو نی رسد زمن آواز — برای آگهی من بلند کن آواز
نمانده وقت برادر بیا رویم الی گ — که شاید آب بیاریم بهر این اطفال

حضرت عباس

حریم آل محمد خدا نگهدارت — خدا وجود شما از بلا نگهدارد

امام حسین (وداع و بوسه گرفته و میخواند)

ای قوم بد سیرت ناصواب — شما سید آیا مرا جد و باب
منم زاده شاه خیبر شکن — منم زاده عمرو خیبر شکن
منم آنکه در یثرب نامدار — مرا کرده بر دوش خود اوسوار
تو آگاهی ای خالق خاص و عام — بر این قوم کردیم حجت تمام

شعر

ای عمر ای امیر لشکر بدر شده بر ما چو شام — در نزول فوج لشکر زهره شد آب از ارتکام
کن نظر آید بچشم ما دو سبط بوتراب — همچو ما بی خویش در پیش صف کوفی و شام

ابن سعد

بگو تمام سپه کوی زنان تا بنه — میان این دو برادر جدائی اندازند
تمام لشکر اگر به تیر و تیغ و سنان — کنند حمله همه سو به جانب اینان

جنگ کنند بین امام حسین و حضرت عباس
تفرقه افتد ، عباس به تنهایی در خیمه آید

حضرت عباس

ای زینب زار ای نور عینم — نامده بخیمه برگ حسینم

زینب

جانم فدایت ای نور چشمان — نامده بخیمه باب یتیمان

حضرت عباس دوباره به جنگ برود و امام حسین تنها خیمه آید

امام حسین

اهل یتیم ای زمره ناس — گوئیدم آید در خیمه عباس

زینب

قربان ذاتت ای سردار باس — نامده بخیمه یا تو عباس

امام حسین (بعد از آنکه عباس رفته و در قتلگاه عباس)

الله اکبر زین کشور دغوغا — در کربلا شد محشر برپا
جان برادر اندر کجائی — آخر برادر آور صدائی

شعر

یا حسین دست علمدارت رشته از هم گسیخته
جان زارت را ز داغ تنگش بگداخته

حضرت عباس

افتاده دست راست خدایا چه بینم — بر این حسین بر مصائب چه کنم
دست چپم بجاست اگر نیست دست راست
اما هزار حیف که یک دست بی صداست

شعر

یا حسین دست چپ عباس شد از تن جدا — ناله و زاری در افتان بهر او بر پا

حضرت عباس

دریغا که افتاد از پیکرم — دو دستی که می بود بال و پرم

دریغا ز حالم ندارد خبر — حسین علی شاه نترس جگر

که از دست این قوم ناحق پرست — به چشمم همی تیر آید نشست

دریغا که دستی ندارم به بر — که بیرون کشم تیر از چشم تر

و بیهوش افتاد

ای یثربیان امیده اری احباب — یا برادر دوخون طپیده را

امام حسین (ع) (بالای سر عباس می نشیند و می گوید)

لبیک ذا ای ای برادر — فرمان مدات ای برادر

باز کن چشمان خود ای نور بین — من حسینم من حسینم من حسین

حضرت عباس

یا حسین از تو کرت راضی شدی — راضیم از کرده ما هم شدی

امام حسین (ع)

راضی از کار تو بادا کردگار — آرزوی هر دو کت باشد شمار

حضرت عباس

یا اخا زین آرزو درمانده ام — آب بهر کودکان نا برده ام

امام حسین (ع)

به ذات خالق اکبر کنون پناه برم — چگونه نعش تو را من به خیمگاه برم

حضرت عباس

دوم بار خون کرد جانب بر لی ... — اذل واشهد وان لا الا الله

شعر

یا حسین ای گوشوار دوش غمبار کرم — بردانت در طریق حق صراط المستقیم

بهتری خود تورا از پادشاه کون و کست — نوبت جنگ است بسم الله الرحمن الرحیم

امام حسین (ع)

آیا کسی بود که کند یاری حسین — آید در این زمین به مددکاری حسین

قاسم

سلام ای عم زار ناچیدارم — ملک ای عم حسین غمدارم

امام حسین

به پا بوست عمرجان عرض دارم — بفرما ای برادر یادگارم

علی اکبر گلو عمو کهنه — عمرجان اکبر زارم فدا شه

مگر من بهترم از عم عباس — تو بین بهتر از آن سرو خوش اناس

کمن پس جانب میدان روانم — کمن خواهش مزن آتش بجانم

بده رخصت عموی نازنینم — از آن ترسم جوان مرگت ببینم

دلم مشکن عمرجان من یتیم — کمن این آرزو ای دل دو نیم

قاسم

بیا دست ببوسم از ان فرما

ابا حسین (ع)

کجا داری تو تاب جنگ اعدا

بده سر خط به خون من نوشته

بده تا بنگرم از دل شکسته

بگیر این سر خط قتلم عموجان

کبابم ساختی ای زار نالان

ابا حسین (ع)

به فرمان خط شریف حسن (ع)

کجائی ای خسرو قهقهی

که بینی حسین را به کرب و بلا

غریب و اسیر و به غم مبتلا

بشو قاسم ای نور چشم حسن

نوشته این نامه بابت حسن

که چون من رسیدم به کرب و بلا

کنم بهر تو من عروسی به پا

قاسم

جای پدر بزرگواری

امروز تو صاحب اختیاری

گویم که مرا کنی تو داماد

دالله دلم نمیشود شاد

اکبر به میان خون طپیده

شادی و مرا کسی ندیده

ابا حسین (ع)

قاسم بهر زهر کلامت زین قرار

باشد وصیت حسن آن باب نامدار

بنوشته آمد فاطمه را کردم به عقد

بگو چه میدهی به صداقش تو آشکار

قاسم

نی مرا قدرت که گویم در بهاء زر سیم

نقد فی المجلس صداقش چار جوهر میدهم

جوهر جان جوهر تن جوهر هوش و حواس

بی کم و بی کاست چون اکنم میسر میدهم

ضامن او بهر درک خواهی زین در آن شهم

مجتبی را مرتضی را نامه بیمبر میدهم

ابا حسین (ع)

دوستان پیوند به بهر خاور میدهم

دختر خود را به فرزند برادر میدهم

زینب

دوستداران حسین دختر به شوهر میدهم

قاسم نیکو جمالم را به همسر میدهم

ابا حسین (ع)

میکنم شکر خدا کردم وصیت را بجا

دختر دلبند خود را این به شوهر میدهم

قاسم

دوستان عشرت ما را همه شاهد باشید

عشرت و عیش و مزا را همه شاهد باشید

به عزا ای پدر ای چشم از ظلم مدد

خنجر و تیر بلا را همه شاهد باشید

ابا حسین

ای گرده سراپرده شده اوتاد

شوید جمع همه از پی مبارکباد

زینب (س)

ای اهل بیت مصطفی قاسم عروسی می کند

اندر زمین کربلا او دیده بوسی می کند

امام حسین (ع)

زینب بگیر تو قاسم از دست بیدرت — سپرده ام به تو من نوعروس خون جگرت

شعر

ای گل گلشن ایجاد بیار آب — بشارت قاسم داماد بیار آب

این چنین بزم عروسی که تو جشن امروز — چرخ دون را نبود یاد بیار آب

غرض این است که از قبله بیار کلاه — بسوی جنگ قدم رنجه کن داماد

قاسم

کنم چه چاره من ای کردگار لیل و نهار — بسوی جنگ من مانده دست این اشرار

عروس بهره نبرده خدا نگهدارد — خدا وجود شما از بلا نگهدارد

بلال حبشی گوید

ای امام غریب دلی یاور — نور چشمان ساقی کوثر

ده تو اذن جهاد ای سرور — به قدوم تو جان دهم یاسر

امام حسین (ع)

بیا به بیعت ای نوجوان کنش پذیرفتم — ز نخل دهر تو ثمر دیده بنوردیده بخوردم

قاسم (به میدان جنگ رود و آید)

ای گروهان شقاوت شعار — منم نزد شاه گردون وقار

منم قاسم آن سرو باغ حسن — که هستم سر افراز در کشمکش

بود جدمن صاحب ذوالفقار — علی ولی شیر پروردگار

شعر

ای الزده بگیرید دور او رنگ — در آورید ز پایش بضرب تیر و خدنگ

قاسم

زمانه بر سر جنگ است یا علی مددی — گهی بغرد و گه تنگ است یا علی مددی

(جنگ کنده بر زمین افتد)

شعر

تو شهاده ای یتیم بی پدر — تا حشر ماندم جدا ای خونجگر

قاسم

ای عمو نبود به قاسم دادرس — بگریان جان عمو فریاد برس

امام حسین (ع)

از خون خویش جان عمو لبته ای نگار — برخیز دخترم به رحلت دارد انتظار

قاسم

روم ز شوق کنون جانب رسول الله — اول و اشهد ان لا الا الی الله

عابس

شوذب

بده دمی شوذب دل خسته بیاد من

کن نظر بسوی دمی یار شه کوب و بلا

از جوانیش بخدا ارض و سما گریان است

عابس

غرق خون گشته دلم بهر شهید غریب

شوذب

چون نشوم کشته برابش چه حاذی بجهان

پس بیا تا بستانیم از او اذن دخول

الامام حسین (ع)

عابس

سلام ای خسرو بی یار و یاور

شوذب

بده اذن جهاد ای سبط حیدر

بده اذن اشه بی گلعذارم

حسین جان اذن ده بر تن زارا

الامام حسین (ع)

چگو. شکر کنم کردگار جهان را

عابس

که در ره پیر نمایم دهم جان را

شوذب

عابس

ایا ناکاران شیطان لعنت

شوذب

چه کرده ای قوم آل رسول

چرا منع کرده آب سلسبیل

ایا این کعدر شقاوت چرا

شمر

ایا گروه به این هر دو تن فطاره کنید

تن تیغ و نیزه تن هر دو پاره پاره کنید

عابس - شوذب

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است

ای والد نهضت و چهار وقت مدد است

شمر

ایا گروه بگیرید دور ایشان را

درآورید ز پا هر دو خود عیدان را

عابس

دستم فتاده از کار

ای شوذب دل فگار

مردانه کن تو پیکار

بر شاه بکس یار

شوذب

شوذم فتاده بر سر

عابس

خودم فتاده از سر

عریان شوم سرما

در راه سبط حیدر

شوذب

عابس

بنوده هراسان پیکر ... نه جوشن و نه مغفر ... نشسته بر تن من ... شیر قدیر نصر

شوذب

(جنگ کنند و بروند)

عابس

شهنشاه ملک لشکر ... شها ادرکنی ادرکنی

به حال جنگ ان نگر ... شها ادرکنی ادرکنی

هشتم

گروه کوفی و شامی هم از پیر و هم از برنا ... به مجموع ستم هایم رسیدند گوش اندر ندای هل من ناصر

اگرچه نام هاشم هست نزد سروران اصغر ... ولی هر کس ندانند اکنون ای سایش نگر

منم هاشم پرم عم سردار ... این لشکر

اول فرزند که به راه تو میدهم این سر

اکنون بر عکس من هستم چو آل پیغمبر ... ندای تو کنم جان خودم ای سرور

بود بر دوک خدا یار و یاور ... حسین

هست به یاد الاله بو ترت باشد

هشتم

بی خبر از حق و باطل چه کودک نام ... از چه بستید لا تقم کمر قتل امام

آب بهر یزید حسین تشنه لب است ... از حرارت دل اطفال حسین در تب است

ابن کعب

هشتم

ندای حضرت شاه شهید بیکفن ... سخن نرفت چه گوئی تو در برابر من

برای آل علی چون تو جنگ بر سنت ... تو این هم منی بو حسین یاری چیست

بگو که دین نفروشد کسی به پیر و کاهی ... چرا دهی به گدائی تو شهد شاهی

ابن کعب

هشتم

هر ندای شه به قتل خواهد شد ... شوی تو کشته عدالت اسیر خواهد شد

هشتم ندای جوان آل پیغمبر ... مت چه خانه زبون کرد ای مضطر

بهان نرفتم ای بیحیا به رو در چرا ... چگونه دل تو برد ی رد دولت عظما

بجام از دل و جان یاری کرد ... نمای منتم سخن عاقبت چه خواهی کرد

ابن کعب

ای شمر ای دلاور صحرای کربلا ... رو کن به جنگ با سپه زشت بی حیا

هشتم ستاده ات چه شران خشمناک ... باید کنی ز روی زمین نام او تو پاک

کو تا هی ارکنی چه ترسم حومت یزید ... از جان و جاه سازیت آن کجا نا امید

شمر

ای کرده کبر و نخوت او آنت ... بر آورید خروش از ژرف فنا ره و خیف

هشتم

یا ملک قد الفتاه وقت هدایت ... ای والدت وجاه و فرت هدایت

مسلم عوسجه

عابس

مسلم عوسجه

شعر

ظلم بآل علی بی حد و بی مر آمد — مسلم عوسجه در خون شناور آمد

ای سپه هر طرف از کین به او حمله کنید — تنش از تیر ستم همچو حصا پاره کنید

مسلم عوسجه

ز صلب نه الفقار وقت ۱۱۸ است — ای والدیت و چار وقت بدر است

امام حسین (ع)

بلاکش زینب غمدیده خواهر — اسیر لشکر کفار زینب

حلالم کن حقوق خواهری را — بری از بهر من آواره زینب

وقت اضافه ۱۰ دقیقه

بدان کشته شوی ای رنگ کمتر — طلب نموده تو را نور چشم پیغمبر

ابن کعب

چه مطلب است ای نور چشم پیغمبر — چرا ز خیمه برون آمدی ای سرور

امام حسین (ع)

ای قوم آرام نمی نشنوید — گویم که مرا به جا نشنوید

من مخزن دوده خلیلم — مخدوم جناب جبرئیلم

شاه شهدا نبض سرم من — نور بصر محمدم من

بگیر ز شما دهید راهم — کاین مرتبه وصال می‌گذرم

برداشم و با دل پر از خون — از کعبه روم سوی هامون

ابن کعب

ای سرور چه خاصیت به ما آیات برهان را — اثر بر من ندارد گر بخوانی کل قرآن را

ز من بشنو به فرمان مجید الله بیعت کن — بزید امروز مالک شده تمام خاک توران را

امام حسین (ع)

خداوندا چه گویم من جواب با مسلمان را

بنام کنز دعوت می کنم این جمع ایمان را

خلیل الله را گوید بیا و بت پرستی کن

ذبیح الله را گوید ز سر نه حکم یزدان را

نه بیداری که بی لشکر شدم در جنگ می کوشم

لعون الله ای خواهم ز خون رنگین کنم این دشت میدان را

ابن کعب

تو میدانی چه می باید چه حاصل آنچه من گویم — نباید حکم ایزد را نداند هر لقمان را

نبا شیبی در اول در زمانه این چنین گردن — گروه گردنت بگذارد چرا آزار دندان را

مرخص نما ای نور چشم پیغمبر — بکن وداع حریت ای بکو منظر

امام حسین (ع)

السلام علیک یا اهل بیت النبوه — السلام علیک یا معدن الرساله

السلام علیک یا زینب و ایام کلثوم

السلام علیک یا فاطمه یا رقیه علیک منی اخی یا
اخی هذا الکلام یقول با الموت

زینب

برادر جان فدای چشم خون ریز گهربارت
خبر از مرگ هرام میدهی بر خواهر زارت
بیان زینب ای سرور گذاری چون وصیت را
وصیت گر به من داری بیان فرما وصیت را

امام حسین: وصیت از سه ره دارم به تو ای خواهر ای زینب

زینب: بیان فرما وصیت را به قربانت چرات مطلب

امام حسین: نخستین چون ز دم گفته کفن عورت کفن گیرد

زینب: به چشم ای کهن جفت دوم خواهش به من بگو

امام حسین: دوم چون من ز دم گفته میا از خیمه ها بیرون

زینب: به چشم ایدم نشینم از دم فرمایه این فرمان

امام حسین: سوم ناله کن چندانکه دشمن با خبر گردد

زینب: برادر جان کجا تابم زمن چون تخت برگردد

امام حسین: فغانم منع از گریه ولی آهسته آهسته

زینب: نشاید گریه آهسته چو شد با ناله و ابسته

امام حسین: کفن حق داری اما طعنه دشمن بود مشکل

زینب: پس ای سرور بده زنده تو زینب را کفن در گل

امام حسین: عزیز من صبوری پیشه فرما اندر این مطلب

زینب: ز مرگ تو صبوری خاک عالم بر سر زینب

امام حسین: علاجی جز صبوری نیست ای نور دو چشمانم

زینب: بچشم این هم نشنیدم کلید عرش از تو خواهانم

امام حسین: بفرمانم عزیز خود را ای مشکین چیارا گل

زینب: ز قتلت چون خبر یابم بگو ای خوش نوا بلبل

امام حسین: سه آزار است از قتلم بگویم یک بیک ای خواهر

زینب: بگو اول چه باشد ای عزیز خالق اکبر

امام حسین: در اول چون زمین افتم زمین در لرزه می آید

زینب: دوم را گو به من تا غم ز اول بیشتر زاید

امام حسین: دوم خورشید گردد تار خون از آسمان بارد

زینب: برات فاطمه نامم رسول انس و جان دارد

امام حسین: سوم آید ز خیمه ذوالجناح صورت پر خون

زینب: بگو گر مرگ بر زینب رسد شاید بود اکنون

امام حسین (ع)

زجا برخیز ای زینب زسامان گریه و زاری است
مبین تنها درین میدان تو را وقت مددکاری است

یا اصغرا یا زینبی هذا آخر الکلام و هذا
آخر الوداع هذا افتراق بینی و بینک

زینب

برادر جان فدای چشم خونریز گهربارت
خبر از مرگ هر دم میدهی بر خواهر زارت

امام حسین (ع)

بیاور بهر من زینب تو کهنه پیرهن آخر
که برادر کس نگردد راغب از من جامه لشکر

زینب

تو یاد ای گل من جامه از من پوشی چرا به پیکر خود کهنه پیرهن پوشی
تو یا دشاه حجازی رواست بر تن تو ململ یمنی چون شه یمن پوشی
زکهنه خواهش تو کلاب شده جگرم سبب زچیست به بر کهنه پیرهن پوشی

امام حسین (ع)

شرنامی به من امروز جفا خواهد کرد سرم از خنجر بیداد جدا خواهد کرد
زنم جامه تو شمر چه بیرون آرد از برون کردن این جامه چها خواهد کرد

پیرهن کهنه بقدری که بپوشد تن من
رنگ رای بیابان بلا خواهد کرد

زینب

چرخ پر کینه به ما جور و جفا خواهد کرد
از حسین زینب غمدیده جدا خواهد کرد
گر این جامه کهنه ز من ای شاه جهان
عاقبت بر من بیچاره چها خواهد کرد
پوشش در بر کن ای شاه بزرگان سرت
رحم بر حال تو امروز خدا خواهد کرد

امام حسین (ع)

بسم الله الرحمان الرحیم انا لله و انا الیه راجعون
گفت با رخدا یا محمد عربی که ببندد آنکه کفن پوشد حسین علی

زینب

کفن پوشش برادر برادر زینب کفن پوشش کفن خاک بر کوی زینب
کفن را بود بوقت نکوی غربت کفن پوشش بپوشان به قامت زینب
زجه تو جلفم با هزار درد و محنت که بلند تو ببرد سر برادر زینب

حسین بیا به خدایت که تا نگوت برسم نموده است وقت رفتن

امام حسین (ع)

چو تا مدام حسین و نمی‌گذاری تو بگذر زحمت از دوش ما نداری

مرکب اسرع الریاح مرا بیشم آور تو ذوالجناح مرا

زینب

خدا برادر زینب حسین دیگر ندارد دل الم زده ام طاقت قرار ندارد

بیا بگیر برادر تو ذوالجناح را همه تیز تک اسرع الریاح را

امام حسین

الان زدهر که یک لحظه اختیار ندارد به باجباد وفایش هم اعتبار ندارد

حسین کو غاشیه دارش کرده جبرائیل

کنون به وقت سواری نگاهدار ندارد

ای مزن ان لو علمدار حسین (ع) تا علمداری کند بهر حسین (ع)

زینب

حسین (ع) برادر زینب حسین دیگر ندارد چرا که اکبر دلبند نامدار ندارد

دوم رکاب حسین یاد یار دلیش کریم غمش برون زشمار است قلب ما غمخوار

امام حسین (ع)

غیرت کن تا تو مرا یاری کنند کس ندیده زن چلواری کنند

کمترین از بهر یکی جانی رسید خواهرم زینب چلواری کند

(اطراف نگاه کند)

کجا رفتند آن رعنا جوانان کجا رفتند آن شیرین زبانان

جوان نوخطم اکبر کجا رفت سرور سینه ام اکبر کجا رفت

زینب

جای اشک از دیده خون جاری کنم جای عمامت علمداری کنم

هم به جای قاسم و هم اکبرت عاشقه بردوش گیرد خواهرت

امام حسین (ع)

رسید نوبت جای دادم به رکب وفا روم به پیشکش نوردیده زین العبا

نزد امام سجاد (ع) آید و گوید

زینب دیگر حسین باز این سلام علیک ضیاء دیده آرام جان من سلام علیک

دهی زبالش تب سر برآر ای بیمار که روی ماه تو بینم چه حالت انکار

امام سجاد (ع)

کو باشی ای که کودکی یاد بیمار غریبی بیکسی با غم گرفتار

گر هستی تو به پیش عمویم عمویت کشته شد پیش رویم

بگو ای تو یتیم ار غمگینم نزداغ اکبرم در شور و شینم

امام سجاد (ع)

امام حسین (ع)

اگر تو قاسمی ای نور دیده — مدان شد تا سمم در خون طپیده

علی جدم تویی ای نور بینم — ز داغ اکبرم در خون طپیده

بده بینم ترا ای یادگار — پدر دیگر مرا نبود مددکار

که باشد ای پدر از یادگارت — نداری یادگاری جز حمایت

مرخص کن روم بر کربلای — بگو این حرف با جانم سرودان

امام سجاد (ع)

من سرگشته حیران چکنم — ای پدر جان من و طفلان چه کنم

چکنم من به یتیمان بابا — می شوم بیکس و ویران بابا

امام حسین (ع)

ز برای جان تو ای نور دیده امکان

تو صبر پیشه کن اندر مصیبتم به جهان

زان چه غنچه گل ای مزرع دشت من

که تا متاع امامت به تو سپارم من

به خلد جد گرامم نظر به ره دارد

نمانده وقت تکلم خدا نگهدارد

امام زین العابدین (= امام سجاد)

بود بود به خدا یار و یاورت باشد — همیشه سایه الاه بر سرت باشد

(امام حسین سوار بر اسب شود)

رقیه : پدر بعد از تو من را شمری تحقیر می نماید

امام حسین : بلی بابا تو را بی حرم و بی تحقیر می نماید

رقیه : پدر بعد از تو من را کی نشاند روی دامانش

امام حسین : ز بعد من تو را زینب نشاند روی دامانش

رقیه : پدر رفتی و من ماندم غریب و بیکس و تنها

امام حسین : روی آنش به جانم زین کلمات آذر این مرا

رقیه : مرخص کن پدر جان مطلبی دارم به عرض آرم

امام حسین : بگو مطلب تو ای نور دو چشمان گهر بارم

رقیه : ز اسب پیل پیکر شو پیاده بین رخ نامم

امام حسین : به راه مشیان تنگ تو بابا این بلیاتم

رقیه : به دامانت نشان دستی بکش روی منیر من

امام حسین : دگر بابا نمی بینی تو این روی نکوی من

رقیه : مرخص کن پدر جان تا ببوسم من گلوی تو

امام حسین : ببوس ای من فدای این دل پر آرزوی تو

رقیه : ببوسم سینه ات صندوق علم لایزالی را

امام حسین : ببوس ای نور چشمان فخر سر الاهی را

رقیه : از اینجا تا بخیمه یک قدم فاصله راه است بابا

امام حسین : پدر جان از قفا رفتن چه می خواهی بگو بابا

رقیه : علی را کن خبر بابا که تا آید به امدادت

امام حسین : نه بعد قتل من بابا برسد خلق به فریادت

رقیه : عنایت کن ای بابا نه بگذارم روی میدان

امام حسین : برو در خیمه ای بابا مکن گریه مکن افغان

رقیه : که داری غم میدان من فراق ای بدیده نور

امام حسین : ندارم چاره ای بابا به حال بیکسان هنگر

زینب

همه با غم نشسته در فشنده همه دست از جهان شسته در فشنده

امام حسین (ع)

ایا زینب در این هنگام چه آمد مهربانو را که هر دم می کشد ناله به آه و ناله و زاری

مهربانو

حسینم از چه گریانی منم از چه نالانی

زنی ناخن به پستانم نمیدانی نمیدانی

که در بیت الحزن شیری نمانده ای گل نازم

که شاد از آب کنم از شیره جان زینت دامن

چه آمد که بی تابی نگهداره نمی خوابی

کجا عباس عمویت که تا آرد کف آبی

زینب

برادر امشب حالی ندارد زکوه قشگ جان می سپارد

علی اصغرت ای شاه خوبان همین ساعت دهد از قشگ جان

امام حسین (ع)

برو بابا ترا خواهر الم پرور دمی زهر تو قندانه علی اصغر

زینب

بیا گیر ای امام تشنه گیر کنون زهر تو قندانه علی اصغر

امام حسین (ع) (بمیدان آمد و گوید :)

کرا گیرد دنا طفل ناز پرورد است این

سرور سینه و نور دو دیده ترم است این

به طفل بی گنه رحمی دهید جرعه آبی

که یادگار بابای علی اکبرم است این

ابن سعد

ای شده ای قوم جفا جو علی اصغر تشنه مانده در دست بد آن بد اختر تشنه

حالی سیرابش کن از دم تیر جفا که بود از غم او ساقی کوثر تشنه

شمر (بیاری حرمله بخواند)

ابن سعد ای امیر این لشکر سیراب کنم من ابنم امشب اصغر روزی دو به کربلا رسیدم

در کوشش خود سه تیر دیدم یک تیر ز آن سه تیر بزدم در کان وفا نگاه جعفر

من اندم و این دو تیر کاری در فکر خیال بود باری ناگاه در آمد اصغر ناسی

که تیز نرم برچشم عاشق کار است آن تشنه آن صفر دارد است

لب تشنه من ای ام باید امام حسین (ع) از کوک خشک آب خواهد

زد تیر زهر ای تاج سرمن به جنبش شیر خواره اصغر من

بیا جانا کفن پوشت نمایم ز آه و ناله مدهوشت نمایم

(با شیر قبری کند)

زینب

چنین خشت لحد تا من بیایم تماشا من بسال او نمایم

امام حسین

بیا بالین زین اصغر که برده دست من خوابش

بیا بالین که جدش زآب کوثر کرد سیرابش

زینب

مریزم نرچشمان چون رسی بر جنت المأوا

رسان عرض مرا بر جده خود حضرت زهرا

امام حسین (ع)

ای ذوالجناح از چه لب ماندهای بر راه

گاه که خوف می کنی از تن این سیاه

دست ار زنم به تا نمه تیغ حیدری

والله نه این کمند گذارم نه لشکری

(به سمی اسب نگاه کند - سکینه جواب میدهد)

ای وای دختر من محزون خونجگر... افتاده است بر شم اعظم پیکرم

سکینه

ای پدر جان دست من بردامنت بردار دست من از دامنت

امام حسین (ع)

کودکان ای سرو سامان من دست بردارید از دامان من

خواهر از زینب به جان من شنو کودکانم را تو بردار و برو

شمر

ای حسین علی اولو حیدر کرار چرا به جنگ نمی آیی ای مرد انوار

امام حسین (ع)

آه کی بود گمان که ای حسین آید در این زمین به مدد کاری حسین (ع)

عنصر

ای جهان گیرنده هنگام شور و شین است تنها میدان آقای ما حسین است (ع)

ای کیم کودا ای جهان نه احسان آقای ما زینب است اندر میدان

فرمود قتلگه کرد السلام علیک ستاده جلیس وی اقربا السلام علیک

چرا ستاده تنها در این میان تنها زمین مادر از چیست کشته قربانگاه

سلام ندای تو ای پادشاه تشنه جگر بنام عنصر جنم ایا ستوده سیر

بدان شهنشه جنم کمین غلامان ما بیا بیم کرد نثار خاک خود فدای شما

امام حسین (ع)

تو کیستی که بر من ایدم ای ناکام
تو کیستی به کجای روی علیک سلام
بیان کنید شما از کدام طایفه اید
مکانتان به کجا از کدام ناحیه اید

زعفر

شوم فدای تو ای پادشاه جن و بشر
شوم فدای تو ای پادشاه تشنه جگر
به عیش بود مکانم به کنف خود آگاه
کنون در حبس جنی بمنده نالوده
پسر زنان و خورشان و جمله گریان
همین زمین و زمان را نه هر طرف ویران
تو ده هزار نفر کردیم یاری زار
اگر بدادن دهیمان برآوریم دمار

امام حسین (ع)

بگو به من تو ای زعفر خجسته کلام
که داده حال مرا از برایشان پیغام
ز بیکسی من و این سپاه بی پروا
به چاه بحر العلم آلهی که داد تو را
ز چشم جمله نهانید در برکنار
شما که جمله لطیفید ای وفا کردار
اگر بدادن دهم زعفر این مروت نیست
ستم به نزد خداوند خویش ملت نیست

زعفر

که یا حسین به فدای مروت گردم
فدای بیکسی و درد و محنت گردم

در خون نشاندن علی اکبر ستم نبود
پیکان کردن علی اصغر ستم نبود
شویم ماه جبین کنون به پنگل بشر
کنیم مجادله با کنوان به اختر

امام حسین (ع)

گریم که قتل عام از این قوم دون کنم
بعد از غم جدائی عباس چون کنم
گریم بزید داد به من خط بندگی
بعد از حیات دیج برادر چه زندگی

زعفر

آقا بخشا رحمت به جنی
منت تو گذار بر خیل جنی
تا دارت آقا از خیل اعدا
گیرند جان این خیل جنی
ما تو محرم آقا فرما
زین خیل عظیم چون بی معنی

امام حسین

در گلخنه دیر دنیای فانی
هرگز نمانده کس جاودانی
من زنده باشم در بین پیری
گر بمیرد در نوجوانی
زعفر تو برو بر منزل خود
کن گر بر من تا میتوانی

زعفر

فریاد از غریبی و بی یاری حسین
وز ناله آه و دمدم زاری حسین (ع)

درویش کابلی

اصبحت دائر لک یا شعشعة النجف

بهر نثار مقدم تو قدسیان به کف

تو قبله دعائی هر روی نیاز را روی نیاز سوی تو باشد بهر طرف

خدام درگهت همه روح چیران پروانه وار گرد تو ای شاه بی غرف

من می روم به خاک نجف ای موالیان گردم فدای مرقد آن شاه بی کسف

سکینه

ای مسلمان امان از تشنگی رنگ من شد زعفران از تشنگی

درویش کابلی

مدانم آه که این ناله و فغان از کیست صدای ناله مدانم من ای خدا از کیست

خوش است کاسه و کشکول خود پر آب کنم

روم کرباء آن قوم دل کباب کنم

(نوه امام آمده گوید)

جوان تشنه لب کو بدا سلام علیک شنیده گو تو تنها چرا سلام علیک

امام حسین (ع)

علیک من به تو ای زار خسته دلریش بگو به من یکی از نوه های تو درویش

تو کیستی که چنین دل شکسته بیحالی به من سلام کنی از شکسته احوالی

درویش کابلی

من از حوالک هندم ز کابل و کشمیر روم برای طواف علی خیبر گیر

نصیب داده این منزل خرابم کرد صدای العطش کودکان کبابم کرد

ز خانه جستم و کشکول خود نمودم آب بیای دلبر تو آمدم ای شه بی تاب

امام حسین (ع)

بیا نما به من خسته جان نزار قبول

سبب نجیت که پر آب کرده ای کشکول

چرا که رسم نباشد میان درویشان

که در ذخیره بود آب دان با اشکان

درویش کابلی باده صدقه گوید:

چنین خیال مکن ای جوان مه سیما که نیست آب برای من اندرین صحرا

بهر آب ز کشکول خویش ای برنا نظر نما به کرامات زاده زهرا

مکن خیال که آب اندرای ما نایاب است ببین که روی زمین سر بسر پر از آب است

درویش کابلی

تو کیستی که چنین معجز از تو گشته عیان شوم فدای تو ای پادشاه تشنه لبان

تو کیستی که ز لطف تو سنگ شد گوهر تمام روی زمین آب شد ز احسانت

بگو ز جمله کرار نسبتی داری بگو به آن شه بیکس قرابتی داری

امام حسین (ع)

من غریب کربلایم نام من شه حسین من قتیل اشقیایم نام من با حسین

درویش کابلی

ندای نام تو ای پادشاه تشنه لبان — مرخصم بنما تا روم بسوی میدان

امام حسین (ع)

مرخصی تو ای نوجوان نیک نشان — برو به یاری من جنگ لشکر کفار

درویش کابلی

به این کمند گزیده از رگ گلو — طلب نموده تو را چاکر علی اکبر

ابن سعد

تلهفی تو برد در دل گدای خفیف باش — نگفته اند که در ملک پادشاهی باش

درویش کابلی

یا صاحب ذوالفقار دقت بدادت — ای ذوالاصابت و چار وقت مددت

امام حسین (ع)

به دهر هرچه نظر میکنم ندارم کس — که در برابر من شهر همچو جلادت

(سوار بر اسب بود)

زینب

ای شه بی یار و یاور یا حسین — نور چشمان پیمبر یا حسین

با دلم چون از جهان پا می کشید — از دل پردرد آهی می کشید

گفت زینب می روی در کربلا — آه و آه از کربلای پر بلا

چون حسین بنگیس و یاور نبود — بی برادر بی علی همسر نبود

فاطمه مفقود ای فرزند عین — جای من می بوس حلقوم حسین

باز آ تا من بوم این گلو — این یکی جای خودم این جای او

در عین رفت ای صید حرم — سینه ات بوسم بجای یادم

بوسم آغشته تو را با چشم تر — ساربان برد ای نور بصر

شبیان خاکم بسر ماتم و شین — بر زمین افتد غمال ابن حسین (ع)

امام حسین: بیا ای ابن کمند دون دمی تنها تو در بیشم

ابن سعد: چه برهم می نهی شاها ز رحمت بر دل ریشم

امام حسین: غرض از آمدن اینم خیالم خرقه آب است

ابن سعد: بران آب اندرین صحرا برایت دُر نایاب است

امام حسین: روا داری تو تا کی تشنگی را بر من محزون

ابن سعد: بزید از کار من چون آب بندم می شود ممنون

امام حسین: بزید از جهت ممنونت بگو ای کافر ناران

ابن سعد: سرت را گر برم از بدن گردد زمن شاد آن

امام حسین: سرم را گر بری پس چه گیری جایزه از وی

ابن سعد: به این مژده سر پاکت حکومت میدهم در ری

امام حسین: غریب از وی مجو گر وی نیابی جز بدی از او

ابن سعد: اگر گندم نباشد مهل باشد خوش دلم ما جو

امام حسین: حسین راهی کشی بهر خوی پس چه آرامگاه

ابن سعد: نباشد در عراق و در عرب تو صاحب منصب

امام حسین: گذشتم از عراق و از عرب رو در وطن آرم

ابن سعد: عبث دست و پا نکن که نمی‌گذارم بروی

امام حسین: گذشتم از سر روم و بدهم بر زمان جانم سر

ابن سعد: محال است این محال است این تو خود باشی زکار آگاه

امام حسین: چه کنم گر بد کنم حرامی یا حلالی را

ابن سعد: باید خورد از جام بلا پر کرده جای را

امام حسین (ع)

نایب بارگاه بلا تن نمی‌دهم از سلوک کمند تو گردن نمی‌کشم

قربانت ام و آب نخواهم ز کوفیان در راه دوست می‌روم و منت نمی‌کشم

ابن سعد

ای کوفیان از صیاد دین بگیرید دور ای بین

مرغ پرنده شرم بدین کنید حریم حسین را چگر خون کنید

(امام حسین عقب کند و بعد باید خیمه)

امام حسین (ع)

بار دیگر ای خواهر کن حلالم از یاری بی حسین نوشی امروز بی انیس و غمخواری

زینب

کودکان حسین آید دور تو نشسته گریه با بشیر این آید دور تو نشسته گریه

امام حسین (ع)

چاره ای ندارم من غیر حرمان ای خواهر رو بیاور ای خواهر طفل من تو از یاری

زینب

کودکان بی مادر از صغیر و از اکبر شاهدین زخمند آید دور تو نشسته گریه

امام حسین (ع)

شده پشتم خم از تیر و سنان کاری

خدایا جای پیکان بین چسان لرزیده خون جاری

بپندم زخم خود با پاره پیراهن ایا دادر

برای آنکه بخشی امتان را در صف محشر

وزیر سلطان تیس

ای غلامان شاه هند کنید به صحرا می رود

تیس صیاد است بهر صید تنها می رود

ای شکار افکن بلا ان لرزه بر مرکب سوار

رو به صحرا آورید ای یاوران بهر شکار

سلطان تیس

وزیر امشب من امروز نباید دلتنگم بلی من هم به پیشت خویشتن بی تاب و دلتنگم

وزیر امشب من امروز نباید غمگینم بلی من هم به پیش حضرت بی تاب و غمگینم

وزیرا هیچ میدانی چه روز از هفته دیگر است — بود ماه محرم و روز عاشورا
وزیرا دیدهٔ گریان زیاده غصه دارم — بدان گردد دراینجا بیش و کمتر آب جاری
بهر ماه محرم من بسی دلگیر می‌گردم — بلی من هم ز عمر خود دراین وادی سرگردان
وزیرا از چیت گردیده زمین و آسمان گریان — بلی از این غبار و ترا من مانده‌ام حیران
وزیرا اشک‌های تو مرا مضطر نموده آخر — چه تو می‌داری اندرین غربا ای یار
به آنم حسین بن علی ترسم بزاری گردد — نگهدارا این زمان خود به دادش بزرگوار
شهید دشت کین گردد حسین دلاور — گوا این آرزو دارد شود جانب همراه خود
گذشته ای وزیرا چند سال از هجرت آخر — گذشته نیست دیگر از هجرت این کمتر

ایمان ای آه و واویلا که بی آقا شوم امروز — سرما این چنین غربی منه جانم در غم دلبر
خدایا از بلا و غم حسین را تو نگهبان شو — چه می‌گویی چه می‌جوئی روان کوی بیابان شو
وزیرا می نماند نره شیری آید از بیشه — بحمدالله تو خود شیری ز شیرت چیست اندیشه
به تیغ بی دریغش اینهم دمار از جان — ستان تیغ من و دفع شیر بزدل کن بگردانش
وزیرا شیر بگردید و قصد جان ما دارد — گوا این آخداوندت نمی‌ترسی در ایمان دار
وزیرا طرفه افسوسی اگر با شه تو را باشد — نباشد چاره‌ای الا حسین آید حسین آید
حسین ای شاه مردان حسین ادرکنی ادرکنی — حسین ای سرور خوبان حسین ادرکنی ادرکنی
حسین ای زاده حیدر حسین ادرکنی ادرکنی — سرور قلب پیغمبر حسین ادرکنی ادرکنی

بلیک آهم بیرت غم به دل مدار — گشتی دخیل من تو ایا زار دلفگار
ای اسد ای اسد بزود به کمک — قیس بیچاره را تو من آزاد

۱۱۰ گش ای قیس چشم و دیدین از خود بلاء را
سلطان قیس: بلی ای زاده زهرا رهانش شیر غران را
سلطان قیس: روان ای قیس نیک اختر حسین بن حسین بن
سلطان قیس: چنو چشم بشتابم که غرق نور و تسکین کن
امام حسین: بشو کربلا باشم غریب و بیکس و تنها
سلطان قیس: بس ای آقا مرا همراه اجابت بر همراه
امام حسین: چه حاصل یابم ای قیس بعد مردن اگر
سلطان قیس: بیا در هند و از کرب و بلی بر بلا بگذر
امام حسین: برو در هند و برسانی غرام را بما برپا
سلطان قیس: بگو آن امر بود گو من مذابت کردم ای مولا

امام حسین: بشنو ای قیس هر دلی به ما هی تو مرا دارم

سلطان قیس: بگو آن جان جانان دانت بوی سینه گلدارم

امام حسین (به خیمه رود)

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — ای والده خیمه بیار وقت مدد است

(خیمه کنده و بر زمین افتد)

ابن سعد

خیمه ترا به شاهی نه صدر زین افتاد — آگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

چاره دلسته گشود از چپ و راست جانب او — زنید شیون و ویحک کنیز بهر سراد

امام حسین (ع) (در گودال قتلگاه خواند)

بسم الله الرحمن الرحیم — انا لله و انا الیه راجعون

از خاک کربلا تو به من مادری نما — چون نیست مادری تو به من مادری نما

از خاک کربلا تو بشو مرهم سرم — از بهر شیعه بدرم زاد و مضطرم

شعر

ابن سعد ای کز کمین بی حیا — کرده رحلت شاه از دار دنیا

ابن سعد

من ندارم تاب این گفت و شنید — گشته بیشه شاه از جان ناامید

جملگی تازید سوی خیمگاه — تا نمود سلم امت دیو شاه

امام حسین (ع)

ای خدا از شر این فرقه کافر فریاد — داد و بیداد از دست فلک بد بنیاد

بس جراحت به تن از خنجر کافر دارم — نه دگر تاب و نه کی طاقت خنجر دارم

زینب

صید حرم ترا پای در افتاد آه آه — فریاد یا علی و فغان یا محمدا

ای اهل بیت تنگ مصیبت پسر کشید — بیرون روید یار برهنه ز خیمه ها

ای جبرئیل تا نه عرش را بگیر — بگذر فتاد لرزه در عرش بر پا

عبدالله (پسر امام حسن) (ع)

بر مهدگاه ای حی سبحان — از جیب ارم فریاد و افغان

امام حسین (ع)

ای جان خواهر ای زار و افگار — عبدالله آمد نگذار نگذار

زینب

ای جان عمه ای زار و افگار — برگرد جانا از جنگ اشرار

عبدالله

نگذارد تا جان شیرین — سازم فدای شاه دین

زینب

بگیر عمرت و زین چلیپه — برگرد جانا ای غم رسیده

عبدالله

عمه از رفتن اینجا تو منو ای عمه من بین عمم بگین دیگه برنگرده

(خود تنگناه و دام آورد و گوید)

السلام ای خلف پادشاه هر دو جهان السلام ای ز تو گیتی همه گلزار و گلستان

ای عمو از چه سبب گریت افتاده بخون خاک بستر شده و زخم تو گردیده فزون

ابا حسین (ع)

عمه عمه ای گهر درج رسولی عمه عمه ای ثمر برج بتولی

به کجا می روی ای زینب و دامان تو چیست تیری بابد و در اندیشه چرا آمده ای

عبدالله

آمدم چون شهدا چهره بخون آغشته کنم عمه بر دشمنت ایرادی دگر نگذارم

ای عمو جان بسلام شهدا آمده ام به ملاقات تو از خیمه سرا آمده ام

ابا حسین (ع)

ای عمو جان نه تو را زنان به جدالی و نه من

پرده نشینی نه چهره خود بر خملی

شعر

گر داری چه غوغا ای طفل بی پا من بی توانی از چه گریان

عبدالله

یا عمو شکوه ات به که برگویم شمع بزمی چرا ز دل سوزی

غرقه خون تا ست آن ماه نخورگویم گیسو و طلعم دستم ابر چه گویم

شعر

با ست چه شیه ای طفل محزون تا کی بباری از دیده اشک خون

عبدالله

ای شهر محزون ای شهر محزون طفل یتیم عبدالله نام

ابن سعد

کیستی ای کودک فرخ لقا چون خون باری چرا از دیده ها

عبدالله

بن سعد کافر ای بی شرم آخر چنان از روز محشر

من گنهکارم با بادارم بنا تو هم بر حالی زارم

ابن سعد

گریه کم کن ای یتیم بی پدر می فرستم من ترا پیش پدر

چهره ات از گریه گلناری کنم ضرب سیلی من ترا یاری کنم

عبدالله

ای وای چه کنم غضب بر دلم آمد به کجا روی کنم چاره دگر نتوانم

عمو جان ها سر بنهم بر زانو چون نشانه به دلم بیش از این عمر تو را

بلاغاصله عبدالله

ای عمو دامن تو دست من از بهر خدا — من یتیم تو به این رحم نما بر حالم

شعر

ای یتیم ز خون سر نیزه ندارم باکی
هر که چون بیتی فکنده است بر خاکی

عبدالله — ام حبیبه

ای عمو مردم بی فریادم برس — چون کنم عمو ندارم دادرس

ای عمو بنگر به زیر خنجرم — چون کنم دشمن شناسد پسرم

ای عمو بنگر تنم رخون پلید — ای عمو من هم ز عمو جانشان شهید

ای عمو بنگر تنم مجروح شد — ای عمو دشمن به من گستاخ شد

ای عمو گشتم شهید آخر شتاب — داد تو گیرد ز خصم تو خدا

ای عمو کن یاریم بهر خدا — من ندارم چاره ای ای بادتا

عبدالله

ای عمو دادم برس بهر خدا — دست من شد قطع از تیغ جفا

کن نظر در زیر تیغ ظالمم — جان عمو دین تو مایلم

شعر

گو نهاده ای یتیم بی پدر — تا عمرت نسازم جدا ای خونجگر

عبدالله

ده از نوت خون جانب رسول الله — اول و آخر دمان لا الا الله

ابن کعب

ای سروران شام حسین بادل کباب — از صدر زین فتاده ز کین بر سر تراب

کین کرده خانواده او را ز دین محمدی — از جمع این سپاه تبا شد آفتاب

خنجر بگرد گردن او را فکنده — از تن جدا کنم سر فرزند بوتراب

شعر

ای فضارا عمر کعب تو را کرده طلب — شود روان در پیش لشکر تو با غنج و ادب

هر چه فرمان او بود پیش بایدت ای نابکار — حکم او حکم یزید است کن البته قبول

نصران

ای سپهسالار لشکر پور کعب نامدار — هست فرمان برنصارا مطلب کن آشکار

هر چه منظورت بود از ما یکین ای عمر — تا به فرمان تو در این لحظه بر بندم کمر

مرحبا ای جوان نصرانی — که پسندیده ره سخندانی

هست آگاهی که خونخواهان — خارج از کیش پور عمرانی

گیر از دست من تو این خنجر — خنجر جان ستان پرانی

چون رسیدی بنزد او فوری — سر بنزدش بشال قربانی
تا رسی شام تن بپیش برند — دهت خلعت فراوانی

نعرانی

چشم آنچه تو گوئی مطیع و فرمانم — قبول امر شما منتی است بر جانم

یارب این کیست که در خون بزجنا غلطان است
یارب این کیست که نوزش بیما بان است
یارب این کیست که با زخم فزون در دم مرگ
در غم اهل و عیالش بزجنا گریان است
یارب این شاه که خوانند ورا خارج دین
غارجی نیست که او موسی بن عمران است
یا که قیامت که در خون شده غلطان چه عجب
یا ذبیح است که در کربلا قربان است
یا خلیل است در آذر بزجنای نمرود
یا مسیح است چرا پیکر او عریان است
هر که باشد بخدا قدر وی افزون تر است
از چه اندر لب دریا لب او غلطان است
آخر این کشته امروز به این قوم دنی

نزد هر دین که بود حضرت او مهمان است

السلام ای قتیله گام کربلا — ای بیکس وی اقربا
السلام ای آدم — کوی سر اندیب بلا
خود تو عیسائی و یا موسی بن عمران یا خلیل
کاین چنین فرق بلائی در صف کرب و بلا

ای حسین (۱)

بگذر من بر ای نوجوان نعرانی — بینی خنجر بران شناده بحرانی
تنم دهد چه مسیحا مرا بود بنده — که نام به جهان کرده مرده را زنده
تنم حسین و تنم نور چشم پیغمبر — تنم حسین و تنم فرزند دیده حیدر

نعرانی

مهدی را آگی تو فرزندی — همان شه دنی را آگی تو دلبندی
چه کرده اگر تو نه از جنا پشیمانی — چه کرده اگر که نمودند قشار تیرت
چه کرده ای که به روی تو تیغ آب کشد — چه کرده ای که بی گشت شتاب کشد
چه کرده ای که ز آهت زنی شرارا — داده جایزه بی گشت فشارا

ای حسین (۲)

ای جوان از من چه پرسی من غریب این دیارم
نور چشم مصطفی من عرش حق را گوشوارم

آب را بستند اول بر خود و طفلان ما
بعد از آن کشتند بر تشنه تمام یاورانم

نعرانی

شنوم ندای تو آنا مرا مسلمان من نرود ملک آنچه بادیت آن من

ابا حسین (ع)

گواه باش تو ای کردگار بی همتا که گفتم اشهدان لا الٰه الا الله

نعرانی

گواه باش تو ای کردگار بی همتا که گفتم اشهدان لا الٰه الا الله

شمر

ایا گروه هجوم آورید بر نعرانی درآورید زپایش کنون به آسانی

نعرانی

ایا فرقهٔ مرتد نابکار چه مذهب خود کرده اید اختیار

ره باطل ای قوم پیموده اید ستم بر تن خویش فرموده اید

همین شه بود امید ملک و ملت به مظلومیش حق ما شد گواه

ایا ابن سعد خدایی خبر برون رفته از دین خیر البشر

همین شه گذاری ندارد به کس بود خاتم انبیا را پسر

به محشر ایا ظالم بی حیا چه ای جواب رسول خدا

(خنجر کشد)

نعرانی

یا حسین زود الفصد وقت رفت است ای دو عالم بهت و حیرت وقت عزلت است

شمر

گر شهادت بر لبت من چه باکم تا سر و تن هست طرح دوری انداختم

نعرانی

روم ز شوق کنون جانب رسول الله تو ای گواه کنون لا الٰه الا الله

ابن سعد

گفت از سر کردگان این سپاه گیر این خنجر برو در قتلگاه

سر ببر از تن شاه عرب تا ملک ری را در عوض سازد طلب

شمر

ایا امیر بمن ده تو خنجر ران که تا برم ز حیا را سر شاه تشنه لبان

منم که نیست به من فرقه مسلمانی زنم به جمله به حمله ز تیغ برانی

(خطاب به امام حسین)

ایا حسین علی نور دیدهٔ زهرا گو شهادة که راحت کنم ز تیغ جدا

امام حسین (ع)

ایا لا اُبالی با تو آن عهدی که کردم در ازل سمع رد بودم ز حضرت تیغ بران خوردم آدم

من به عهد خود وفا کردم الا ای بی وفا سر به راحت دادم و در تیغ طفلان آدم

بنشستم من از زنها و فرزندان تمام من به درگاهت به تیغ و تیر قربانی آدم

اصغرم را با گلوی خشک با چشم پر آب

بهر قربان کردنش ای حی سبحان آدم

من به دادم عمر به راه شیعیان ای کردگار

تا که پیش انبیا من سرفراز آن کدم

زینب

ای بی پناه بیکس و بی یار و یاورم

ای نازنین برادر با جان برابرم

تو تشنه زیر خنجر شمر ستمگری

من زنده باشم و تو گلوم خاک بر سرم

حیف است خون حلق تو ریزند بر زمین

یکی من اجازه که از تشتی بیاورم

امام حسین (ع)

سوی خیمه برگرد خواهر جزعم تا به زیر خنجر ننگری چشمم

زینب

چون روم بر خیمه ای غریز زهرا قطعه تو برادر من اسیر اعدا

امام حسین (ع)

من کشم در آغوش نعش اکبرم را تو برو به خیمه نزد عابدینم

زینب

ای خدا چه سازم در میان لشکر افتاده ام ز تاب زین الجبینم

امام حسین (ع)

یا به پوش دیده تا مرا نبینی یا برو به خیمه تا تو را نبینم

زینب

ای حصار قلبی رو گلو به زهرا من به زیر خنجر جسم تو بینم

شمر

بگو شهاده که سر از تنت جدا سازم میان لشکر تو طرح دوری اندازم

امام حسین

بده تو مهلت ای شمر تا نماز کنم رخ نیاز به درگاه بی نیاز کنم

شمر

مرخصی تو ای برگزیده داور کنی نماز به درگاه خالق اکبر

امام حسین

خدا لعنت این مال حسین را تیمم می کنم بر خاک صحرا

لعنت و نفرین الله اکبر بیت دشمنم الله اکبر

خدا لعنت این شمر بد گهر را گناه شیعیان الله اکبر

زینب

حسین بی یاور است الله اکبر بیت کافرات الله اکبر

بگیر شه ای غریزان بر چشمم که زیر خنجر است الله اکبر

امام حسین (ع)

یارب بحق حلق گلوی من ای خدا — بخش گناه امت جدم حسین

شعر

یا حسین یاور نهادت یا حسین — تا کنم روزت جدا من از حسین

امام حسین (ع)

این گلو باشه روان ای جیا — بوسه گاه حضرت خیر الوری

شرم دارد حضرت ای روسیاه — از گلویم بوسه گاه مصطفی

مردم زشوق کوی جانب رسول ا... — آول در الله دان لا اله الا الله

نسخه ها

- امام حسین (ع) - حضرت عباس - علی اکبر - قاسم - حر - سکینه - وهب - مصعب - مظهر - ابن سعد - شمر - خولی - ۴ پسر حر - غلام حر - مادر وهب - وهب - مولی وهب - حبیب بن مظاهر - زینب - رقیه - عون پسر زینب - محمد پسر زینب - امام سجاد - غلام ترک - قیس - زید سلمان قیس - عابس - شوذب - ۴ هاشم مسلم عوسجه - شهربانو - اتم کلثوم - عبدالله - درویش کاملی - [illegible]

ضروریات مجلس :

آب	نسبه های آهنر	جلد شیر	کشکول و تبرزین و پلاک سردلیش
۶	۱	۱	۱

کوزه آب	ظرف آب	مشک آب	خیمه	دست بوده
۲	۲	۱		۲

کرسی	جلد زعفر	قرآن	علم	طبل و شیپور دنی
۱	۱	۲	۲	

[illegible] برای یک از نسخه خوانان

از نسخه خطی احمد شخصی علویه نوزده اسامی خلیل - در آبادی زنجره

کوچه اصفهان نوروز پس نوروز — محمد حسن رجائی زنجره ای

۲۱ مرداد ۱۴۷۱

جمعه ۱۲ رمضان ۱۴۱۳

مجلس بارگاه یزید

(بیمارستان یزید - ورود اهل بیت به شام)

مجلس بارگاه یزید

یزید

ای دل بیکس چاره ای بر احوالم — کز گرفته است زار و تب این پر و بالم

بر آن ز بعض حسین علی امام زمان — شدم علیل شدم خسته و شدم نالان

ندانم آنکه چه کردند جمله لشکر ما — به کربلا به حسین علی امام هدا

ای دل یقین دانم آنکه خواهم مرد — مگر ز بعض حسین جان به در نخواهم برد

کس علاج تو درد مرا ای محزون — نزدست شمر الم گشته است لجه خون

هرثمه

سرم فدای قدم تو باد ای سرور — اگر تو راست به دل بعض شاه تشنه جگر

نخورد توقف رسد فتحها ای اکنون — به شرط آنکه نمایی مرا ز خود ممنون

اگر صلاح بدانی روم طبیب آرم — دوا به درد دلت ای امیر نگذارم

یزید

برو طبیب بیاور برای من تو وزیر — به درد ناخوشی من تو چاره ای بنگر

بگو حکیم بیاید به حکمت آموزی — علاج درد مرا آورد به دل سوزی

وزیر

ایا طبیب ارسطو مثال افلاطون — طلب نموده ترا آن امیر والا گوهر

بیا ببین که یزید اوفتاده بیمار است — به درد ناخوشی امروز او گرفتار است

طبیب اول

به چشم آنچه تو گوئی مطیع فرمانم — قبول امر شما منتی است بر جانم

نزد یزید آید و گوید:

سلام من به تو ای شهریار کشور شام — خدا تو را بدهد بد نوازش ایام

بیان نما تو به من حال خود علامت چیست

ز درد ناخوشی خود بگو که حالت چیست

یزید

طبیب چاره بکن این زمان تو بر دردم

فکاره کن تو زمانی به چهره نوردم

بگیر نبض مرا ای طبیب نیکوکار — چه درد عارض من گشته گشته ام بیمار

اگر علاج مرا آوری ای طبیب امروز — کنم مخلعت از سیم و زر تو را فیروز

طبیب اول

یزید

امیرا گو به من حال تو چون است — طبیبا دل ز غم لبریز خون است

بفرما جان چرا در اضطراب است — چگویم اندرون دل خراب است

بفرما بر دلت آید چه آزار — چگویم گو نیاگشته پرازمار

چه چیزی دلگران تلخ است بسیار — بلی باشد چه زهر غرب دمار

گمان خونی به چشم تو عیان است — دلم از بیم مردن خون چکان است

بلی از درد دل الدا کر — بلی از درد دل الدا کر

چه سازم من علاج این تن تو — طبیبا دست من بر دامن تو

بگو گر امیر از خوف و تشویش — شده از خوف مردن این دلم ریش

طبیب اول

بعد جمله به بیرون جاست حضار

که تا اماله کنم بر یزید بدکردار

کنون به حکم تو مشغول گردم ای بهین
دوا در آویم انگبین زجوف این خوجین

یزید

بدان طبیب که بفرض دلم نهفته بود — به نزد خلق بدان راز من نگفته بود
هر آن که هست به پرسش دمی رود بیرون — که تا طبیب علاج دلم کند اکنون

طبیب اول

یزید

~~بگو از این دوا~~
طبیبا گو چه باشد این دوایت — چگویم آه گویم من غرایت
بگو از این دوا دل بهتر آید — بنوشش جان هر زهرمار آید
چه باشد این دوا ای مرد بادین — ندایت را رسد گویم همه سر گفتن
بگو این چیست پس ای مرد خارج — مگر گوری بود حب ایارج
چه باشد این دوا ای مرد مولا — بود این که گه دباغ دواج
چه باشد این دوا بر گو بمن باش — مگر گوری بود این قرص خشاش

یزید

بگو از این دوا قربان ذات — بکن خشک از برای صبح و شبات
دوای ریزه بینم جمله ساده — بود این پیزی روباه داده
طبیبا مردم از این آه و ناله — خلیفه سازمت انگبین اماله
طبیبا شیشه را کندز هم کن — بخواب و صبر کن بعدش تو بوکن

طبیب اول (اماله کند و به گوید)

ببین که بفرض کسی بر دل تو می‌باشد — که قلب تو به صباح و مسا بیازارد
ایا امیر بگو کیست ای به دل داری — که از طبابت کامل مرا خجل داری

یزید

بدان طبیب که این بفرض شاه تشنه لب است
که عقده دل من از جمین شده عرب است
پی محاربه اش رفته شصت با لشکر
خبر نیامد از ایشان چه آمده بر سر

طبیب اول

یزید اندر دلت بی چاره باشد — شکم پر کرده چون نظاره باشد

از این ظلمی که در عالم نمودی — در دوزخ بروی خود گشودی

دوایی غیر از این دیگر ندانم — گر در دوزخ اکنون نشانم

دهم قدری به تو سرگین و چلغوز — دگر دارم به قعر تو بالا قعر

بود خرس بزرگی گردن تو — که پر باشد ز عقرب اشکم تو

تو یا قاتل به معصوم و امامی — و یا شاید ز تخم حرامی

رسیده عمر نحس تو به آخر — ز دنیا رفت دل می شو تو آخر

یزید

ای وزیر اچاره کن دردم شد افزون ای وزیر

او معالج بود دین گردیده دلخون ای وزیر

رد طبیب دیگر آور شاید از راه وفا

درد من سازد علاج و دین رهم از این بلا

وزیر

چشم آنچه دلی مطیع فرمانم — قبول امر شما منتی است بر جانم

دوم طبیب دیگر آوردم رجوع یهود — کز دوای یهودی یقین شوی بهبود

(نوه حکیم یهودی آید دلیر)

ای طبیب خلیفه شده بیت زار و علیل — شده به خیل الما به زور درد دخیل

دوای خیر بیاکن طبابت ادرا — ز مهر آی تو بگیر صفاوت ادرا

حکیم یهودی

دهید مژده به گفت پدر دون بیمار

ز خواب طالع خوابیده ام شده بیدار

شما ز نسل پسر یا ز ایران و شف

چه لوطیان عروسی زنید کف بر کف

پسران حکیم

رسید آمد عجب نو رسید — بر خانواده ما عید جدید آمد

زین مژده جشن تازه یاران پدید آمد — از بهر ما عروسی مرگ یزید آمد

پسران حکیم

بر پدر ای تو حافر نموده ایم الاغ — مرا سوار نمائید همچه شخص چلاق

حکیم یهودی

پسران حکیم

پدر عجب خرما گوز میدهد در راه

بگو برای یزید لعین چه تکلیف است

بگو بمنزل آن بیحیا چه چاره کنم

یزید لعین که تا برسیم آن سگ لعین مرده

گر یزید به قهر آمده بگو بابا

حکیم یهودی

بترس آنکه بیندازدم مرا ته چاه

شنو نصیحت من را که عین تکلیف است

بگو بدین او جامه پاره پاره کن

نمرده گیر الاغ مرا لعین خورد

زگفر همره بابای خود فرار نما

پسران حکیم

هرچه گوئی پدر بچشم بچشم

آنچه فرمان دهی بچشم بچشم

حکیم یهودی

سلام ای پادشاه کشور شام

بگو احوال خود را الدر ایام

یزید

وعلیک السلام ای فیلسوف

حال و احوال من چه پرسی در چون

از مرض گشته ام بسی نومید

که ندارم مجال گفت و شنید

حکیم یهودی

بده تو دست که نبضت بگیرم ای مولا

دمی تو درد مرا ای حکیم چاره نما

حکیم یهودی

شب حال تو بسی ناجور

از نفخ شکم مرا خبر کن

شکم شده همچو طبل پرباد

من از مرض تو نا علاجم

از سختی مرض خود گواهی

مشکل شده درد تو علاجش

این درد ز دست من برون است

جز سنگ علاج او نباشد

یزید

چاره سازی اگر تو بر دردم

یعنی اینقدر به تو نزدیکم

خلعت ناخری تو را بخشم

یکسر به تو بذل جود تمام

یزید

آری هر چه زین خوشی دور

دکتر تو بیا دمی نظر کن

دکتر تو بیا دمی نظر کن

در چاره او دمی کن ابداد

دکتر به تو باشد احتیاجم

بخشم به تو نصف پادشاهی

خلعت بستان نما علاجش

دل از سخن تو پر خون است

دست من و دامن تو باشد

یزید

گر به شام دوباره برگردم

گر حساب آوری جواب جواب

گر ز ناطری تو را بخشم

عرض شد والسلام والاکرام

جلیم یهودی

خواهی اگرت کنم علاجت — هست این دو سه چیز اجتناب
از فصله ترش و خون گربه — با گوشت الاغ کن تو قربه
من بعد ز پشگل و ز چلغوز — حب سازد و بوش او کل روز
چون میل نمودی نخورد چاشت — ترتیب غذا تو دیگی از شیر
باید بکنی در آن تو سرگین — مدفوع هم از سگان نر کن
مخلوط شما من نرگی — از ربع بدان ده آب دوگی
گر خوب شدی خدا کرده — ور بود بجز تو تخم مردم
هر تخم که باشد از سگ و خر — می زنش یقین شوی تو بر

تامد

ابراهیم بیسم از راه دور خنده آدارم
دیگر شده ام را از بدین هزده آدارم

یزید

ایا تامد تو در نزدم و حرمت آ نداری
نوبت چیست برگو چو کد چشمی بر علاج
بدان درد دارم درد پنهانی کن چاره
طبیب آسا اگر بر درد پنهانی دوا داری

تامد

بیان فرما ز راه مرحمت از درد پنهانی
کز من چون بوعلی سینا دوای درد تو دارم

یزید

بدان تو درد پنهانم بود دل خوف عمین دارم
بگو تامد تو با بن گر خبر از تو لا داری
چو بگو نرده ای بهرم تو ای فرخ تی داری
بشارت بیکنم جان را دیام آشنا داری

تامد

ابراهیم خبر از نوش کرب و بلا دارم
خبر از ابن کعده خولی و شمر دغا دارم
بکت سالت بنین که نامه آل نبی کشم
بهبت نامه فتحی ز شمر بیحیا دارم

یزید

ای غلام امروز ایام سرور است و طرب — چونکه روز آل پیغمبر شده اندوه و کرب
تو روان از نوحه من با خاطر مسرور و شاد — هر کجا باشد خلیم را بمن فوری طلب

فقیر

سپاه کوفی و شامی کشید صف در صف
همه نبردی ادب صف کشید از دو طرف
بیا خطیب کنم در حضور یزید
که او ز راه وفا نزد خود ترا طلبید

خطیب

از من سلام بر تو ای شهریار شام بگفت تو در زمانه بسی کامگار باد
هستم امیدوار که پیوسته ای امیر طالع قرین و دولت تو یار یار باد
احضار کردم پیش چیت بازگو با من که در کمین غرت تو بوقرار باد

یزید

بیا نزدم ای خطیب سخنور زمن نادرای گیر پاینده بهتر
بصورت جلی بهر ما اکنون بیان کن تو مضمون نامه اینک انور

خطیب

شدی کاش خشکیده دستم ز پیکر ویا کور بودی دو چشمم ز مادر
چه من بینم ای کردگار دو عالم در این نامه نوشته اند اهل دفتر
بیا ای یزید از برای چه امر از این خواندن نامه ازمن تو اولی

یزید

تو امن بر گزیدم از خطیبان سخندانی بتو کردم بسی اسباب نیز تشریف ارزانی
تو از لطف و یمن قدر و جلالت من برافزودم که تا فرمان والایم خطیبا سر نپیچانی
چرا از دیدن این نامه گریانی و لرزانی برو بنشین بمنبر بهر مردم کن در افشانی

خطیب

امیرا مرده بودم کاش در طفلی بنادانی
نکردم کاش تعلیم و تعلم زین سخنرانی
سواد این رقیمه بهر مردم نفخ صور است
بود این صفحه محشر نظر کن شام ظلمانی
مرا گفتن نمی گردد یزید این نامه بر خوانم
زمن گذر خدایا شرح این نامه تو میدانی

یزید

ز افغان فغانی چرا ای خطیب شدی غرق سیل بکاء ای خطیب
بخوان نامه را بر ملا ای خطیب بخوان آر سر از گریبان خود

خطیب

تو از دردم آگاه هستی ای خدای من

علیی دخیری ای خدا از ماجرای من
چه بیان این نامه برخوانم بگیر از لطف جان من
خداوندا تو نگهبان مادرم را در عزای من
(نامه را باز کرده و گوید:)
بسم الله الرحمن الرحیم انا لله و انا الیه راجعون
در این رقعه رقم گشته شاه اوادنی
عیال خسرو دین شهر کوفه منزل و جا
دست ستم گشوده کوفیان کرده منع آب از سلیمان انما
اطفال متطرب همه از کودتشنگی سرگرم ناله خیل زنان از حرم
از آن میان چو تن شاه کربلا پاکرد در رکاب چه سلطان اولیا
آمد لشکری سوی ما دگر ای گرده وحشی کشید بر من و خوف از ضعف
از چار سو لشکر حسین حمله ور شدند کرده از کران همگی تیرها رها
بر می زدند بیم و دوست از امان کشید آمد زمین بهر زمین از خطا
لشکر هفت به خاک طپیدی کنان گهان شمر کش بسر رسید که بیاز دامنش
خاکم بسر بیت گرفته جانش دست دگیر خنجر شش آن کافرا
گرم نماز بود که شمر ستم شعار از خنجر کشیده بر دش سر اقتا

نزد
صد هزاران هزار شکر گران شد سواره به ناله غریان
اهل بیت حسین تشنه جگر جگر گشته بی کس و یاور
بر تمام سپاه و سردارا ن از زبانم سلام من برسان
که ز کردار جمله محزونم هر چه گویم هزار افزونم

سر اهل بیت امیر زاده
داماد بتوان نوشت نزیف :

یاران غیر جسم رو بر که کردم در شام ویران یاور ندارم
اگر شهید و من دل کبابم از هجر یاران من بی پناهم

سلیمه

[illegible] خاک بیتیم بر سرم من بکس دی ادرم
بابا بین من هر زبان سیلی ز دشمن می خورم
من بلبل باغ ترام کو کو زنان طرف چمن
طعنه به بلبل می زنند گریان نگر چشم ترم

داد از یتیمی ای پدر داد از اسیری ای پدر
ای وای از شام ای پدر فریاد از شام ای پدر

زینب

به اسیری می برندم جانب شام — دختر زهرا کی و شام غم انجام
وای وای این شهر شام است — کی دهد بوی خیام و شام است

سکینه

من سکینه دختر شاه شهیدم — از جفای شامیان من دل دردم
داد و بیداد از یتیمی — آه و فریاد از یتیمی

شمر

دوستان طبل بشارت جملگی سازید آشنا
فتح و نصرت یار شد با من بشارت گربلا
کاورم از کوفه با مژده فتح و ظفر
کشته شد یاران حسین نوباوه خیرالبشر
خاندان مصطفی برباد شد در کربلا
سر بریدم از گلوی خامس آل عبا
می روم خوشحال و خرم این زمان نزد یزید
تا دهم مژده حسین از تیغ کین گشته شهید

شمر — ای شهریار مژده که آورده ام خبر
یزید — یعنی که دی رسی ز کجا
شمر — آیم از سفر
یزید — وا سری چه مژده ای
شمر — قتل نمودم
یزید — کرا
شمر — حسین
یزید — کدر کربلا
شمر — به ماریه
یزید — خواهی چه
شمر — سیم و زر
یزید — گو یا دلش که بود
شمر — یکی حر
یزید — دیگر

شمر جیب

یزید دگر کدبود

شمر هاشم وعباس نامور

یزید دگر کدید

شمر عابس وشوذب غلام او

یزید دگر

شمر وهب بمشاعت چه باشد

یزید فرزند شد شهید

شمر زنک

یزید ازحسین

شمر بلی

یزید لودند چندتن

شمر سه پسر در برابر

یزید برگو زنامشان

شمر علی اکبر

یزید بدند

شمر چه کرد

یزید سالش چه

شمر هیجده

یزید بصورت چه

شمر چون قمر

یزید دامادگشت

شمر خیر

یزید چرا

شمر داشت نامزد

یزید جمله شهید

شمر خیر بخون گشت غوطه ور

یزید — اگر گرفت اذن

شمر — زبهر چه

یزید — بهر جنگ

شمر — اذنش بداد خسرو دین شاه بحر و بر

یزید — چرا بسمت آمد بشر آمد بجنگ اکبرلو

شمر — آری ای امیر

یزید — او چند تن بکشت

شمر — یکصد و نهصد بیشتر

یزید — آمد حسین بیاری او

شمر — در چه حالتی

یزید — از صدر زین فتاد

شمر — بیامد چو شیر نر

یزید — بالین او رسید

شمر — آواز برکشید

یزید — چه کرد

شمر — او گذاشت لب بلب نوجوان پسر

یزید — آخر چه شد

شمر — برداشت لب ز روی پسر با غم و الم

یزید — بر خامت او با

شمر — خیر نبودش دگر کمر

یزید — دگر چه روی داد

شمر — می زد به سینه و می کرد رود رود

یزید — دگر چه

شمر — یا مصطفی بیا تو بر اولاد خود نگر

یزید — دگر چه گفت

شمر — فرمود ای علی زنجف زودتر بیا

یزید تا چند مرثیه

شمر شصت هزار شمشیر

یزید آخر کسی سئوال حسین را جواب داد

شمر آری علی امام اول میرحیه در

یزید گفتا چه

شمر بگیر

یزید شنیدی بگوش خود

شمر آری نه من تمام سپه جمله سر به سر

یزید نقش پسر بدید

شمر بلی

یزید کرد التجا

شمر پس شکوه ها نمود به خلاق بحر و بر

یزید می گفت چه

شمر ای خدا بحق خون اکبر بگذر زجرم امت جدم تو بگذر

یزید وقتی حسین شهید شد ارزید عرش و فرش

شمر بلی رعشه اوفتاد

یزید پس زود ده خبر

شمر خورشید در میان سما

یزید چه شد

شمر رنگ خون گرفت

یزید برای چه

شمر از ظلم قوم شمر

یزید دیگر

شمر بارید خون

یزید زنگی

شمر ظالم آسمان

یزید ترسیدی ای لعین

شمر نه ایا زشت بدسیر

یزید — بعد از حسین (ع) چه شد

شمر — همه لشکر شدند جمع — بودند متفق همه در دل چه کینه

یزید — از بهر چه

شمر — پوزش

یزید — به کجا

شمر — سوی خیمگاه

یزید — آن خیمه از که

شمر — خیمه سلطان بحر و بر

یزید — در خیمه ریختند

شمر — بلی از چهار سمت — با لشکر حربه دار همه تیغ بر کمر

یزید — ظلم و ستم نشد

شمر — تو ز ظلم و ستم مپرس

یزید — بی حرمتی شده

شمر — اذن دهی

یزید — گو تو فحشتر

شمر — آتش زدند لشکر ما جمله خیمه‌ها

یزید — اسباب خیمه سوخت

شمر — تمامی ذخیره و تر

یزید — در خیمه نماند کسی

شمر — ماند

یزید — آن که بود

شمر — بیماری از حسین (ع)

یزید — دگر

شمر — اطفال بی پدر

یزید — بر طفل خرد رسید

شمر — آتش او فتاد

یزید — بر چه فتاد

شمر دامن یک طفل بی پدر

یزید می کرد خوف

شمر سر اسیمه می دوید

یزید با که مقابل در است

شمر به من

یزید از چه رهگذر ، مطلبش چه بود

شمر گفتا کی ست راه نمت

یزید از برای چه

شمر او در است شکوه ، زیادی ز قوم شر

یزید تاراج گشت مال

شمر بلی

یزید تا چه حد بلی

شمر یک حلقه گوشوار که در دست صد نفر

یزید خواهی چه خلعتی تو ایا زشت بدسیر

شمر برگو چه خلعتی ، بود به زسیم و زر

چون از زمین فتاد بدست حق — چون شد به خاک هاید از سبط مصطفی

دشمن شدیم هم قسم از بهر قتل او — رفتیم روبه تقتل آن میر معتدا

دارد به قتلگاه چه گشتیم ای یزید — نه تن فراز کرده و من مانده ی بجا

هر گشتیم از کمر دو بر کردم — دامن ز آستین خودم زکین کی

ناگاه زین به ارزه در آمد چه بر چم — خورشید شد ز کین رخ خورشید در سما

خوف از خدا نکردم و نشستم از نصف — با چکمه روی سینه آن شاه انما

گاه گشود دیده حق بین به روی من — گفتا که رحم ز عطش آید به ما

گر بود التماس که ای شر تشنه ام — یک قطره آب ده و سیرم ز آبگین جدا

آری سیاه گشته از آن کار روی من — دیدم دوبار گریه کند شاه کربلا

گردیده چون فتاد علی اکبرش ز زین — فریاد کرد ای پدر مهربان بیا

سلطان دین چه دید صفدر سوار شد — زد بر سپاه همچو نهنگ از یم بلا

گه بر یمین روانه شد نگاه بر یسار — گاهی نظر به لشکر و گاهی به خیمگاه

گه تاخت ذوالجناح گهی ایستاده بود — میدید گه نظر بزمین گاه بر سما

از ذوالجناح چون شد این پیاده شد — برداشت از زمین سر فرزند دلش از وفا

گفتا بان حال کرای لشکر نویرم حیف آید تو نوجوان کو ماندی چنین
باگریه گفت یک سخنی گوشها گرایت گفتا به جلوگاه بنزدم پیرت
تنها چنین چرا فتی ممند براق را آمد بمیان لشکر استاد جلو
فوجی ستاده بهر تماشای آن جناب فوجی پیاده دامن خود بر کمر زده
گوفت نیزه در بغل و دیده پر بکا آنش روان گشت ز نوک سنان بدو
آهی کشید و گفت که بابا الوداع من بعد من و فکار شدم یار و دیار
شاه شهید رو بلشکر نمود و گفت کی بی حیا سپاه شوم مست الست
راهم ببند کاروبم جانب ترک گوید یک تن از شما بی لشکر جدا
راهم ندید و صید اب قطره ای کز تشنگی کباب شدم تم بجا
آخر کسی جواب ندادش ز لشکری رو کرد سوی بارگه عرش کبریا
بابا گریه حال مرا ای خدا ببین این قوم بی کسند مرا تنها اجدا
لشکر تمام بر گشته از غش حاجی شدند اگر بدین آنک اب
لشکر تمام خورد و از آن آب کردنش فوجی نزاد کرد و فوجی بماند جا
زدان کعبه بانگ بلشکر دای سپاه گوشی بحرف او نمانید از جا
یک دفعه شش هزار نمازدار از دو کر بگذاشتند بر زمین و رفتند جدا

آنقدر تیر و بدنش خورد که نگذید کز تیر پر ز جسم برآورد چون هما
ام البنین چو هوش و وجودش شنید یک فریاد کرد ز دل اصلا و هلتا
امادو دفعه گوشت دلم ایها الامیر یکباره بهر اصغر و اکبر قتلگاه
وقتی که گرد خسرو دین غش در آن میان گفتی که بابا الوداع نماید برش جدا
حرفت کسی نکرد رود سوی قتلگاه از ترس هجوم لجه سیاب و موجها
گفتا یکی ز لشکر این نوزده چون وان دیگری گفت نه نمش کرده از جفا
گفت این کعبد روبه سرا پرده آ کنید از لوث و نوش او نشود ملا
یکدفعه لشکر شر از جا در آمدند رفتند بهر غارت اموال خیمه ها
آدم در اوفتاده ز کین بر سر تراب سر گرد گفتا بزمین گاه بر هوا
دیدم ز غیرت عمر جنت زجای جست بر گشت سر ز تربت عمری بر ملا
دیدم که رفته رفته ز جای اوفتاد قوت نداشت تا بایستد بر روی پا
خاکم بسر حسین همان تربه دم تا زانو در آن لجه خون رفت پای ما
با قلب خون فشان سخنی گفت ای امیر کی بی حیا سپاه منم پور مرتضی
تن زنده ام هنوز ز جسم جدا کنید تا زنده ام کسی نزند سوی خیمه گاه

وقتی دلم سر اورا جدا کنم گفتا بده اجازه نمازی بکنم ادا

رخصت گرفت و کرد تیمم به روی خاک در سجده رفت و داشت مناجات با خدا

طولی کشید کید سر از سجده برنداشت گفتم یقین حسین کند قصد جان ما

آمد چون به نزد حسین کرد سر بزنخ دیدم بزیر تیغ وی خواند این دعا

من تشنه قربان دهم بحق از خدا بخشر بخشنده گناه است جدم صعب جزا

یزید

منت خدای را که جهان شد بکام ما

هر سرکشی که بود در آمد بدام ما

بردامنه لوا

بشر اگاهی این فتح حاضران کنید

دهید شال و قبایی بشر بد اختر

(خلعتی به بشر دهند)

فرزند

الاهی خلعت بادا کفن ای شر بد اختر

که کردی کشتن سبط نبی آی ساقی کوثر

شمر

بابن خوشدل امیر باجلال کو حسین شد شهید قوم ضلال

برشش سر بر هنه و عریان بر شتر های عاری از پالان

ای فرشنده این دقیقه وارد شام عرض شد در بسلام وداع کرام

یزید

خرامان آ آرین بنشینم ای صبای عدل من این نوازش را

بمن گفتند یاران آنچه را در کربلا کردی

بدم کردم بر ایت سر خط جهان دو صد دل را

بدین اندک کرامت خوب الفتی آوردی

شمر

این خدمتی که کرده به تو شمر ای یزید در این جهان نمانده و کس نشنید ای یزید

کردم خراب خانه اولاد بوتراب کردم برای کشتنشان پای در رکاب

ختم سخن به آل علی شد جهان تمام

شد این جهان بکام تو ای شهریار شام

یزید

ای شمر مرحبا که وفاداری این بود خدمت بخانواده سفیان چنین بود

لوحی از نشیزه بالشیان کن کمن تا از یزید بر تو دو صد آفرین بود

باطبل وعلم وسیع ودف وکوس وکرنا

آری سزای خارج ازدین همین بود

شعر (اهل بیت را اسیر نمایید)

اهل شام اهل شام واویلا — گوش دارید از طریق وفا

دف دهنگ آورید بهر طرف — بهر خفت به عابد و زینب

شامیان از طریق ظلم وجفا — سنگ بر سر زنید طفلان را

زینب

غمدیده زینب مه بنیوان — نالکی امیر تم دفانی

گویید مردم اهل زلزله — گر سر برهنه در کوچه آیند

زنهای شامی لب آری خندان — مانند سگ بی پایه و دیوان

چرمن کدیه دخون شماره — هم نعش فرزند با تنش برابر

ازاین مصیبت الواکر — ازاین اسیری الواکر

چون مرغ کو کو سحر کردم افغان — گویم برابر فریاد واویلان

شعر

حکم یزید است ای زینب زار — گردانمت من در شهر و بازار

گر آن ندانستی دخت بی ام — زینب علی را بگین خبردار

سکینه

ای سروران پرکوه غم شام — برتماشای اسیران برلب بام

ای بعد شیر و اسیم — از خجالت سر بزیر دیم

ام عباد (ع)

غمدیده زینب مه بنیوان — نالکی امیر تم دفانی

یتیم دی پدر بیچاره زین العابدینم من

پیاده پای برهنه سر بی ردا هستم

پرشک پاسبان عمه زار خویشم من

سکینه

منم ایران سکینه کس ندارد چاریم

سیه چشمکس ظلمی کنن در کربلا دیم

پس از تاراج وغارت کربلا هر روز من تاشام

سرزنم تا پیش دوم بر کرک پیره دیم

زینب

غریب و بیوا زینب منم زینب منم زینب

اسیر اشقیا یارب منم زینب منم زینب

منم دخت کشن دوران منم زینب منم زینب

منم دلکوچه آوارگان منم زینب منم زینب

شعر

بیا ای دختر شیدا عزیزم — دوای درد بی‌درمان تو گریه
شده سکینه زتم خوار و ذلیل ایام — دلش از دامن بابا و برادر پر

سکینه

بگو عمه چه آئین است امروز — چرا این شهر رنگین است امروز
دلم زین شادمانی سخت تنگ است — مگر آئین قانون فرنگ است

زینب

سکینه عمه لالم در جوابت — همین شادی بود از بهر بابت
همین خلقی که بینی شادمانند — حسین را کشته‌اند شادی نمانند

سکینه

مگر عمه حسین من چه کرده — مگر نور دو عین من چه کرده
چرا این خلق بی‌شرم و حیایند — دلت قتل حسین شادی نمایند

زینب

کدامت شرمگین می‌کند به تو دو غضب — بگو سکینه بیاید کنون ز زینب

سکینه

بیا تو شهر کوفه بود از جفا و تعب — که خوانده است ترا دختر امیر عرب

شعر

چگونه شعر و غزلت زده بر زینب — مگر که شعر نگشته برادر زینب
مگر رهنما نیاورد کوی بازارش — مگر نخورده به یغما لباس و زر و آرش
چه مطلب است ای دختر امیر عرب — بیان نما که درد و امانش ای زینب

زینب

ای شعر شعر جفاکار — ای دشمن اهل بیت اطهار
آواز نقاره را شنیدم — جمعیت شهر شام دیدم
ما عترت پاک مصطفائیم — اولاد علی مرتضائیم
ای شمر لعین شوم غدار — ما را تو مبر بسوی بازار

شعر

ای دختر دلنگار حمید — ای مرهم سینه برادر
خرامم ببرم تو را براهی — باشد ز زیاد از سپاهی

زینب

ای شعر وفا و غیرت کو — آخر عربی حمیت کو
امروز برادری نداریم — ما چادر و معجری نداریم
ای شعر مباش دشمن شما — بنشین سر بر خمن

زینب

همان گمانی است ای نور دو چشمان — مکن گریه دگر جانم عمو جان
ز گریه‌ات دلم افغان و زاری — همی ترسم که آخر جان سپاری

سکینه

چسان دیگر نگریم ای حمیده — که دارد عمّه حسین قدم خمیده
نشسته بر رخم گرد غریبی — الا ای عمّه جان از بی‌طبیبی

زینب

آتش زدی اندر جگرم ای دختر — از گریه شرر دون کم خاک بسر
کار دگر است عمّه نمی‌آید آه — رو دور ابدا کن رو تو یا الله

سکینه

من طفل یتیم مضطرم یا الله — کشته شد از کین پدرم یا الله
خواهند برهنه پیش یزدم ببرند — واویلا از این غم جگرم یا الله

زینب

گیر امان کن ای دل غمگینم — کز من ابدا نیاید آزارم
کن امان کز ترسم ای سکینه — در این جا بنشین از غم کم کن

رقیه

الا ای عمّه محزون زارم — ز هجران پدر من بی‌قرارم
چرا بابا نیاید در بر من — بغیر از او ندارم چشم ترمن
دلم بیحد گرفته عمّه زار — مرخص کن روم در سوی بازار

شر

ای امیر رسید اهل بیت رسول — همه اسیر و به گردن غل و سلسله پول
رسانده‌ام در تلعرشان به دلزاری — به احترام چلیم باید برداری

یزید

بشت بطلیخ سرای ما میدان — مسجدی است بی در و دربان
از برای حریم پیغمبر — زان خرابم نما تو هم بمبر
از سلاطین چین بود پیغام — رسید ویران چند گنج شکان

شر

حریم آل محمد (ص) نمود خون بارید — بسوز گوشه دیوار روی خود آرید
در این خرابه نمانید جا مفر یابید — رفت اند بود جایتان به ویرانید

(اهل بیت را در خرابه منزل دهند)

زینب

تکلف بس است دگر رفتن دل زینب — به خاک تیره کن الان خزان نشیند
کبود است یزید شراب لعین — به قصر و تخت و آل علی خراب نشین

سکینه

خدایا مظلوم و بابا ندارم — یتیم پیش مردم خوار و زارم
سکینه دختر شاه شهیدم — تکلف بر بدن از بابا ندیدم
خوش آن دختر که دارد باپدر تخت — بود درد یتیمی در جهان سخت

زینب

اگر دل تنگی ای غمخوار ما کار — برو بیرون برو ای زار بیکار

ولی ترسم دو اهل شام گیرند — ز غربت چون کنی از ظلم آگه

رقیه

دلم لرزد به احوال مسکن — روم بهتر اگر نم رود در دیده

نیایم بعض حالم را بپرسم — شود واقف دمی از سوز و دردم

زینب

نرو ای جان جانت ای رقیه — بزن آتش به جانم ای رقیه

حسینم شد شهید و ما اسیریم — بدست قوم دون ما دستگیریم

(نوازش کردن رقیه و زینب)

رقیه

گذارای عمه کز غم آه نالم — بیا در خیمه بنشین ای عزیزم

گذار ای عمه تن گردم فدایت — مرو بیرون که رقیه من فدایت

گذشتم من ز جان بهر تن پاک — رقیه نابکی تو اشک بر خاک

نیم بهتر من ای عمه از مسکن — بیا عمه کنج ویرانی نیرزیده

از ایران عمه جان ای عمه مردم — بزن آتش بجانم عمه بردم

بده رخصت روم در بین لشکر — مرو گردی بدست شامیان خوار

روم عمه سر و سامان بگیرم — غمت در دل نشسته نور دیده

تو پس عمه بده رخصت بطوفان — روید با همدگر ای نور چشمان

رقیه و سکینه (جفت خوانند)

بیایم بیرون خدا با حال خسته — نیارم بگویم دمی پرگسسته

خدا! کودکان با با ندارند — به غیر هیچکس او را ندارند

بیایم بیرون خدایا با دل تنگ — بتیغم شامیان ما را زنند سنگ

دختران شامی

اگر دیدید این غربت عجب نیست — بدان این بیش بر ما کجب نیست

چه بوده داده که مردم نامیخ از غم — بیارگاه گی گوید با هم

رقیه و سکینه (جفت گویند)

بنالیم دوستم بگریم — بی یاوری و بی یاوریم

گریم تا کی در بدر — در کوچه گرد و رهگذر

دختران شامی

نزنم سیلی بروی ای سکینه — کز آید آه ای تو از شهر مدینه

ز دیده سنگ جفا این ها یتیم اند — هر تابع بفرمان یزید اند

رقیه و سکینه (جفت گویند)

ای دختران تند خو — ای مردم بی آبرو

ما گریه داریم و گلو — والله ما هستیم ذلیل

دختر دخیل خیمه و خیل

دختران شامی

ای دختران شامیان — سنگی زنید ای دوستان

برفرق این طغیان زده سنگ و کلوخ بی شمار
امروز زیدت آمده جشن یزیدت آمده

رقیه و سکینه (خفته گویند)

والله که دین از ما به پاست آن دختر شیر خداست
جایش کنون در بستر است والله که ما هستیم ذلیل
دختر خلیل دختر خلیل

زینب

پس کو پدر ای دختران بی نوا چرا نزند شما تنگ عترت طاها
پس کو پدر شما که اسیر خوار شوید شمال این دو پدر برده دلفکار شوید

مرثیه (وارد شده و خواند)

ای هر که آن دیار زنگ نزد بر کوس نوازید نوبت و دلنگ
برآرید آوازه کن) که تا شه بداند رسیدیم ما

یزید

خطاب من به تو باد ای دزد بیباک زنگ
چه داعی است که آید صدای نوبت و دلنگ
گر از آل ابوطالب اند این کشور
کسی خروج نموده به جنگ بستر

فرستاده

ای امیر حین پادشاه کز نشم زیلطر آمده ایلچی به عز و شان آم
دلی به نزد تو با عز و جاه می آید به احترام بر پادشاه می آید

یزید

پس ای فرستاده بزودی برو به استقبال بیاورش به برین به احترام و جلال
برو تو چند قدم زود پیشوازش کن میان مردم این شهر سرفرازش کن

فرستاده

ای امیر جلال ایلچی دیار فرنگ به بزم قرب تو آورد این جلال به چنگ
خلیفه بر سر تخت نشسته خوار نموده امر به پیش روی ایلچی دار

ترجمه

آنان چه اخگر در سینه پیرهاست با نه این چه آتش در دل پیرهاست
این شعر اللاب این صبح کاذب

زین چرخ اخضر اندر شگفتم پشت دو تا شد شمشیر آتم
بر فرق جمعیت تیران و خنجر زین چار مادر آمده خاطر
این شعر زن لب دین لیب مشعب دست مخضب از حب ذیابت
در رقص هایی در خنجر سازی شیخ طهاری هرگز برنات
تری نموده منزل به هجرا نرگس گزنده در دوستان جا

این ساز و عشرت و این طبل عزت یا عید نوروز یا عید اضحی
از دین او سخت از چه بگو آورده غم رو بر قلب ترسا

سکینه

کجائی ای شهنشاه هنر نزدیکی آمده سیر سکینه
مگر آگه نئی یا خود کنم که گویا نیست در بازار دشمن

(سر از هودار دارد گلبد)

بابا در این ویران آمد لب جانم
چون گلبن خزان خود بگذر پرپشانم
بابا در آغوشت من را بداری جا
از زحمت بیشان بیرون دالانم
بابا نمیدانی در شام ویرانم
از کمک شکاری سیاه بر خانم
دست بستم گلبد کمک نا سلامم

من بلبلی بودم باغ تو را دربان هرگز نمی کردی کو بلبل باغم

دشمنی

ای ایلچی شریف سخنان خوش آمدی ای سرفراز از درگه شاهان خوش آمدی

باشد خلیفه منتظر مقدم شما اکنون پیاده شو تو شتابان خوش آمدی

نرگس

HELLO هلو گود مورنیگ
GOOD MORNING

یزید

وزیر این چه زبان است این چه گفتار است
که فهم کردن این لفظ سخت و دشوار است
بگو وزیر بگو از این سخن
بگو لفظ آر گفتگو کن با من

نرگس

یزید الجیم و از زنگ می آیم ز شوق خدمت تو بی درنگ می آیم
خجسته پیشکشی داده پادشاه زنگ زمین بوس تو ای نمانده های رنگارنگ
بس است هدیه خلعت و زر سیاهی ما که نیست قابل خدمت ز بهر شاهنشاه
هزار کنیز چهل توپ با یراق تمام دگر هزار فشنگ و هزار بچه غلام
هزار بار دگر فرش و الفس دیبا که از زنگ فرستاده شه برای شما

یزید

خوش آمدی تو دو صد بار خانه آبادان بیا به تخت مرصع دمی بگیر نشان

بگیر یزید (بلا گردان)

ساقیا چون مجلس عیش آمد غم را راه نیست
الجرم فرخنده رای دل ما آگاه نیست
چون بود دور نشاط و خرمی و عیش ما
ساقیا جام میش ده تا بنوشد جام ما

ترکی

ای یزید تو را ضرورت سیاه کباد — پس ز نصاریه غیری بهجای تو مباد
دلم ز جاه و جلال تو شد بسی خوشحال خوشا به حال تو در جهان بر این آمال

یزید

غلی بیاورید کز اندوه دل برد محزن — تا غم و داغ حزن از این باده کنم
منت خدای را که ز تیغ جهانستان — بر دشمنان دین ظفر یافتم کنون
تا چند غم خوریم که دوران به کام ما — خوشگوار بخوان و عراب بزن بزن
اکنون ز خاطرم همه رنگ الم ببرد — از صورت نای رومی و بانگ تار زن
ای شهر بیا تو بیا اهل بیت را اکنون به حکم من گلی را بدرین
زین العباد را دست از قفا ببند نگذارش زنو تو بخیر غم مکن
جلاد را بگو که تیغ از نیام کرد — پوشد به قتل او رخت خیف بر تن

یا ایها الرجل از اینگونه داوری — آخر کند به تو و عترت برد زمن
بگذار پیش پیش که آگوید چه کس
ای شوم بد علیق وی حرف پر فتن
اما به پیش لا تعین بی حرمتی مکن
آن پیش کرده ای از این دیگر مزن
اطفال را ز پیش وی اقتاراد
دختر سکینه را میلی بر رخ مزن
آخر حیا نما بر عترت رسول برآل فاطمه و بر نسل بوالحسن

شر

ای کاش تا زنم باز بیازارشان از ره کجا دمار ز آل آرشان
بی زحمت نوگاو حکم به قتلش بجی کمانر مطلقم از زنده گلدارشان
منجم نشد خورشید چون می تابم زان کز روز ازل دشمن خونخوار
(خطاب به اهل بیت)
مگر تو نان مبارک اهل حرم تا شمارا به جایگه بهرم

زینب

ای سلمان ترکی ترا بیش از ما بیش شد
آل پیغمبر ذلیل و آل سفیان پیش شد

روزی که سر به بالش غربت گذاشتیم
ای چرخ حرمتی چه زندگی نداشتیم
ای جد بزرگوار از شرمسار ان ازدست بنی امیه فریاد و فغان
ای وای بیان خلق برگ گشتیم هیچ به رسن بسته اعدا گشتیم

شمر

هرار شکر ز دست تیغ زن به چرخ نلند قد شریف ز سلطان دین بزرگ آید
امیر لشکر بنه آل یاسین را طناب خیمه و دستگاه ان ام جد

زینب

برس به داد من نا امید یا آلاه چنان زدم بر قصر یزید یا الله
علی کجاست چرا از خیمه نمی آید فتاده لرزه به جانم چه بید یا الله
حسابرد به سر قبر مادرم زهرا بگو ز قبر برون آی و بین ز این غوغا
بگو ز گردون کج زین العابدین بیمار ستاده نزد یزید لعین چه خونخوار

شمر (سر را در طشتی نهاده جلو یزید گذارد)

این خرمن گلی که تو را در نظر بود سرهای بوستان رسول خدا بود
از سرگذشت پرسری از این سئوال کن خواهی گرفت ز حال شهیدان خبر بود

یزید

بیار شمر سر جمله شهیدان را که تا ز یاد برم درد و داغ هجران را
دهیم دغدغه جنگ بدر را از یاد
دمی نشاط نمائیم هر آنچه باد اباد

شمر (سر را در طشتی نهاده جلو یزید گذارد)

این خرمن گلی که تو را در نظر بود سرهای بوستان رسول خدا بود
از سرگذشت پرسری از این سئوال کن خواهی گرفت ز حال شهیدان خبر بود

یزید

بیان کن شمر این سرها که در پیش بگویم تا بدانی از کم و بیش
بگو زین سرها از بهر سر سر پود این سر سر خرد دلاور
سر گیر میان شد چو گوهر بود رأس حبیب بن مظاهر
سر گیر گون آغشته با شد مدان از هاشم بن عتبه باشد
سر جمعی بلخ زر هویدا ظهیر و هاشم و طراح آن جا
سری بینم شده محزون فلان ز نسل اند این درگاه علی ان

شمر

یزدی

کیان باشند گر تا جدارند

سران کیست این آن سرشکند

دو سر بینم به مانند دو اژدر

سری بینم بزرگ گردن دراز است

بیان کن نام او را ای سمندر

رسیده بر همین سر ضربتی چند

تعالی الله از این آبگینه

سر و گیسو عیان شه چو گوهر

تعالی الله چه دانی تو سرشت این

سر کی این سر ناشاد باشد

چه ظلمی بر سر این بیوه زاده

گمان این سر ز طفل شیرخوار است

چه مرد ظلمت و نور سرشتین است

یزدی

سری دیدم سر سروران بود

شعر

ایرا فضل و هنر نامدارند

زبیح تشنه عبدالاوحد بود

ایرا بست از طغیان زنجیر

ولی چون او سری مادر نزاد است

بود این رأس عباس دلاور

بسی گشت و دید و تجربت یافت

بلی لوری به جمشید هم برابر

بود این سر سر شهزاده اکبر

شه خاتم پیغمبر است این

بدان از قاسم داماد باشد

عروسی خانه پیش از کین عزاش

نه بی شیری ایرا دل فگار است

ولی امر گل باغ حسین است

یزدی

سری دیدم سر سروران بود سری که بود تماشش بر دل شمر

سری که تقدیر و تقلورات ایجابت

سر حسین علی از چه رو هویدا نیست

شعر

ایرا این سر فرزند حیدر کرار باشد

حسینی را که اهمش فی بری را دلش

بود این آنکه اندر دوش عقد ماه دوش بسته

یکی از خاندان درگهش روح الامین باشد

تو روح ار پرسی تا کاب شرح حالش

یزدی

گمانم این بود کاین نور عین است

الاهی شکر مطلب گشت حاصل

گر از نسل این سر کس مرا شاد

به تو ای شهریارم مطلبی چند

گر تو نا کرده غم از دل ربایند

چه کردی با دل بی کینه او

چرا از تن شکسته ای سمندر

چرا خرد استخوان گردن او

شعر

حسین است این حسین است این حسین است

به این سر شمر بدین است قاتل

اگر گویم ندارد هیچکس یاد

بترسم تا کنم جان تو خرسند

سلمان نشنود کافر ببیند

شکستم استخوان سینه او

نزدم بر فرق او از کینه خنجر

فشردم موقع جان کندن او

نوحه

چه سان سرا ترنش انگیزه ای دور — چه قصابان زدم صاحور صالح

به چه ضرب بزدی بی حمیت — به ده ضرب بزدم واحسینا

چه گفتا ضرب اول نسل احمد — گفتا یا محمد یا محمد

دوم ضرب چه گفت آن شاه بی کس — گفتا یا علی فریاد من رس

سوم ضرب چه گفت ای بیوای — گفتا فاطمه اندر کجائی

چه گفتا چارمین ضرب سنینا را — گفتا یا حسن یا گوهر حسین را

به ضرب پنجمین مطلب چه بولب — گفتا وای زینب وای زینب

ششم ضرب گر چون بشنید شه — گفتا طفل گریم بی پدر شه

چه گفت ای ضرب هفتم لرخت جانم — گفتا ای خدا بخش امتانم

ز ضرب هشتمین گر تا بدانم — گفتا تشنه ام الحکم لله

نهم ضرب چه گفت ای شوم گمراه — گفتا تشنه ام یک قطره آبم

دهم ضرب چه گفتا ده جوابم — گفتا تشنه یک قطره آبم

رسانیدی قطره ای بر دهانش — زدم با پای چکمه بر دهانش

حسین آمد گو آب روان خورد — حسین فرش زد جان تشنه بسپرد

نوحه

خوش آمدی تو ای شه خوبان خوش آمدی

در بزم من تو ای شه عطشان خوش آمدی

عمری است چشم من به ره انتظار توست

ای یوسف عزیز به کنعان خوش آمدی

عباس کو که گفت منم بازوی علی

بر خاک برد حسرت جانان خوش آمدی

در حیرتم که خنجر شمرت چه عشوه کرد

ای داده جان به غمزه جانان خوش آمدی

شعر

ای ملکان بزم یزید از ره وفا

گوش فلک کنید کز او بانگ کرنا

مستور و مست و بربط و نقاره ها زنید

تا منتفع شوید ز سلطان خود یزید

یزید

ساقی بیا روی بتان نام می بیار
خوش تر مرا ز کام چه دارد رخ نگار
می آر می بریز می لعل ایاغ کن

بهرم بیار تشنه ادیم چو آب نار
از قشنه حجاز چه آسوده خاطرم
اکنون قرابه پر کن از آن لعل آبدار
ساقی بیار باده که ایام غم گذشت
مطرب بگو که تا بزند نای راچه کار

یزید

شراب لخ مرد افگن برایت در قدح ریزم
ولی از خوردنش ترسم که دیگر گون شود حالت
بیرحم تو بانشه کوکبت تابنده می بینی
بخیزی بر ایا فتنه روز دولت

ندایم می در بیغ از تو شراب کهنه می خواهم
ز لخموری بجوشی کن تغیر احوالت

زهی شوکت زهی رفعت زهی عزت زهی قدرت
بحمد الله سر دشمن بخواری گشت پامالت

یزید (خطاب بسر امام حسین)

ای شاه تشنه کام بود روز عیش ما
لب های خشک تر تو زود شراب کن

افسوس از هی کس پر خوت ای حسین
کی گفته است ممالکت از خون خضاب کن

سازم لب تو خشک من از علت دانم
نفرین بمن کن تو دعا ای خضاب کن

این زیب بت زار شاه برایت
برا هل بیت خود نظری ای خضاب کن

یعنی نظر به جانب این دل کباب کن

ناکرده خواب از خدمات دیدارشام

بر دامن یزید زمانی تو خواب کن

ای وای یادم آمد از خیمه نهروان

اکنون تو ترک من شده دلقلاب کن

ای سبط مصطفی چه گویی جواب من

برخاست زرنشین و سئوال و جواب کن

چون نی بزیر چوب تو ای سبط مصطفی

اکنون تو شکوه ای به بر تو تراب کن

(چوب به سر امام زد)

سر امام حسین (ع)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم انا حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من ایاتنا عجبا

امام زین العابدین (ع)

ای روسیاه سبط پیمبر چه کرده بود

نور دو چشم ساقی کوثر چه کرده بود

این سر چه کرده است بر او چوب می زنی

نور دو چشم حیدر صفدر چه کرده بود

بردار چوب از لب و دندان نازنین

بر فرق من بزن مزن او را چه کرده بود

یزید

یعنی چوب بنواز تو سر از طشت زر برآر

تا بغض دل ستانم از این سرکردگار

فرق سر تو بشکنم همچون سر پدر

دستی نداری ار بگریزی به یک کنار

امام عباد (ع)

یا اب من ای یزید ستمگر چه کرده بود

ماه مدینه شاه دو عالم چه کرده بود

ای دشمن رسول خدا زود تر بگو

سرو ریاض حیدر صفدر چه کرده بود

بستی تمام اهل حرم را به یک طناب

بگو گر زنان آل پیمبر چه کرده بود

زینب

ای دشمن رسول خدا تو بمن بگو

سرو ریاض حیدر صفدر چه کرده بود

این لب که می زنی تو به او چوب از جفا

جز ذکر حمد خالق اکبر چه کرده بود

یزید

زینب تو بامن سالک و دشمنو جواب من

بگو بمیت که شاه شهیدان چه کرده بود

عثمان به روزگار تو تشنه شد شهید

آخر بگو تو خود که عثمان چه کرده بود

در جنگ بدر از دم شمشیر مرتضی

متحول و خوار لشکر سفیان چه کرده بود

بوجهل و بولهب عقبه بوالحکم همه

بی سر فتاده بود بمیدان چه کرده بود

آمد بجوش خون من از شدت غضب

دیگر بگو که شاه شهیدان چه کرده بود

زینب

یزید خانه امید تو خراب شود

دل عدای تو همچون دلم کباب شود

همین بسی که تو چون زنی تو بی ادبی

بود بحق خدا جای تو بسی گاه نبی

نمی‌شناسی آگر بجای دون نسبش
چرا که خنده زنان چوب می‌زنی بر لبش

یزید

علیان بیاورید که وقت ضیافت است
برخیز حسین زخواب که وقت اقامت است
تبلیغ کن بخلق ایا شاه ماسوا
جنگ احد نباشد و وقت خلافت است
صد بار گفتمت که به بیرون مرو تو پا
از قبر جد خود که عین خیانت است
بینم زهر جهت که تو لبریز خستگی
سر زانوم گذار که عین غنایت است

سکینه (خطاب به سر امام حسین (ع))

بابا در این ویران آمده به لب جانم
چون گلبرگان خود بگلبر پریشانم

بابا در آغوشت من را بداری جا
از مرحمت بنشان بر روی دامانم
بابا نمیدانی در شام ویرانم
از دیدن ستمکاری سیلی به رخسارم

یزید

این دختر صغیره که دلنگش به گران است
از خاندان کیست که اشکش به دامن است

سکینه

خدا مرا بکشد دختر حسینم من
ستم کشیده ایام نشانیم من
منم که سوختی از ظلم و کینه این جگرم
همین سری که زنی چوب بین بود پدرم

یزید: بگو سکینه لبت از چه چو غنچه شده

سکینه: بدان یزید که از تشنگی کبود شده

یزید: بگو سکینه چرا حالتت پریشان است

سکینه: بدان یزید که این عادت یتیمان است

یزید: بمن بگو تو چرا می زنی به سینه و سر

سکینه: بدان یزید که از فرقت علی اکبر

یزید: بمن بگو تو چرا فرق این چنین خسته

سکینه: بدان یزید که از ضرب چوب بشکسته

یزید: چرا بریده دگر زلف ای نوالناس

سکینه: بدان یزید که از مرگ عمو عباس

یزید: بگو به کرب چه داری تو ای دل افسرده

سکینه: بدان یزید چه گویم برادرم مرده

یزید

این زنی کو سیه پسر دارد — نوحه خوان است و چشم تر دارد

چون که دارد فغان و شیون و شین — هست گویا ز خواهران حسین

شعر

این گهر بحر حیا زینب است — این ثمر نخل وفا زینب است

دختر نیک اختر خیر النساست — شمع شبستان شه لافتی است

خواهر محنت زده این سر است — بر سر اسرا همه سرور است

یزید

ای خواهر مستمند بی یار حسین — کو دای تکه دگر فغان و شیون

چون دانست حسین آرزوی شاهی — از ما بسرای او نشد گواهی

لام عباد ۱۴۰

ای گنبد هفتک حرمت میلنی می زنی فریادی جدا دهی

تا کی فخر و تکبر می کنی تیر غم بقلب بیکس می کنی

رید

کیست این خسته که در دام الم دلگیر است

بسته دام فلک گشته در زنجیر است

نام این خسته بیمار بگوئید بمن

از رخش روشن و پیداست که از آل حسن است

شر

بدان امیر که در دامنه حسین است این

نهال باغ حسین زین العابدین است این

ز اهل بیت رسالت همین بجا مانده

که همچو نوح ز طوفان کربلا مانده

رید

خطاب من بشما خادمان مه سیما چرا مرید حریم حسین بی نوا

بیاورید به مجلس یگانه دختر من رسیده نور ز خورشید آسمان امامت

بود دختر جناب ستم کردار گذار برده خلق از مضار و کید

شر

پس بدید که خاتون شهر نام آید به بارگاه پدر نزد خاص و عام آید

ز ای کسکه به دخت یزید بدافعال بیا ز شهر من زودتر تو استقبال

رید

بیا به دامن ای نور دیدگان پدر کز تا ز شما نه کم بوی تو چه بسیل تر

بیا دمی به تو دارم بگت بسیار به روی دان من لحظه ای بگیر قرار

نعمای خیر و بود پیش ای عزیز چه بزن تو سیلی چند ای بروی این دختر

بیم و خشت دل و بیکس و دلشکار است بزن بزن و بگیب دختر زنان دار است

گهی بچهره گهی از رات سیلی پرتاب بزن بصورت او تا شود نه گلاب

دختر رید

سکینه

قسم نخوری ستم نگردون — یتیم کردی مرا به دوران
دگر چه حاجت که از عداوت — مرا نمایی چنین اذیت
کنی تو تکلیف دختر خود — زنی به سیلی به صورت من

زرین

زبان مدار از نصیحت ای عاقل و هشیار — سزاست آنکه تو را دختر کند آزار
برو غریز بدر زن بیا نجو بر رویش — بزن تو دست بکن از جفا سر مویش
بزن عزیز که بابت پدر تو را به کنار — سکینه پی پدر است و به یتیم دلی نگذار

دختر زرین

بابا

سکینه را به تو بخشیدم ای کوته فکر — ولی نخورد تو فریب زبان این دختر

سکینه

اگر به بوس علی ای — چطور جرئت نمودی آخر؟
علی اگر نمودی نامت — دلی فکار کن به خواهرانت
خجالتی نیست به آن غریب بیچاره که کرد گم عزیزی

شعر

تعجبم به این خرد سالی دختر — همی بود به تکلم چه خوب و چه هنر
تو ای امیر دراینم سکینه را زدنا — بیا به بین گنهی به من مطابق ما

یزدی سکینه

ای عم تا بحال گنهی نکرده ام — تو همین به غیر خوبی نکرده ام
گذار من سکینه و دعا کنم — گذار من به سکینه تا جدا نشم

زرین

خوب چنان که دیگر برتری نیست — در این هر خلق بد سلامی نیست
رو با شتاب که به زنجیر الهی تو رسد — با گردن کج بزن به دامنش چنگ
آدم قسمش ده به خدای میسی — تا بلکه تو را ببخشد از سر ما

سکینه

بچسبم به دامن تو ای الهی تو رسد — امروز نکند به ما از خیر تو بگ
ای عم تا بحال گنهی نکرده ام — تو همین به غیر خوبی نکرده ام
گذار من کنم دعا نشم — گذار من به سکینه تا جدا نشم

زرین

ای امیر همین دختر زبان نوید — که از جفای تو گران سنگ نگون

بیا به خاطر من دست از کشتن حسین و یارانش بردار

یزید

به خاطر تو گذشتم از این و هم صغیر — و بیعتی خواهی میری و قبله گیر

خطاب جمله به تو ای عابدین غم پرور — چگونه صبح خدا را نخوانی و ناظر

نه شیوه پدر خود تو مشغل شده ای — روا نباشد ابیری چرا خجل شده ای

امام زین العابدین (ع)

ای یزید از چه سخن من خجل از این گفتار

ما رضائم به قضای خدای غفار

گرچه در راه خدا کشته حسین قربانی

طعنه قتل نزن بر من ابا کن نفهمی

کی شود همه عمرت بسر تو — لعنت حق به تو ای کافر مردود تر

یزید

تو ای پسر هدیت دعوی امامت کرد

به عهد هیچ نمی خواهش خلافت کرد

چنان به بیعت من انحراف ورزید او

که علقت به دست من کوفت ورزید او

امام زین العابدین (ع)

تو دیده انصاف در کار امامت ای یزید

تو سزاواری به آن یا ما به قرآن بنگرید

محمد یا حسین نگر انا فتحنا هل اتی

بهر که نازل شده ای کافر نادم پلید

در غدیر خم که را احمد معی خود نمود

حق تعالی یاب تو یا یاب ما را برگزید

کیست بگو آل تو؟ کیست که تو تخم زنا

مشعل ناکامی نمی بری از این گفت و شنید

یزید

گو زیاده از این حرفهای طعن آمیز

کن زیاده از این جام لبغبن من لبریز

کون نبیت من یا علی بن ابراز

گو به که میلی دست من بگذاری خواز

امام زین العابدین (ع)

گو یزید چه دین و چه مذهب است تو را — به من بگو زچه مکتب مذهب تو را

خداشاهدی گر گوی تا مطیع نم چگونه ترک امر باشیع نم
مرا زقتل مترسان که راضیم بخدا که فخر باشد شهادت بدان امیدوار

نزهه

محمد شکر یا علی گشاده باب تو شهید قرآن خنجری که سرش راز تن برید
شال وقبا و خلعت به اندازه می دهم بر آن که بود از تن آب آورش برید
خلعت دهم بر آن که نترسید از خدا تیغ جفا به حق علی از نفوش کشید

امام زین العابدین (ع)

مدفن مکان آن که حسین را جفا نمود لعنت بر آن کسی که سرش را جدا نمود
نفرین بر آن کسی که زره جفا لشکر روانه جانب کرب و بلا نمود
لعنت بر آن کسی که نترسید از خدا خنجر به حنجر پدرم آشنا نمود

نزهه

ز تو بداد کن جلاد جلاد ستم بنیاد کن جلاد جلاد
کین فارغ از این اندوه ما را بزن گردن کنون زین العباد را

شعر

ای شاه نمرودی نسب من حاقدم من حاقدم
تا قتل بر اطفال عرب من حاقدم من حاقدم
کز راجون گل دهم بر باد بر باد برآدم از کین فریاد فریاد

نزهه

ای شهر و حیا عباد را گردن بزن تعجیل کن ای بیحیا او را ز بدن

شعر

گوشه بسته راز تن جدا سازم بیان بسر تخت طرح دوری اندازم

امام زین العابدین (ع)

وداع می کنم ای اهل بیت پیغمبر وداع می کنم ای عزای غم پرور
بیا بزودی ای عمه جان کنون زود فا کنم سفارش طفل حسین را به شما
کنم سفارش طفلان حسین را به شما ز بعد من تو نشو غمگین ای عمه

زینب

زند زنو خاک بر سرت زینب پس از این کیست یاورت زینب
عابدین ای ضیاء دیده تر دهدم تسلی به عمه خطر
عابد از بهر خیال آن داری کاید از بهت عمات کاری
لرجان لرزان چه می آید کاری از بهت من نمی آید

امام زین العابدین (ع)

یا علی امروز بر داد تو بیانت برس جمله طفلان تو ندارند چکمی فریاد رس
یا زینب نگهدارم اندر این دوران غم من پسرانم با یتیمانت الا شاه ام

زیب

امیران جنگی ای دل خونین — به پیش روی زیب بیرون بیایید

تو زیبنده‌ی اسلام ننگی — بهم من القاب پیش تو ننگی

سخن‌دان به پیش این چنان را — برم تا دم کزن پیش لقمان را

به سر گویم کلاهی یاد گیرند — روم اکنون دمی پیش زیبی

فریب حالی اسیران ای زیبی — خدا را اندکی شرمی ای زیبی

زیبی ما کسی بر سر ندیدم — زیبی ما و تو یاد ندیدم

زیبی بست ما بر دامن تو — عبا شد خون ما بر گردن تو

تو نعمانی بیا بنگر به ما کن — نگهداری ز آل مصطفی کن

زیبی بهر آزار حیات — شفاعت کن شفاعت کن شفاعت

زیبی

آخرای بیجای کز شادی — شکر این نعمت چهار

من فدایم دم دم کوزد — بهر این جیب بی تو غمخوار

دست بردار از این یتیم الیم — بخش او را بحق هشت و چهار

زیبد

گذشتم از تو دل همین میل نگار — بود به جان خود ار میل دیگر او را

اسامی لغت با:

امام زین العابدین (ع) - زیب - سگ - زشت - زیبی

زید - زیر - شعر - حکیم نهری - طبیب - ماده

- خطیب - پسران حکیم - دختران شاعی - دختر زید

- سرام چیز -

کلمات مجمل:

سر شهدا - عمل و زیر و نجیب و ثواب - لباس زیبی - لباس و سلیح شعر -

لباس زیبا و زشت - طرب - خلعت برای شعر (عبا - سردار)

- خشکی - خلیدن -

از روی نسخه خطی کتاب احمد شفیعی علویجه نوشته اسماعیل خلیل
(به تکلف آقای علیرضا فاضلی دولت آبادی) در آبادی زنجره
کرباسیان اصفهان رونویسی کردم محسن رجائی زنجره
۱۰ مرداد ۱۳۷۱ شمسی = اول صفر ۱۴۱۳

مجلس عزاداری فلان زینب

مجلس طفلان زینب

شهرت

شعر

تورا نزد خدا بس رتبه اعلا است می دانم
کمال حق شناسی بور خت پیداست می دانم
چو نام جدت آدم صد گره گیرد گلویم را
امین وحی سبحان الذی اسری ست میدانم
تورا باشد پدر حیدر وصی بعد پیغمبر
جهانگیر و جهاندار و جهان آرا ست می دانم
گلویم مادرت را از غلامی فخر کرد آدم
بنای کن فکان از خلقت زهرا ست می دانم
نداری یاور و دستگیر ای یاسلطان بی لشکر
تورا از یاوران این طفل کم برجاست می دانم
روان شتابان کن سوی میدان تا بگردند بخون غلطان
اگر چه زاده کی ثانی زهرا ست می دانم

علی بن جبارز ای خلف شیر کردگار
اکنون قدم گذار به میدان کارزار

امام حسین (ع)

لهینا ملکا ای خدای بی همتا کریم و صانعی و حی خالق یکتا
فرحسین علی بکش و بدر کارم میان فرقه مروانیان گوفتارم

بلا تامل گوید:

الاهی از این زندگی گشته سیرم بچنگال گرگان چو یوسف اسیرم
الاهی زنده هرزمان از شماتت بجان آتشی شعر شوم شریرم
بجدم محمد (ص) گر گردد معینم بنام علی (ع) تا نشود دستگیرم

زینب

اهل بیت مصطفی (ص) یکدم حسین مهمان ماست
سافت دیگر سرکش زینب سنان امتحانات
تا بود فرصت برادر مرده کی یاری کنید
زانکه صیاد اجل دایم بقصد جان ماست

ام حسین (ع)

ای فلک آواره از شهر و دیارم ساختی — دور از آلام دار خویش و تبارم ساختی

زندگی بودم به شهر خویش با عز و وقار — در میان لشکر کین خوار و زارم ساختی

تشنه بیداد تو برگشتم از این ره ای فلک — در عزای نوجوانان اشکبارم ساختی

زینب

ای فلک از کینه بی خویش و تبارم ساختی — از غم و غرق غم و اندوه و زارم ساختی

دختر شیر خدایم جد من پیغمبر است — بین چگونه از جفایت خوار و زارم ساختی

ام حسین (ع)

گو بشنید ای جفاکاران امت بیمت تقصیرم

گزان تقصیری باید کشید آخر به شمشیرم

نکردم در شریعت در طریقت هیچ تقصیری

ز بیت ان حقیقت تا رسیده بر لبان شیرم

شما از پاکیم دارید انکار ای زناپاکان

گواهست آیه تطهیر بر اثبات تطهیرم

(خطاب به اهل حرم گوید:)

وقت وداع است ای خواهرانم — آمیدوارم ای خواهرانم

باید روم من بر جنگ اعدا — تا سر بیارم بر شیعیانم

زینب

یارب چسانم من بی برادر — در دست اعدا بی یار و یاور

عباس دیدم کشته ز خنجر — پیکر ز دشمن قد کمانم

ام کلثوم

ای خواهر من بهر ای نانی — کن صبر از غم تا میتوانی

گیرم نخواهم بعد از برادر — در دار دنیا من زندگانی

زینب

خواهر تو جانم دیگر مسوزان — جاری کمن خون از دیدگانت

گر شد ز غوغا یا ناله برپاست — باشم پرستار بر حال و جانت

ام حسین (ع)

عباس و قاسم گر زنده گشته — دیگر نخواهم من زندگانی

خواهر روانیست من زنده باشم — اکبر بمیرد اندر جوانی

زینب

ای آل طاها بیا و مزاری — خاک مصیبت ریزید بر سر

دارد حسینم غرم جدائی — گشتم بعالم من بی برادر

امام حسین (ع)

یا علی دریاب طفلان مرا — چاره کن درد صغیران مرا

بیکسان کانی است فریاد و فغان — سر برآر از خاک بابا این زمان

بلند می‌شود

ای خدا مردم ز طعن شامیان — جان به لب آمد ز جور کوفیان

بیتاب می‌شود

ای حریم یکسم یاد خدا یار شما — عازم اینک من محزون به جنگ آشفته و گریان می‌شود

ای روزگار شرم کن از اشک و آه من

کو لشکرم چو شه علم و کو سپاه من

حل من ناصر ینصرنی من آل محمد المختار

آیا کسی بود که کند یاری حسین (ع) — آید به کربلا به مدد کاری حسین (ع)

محمد پسر زینب

برادر کن نظر بر قوم اعدا — حسین بن علی گردیده تنها

غریب فاطمه گیج گرد گردون — ز بی یاری - برادر - نزد دشمن

بیا جان در رهش قربان نمائیم — برادر جان بیا اقدام نمائیم

عون پسر زینب

برادر آفرین بر همتت باد — مرا از این سخن کردی تو دلشاد

چو ما قربانی راه خدائیم — بیا تشویر در گردان نمائیم

بگیر قرآن ای برادر — بیا با هم رویم در نزد مادر

قسم او را دهیم بر حق قرآن — کند راه حسین (ع) ما را به قربان

محمد — عون

از خیمه بیرون آمد زنان — تشویش آمد از هر بیان

دور حسین گرفته لشکر — نبود برایش یک جانفشانی

از بعد قتل عباس دلاور — تنگ است بر ما این زندگانی

شد بی کسم اکنون چون رود جیحون — از خون تا هم آن یار جانی

مادر تو ای — راه حسین کن — ای مادر ما — از هر بیان

زینب

قربان شوم شما را ای نونهال بانم — مطلب شما چه دارید از چه گشید سرانم

محمد

عون بزن دلاور طفلان تو ای مادر — که جان کنیم فدای حسین (ع) شه دگر

زینب (ع)

کجا حسین به کجا؟ گشید کار حسین — که گردد دل طفلان به حال زار حسین (ع)

ایا دو بلبل بستان من به بیخ و تعب — رود نشوید پا نزد برادر زینب

رود نشوید غریبان شما به نزد حسین (۴۷) — وگرنه از من گیرید شما ندارید

محمد

سلام من بتو ای نور چشم پیغمبر

بده تو اذن به ما یاسین برای خدا

کمن خیال ذلت که ما عزیز تریم

بده تو اذن دل داغدار ما تنگ است

تو را به روح منیر مادر عباس

تو را به تربت پاکش قسم ای سرور

اهم حسین (۴۸)

بزرگوارا خدایا غریب و بی یارم

ببین که دشمن دون عرصه کرد بر من تنگ

(و خطاب به طفلان گوید :)

نخواهم از شما نور دو چشمان

روید ای بلبلان بی قرینه

عون

سلام من به تو ای شاهزاده

دل مرا مشکن حق خالق تاک

دو خانه زاد دو دلبر ز ظلم پر خونیم

زلیدن قاسم و عباس زندگی تنگ

بده تو اذن به جنگ گروه دشمن

بکن ز مهر تو مارا تصدق اکبر

در این دیار بلا بیکس و بی یاورم

که طفل های غریبم گرسنه و بی تاب

روید ای بلبلان بی قرینه

شما در خیمه نزد سکینه

محمد

ای مادر ستم زده قربان غربت

مرا مداد رخصت میدان برادرت

گویا به ما چشم عنایت کند نگاه

سر خیز و خود تنش بریم با فغان و آه

زینب

بیا شید نور چشمان غم حزینم

شما را من برم نزد حسینم

دگر بس است ز دوران جور و بیداد

قربان شما جان مادر

(طفل ها نزد امام آورده گوید :)

جانم فدات ای شهنشاه زمن

عرضی است مرا به خاک پایت گفتن

از بهر خدا دو طفل برداشته ام

روزی که برون شدم من از شهر و وطن

قربان لبت اگر چه نبود مقبول

جانا تو بیا و دل ما را مشکن

امام حسین (۴۹)

چه حاجت است ای خواهر گشیده تعب

بیان نما تو به این غریده ای زینب

زینب

ای غریب بیابان و دشت کرب و بلا

برات عرضی ای نور چشم شیر خدا

شنیده ام که سلیمان به قدرت و تمکین

تمام روی زمین داشت جلد زیر نگین

ضعیف مورچه ای زان میانه حیران شد

گرفت زان ملخ جان سلیمان شد

بیان نما تو به من این حکایت مفصل بوده به علم تو معلوم یا بود مجمل

ام حسین (ع)

بدان عزیز برادر که شهرتی داری به اختصاص سلیمان روایتی داری

بگو تو مطلب خود خواهر شنیده که چیست حاجت ما خواهر پسر

زینب

ای سرور و وارث سلیمان ای جان و دل علی (ع) حسین جان

من تو ضعیف ناتوانم زان ملحمه گو کدام

چون هست تو فرزند قربان علی اکبرت کن

ام حسین (ع)

ای ستم زده ای خواهر الم پرور گو تو این سخنان را به حق چیست

بگو چگونه دم رخصت ای خرمن زار به گودکان تو ای دخت پسالی از

زینب

گر تو باشی پسر نمی خواهم جز تو نور بصر نمی خواهم

پسر آنم که در جنگ تواند بخاهر دین غلام تواند

پیشگام

من ز دیده اشکریزم تو گر تو گم نمی گیر توام

ام حسین (ع)

زینب ای دامنده خواهر من ای به صورت شبیه مادر من

تو گم نمی غیر نمی خواهر زار با تمیز نمی

جان خواهر طریق احسان نیست داغ فرزند دیدن آسان نیست

تو پسر داری ای ضیاء دو عین هر دو را میکنی فدای حسین

تو رضایی نداشته فرمان نمی بر سر فرش بر دو نشینی

زینب

پسری من ندارم ای سرور جز علی اکبر و علی اصغر

(بلاه مولود:)

رضا هستم برادر جوانی گم در کوچه ها تنها گداخ

رضا هستم دو فرزندم بمیرد نشوم گور و کسی دستم گیرد

ولی دست خدا باشد به دستم گم من خدمت تا زنده هستم

ام حسین (ع)

راضیم من به سر جدا باشم کشته قوم اشقیا باشم

شمر خنجر زند به سینه من تو پریشان کند سکینه من

تو تو باشی به خیمه پرده نشین نشوی بیگانه لشکر کین

زینب

راضیم من که در بلا باشم سر برهنه به کوچه ها باشم

کید از من جدا نباشی تو — در کف اقتدا نباشی تو

امام حسین (ع)

شیر سامم نمودی از احسان — خواهرم خانه تو آباد ان

کید ترسم ز دافع این طفلان — جان سپاری تو از غم ایشان

دافع فرزند میشود دشوار — بر دل مادر حزین و نگار

زینب

جان خواهر شود به قربانت — من فدای دو چشم گریانت

مرگ فرزند دیدم غم نیست — بی برادر نمی توانم زیست

گر دگانم اگر چه زیبایند — بهر قربانی تو می آیند

امام حسین (ع)

ای خواهر زار تو پریشان — طفلان تو دلشکسته از جان

طفلان تو هر دو از وطن دور — هستند حزین و زار و رنجور

این هر دو حقیر را تو اندند — آداب جدال را ندانند

زینب

ای به قربانه رهبر رتبه پیغمبر — اگر به کرب و بلا با بشان چو نیت بسر

رحمت عالمیان لطف تو ای امام زمان — چو تاج خسروی امروز بر سر ان دارد

بده اجازه به طفلان من ای سرور — نثار خاک رهت جان زینب مضطر

(طفلان مسلم)

اذن فرما ند در حضور شما — جنگ فوری کنند حق خدا

گر توانند رخصتی فرما — رو نمایند سوی قوم دغا

امام حسین (ع)

ای دو طفلان خواهر افکار — بنمایید این زمان پیکار

هر دو باهم کنید رد و بدل — طعن شمشیر و نی به شکل جدل

زینب

ای دو طفلان من به غرو ادب — جنگ ورزید به نزد شاه عرب

هر دو آغاز جنگ بنمایید — مادر از خود کنون رضا سازید

گر حسین شاه یثرب و بطحا — نظری افکند به جنگ شما

(محمد و عون با شمشیر و سپر در مقابل امام باهم نبرد نمایند)

امام حسین (ع)

آفرین باد بر دو شیر زبان — کید نبود به هر دو اغ آسان

صد هزاران لشکر اعدا — این دو طفل خواهر آنها

زینب

ای برادر شوم به قربانت — جان زارم نصدق جانت

کید دارم توقع ای سرور — سازد اذن به جنگ این دو پسر

ام حسین (ع)

چگونه اذن دهم کوفیان زار ترا — به حرب این سپه روسیاه بی پروا

بدار دست ز دامان من ایا خواهر — مرا گذار به جای خود ای حمید کسیر

زینب

ایا برادر با جان برابر من زار — قسم به روح علی و محمد مختار

چه اجازه کنم هر دو را به قربانت — بکن فرخصتشان از دست من به دامانت

ام حسین (ع)

برس به داد دلم ای کریم هر دو جهان — گرفته اند مرا این دو کوفیان دامان

مرخصی تو ایا خواهر من دلریش — بسوی خیمه بری این دو نور دیده خویش

بگیر توشه به چشمان این دو دردانه — بزن به کاکل هر دو گلاب و هم شانه

بگیر برش به بالای این دو دل ناشاد — خیال کن که نمودی تو هر دو را داماد

زینب

الاهی شکر شه کام میر — ندیدم غرقه خون جسم برادر

بیا شیده ای دو قربانی زادم — کنون دیدم شما را زان شادم

بیا ای خواهرم مکثم مضطر — گلاب و شانه از بهر هم بیاور

خیال عیش دارم بهر طفلان — روند در جمله گاه گرد ایشان

(ام کلثوم برای تهیه گلاب و شانه از صحنه دور شود)

محمد

بزار سنگر که مادر شدی تو کام روا — رسیده ای به مراد خود اندر این صحرا

توقعی ز تو داریم ای تو منتظر — به ما حلال کنی شیر خویش ای مادر

ام حسین (ع)

گهر بچه های خواهر زار — خدا باشد شما را یار و غمخوار

چه مشکل ماتمی هست ای خداوند — که بیند مادری داغ دو فرزند

زینب

شکر خدا که گشت روا آرزوی من — نزد حرم بریخت حسین آبروی من

مکثم زار خواهر محزون من بیا — با شانه و گلاب شتابان بسوی من

ام کلثوم

(کمی بسینی محتوی شانه، گلابدان، آئینه برداشته نزد زینب آید و گوید)

آورده عبیر و شانه و عنبر بیا بگیر — امروز خوش بحال تو خواهر بیا بگیر

داری دو نوجوان که فرستی به جرگاه — من شرمسار پیش برادر بیا بگیر

زینب

(طفلان را بر تخت یا صندلی چوبی نشانده و از سینی گلابپاش و شانه

برون آورده و بر سران پاش و شانه کند و با لحنی محزون بخواند:)

قربان گیسوی شما ای جان و ای جانان من

رفتید تا روز جزا — با سوز دل از نزد من

محمد (سرود بخواند)

ای مادر از بهر خدا آتش به جان ما مزن

تا چند افغان می کنی زاری من گیسو مکن

عون (سرود بخواند)

مادر تو ما را از وفا قربان جانان می کنی

گر مرحمت داری به ما برجسم ما پوشان کفن

زینب (سرود بخواند)

مادر به این حال خراب باشم به گیسوتان طناب

بهر شما بیفتد خواب امروز جسم و جان من

محمد

خدایا کام ما گردید حاصل زدل بگیر غم ما گشته زایل

زینب (خطاب به ام کلثوم)

برو در خیمه ای فرخنده خواهر بود بسیار وقتی از طفلان بیاور

بود این تبچه اسباب طفلان که داده بابشان از بهر ایشان

بگو تا بهر طفلان پیرهن کن اگر مردند ایشان را کفن کن

ام کلثوم (برود و تبچه ای بیاورد)

خداوندا بین اقبال زینب سیه پوش از الم اطفال زینب

بیا خواهر زنن این تبچه بستان کفن برقامت طفلان بپوشان

زینب

ایران بعید ظلم و جفا را زینب چه سازد این ماجرا را

از بهر عیش این نوجوانان آماده کردم این رخت ها را

ام کلثوم

خواهر چه سازم جانم فدایت اما بباید صبری شما را

برجان کلثوم آتش فکندی بنما کفن پوش این طفل ها را

زینب

شب تا سحر گه خواهر نخفتم تا پروریدم این بچه ها را

گفتم به پیری دستم بگیرند برعین طفلی این مدعا را

(کفن درآورد و گوید)

خداوندا بین اقبال زینب سیه شد از ازل اقبال زینب

بخوابید ای عزیزان شاد و خرم کز بر بالایتان خلعت ببرم

بخوابید ای دو طفل دلفروزم کز برقد شما خلعت بدوزم

برادرم سوزنی از بهر شتابان کشم من ریسمان از رشته جان

بگو شیدم دل زینب چه گشته است چه سازم بر حسینم کار تنگ است

عزیزان عید قربان است امروز که قتل نوجوانان است امروز

عزیزان بر مراد دل رسیدیم — کفن از بهر طفلان می بریم

خدا کی این دعا در حق من کرد — نصیب کودکان من کفن کرد

زهی خیمه که طفلان عزیزم — در او بالایتان خطبت بریزم

به غیر از من که خونم می‌زند جوش — کسی ننموده طفلش را کفن پوش

در اینجا جای عبدالله خالیست — به بین آه زینب در چه حالیست

برو باد صبا سوی مدینه — به عبدالله بگو از کوفه سینه

بگو تو گرم افغان و فغوی — دو طفلانت به پا کرده غوغا

محمد

بلبل باغ تو بودیم و بپریدیم از جهان — با قفس شکسته پر رفتیم در ای جنان

طایر شکسته پر مادی تو در دام قفس — ما گمان را در قفس رفتیم مادر

عون

خدایا کام دل گردیده حاصل — ز دل گشته غم ما گشته زایل

شدیم از باده وحدت قدح نوش — بدوم اکنون بر زهرا سینه پوش

بگو ای مادر فرخنده کوکب — که یاران بهر ما آرند مرکب

(آب بیاورند)

زینب

بخوابید ای روان طفلان دلسوز — حسین را وقت غمخواری است امروز

دو طفلان غریبم وای بر من — ز بابا بی نصیبم وای بر من

اگر افتد به عبدالله رویم — نمیدانم جوابش را چه گویم

محمد و عون (گویند اهل حرم را وداع نمایند)

دختر خیر النسا مادر ما الوداع — مادر ذبیح تو ایم یا مادر ما الوداع

کوی سمای رود ناله ما بر فلک — حضرت مکرم زار ما جبرا الوداع

(محمد و عون به جنگ روند)

محمد — عون

کرما بروید ای کوفیان دغا — دوسردیم از تن مصطفی

دو شهزیم از دودمان بتول — دو سردیم از بوستان رسول

کو ما بروید از نسل پیغمبریم — دو فرزند عبدالله جعفریم

شمر

محمد بین به کجا آکنده کار حسین — که خونه دل طفلان پیمال زار حسین

لب بگو به حسین کارش اکنون تنگ — دو شیر خواره روانه نموده اند به جنگ

خلاصت این دو قمر چهره گر نشسته باشند

یقین که شاه جگر خسته را پسر باشند

محمد

ایا شنگر بن آبرد خدا کوری — کزان تقوی این رتبه را به ما دادی

نژاد ما چو عیان است بر تو ای گمراه — بدان بود پدر ما بنام عبدالله

تو پیر دلی ز دو گیتی و داریم ای غدار — هم از علی ولی هم ز جعفر طیار

(ملا محمد گوید:)

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است — یا حجت کردگار وقت مدد است

عون

ای والد نیمت چهار وقت مدد است — ای حیدر شهسوار وقت مدد است

(بعد از نبرد لشکری به خیمه برآیند)

محمد

در آ ز خیمه سلام علیک ای مادر — که طفل های عزیز تو آمده بر تو

بدان که خوف ندارم ذره ای بخدا — میان جنگ پدر آمده به خاطر ما

بر دبار تلمذان و کاغذ ای مادر — که نامه ای بنویسیم ما به آن سرور

زینب

بگیر از من تلمذان جان مادر — نویسیم شرح حال خود سراسر

(محمد و عون مشغول نوشتن شوند گوید:)

محمد

به عرض آوردش حالی از این درد و غم پرور — بود سلام فراوان به پای نوکر پدر

محمد

ز ای پدر چو به کرب و بلا وطن کردیم — به جای رخت پر و کی به تن کفن کردیم

در این زمین بلا جمله تشنه لب بودیم — ز کین سه روز به شب جمله تشنه لب بودیم

اگر به کرب و بلا بودی ای پدر خبرت — هزار مرتبه می کوفت بهر ما جگرت

چو کربلا که دل اهل بیت خون گردید — چو کربلا که حسین علی نگون گردید

چو کربلا که ز بیداد شمر ذی الجوشن — رضا شدند دو طفلان به وصل گشته شیدان

اگرچه گرد — بود مشکل است ودشوار است — ولیک مهر شما اجر صبر بسیار است

بمن حزین چو ما پدر نمانده ای — خیال کن که به عالم پسر نداشته ای

بس است شرح حکایت برادر مختصر — بیا بگیر ز ما نامه را ای مادر

که دور وطن بپر این زمان بنالد واه — بده کتابت ما را گزان به عبدالله

کزان ز نزد تو رفتیم با دو صد اکراه — حلال ما بنما این زمان ز راه وفا

(نامه را به ایشان زینب بسپارند)

محمد و عون (همه گویند)

اگر به قابلیت ما بدار — ای اهل حرم خدا نگهدار

زینب

بشنید مادری با رجب به دوران — چو من آمد زمان داغ دو طفلان

(خطاب به محمد گوید)

برو برو که خدا یار و یاورت باشد تو ای نفر من الله برکتت باشد

(خطاب به عون گوید)

برو مادر خدا پشت و پناهت دعای کنیه زینب در قفایت

(محمد و عون به جنگ روند)

محمد

ایا دشمن کافر بی ادب بیا تا کنم با تو جنگ و طرب

چرا آب بستید ای ظالمان به روی حسین آن امام زمان

چرا آب بر روی ما بسته اید دل کودکان را ز غم خسته اید

که از نسل پیغمبر آخر زمان بود بر لبانش همه تشنگی

ز ظلم آنش کینه افروختید ز اهل بیت حسین گو نخوانید

که ما بر دو ای کودکان وفا دو تعلیم از نگش مرتضی

بدان نام ما هر دو ای کودکان محمد دگر عون باشد بدان

چنان خون بریزم در این بستر زمین که گوید جهان آفرین آفرین

محمد

یا صاحب ذوالفقار و قوت حیدر یا والده بهت و چار و قت مادر

عون

ای صاحب ذوالفقار فتحی فتحی ای جد بزرگوار فتحی فتحی

(مشغول حمله شوند)

شعر

ای گروه بشنوید دور ایشان ملک در آورید ز پا شان به ضرب تیر و حربه و حرب

(دوازده تن نیز طفلان از پا در آیند، افتند - شعر گوید)

فغان که گشت در این دم شکسته دل زینب

کند ز گریه زمین را ز اشک گل زینب

محمد (به خاک افتاده و به آل طفلان گوید)

کجا افتاده ای جان برادر گمانم گشته ای پامال لشکر

ببین جسمت ز کین شد پاره پاره زتن شد زخم جانت از شماره

عون (به آل طفلان گوید) محمد

ای عزیز برادر برس به فریادم که ای عزیز برادر منم گرفتارم

هزار پاره تنم شد ز خنجر فولاد مرهم شکافت برادر ز خنجر جلاد

محمد

ای نوجوانم برادر آرام جانم برادر روح و روانم برادر جانا ز غمت بمیرم

عون

کشته شد من برادر بی یاور من برادر بی مادر من برادر جانا ز غمت بمیرم

محمد

از هجر با هم برادر من دل کبابم برادر برگو چه سانم برادر جانا نظر

عون (خطاب به امام حسین[۴])

شاها برس به فریاد عرصم فضاست امروز

بازآ که خنجر شمر بر حلق ماست امروز

محمد

ای پادشه دوران از دست ستم فریاد

تعجیل نما شاها آید پسرم بیداد

امام حسین[۵]

ای کودکان خواهر اکنون ز ره رسیدم لبیک خون ببارید

ای کودکان خواهر مژدیدگان بهشت اکنون مبارکید

محمد و عون (همدیگر)

اول دانشوران لا اله الا الله محمد است رسول و علی ولی الله

امام حسین[۵] (در کنار خیمه نوحه خواند)

دو بلبلان باغ من دو سرو گلعذار من

عزیز جان خواهرم محمد است و عون من

چسان به زینب ای خدا بگویم آنکه کشته شد

برشید من برشید من دو نو گل امید من

بند	بیت	قرار گرفته
۹۱	۲۴۲	۶

نسیر خوانان

امام حسین[۴] - زینب - ام کلثوم - محمد - عون - شمر

(غائر)

ضروریات تعزیه

سازوآلات دوره اول - لباس امام حسین - لباس شمر - کفن -

	تخت	صندلی
پسر و شمشیر و خنجر و نیزه		
پرده سه قطعه	۱	۵

مسجدی محتوی کلاه پاش - شانه - آویزه

تکه دان و کاغذ

از روی نسخه مربوط به گازرون فارس مورخ تاریخ خرداد ماه ۱۳۴۱ (= ذی القعده ۱۴۱۲) در آبادی زفره کوهپایه اصفهان رونویسی نمودم. محمدحسن رجائی زفره ای

مجلس شهادت عباس و متوذب

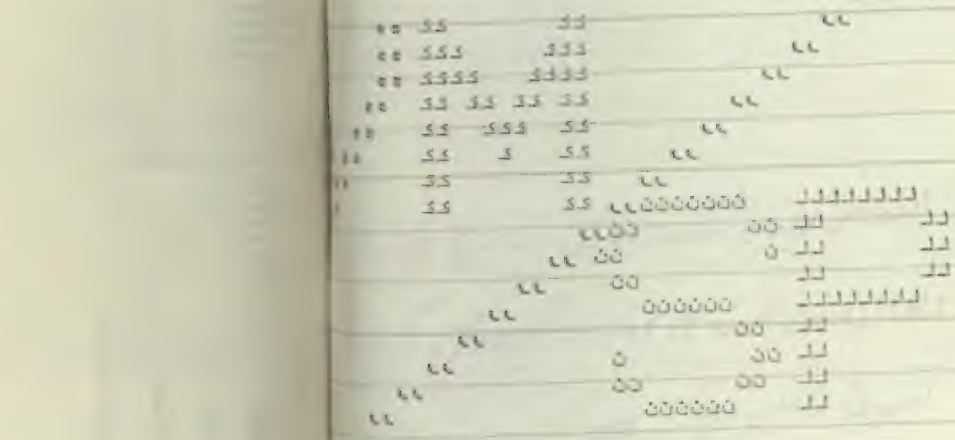

توجه : عابس بن شبیب (= عابس ابن ابی شبیب شاکری)

شوذب بروزن کوکب به معنی دراز - نیز خوشخو نام شوذب بن
عبدالله همدانی شاکری است در شمار دلیران و حاقظان قرآن
و شهیدان کربلا (ص ۴۵ جلد ۲ راهنمای دانشوران)

شاکری باکر کاف منسوب است به شاکر بن ربیعة بن مالک
بن معاویة بن صعب پدر تیره ای از قبیله همدان و از این
تیره است عابس بن ابی شبیب شاکری در شمار دلیران و
زاهدان و پارسایان و خطیبان و از شهیدان کربلا و کسی است که
میدان جنگ از آن پس که مبارزی در برابر خود ندید رزه از تن

دختر دلاور عمر بن کرکره و مادر ابان بن عبدالله شاکری
کما در کتاب ۸ ص ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

مجلس شهادت عابس و شوذب

امام حسین (ع)

یارب تو آگهی ز من و حال زار من — هستم رضا به داده ات ای کردگار من
اکاوه گار از تو وفی بهری زداد — آخر ربودی از کف من اختیار من
آوردی از مدینه و همدم نموده ای — از تیره جه تهم تا جدار من
لیکن رضایم آنچه خدا خواسته مرا — از امر اوست جمله دار و ندار من

زینب

یارب تو واقفی که شده از کف قرار من
از بهر آن گذشت غمین شهریار من
یارب مباد کم ز سرم سایه حسین
کز لطف بود به دور جهان افتخار من
هستم چو بنده اوست چه مولای من به هر
بر انتخاب اوست همه اختیار من

ابن السعد

حسین ای عزیز رسول مجید — خداوند گارت عزیز آفرید

روان اهل بیت تو در آفتاب — ز کوثر عطش جمله گشته کباب

نباشد بجز تیر و پیکان جواب — اگر تشنه باشی دمی ز آب

ام حسین [۱۵]

ایا حسین بشت بلا مانده بی معین — بی یار و بی معین و مدد کار و دلغمین

چون بگذرم به العطش کودکان خود — از دیده خاک زمین را کنم عجین

ترسم ز قتل من به اسیری روند شام — زینب سر برهنه ایا زین العابدین

یارب بخش امت جدم به روز حشر — بخشای جمله را به بهشت برین قرین

زینب

یارب برس به داد دل زینب حزین — در دشت کوفه مانده حسین بلا معین

گیرند مال اهل حرم برده صبر من — از یکدگر ز هلهلهٔ قوم مشرکین

ای یاب تا جدار من ای شاه کوکشت

یاری کن این زمان به حسینت در این زمین

ام حسین [۱۵]

ای خواهر ستم زده ای زینب علول — محنت کش زمانه ایا دختر رسول

دشمن ز چار سو همه تظاره می کنند — فریاد برکش به برفرقهٔ جهول

خواهر سکوت دار و مریز اشک دیدگان — من در ازل ز بهر شهادت شدم قبول

زینب

ای نور چشم جمله و ای زاده بتول [۱۵] — ای منبع کمال و مهم فطرت عقول

از بعد مجتبی و دگر مرگ مادرم — بگداخته است جسم مرا فرق رسول

سهم ز گریه می کنی ای سرور جهان — زینب گمان مبر که تواند کند قبول

ام حسین [۱۵]

مشنو از من تو زینب کن صبوری پیشه ای خواهر

ز مرگ شش برادر معجر نیلی کنی بر سر

خضاب از خون به بینی ریش پر خون حسینت را

به نحر خون به بینی جسم پر خون علی اکبر

زینب

برادر جان ز قتل خویش می گویی به من کمتر

بمن آگه مرا از قتل عباس و علی اکبر

تو فدای که با طفلان و زین العابدین از کین

برزدم گر شام غم بر خنجر یا بر لبم

تو دلی قوی صبوری پیشه کن خواهر به این محنت

الاهی کاش در خاکم شود منزل ایا سرور

امام حسین (ع)

زینب ای طاووس بحر ابتلا — ای گرفتار و به غربت مبتلا

باید اندر این زمین بی سر شوم — کشتهٔ قوم ستمگر تر شوم

با یتیمانم روی در شهر شام — شب بر غربت زنند از پشت بام

اول درد است بهر ای حزین — صبر کن خواهر شو اندوهگین

زینب

ای خلیل از دشت کربلا — ای سلیمان دیار نینوا

از کلات آتشم بر جان گرفت — بند بندم آتش کوزان گرفت

داغ کاین را کرده دیدم یا حسین — دائماً خونم رود از هر دو عین

داغ حسرت ای برادر مشکل است — داغ هجران شما اندر دل است

امام حسین (ع)

خواهر مرا از روز ازل این قدر است — گلگون شدن به یار تو خلاق داور است

از خنجر ستم تو را بر قفاگاه — بینی بخون تو جسم عزیزان شناور است

افشان مساز موی و مکن چهره نیلگون — کاین کین خواری از برای حریم پیمبر است

زینب

این کوکب من است که در آتش اندر است

این سرنوشت من ز قضا و قدر است

این ظلم کی روا است که زینب به کربلا

خواری گرفتنیب به آل پیمبر است

یا صانع المصانع و یا واجب العطا

بگذر که زندگی من از این برادر است

امام حسین (ع)

همدم خواهرم زینب شوم چون کشتهٔ قاتل

سر عریان نشاندت زانیه بر سر محمل

زنده شهر لعین بر صورت اطفال من میلی

شو خواهر تو از اطفال دارم گریزان غافل

دوباره کار زینب و اهلبیت سخت شد مشکل

نشسته از فراقت باز بار محنتم بر دل

تو فرمائی بزنم سر برهنه توی شام غم

تو می گوئی نشانندم سپاه ظلم بر محمل

امام حسین (ع)

ای خواهر ستم زده ای زینب حزین — نخشد خدا بخون من عصیان مردمین

گلگون شود گاه به تو ظلم و جفا رسد — بر من شهادت و به شما غصه ها رسد

باشی شفیع شیعه تو در روز واپسین — داری شیعه شیون و افغان تو بر حسین

زینب

خوش حال شیعه از زن و از مرد مسلمین — گریان کنند بهر تو ای سرور حزین

خوش حال آن کسی ز زن و مرد شیعیان — گسترده کرده فرش عزا بهر شاه دین

سکینه

العطش ای دوستداران العطش — رفته جان من فدای العطش

الامان از سوز گرما الامان — از عطش یاران رسیدم من بجان

اندر این وادی چرا شد قحط آب — شد دل من از تف گرما کباب

فاطمه دختر امام حسین (ع)

ای سکینه خواهر غم پرورم — ای تو نور هر دو چشمان ترم

من هم از تاب عطش افسرده ام — از عطش خواهر چو گل پژمرده ام

سکینه

ای خدا گویا که قحط آب شد — آب گویا بهر ما نایاب شد

اصغرم از تشنه کامی کرده غش — مرغ جانش سوخت از سوز عطش

از عطش دل می نهم بر روی خاک — العطش گویم که تا گردم هلاک

ناطمه ای خواهر افسرده ام — بین که از تاب عطش پژمرده ام

خشک گردیده زبانم در دهان — نیست دگر طاقت و صبر و توان

کید مسلمان نیست ای زار حزین — تا دهد آبی به ما در این زمین

فاطمه

خواهر از سوز عطش گشتم کباب — من چو تو سر را نهم بر روی خاک

ای خدا آتش ز خاک آید برون — این عطش از آن عطش باشد فزون

وحی ای یاران به این نفرین کنید — از لک آبی لب ما تر کنید

سکینه

خواهر از سوز عطش من سوختم — از عطش آتش به دل افروختم

کوفیان دون به دور خیمه‌ها — است دل‌هاشان چو بخت ما سیاه

مرکب خود را دهند آب روان — بهر ما باشد حرام اندر جهان

فاطمه

صبر کن خواهر به قربان کوست — من به قربان دل غم پرورت

بلکه آید دادی رسد ای نور عین — از مصیب بهر بابایم حسین (ع)

عم من بنوشت آن عالی جناب — تا مصیب با خود آرد مشک آب

آه ای خواهر ز کوه آفتاب — من دلم شد از تف گرما کباب

دل شده اندر دیده آب از تشنگی — مرغ جانم شد کباب از تشنگی

تو بیا با هم بنالیم این زمان — هر زمان گوئیم امان از کوفیان

سکینه — فاطمه

الامان از آفتاب ای دوستان — جان زارم شد کباب ای شیعیان

ای خداوند مبین عالم به بین — کیست مسلمان نیست اندر این زمین

تا دهد آبی به ما او از وفا — رحم ساز د بردل ناشاد ما

ای کریم کردگار چاره ساز — از عطش کامم ببین ای دل نواز

سکینه — فاطمه

کوفیان از هر طرف از جور کین — دور ما بستند قوم شر کین

ای خداوند جهان داد از خسان — یا حسین بابا امان بابا امان

بهر ما این لحظه جان از بهر آب — کن برایم جستجو گشتم کباب

امام حسین (ع)

الا ای چرخ نیائی دمی با ما مدارا کن

ز کوی تشنه طفلان من غمدیده پروا کن

زبان در کامشان خشکیده از تاب عطش یارب

عطا بر کودکان همدی تو ای قیوم دانا کن

بیا ای فاطمه بر دامن بابت نشین غمدیم

سکینه یک زمان بر دامن بابت تو ناوا کن

سکینه — فاطمه

پدر از تشنگی جان می سپارم — ز گرمای هوا طاقت ندارم

پدر بنگر زبی آبم کبابم — بده بابا دمی یک قطره آبم

پدر رحمی بحال مضطرابم — طپیده از عطش دل در برم

پدر جان از عطش دل می زند جوش — پدر از تشنه کامی رفتم از هوش

سکینه

بیا بابا ببین حال سکینه

فاطمه

شود راضی تو ای شاه مدینه

سکینه

ز داغ سوز عطش جان می‌سپارم

شود راضی تو ای بابا کبارم

سکینه

ز بهر ما چرا شد آب نایاب

خورند این لحظه دیو و دد پدر آب

سکینه

پدرجان همچو گل پژمرده‌ام من

پدرجان از عطش افسرده‌ام من

سکینه

شده نزدیک ما از پا درافتیم

پدر فکری که ما از دست رفتیم

زینب

فلک جانب کربلا کن نگاهی

ز رفتار خود باز مانی الاهی

حسینم و شت بلا مانده بی‌کس

کشیده صف بهر قتلش سپاهی

ز جور تو ای چرخ دون سکینه

ز سوز عطش رنگ او همچو کاهی

امام حسین[۱۴]

یا رب نگر به حال من زار بی‌نوا

گشتم غریب در بی‌کس و تنها به کربلا

اطفال من ز سوز عطش کرده‌اند غش

رخسار شان ز تاب عطش گشته کهربا

ای خواهر ستم زده آور تو ذوالجناح

تا رو کنم به جانب این لشکر دغا

زینب (ذوالجناح گورد رد گوید:)

نگیر به حال زینب محزون به کربلا

بی‌کس بود حسین علی[۱۵] شاه انتقا

ای ذوالجناح وقت سواری تو رسید

چون راکبت غریب بود زودتر بیا

گردم فدای بی‌کس و بی‌یار حسین[۱۶]

این ذوالجناح ای به فدایت شوم اخا

امام حسین[۱۷] (خطاب به ذوالجناح)

جانا کجایی ای مرکب باوفا

وصیت به تو دارم ای ذوالجناح

بین مانده‌ام بی‌کس و بی‌معین

گرفته دور مرا لشکر کین

دور است برادر ز پیکر جدا

علی اکبرم شد شهید جفا

ندارم علمداری ای خسته جان

که در پیش رویم رود این زمان

به میدان چو گردم ز کین پایمال

سرم را ببرند قوم ضلال

چو بینی که زینت شود غرقه خون

چو بینی که زینت شود واژگون

چو بینی به جسمت نشسته است تیر

چو دیدی اذیت ز قوم شریر

نمایی ز خونم رخ خود نگار

بود کوی خیمه به حال نگار

چو زینب به بالت شود دستگیر

ز جسمت کشد اسم کلثوم تیر

چو پرسند از تو حسین[۱۸] در کجاست

خدا را نگویی که او در سجداست

سکینه چو پرسد ز تو حال من

ز تو تاب و خواهد به کوی و دمن

بگویی حسین کشته کین شده

شهید گروه به آیین شده

ز تو خواهشی دارم ای ذوالجناح

شود چون سرم ز پیکر جدا

ز خونم کفن بال خود سرخ پوش — بر شهربانو ببر با خروش

که تا برتو گردد زمادی کوار — ز چنگ مخالف نماید فرار

تو اندر جهان بی وفائی کمن — زهم خواهرم بی وفائی کمن

بسیه بت پایان کنون شرح حال — فسانه فراموش خود این مقال

زینب

خدایا مرگ بر زینب ضرور است — دلم را اشتیاق گیج گور است

کفن گیج گردنت ای جان خواهر — نمرده زینب تو ای برادر

درینا نیست بهرت یار و یاور — بیا گریم رکابت ای برادر

کز کز کفن گریه فدای چشم آیت — جلو داری نمایم از برایت

برادر کوفیان خوارت نمودند — ز کین بی مونس یارت نمودند

علی اکبرت را سر بریدند — علمدار تورا در خون کشیدند

دو طفلانم کفن کردم من زار — به قربانت شوم ای وفادار

گفتم داغ طفلان دل خراشد — حسین (ع) باشد دو طفلانم نباشد

خدا نستم زغم بادیدهٔ تر — نشینم در عزایت ای برادر

شود راضی شوم اشتر سواره — گذشتم خیل ماتم نظاره

نموده یادم زهرا وصیت — ازان از آن وصیت واهمیت

که طفلم حسینم را ببوسی — گلوی نورعینم را ببوسی

بیا آدم کنون فرمان مادر — بیا بوسم گلویت ای برادر

درینا نیست ممکن بار دیگر — نشینم رو برویت ای برادر

امام حسین (ع) (خطاب به اشقیا)

ایا جانت شیطان پرست و دژخیمان — طلب کنید شما ابن سعد بی ایمان

ابن سعد

چه مطلب است بفرما که تا روا سازم — حصول مطلبت از بهر دعا سازم

امام حسین (ع)

ایا ابن سعد زحق بی خبر — ایا دشمن آل خیرالبشر

مرا آنکه جدم رسول خداست — علی بابم آن خسرو لافتی است

چرا آب بروی ما بسته اید — دل زار اطفال را خسته اید

بفرماید که :

ای جد ناجدار نظر کن به کربلا — بنگر که مانده ام به کف قوم اشقیا

باشد گواروا که بنوشند دیو و دد — آب فرات و تشنه بگذارند کودکان ما

زینب

جانم زبیکسی تو سوزد برادرم — ای کاش آنکه کور شدی دیده ترم

زینب اسیر گیر شود ای موالیان آید به روزگار خدایا چه بر سرم

عابس

تا رب چه روی داده در اندیشت رستخیز بر شاه دین نسیم بلا گشته قصد تیز

یکسو صدای العطش کودکان بلند گرفته اند دامن شاهنشه حجیز

صف بسته اند کوفی و شامی ز هر طرف عابس بس است حال چو مردان ز جا بخیز

ای کوذب ای غلام دغا دارمن بیا بنگر به خواجه ات که چه سان گشته اشک ریز

شوذب

در حیرتم ز کار تو ای خواجه حزین جان را چرا فدا نکنی بر شه حجیز

تن از برای خاک شدن خوش بود ولی گر فی المثل شوم ز دم تیغ ریزریز

تو خواجه منی و منم عبد زر خرید حکم تو بر من است الی روز رستخیز

عابس

الا تو شوذب حزین غلام غمگسار من که هست اعتبار من
به پیش من دمی نشین شه است بس حزین
کنون که هست بس حزین
همین تا جدار من ز بهر آن شه همین خزان شد بهار من

شوذب

الا تو خواجه غمین منم چو بنده کمین همین شام تار من تو صاحب اختیاری
سرور من نشاط من بهشت من بهار من انیس من جلیس من فخار من وقار من

عابس

قصد آن شه زمان ستاده اند کوفیان

بهین صدای العطش رسد بسوی آسمان

حریم آل مصطفی (ص) همه به ناله و فغان

گرفته اند بیلان زداغ دل قرار من

شوذب

ولی همین تشنه لب شده است بیکس و حزین

حریم آن شه عرب ز تشنگی شده غمین

فتاده جمله در تعب ز بهر آن امام دین

رسیده جان من به لب ربوده شد قرار من

عابس

به قتل آن شه زمن بهین سواری رسد

ز سوی قوم اهرمن سپه هزاری رسد

نسیم روضه ارم ز هر کناری رسد

رسیده این زمان خزان به طرف لاله زار من

شوذب

به حیرتم ز چرا کنی تحمل این زمان نمی کنی تو جان فدا به راه شاه انس و جان

کنون به دشت کربلا رسیده آفت خزان به بلبلان گلرخان گلشن بهار من

عابس

حریم شاه انما همه بود والهش نظر نماید طفل؟ که جمله کرده اند فرش

ز بانگ کوس و کرنا قلوب جمله در طپش گرفته نار ابتلا به جسم دادگر ان

شوذب

خوش است جان ما شود در این زمان نثار او

که گردش فلک همی بود به اختیار او

گرفته قوم سنگدل بین او سیار او

از اد تو افتخار جو گزاردت افتخار من

عابس

بیا به آنکه از وفا در این زمین پر بلا

شویم هر دو حالیا هدف به تیر اشقیا

به راه شاه کربلا شویم هر دو سر جدا

خیال خود نما عیان بین دل فگار من

شوذب

بکش حسام خون فشان تو جامه پشت رخش کن

سر دشمن عدوی را کنون ز گرز پخش کن

زمین کربلا کنون ز خون خود بنفش کن

سوار گان تیسل تو بپا دگان دیار من

عابس

الله خدا رضا زتو ای شوذب حزین ای صد هزار بر تو و بر جانت آفرین

من هم خیال بهر وفا بر تو داشتم آری طریق شیوه مردان بود چنین

آنگه کشم حسام نهم روی در جدال جان را کنم سپر بهم تیغ شرکین

شوذب

چون یافتی سعادت دنیا و دین بهم گوته کنم ز قرب امام زمان قدم

از خنجرش تو اون در این باب می ستان

جان را نثار کن به ره شاه ذوالکرم

عابس

بزرگوی وفا اهل ولا را گذری نیست آری سفری نیست که در وی خطری نیست

دنیا که بود مزرعه آخرت ما تا تخم نپاشیم امید ثمری نیست

من خود به دعا خواستم این فیض سعادت

تا خلق نگویند دعا را اثری نیست

شوذب

بیا فدای تو ای عابس نکو کردار رویم در بر سبط محمد مختار

ز علقمه از ستانیم ما پیشوای دین کنیم جان و سر خویش را فدای حسین

عالیس (خطاب به امام حسین ؑ)

السلام ای نور خود در پیش روی تو نفس
السلام ای در دو عالم نیست همتای تو کس
عالیس این شیب دارد سر به خاک آستان
بهر رخصت بهر شما آ بر جنابت ملتمس
اذن خیلم ده تو شما آ تا در این میدان کنین
تا به بحر خون بریزم دشمنانت را چو خس

امام حسین ؑ

السلام ای عالیس مرتضی تمکین نفس
السلام ای آنکه بنود در جهان مثل تو کس
چیست مقصود خجالت این زمان با من بگو
گو روا دارم که تا باشد مرا جانی نفس

عالیس

مرا بر عمر خود دان اعتباری نیست ای سرور
که بنمایم توقف ای شهنشاه ملک لشکر
به غیر از آنکه در پایت الا ای خسرو خوبان
بریزم خون فشانم جان ندارم چاره دیگر
برآرم سر ز خجلت ای شهنشاه نکو منظر ؟
سری افکنده در پیش از خجالت شرمسارم کی

امام حسین ؑ

حق ز تو باشد رضا ای عالیس محزون زار
می نمایی اذن جنگ از من طلب در کارزار

نیست از جان دادنت در راه من ای دل نگار
گو نمایی جان خود را اندر این وادی نثار
نیک کی زیبد که غلطی افتدم اندر خاک و خون
بگویت صد پاره از خنجر کنند قوم شرار

عالیس

عالیس فدای تربتت ای پور بوتراب
از بهر بیکسی تو من گشته ام کباب
فلان تو ز سوز عطش کرده اند غش
افتاده اند اهل حریت در اضطراب
خونش بریزند آنکه تا به تن من بود حیات
خون ریزم از برای تو در چشم چون صحاب

امام حسین ؑ

باشد خدا رضا ز تو ای عالیس نگار
یاری کنی به من ز وفا وقت کارزار
لیکن تحمل کن در این لحظه یاد ران
رو آورند حاجب حرب مخالفان
لیکن صبر تا رود دیگری سوی کارزار
باشد رضایت من اجابت دل نگار

عالیس

بده تو اذن به ما ای امام بی یاور

شنوذب

بده تو اذن به ما ای غریب بی یاور

بده تو اذن که گردیم ما فدای شما

شویم شهید ز جور مخالفان دغا

تو را به جان علی اکبر ای سرور

تو را به جان علی اصغر ای ستوده سیر

عابس

قسم دهیم شمارا بحضرت عباس
تورا به اهل حریم غریب عابس خویش
بده تو اذن جهاد ای شفیع روز جزا
بپیش روی تو ای نور چشم پیغمبر
شهید راه تو گردیم ما ایا مولا
تورا قسم بسر جدت ای شه مظلوم
بباید آنکه به راه تو ما شهید شویم
چه دست ماست بدامان تو ایا سرور
بده تو اذن بما هر دو از ره احسان

امام حسین (ع)

عابس بمن تو نالهٔ دلخون و شور و شین
من پیر و سالخورده بمانم به روزگار
برگرد سوی منزل ایا عابس غریب نزار

شوذب

بجان تاسم داماد آن خلاصهٔ نابس
دلی الم زده ما بر آور از تویش
رویم کشته شویم از جفای قوم دغا
شویم شهید ز جور گروه بداختر
که جان خویش سپاریم ما به راه شما
مکن تو غم زدگان را ز خویش بیهره
زهر خویش در ایام ما امید شویم
بحق باب کبارت کشندهٔ خیبر
رویم کشته شویم از جفای قوم دغا

امام حسین (ع)

از هر جوان شماری سلطان عالمین
اگر شهید گردد و عابس نامدار
با شوذب غلام که رفت از دلم قرار

عابس

ز هیکلی تو گردیان صف بالا
برابری بود این آورد صف محشر
بحق جد و پدر مادر و برادر خویش

امام حسین (ع)

تو چون که عازم رزمی به جنگ قوم دغا
خدا بود ز تو راضی و مادرم زهرا
خدای هر دو جهان یار و یاورت باشد

شوذب

ایا امام زمان نور چشم پیغمبر
غلام عابس محزون اگر که یار تو نیست
ز التفات بمن داری ای شه والا

امام حسین (ع)

بیا بنزد من ای شوذب وفادارم
کنون که بر سرت آهنگ جنگ بد خواهست

شوذب

الاهی شکر ای قیوم دانا

شنو تو عرض مرا با حسین به دیده تر
مگر ز خون سیه لایق نثار تو نیست
مرا مرخص میدان کارزار نما

که من ز روی شما آبجا لتی دارم
برو بخلد که جدم دو چشم در راه است

دو صد شکر تو ای حی توانا

شدم من در ره فرزند حمید(ع) یکی از خادمان آن کو مز

عالیس (با خود سخن گوید :)

نشین کودم ای عالیس سیه ریش بکن گریه بر نوجوانی خویش

تو ای عالیس از دلی پر کدر خروش بنال و کفن بر تن خود بپوش

ندارد وفای جهان اعتبار کفن پوش گشتم روم کارزار

جوانان شما گر به فصل بهار شما را گر افتد به قرم گذار

بکارید بر قرم ای دوستان گل و لاله و سنبل و ارغوان

ز جور تو ای نیلگون آسمان کفن پوش شد عالیس نوجوان

(کفن بر دارد گوید)

ای کفن ای همدم یوم الحساب ای کفن ای مونس من در تراب

چونکه افتد پیکرم اندر زمین یاریم بنما تو در میدان کین

ماه پیرم چو کند پر سرم سایه پنهان پیکرم از مادرم

گر به بیند پاره پاره جسم من جان سپارد آن حزین ممتحن

سر و قدم چونکه افتد روی خاک سینه ام از تیر گردد چاک چاک

چون هدف گردم به تیر اشقیا حافظم شو در زمین کربلا

(شمشیر بردارد گوید :)

ای حسام ای تیغ آتشبار من ای خزان بر خرمن کفار من

یاریم کن تیغ اندر روز کین سرخ رویم کن ز تیغ مشرکین

ای حسام ای تیغ عشق افروز من ای شرارت نار اعدا سوز من

الغرض کن یاریم در کارزار تا نوشم بر خرمن اعدا شرار

(کفن پوشد و خطاب به شوذب گوید :)

ای غلام ای رخت آئینه جان بسم الله

بهر جان بازی سلطان جهان بسم الله

گر تو داری سر یاری حسین بن علی(ع)

سوی این معرکه بر جنگ خسان بسم الله

گر شفاعت ز محمد(ص) تو به محشر داری

خواهی از آتش دوزخ تو امان بسم الله

شوذب

عالیس ای فخر زنان شیر زنان بسم الله بهر جانبازی سلطان جهان بسم الله

من غلام توام ای خواجه و ثابت قدمم برقرارم به همان شرط بیان بسم الله

عالبس (به همراهان خطاب کرده گوید:)

دلیران این فرقهٔ کافرکین — امیران این قوم بیدین زین

بجستید آب از چه بر روی او — شتابید از هر طرف سوی او

همه اهل بیتش ز کودک تا شش — زبی آبی هردم نمایند غش

ابن سعد

ای یلان ایستاده اندر چه برو نام آوری

جنگ جوئی، فتنه سازی، در نظر پرآوری

چون پلنگ اندر جدال و چون نهنگ اندر شنا

می خراند همچو طاووس و رود چون شتر

زود بشتابید، از او پرسید از نام و نشان

از عرب یا از عجم باشد کدامین کشوری

شمر

ای جوان از صولت افتاده بودل در شرر — گیستی کز صولت آتش فتد بر خشک و تر

از نهیب گرزه بر گردان شیر افکن فتد — از شرار تیغ تو شیران فرا گیرد سپر

کن بیان نام و نشان خویش را تو آشکار — از عرب یا از عجم هستی بگو از چه گهر

عالبس

شنو ابن سعد لعین خسان — نگویم جز حقی ز نام و نشان

منم عالبس شیب از چاکران — حسین علی را بدم از یاوران

بروی حسین آب رابسته اید — شکستید از کین دل کودکان

به محشر سیه باد روی شما — به دوزخ نمایید گیرمکان

شمر

ای میرسپه آنکه با ما بسر جنگ است — از صولت او طارم افلاک دورنگ است

این عالبس شیب است که در مردی و شوکت

همتاش نه در روم نه در جمله زنگ است

گر دست بصمصام گیرد به گه رزم — در کوه پلنگ است و به دریا چو نهنگ است

ابن سعد

بلی عالبس بود این شیر نر ای جملهٔ لشکر

که در مردی او نبود در این ملک و در این کشور

سرگردان ایران تا ز روم و چین و ترکستان

کجا رستم سنان بیژن کجا خاقان کمر قیصر

علاجش کی توان کردن مگر یکباره از هر سو

بر او بازو گشائید از سنان و نیزه و خنجر

اگر از پا درآوردید عالبس را در این میدان — دهد ابن زیاد دون بهر یک خلعت دگر

شمر

دلیران لشکر همه سر بسر — بغیرید بر قتل عابس کمر

برآرید از طبل و نی هم خروش — دل جنگ جویان برآید بجوش

عابس

علیّا علیّا علیّا علی — دل دیو از نور تو منجلی

مدد کن به عابس در این رزمگاه — که آتش نمایم من اعدا تباه

مدد ده به من ای شه خاور و نمین — که جان را کنم من فدای حسین (ع)

شوذب

علیّا علیّا علیّا علی — برم نام پاکت به صد منجلی

بیاری فرزند تو باشتاب — مدد ده به من این زمان ای جناب

تو هستی ای نور یزدان پاک — که گردد حسینت ز کین چاک چاک

اگر چه نیم قابل کوی او — دو صد جان فدای یکی موی او

ابن السعد

کنون به عابس ای کسبه — کشید تیر کینه؟

کروهی از کمین او — روید در کمین او

همه به قصد قتل او — پیاده؟ کواره؟

رسید چوب و تیر کین — ز گوزهای آهنین

همه سپاه شر کین — زنیدش از کنارها

عابس

چه شد بر شما ای سپاه شرار — چه رو به نمودید یکسر فرار

یکی من نیم بیش ای کافران — شما صد هزارید همچون زنان

ز مردی نهادید رو در عقب — نکندید خود را به تاب و تعب

شمر

ای جماعت بار دیگر سنگ بارانش کنید

از نی و شمشیر و تیغ و تیر بی جانش کنید

شوذب (بعد از جنگ افتاده و گوید)

تو آقای زارم بیا بر سرم — ز تیغ ستم پاره شد پیکرم

بیا بر سرم خواجهٔ با وفا — که دورم ز تو گرفته گروه دغا

عابس

آمد صدای شوذب محزون به گوش من — یکباره برده طاقت و آرام و هوش من

گوئی که سرنگون شده شوذب ز صدر زین — قدم خمیده رفت به گردون خروش من

شوذب

بهرم بیا تو آقا ز چه از نظر نهانی — نموده ام به تو من بد انمک حرامی

عابس

کس از این ملک ندارد که تو ای غلام داری — دل ریش عاشقان را نمکی تمام داری

تو برو بنزد احمد که من اندک از قفایت — رسم این زمان که برلف زنعلی تمام داری

شوذب

یا حسین ای پادشاه شافع روز جزا — بین که اقدام در اندیدم من به پیش

جان خود کردم نثارت من در اندیدم یا حسین — می روم دیگر خوشت جد کاربت یا حسین

عابس

خدایا برفت از سرم عقل و هوش — صدای غلام نیاید بگوش

کنم کسی در عرصهٔ کارزار — که پیدا کنم جلوه آن نامدار

شوذب

برسرم زودی تو ای آقا بیا

من اسیر لشکر کفار شدم

من گرفتارم باین قوم خسیث

کعب نی آقا مرا برسر زنند

دست من بسته شود بر این رسن

کو فتان سازند سرم از تن جدا

عابس

آمدم لبیک ای نیکو لقا

ای خدا من بیکس و بی یاورم

یاد آور از شهنشاه شهید

بروم دیگر مباور تو گزند

از سکینه یاد کن با صد حزن

در کجائی ای غلام بادفا

شوذب

چون کبوتر او فتادم در قفس

نوجه نیکو لقا زودی بیا

در دم مردن بیا تو بر سرم

وقت مردن کس نبندد چشم من

وقت مردن کی دهد یک قطره آب

سوی قبله کی کشد پای مرا

برسرم آقا بیا با شور و شین

رفتم ای آقا سوی باغ جنان

شعر

گو شهادت که سر از تنت جدا سازم — سنان سر و تنت طرح دوری اندازم

شوذب

گوئی عابس ایا خواجه وفا دارم — به وقت مرگ به راحت دو چشم تر دارم

روم ز شوق کنون جانب رسول الله — اقول و اشهد ان لا الله الی الله

عابس

خداوندا ز سرم شد عقل و هوشم — صدای شوذبم ناید بگوشم

عابس

غیر تو دیگر ندارم هیچکس

بار دیگر تو برآور یک صدا

از غمت شوذب بدان دیده ترم

خود ببند چشم خودت با صد محن

تشنه لب شوذب سوی جنت شتاب

خود بکش پایت به قبله از وفا

جان خود کردی به قربان حسین

غم مخور من هم شتابم این زمان

غلام بادفا رفتی ز دستم — من از هجر تو اندر خون نشستم
ندیدم کی بگشتی تو پنهان — برآور یک صدا ای راحت جان
من اینجا جنگ دارم با سپاهی — ندارم جز خدا پشت و پناهی
تن تنها میان لشکر کینم — برآور یک صدا ای مه جبینم

(بالای نعش شوذب آمده گوید)

بیا شوذب به بندم چشم آیت — کشم بر کوی قبله دست و پایت
نباشد بالشی بهر فریبان — بجای متکا جز خاک میدان

(نعش را بردارد و گوید:)

کشم هدیش کنون نعش شوذب انکار — کنم مقاتله با این گروه ظلم شعار
مباد آنکه گلد کوب مرکبان گردد — که پایمال ز سُم می نمان گردد

(نعش را گذاری گذارد)

شعر

ندارد کسی عالس جنگ جو — بدین اسلحه جنگ او کی رود
اگر جان شیرین تو داری صلاح — با این اسلحه جنگ با ما مخواه

عالس (در حال بیرون آوردن لباس خود گوید)

بچشم ای لعین ستمگر به چشم — به چشم ای حجاجی کافر به چشم
سری کاید به کوی حسین شه شهان — کله خود اورا نیاید به کار
تنی کش زنده در گیهان است — کجا لایق کوی قربان است

لباسی نیالوده در خون من — نزیبد مگر بهر قیت کفن
الف وار بی نقطه وستیم — در آیم در این جنگ بی خوف و بیم
چو جان می فشانم چه کارم سلاح — به راه حسین خون من شد مباح

شعر

ایا طالبان وقت فرصت گذشت — بکوشید کز دست قدرت گذشت
ندارد چو عالس سلاح نبرد — توانش گرفتن به یک زخم مرد
برهنه ایا نوجوان دلیر — بکن جنگ با این گروه شریر

عالس

زخم آی کماری ای کمتر زنان — بهر من هی دیر شد هی زود زن
تا بیاید بر سرم جانان من — تا بیاید به پایش جان من
ای لعینان زخم پی در پی زنید — تیر جای تیر فی بر فی زنید
تا پر از تیر و پر از پیکان شوم — در هوای شاه دین قربان شوم

(جنگ کنده گوید:)

سرم را شکسته ای کوفیان — ز دستم بگیرید گرز گران
ندارید شرم از خدا و رسول — کنم نسلتان قطع قوم جهول

(بیفتد و خواند)

حسین ای فروزان شمع هدا — توانم زنی شد تمام زپا

امام حسین (ع)

آدم عالمی به بالین سرت — من فدای زخم کاری پسرت

حق تو را راضی ز تو ای نوجوان — گشته ای مقبول خلاق جهان

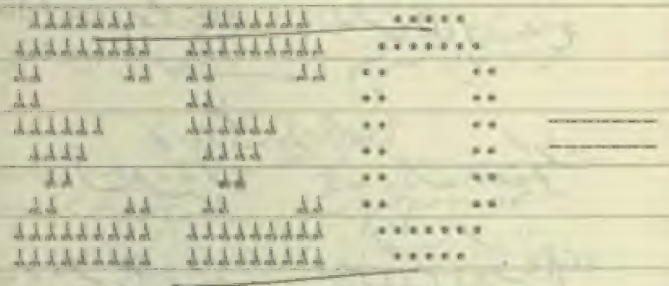

عالمی

یا حسین ای نور چشم مصطفی (ص) — این زمان آمد ز من لشکر رها

امام حسین

خدا تو را ز تو راضی ایا جوان دلیر — که گشته گشته ای انصرف نیزه و تیغ

روی لب تشنه جانان ای جوان خوش منظر — نوش آب تو از دست ساقی کوثر

بسوی قبولش دست وبایت ای عالمی — به غیر شاه شهیدان نباشدت مولی

عالمی

بدم ز شوق گوی جانب رسول الله — اولی و اشهدو ان لا اله الا الله

پایان تعزیه

بند	بیت	تعداد نفر
۱۰۰	۳۵۰	۸

نسخه خوانان

امام حسین (ع) - زینب - فاطمه دختر امام حسین - سکینه - عالمی - شوذب - ابن سعد - شمر (۸ نفر)

فرومایه عالمی — طشت تهمتن آب بهمان فرات - کفن - سلاح رزم

۱ ۲

- لباس تعزیه خوانان برای هر یک مطابق نسخه ای که دارند. - صندلی - فرش ۵ تخته

- طبل و شیپور و نی - کلاه خود و نیزه و چکمه و علم و سپر و آلات تعزیه و انواع - اسب - ادویه

این مجلس بخط ملا رضا گردی نواره ای بوده و نوشته آقای علی نوروزی سروده سید مصطفی کاشانی مشهور به میرزا آقای علیرضا علی نواره ای از آن را تهیه نموده و به اینجانب مرحمت فرموده اند. با تشکر اصلاحی در روز آخر شوال المکرم ۱۴۱۲ برابر ۱۳ اردیبهشت ۱۳۷۱

در آبادی زفره کوهپایه اصفهان نوشتم

محمد حسن رجائی زفره ای

۱۳ / ۲ / ۱۳۷۱

| | | |

شیخ عبدالحسین مسجد تقی

مجلس عروسی امام حسن عسکری (ع) و تولد با سعادت
امام زمان حجت بن الحسن صلوات الله علیه

مجلس عزاداری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و تولد با سعادت
امام زمان حجة بن الحسن صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین

تنظیم و سرایندگان

حضرت مستطاب علم الاعلام قدوة الاسلام شیخ عبدالحسین تهرانی نبیل

آهنگ زنند

نسبی و التعلیم و دلشاد بزرگ آقای آقا سید محمود عمادی نوه دختری

نوازنده

آقای حاج سید احمد کتابچی مدیر کنزرواتوری اسلامیه

دی حجه ۱۳۶۹

تصدیر :

مرا انجام خدا ابتدای گفتار است پس از نعت محمد لب گهربار است

محمدی کز زمین طفیل او افلاک قرارگاه نبوت مدار رسالت است

علی و آل علی تا بحضرت حجة وجودشان همه آفاق را گلزار است

شروع می کنم این مجلسی که قصه آن تمام شرح مضامین و نفس اخبار است

ز سوگ و شرح قضایای حضرت نرجس که مادر ولی عصر آل سوگوار است

دهید گوش بیابید اصل او تفصیل ز جلد سیزدهم از عجایب الانوار است

قدیر :

مراد طایع سلیم از سخن گهربار است به صفحه نوک قلم همچو نی شکربار است

سلام الهدی موعود حجة بن حسن چو طوطیان شکرخای گرم گفتار است

تمام مستعین بر صاحب مجلس — ادب نگاه دارید چون سزاوار است

ایدهوست راز صاحب الزمان هورا — رسد جزا که عطایش جزیل و بسیار است

ملکیه :

مرا که لطف خداوند یاور و یار است — غلام طالع سعدم مراد در کار است

ملکه بنت یشوعا نژاده قیصر — منم که جد من امروز مملکت دار است

نسب بحضرت مشعون برم که آن حضرت — وصی حضرت عیسی به حکم دادار است

قیصر :

ای وزیر نیک سیرت غم به پایان آمده — موسم عیش و نشاط پادشاهان آمده

شد ملیکه سیزده سال و چو ماه چارده — بر جمال و کمال آن ماه تابان آمده

هست او خود برادر زاده من نامزد — شو تهیا حین وصل خود غلامان آمده

وزیر :

ای دبیر درگاه تو فغفور دربان آمده — بهر خدمتکاریت صد مثل خاقان آمده

آری ای موسم عیش است هنگام طرب — رایت کعبه است زهره پای کوبان آمده

هم ملیکه گشت قابل هم برادر زاده است — هر دو را دور طفولیت به پایان آمده

از تو دستور العمل خدمتگذاری از وزیر — هر وزیری آن کند کز شاه فرمان آمده

قیصر :

گو وزیر به بندد شهر را آیین — تمام خلق بپوشند جامه رنگین

بخوان به مجلس ما مطرب و نوازنده — بیار چند نفر شاهدان مه آیین

سران لشکر ما را که مقصد نزدند — بزرگ زاده و جنگ آزما و نامورند

طلب نمای تو سیصد نفر مروج دین — کشیش و عالم و ذریه حواریین

بیاورند تمامی سما حف انجیل — که تا سرود بخوانند جمله با تعجیل

که در هبوط زحل هم وبال نحسین است — زجای خیز زمان قران سعدین است

وزیر :

مردم روم جمله سر تا سر — باشید زینت و زیور

قصر و دربار و ساحت ایوان — همه بندید زینت الوان

جلوه بر کاخ سلطنت بدهید — تخت چل پایه را به صدر نهید

از بزرگان چهار هزار نفر — هفتصد تن امیر جنگ آور

علمای کنیش سیصد تن — خواسته در حضور شاه زمن

بهر جشن عروسی سلطان — همه آیید خرم و خندان

کشیش :

علمای کنیش ترسا همه با کتاب انجیل — سوی بارگاه قیصر بنهید رو به تعجیل

شده ملت نصارا همه دودمان خلافت — تویی آن که نقش شاهی زده آسمان به نامت

بسلام عام شاهی همه دست آبدارک — به توان سرود شادی بکند خدا مبارک

به اذن تا که آید پسر برادر تو — به فراز تخت شاهی برود برای تو

قیصر :

فضلای کنیش ترسا علمای دین عیسی — به شماست افتخار همه ملت نصارا

همه بر سریر عزت بخورش نشیند در شمایل آسیا همه پاسبان دین

گوای وزیر آید پسر برادرش به فراز تخت عشرت برود برابرش

وزیر:

پسر برادرشه تو عزیز دودمانی به حضور شه روان شو به سرور و شادمان

کشیش:

به برهمن وکلیسا به قرب چلیپا به تو عشرت وطروبی بود مبارک و میمن

وزیر:

قدمی نمای رنجه سرو جان من ندایت به حضور جویش خوانده عموی برادرانه

کشیش

به برهمن وکلیسا ... (الخ)

وزیر:

علماء کیش ترسا سرکل نهاده انجیل همگی سرود خوانند به مبارکی و میمن

کشیش

به برهمن وکلیسا ...

وزیر:

پسر برادرشه تو بوس دست عمو بنشین به تخت شاهی ز شعف برادرانه

داماد اول:

عموی شهنشاه روم السلام سر افراز این مرز و بوم السلام

اب و این و روح القدس یار تو چلیپای اعظم نگهدار تو

به پاپوس اقدس رسیدم عمو صلاح آنچه دانی به یار انگبو

نیمه:

ملک السلام ای گل گلشنم تویی عیش دیده روشنم

مبارک تورا باد عیش و سرور گوارا تورا تشنه بزم و سور

لبوزان به مجمر توای خادم عود کشیشان بخوانید بر سرود

کشیش:

اقانیم ثلاثه کنند عیشت مبارک چلیپا در زمانه کنند عیشت مبارک

تصور وزیر (خود را)

اقانیم ثلاثه کنند عیشت مبارک چلیپا در زمانه کنند عیشت مبارک

خدای ما مسیحا که فرزند خداست به ما روح القدس نیز خدای کومین است

نوشته غضب:

نه باد ابر دانت ای کشیش کز لحن آب این بیانت ای کشیش

کی مسیح الله کرد این ادعا او نبی باشد نه فرزند خدا

حضرت روح القدس باشد ملک هست عیسی بنده حق لا بشک

ذات پاک کبریا کی یابد او منزه زین تصورها بود

وعظه در دین مسیحا کرده اید ذات حق را در غضب آورده اید

نیمه گذشته نیست قابل ای پسر از ملایک تا نگردد او بهره ور

می نیارم تحت اورا واژگون تا نماید این خیال از سر بدون

داماد اول (از روی تخت افتاده بزمین):

ز روی تخت افتادم چه بود باعث خروش فتاد رعشه به جانم ز می روم از هوش

کشیش :

آه از مصیبتی این نامراد — حرمت دین مسیحا شده برباد
خاج اعظم سرنگون شده بر زمین — واثر گون گشته صلیب از این
زین اثر ترسم نماند در جهان — بعد از این از کیش ترسایی نشان

تیمور

کشیشان این چه شور با اثر بود — حواله بخت زشت این پسر بود

در یغا شه غزا دامادی او — شکست این ماشه شادی او

به دفع این نحوست چیست تدبیر — باید کرد در این کار تاخیر

تیمور :

زود تر رفع نحوست را کنید — حرمتی بر دین و دولت دهید

کشیش :

برادر دگرش را اگر کنی داماد — رود نحوست اقبال اولین برباد

تیمور :

وزیر تخت چهل پایه باز بر پا کن — اساس عیش و عروسی ز نو مهیا کن
پسر برادر کوچکتر مرا آور — بده تو جا به مقام برادر اکبر
به دفع شومی او این پسر شود داماد — رود نحوست اقبال اولین برباد

وزیر : (خطاب به داماد دوم)

پسر برادر شه تو بیا به خانه شاد — بنشین بر تخت عزت که تویی داماد

داماد دوم :

چه قدر بی ادب و بی حیا و بی دینید — چقدر در پی تخریب دین آیینید
هنوز مرده اول نرفته است به خاک — اگر چه عیش و خوشی است مردم بی باک
کنم دوباره نگون تخت شادمانی را — کنم دوباره غزا عیش و کامرانی را

تیمور :

فغان و آه که در این میان نبود غزا — چه کرده ایم که اینطور بد کشیم سزا
بهم بزنید نشاط و بهم زنید سرور — روم به منزل خود همچو مرده اندر گور

ملکه :

به به چه خوش خلاص ز کید زمان شدم — از شر پسر عم خود در امان شدم
شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا — بر منتهای مطلب خود کامران شدم
مردند هر دو من شدم از این بلا خلاص — آزاد از این دو غائله ناگهان شدم
دایه مرا ببر بسوی قصر بارگاه — مائل به استراحتی اندر زمان شدم

دایه :

بهر چه ای ملکه تبسم کنان شدی — شادی کنان خلاف همه دوستان شدی
شاه و وزیر جمله غزا دارد در غمند — روز غزا ز بهر چه تو شادمان شدی

ملکه :

دایه مساز سرزنش من آشکار — اکنون قلب خود به تو گویم نهفته دار
راضی دلم نبود به عشرت از آن که بود — بیزار قلبم از دو پسر عم ناکجار
خوبان از آن شدم که شدم از بلا خلاص — تنگست غنچه لب سخن دور از اختیار

آنکه زانش خواب بگسسته کنم — برده از خواب خلایق دیو و دد مرا

دایه:

من هم ملکم چون تو از این هر دو ناچار — بیزار بودم و نخورم من ننگ

شکر خدا شد زایم ناامید — رستی ز همسری دو بد فعل ناهنجار

آنکه بر خواب تو آموده دل بخواب — جبرئیل آمد به پیغمبری او را مشکو

(خواب دیدن ملکه پیغمبر را با ابنیا)

جبرئیل:

البشاره البشاره یا امین — شد نزول رحمة للعالمین

حوریان و قدسیان از هر طرف — صف بندید از بسیار و از امین

آید اندر قصر قیصر با شعف — احمد محمود ختم المرسلین

برگشاید از پی صلوات لب — ای گروه مؤمنین و مرسلین

پیغمبر:

جبرئیلا چونکه شادی و سرور حسنی است — مصطفی را بایسته جاوید و جشن قومی است

تو روانه شو بسوی حضرت عیسی به لوب — خوشش بر او بگو که ساعت تغییر ملت است

کن تو دعوت پس از او وارث او شمعون را — همره آرند بگو جمع حواریون را

جبرئیل:

یا مسیح الدعوت کرده ختم انبیا — از تو و قرآن که منشور است شمعون الصفا

با حواریون به قصر قیصر روی برید — تا شرف خدمت پیغمبر خاتم کنید

عیسی:

عیسی:

مرحبا جبریل آوردی به ما پیغام دوست — میکنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

ای وصی من بیا همراه شمعون الصفا — با تو بنمودم براحت و لطف عام دوست

ای حواریون مهیا شوید الصفا — چون کبوتر پر زنان گردید گرد بام دوست

شمعون الصفا:

بر چشم ای رخت آینه رخسار دوست — چون تو ما هستیم مشتاق دیدار دوست

کرده چون یار ما احمد دعوت اندر بزم خویش

روبه ره آریم تا گردیم برخوردار دوست

عیسی:

السلام ای چرخ گردون قبه خرگاه تو — جان و سر عیسی بن مریم بیدقه در راه تو

جارت عیسی و یاران تو شمعون الصفا — با حواریون هم هستیم دولتخواه تو

بعضی:

ای مسیح الوعد ازمن بوی راه تو — داشتم من چشم لطف این تحفه اندر راه تو

با حواریون و شمعون الصفا خوش آمدی — می نشین ای چرخ گردون قبه خرگاه تو

عیسی:

با محمد کار خدمت با مسیح الدعوت — حضرت را کار بر این خادم درگاه است

پیغمبر:

بر سر آنم گرم زدست برآید — دست به کاری زنم که غصه سر آید

وصل رحم با تو خواستم بنمایم — کز دو ملک اشکار یک ثمر آید

از حسن عسکری و دخت نرجس — مهدی موعود امام منتظر آید

از تو شرم حال خواستگار ملیکه — تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

عیسی:

زین شرف عیسی مدام منتخر آید — هیچ طلبات اگر قبول در آید
حضرت شمعون رسان عرض محمد (ص) — شکر قبول آنچه را که در نظر آید

شمعون الصفا:

ای ز طفیلیت وجود بوالبشر آید — تاج شرف از تو بنده را بسر آید
فخر کنم زین سوا صلت به دو عالم — دختر من گر قبول این پسر آید
جاریه عسکری ملیکه نکوگر — رفته به مطبخ سراش کارگر آید

جبرئیل:

شکر له کار ما بوکام شد — ابتدا السعد و نکو انجام شد
پای همت نه به پیش ای جبرئیل — لطف حق دانم تو را باشد دلیل
بزم عشرت را بیا زینت بده — صدر مجلس منبر عزت بنه
فرش استبرق در آن مجلس بگستر — جام و در را سر به سر زینت نما

جبرئیل:

ای حوریان جنان از هر طرف صف زنید
در عشرت عسکری کف جمله بر کف زنید

حوری:

کروبیان پر به پر از هر طرف شادمان
جبرئیل: روید با شاهپر این قصر خجسته نشان
در همین بارگه فرش نکو افکنید — پس از قنادیل خلد انجا چراغان کنید

حوری

از طرفای بهشت این قصر زینت دهید — از عبقری حسان فرش نکو افکنید

جبرئیل

این منبر زرنگار در صدر ایوان نهید — از بهر پیغمبران تخت فراوان نهید

حوری

در جنب تخت نبی نهید دو صندلی — از بهر خاصان حق علی و آل علی

جبرئیل:

در جشن آل رسول ای شبیان خادم — دامان ممطر کنید از صلوات و سلام

پیغمبر:

ای محرم سرادق اسرار جبرئیل — بر خیل انبیا و رسل یار جبرئیل
هنگام عیش و شادی آل محمد است — دعوت نما ائمه اطهار جبرئیل
اندر بحر بخوانت شور خدا برد — حافر نمای حیدر کرار جبرئیل
در کربلا برد بسر تربت حسین — او را ز قضیه خبردار جبرئیل
اندر بقیع بوسه بر قبر چار امام — پایی به احترام تو بگذار جبرئیل
بو جعفر و عابد و هم باقر العلوم — هم صادق الائمه کن اخبار جبرئیل
موسی کاظم و تقیم را ز کاظمین — خرسند و دلشاد بر نشان آر جبرئیل
بر ثامن الائمه بطوس این خبر ببر — او را ز ره مهر کن احضار جبرئیل
در سر من رای به علی نقی بگو — آید حضور احمد مختار جبرئیل

جبرئیل:

الصلا ای ائمه اطهار — او صیاء محمد مختار
مرتضی مجتبی حسین شهید — سید العابدین زهد شعار

باقر العلم و جعفر صادق (ع) — موسی کاظم (ع) آن امام کبار

شاه خوبان رضا تقی و نقی — ای مدیران دور لیل و نهار

جملگی را به قصر تقدیر دوم — کرده سالار انبیا احضار

بزم عیشی است منعقد آنجا — کز زمین را از او به پاست قرار

ائمه:

یا دامی الازمه صفا نجیب لک — ای تو لایق وحی بدید آور ملک

زین مژده تو یافت دل و دیده حرمی — روشن شد از پیام تو در دیده مردمک

اینک تمام خدمت ختم رسل رسیم — تا خاکپای او همه بوسیم یک به یک

جبرئیل:

طرقوا طرقوا گروه ملک — طرقوکان چرخ و فلک

طرقوا طرقوا همه حضار — درمجرد ائمه اطهار

ائمه:

سلام ای جد امجد یا محمد (ص) — رسول حق سرمد یا محمد

عزیزانت امامان کبایم — چه فرمائی به فرمان سرگذاریم

پیغمبر:

به نزد من بنشینید نور چشمانم — ز دیدن رخشان تازه میشود جانم

دهید مژده که این بزم عشرت و شادی است

برای عسکری امشب بنای داماد است

خطاب من بتو ای جبرئیل ملک سرشت — بپوش بر پسرم عسکری لباس بهشت

ز فرق تا قدم آن جناب زینت ده — بتارک حسن عمامه شرافت

رو به پیکرش از حلله های جنت پوش — سرود عیش کنان در برم عیش بکوش

جبرئیل:

شما ای حوریان باغ جنت همه زور نمایید — لشماید

دهید آرایش این بزم عشرت رنج از شادی

حوری:

شما ای حوریان با قلب شادان طبقها بر سر آرید

ز جنت جامه های سبز و الوان بقصد شادی بیارید

جبرئیل:

امام عسکری ای شاه خوبان بیا با خاطر شاد

نشین بر تخت عزت همچو شاهان که گیری تو داماد

حوری:

جمال آفتاب هر نظر باد — به این حسن خداداد

ز خوبی روی خوبت خوبتر باد — به وصل جانان جانان ما شاد

جبرئیل:

روای سندس خلد نبت است — عروسا بر قدت ای نیکو سرشت است

بشالت حق نوشته است — نگارش حور رشته است

حوری:

به عمامه استبرق ای شاه — شود جان آفرینت

تو را جبرئیل کمتر عبد درگاه — ز خدام سرایت

جبرئیل:

بگویم عنبر و عود و عبیرت — که هستی جان جانان

بچشم بد نبیند چرخ پیرت — تو باشی شاه شاهان

نرجس :

زجا برخیز ای شاه فلوز همه جان گشته نثارت

بروانشو خدمت جد گلبارت که دارد انتظارت

امام حسن عسکری (ع) :

السلام ای خاتم پیغمبران جد امجد ای رسول انس و جان

من بوسم خاک پای انورت ایستاده بنده آسا در برت

پیغمبر (ص) :

مرحبا ای نور چشم روشنم همچو گل بنشین بروی دامنم

زامر حق خواهم که دلشادت کنم بزم عشرت چیده دامادت کنم

اذن ده ای از تو دین من رواج تا کنم اجرای عقد ازدواج

امام عسکری (ع) :

تو داری اختیار کون و امکان بدست تو بود هم جسم و هم جان

صلاح آن را که دانی آن صلاح است صلاح تو جهانی را فلاح است

پیغمبر (ص) (خطبه خواند :)

حمد خدائی که دور گردون را به دوازده برج گردش سال را به دوازده ماه و بقای دین را به دوازده امام مقرر داشته . این جشن خدا خواسته و این بزم برای آراسته ، منوط است به امر ازدواج یازدهم امام یعنی آفتاب آسمان اسلام - حضرت حسن عسکری - با زهره برج عفت پروری ، ماه فلک عصمت و پاکدامنی - ملیکه مشهور به نرجس دختر یشوعا ذراری حضرت شمعون الصفا وصی و جانشین حضرت عیسی تا آنکه تولد یابد امام دوازدهم مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه

به از این بعثه مراد چیست که جهان گرفته قرار از این

که زهی جمیده مواصلت که از او بپاست بنای دین

ملیکه (از خواب برخواسته به اطراف نگاه کرده و گوید)

ای دوستان چه خوابی است دیدم من آشکارا

کز عشق کرده مجنون این زار بیقرارا

این عسکری که بوده دل از کفم ربوده

دل میرود ز دستم صاحبدلان خدارا

دایه :

ای نور چشم احباب بهر چه جستی از خواب

ریزی ز دیدگان آب چون سیل کوهسارا

از چیست رنگ رخت زرد و پریده

بر تو چه رسیده بگو تو آشکارا

ملیکه :

ای دل افکار و غمت از دلم تو برداری بر حال خویش گذاری این زار مبتلا را

دایه تا کی کنارم از این شراره دانم که نیست چاره این درد بیدوا را

دایه :

بی تابی تو از چیست اشکت ز دیده جاری است

حالت چرا به جانیست ده شرح ماجرا را

ز این ناله و نوا زار گردیده ای تو بیمار

از تو کند خدا دور درد و غم و بلا را

ملیکه :

دایه جان بر دلم قراری نیست به غم هیچ همدمی نیست

تب گرفته است چاره بندترا — چاره‌اش غیر آه و زاری نیست
میدهی پند من که ناله مکن — بخدا ناله اختیاری نیست

دایه:

ای ز مانند تو نگاری نیست — خوشتر از روی تو بهاری نیست
خبر از حال تو دهم شه را — که تو را تاب برد باری نیست

(و خطاب به تصویر گوید)

ای شه تاجدار کشور روم — ای که ما را تو تاجداری نیست
شده اشک غم ملیکه جاری — کار او غیر بیقراری نیست
گل رویش چو ارغوان شده زرد — قد او را اگر عیاری نیست
گر نیایی طبیب بر سر او — گر از او امیدواری نیست

تصویر:

آه زد این قصه بر جانم شرر — سوخت بیچاره توان از این خبر
ای طبیب خانهٔ دربار شاه — وی طبیبان جلیس بارگاه
دختر فرزند من گشته مریض — زاده دلبند من گشته مریض
همره من رو نهید اندر حرم — اندپی درمان درد دخترم

طبیب:

بر دیده منت ای شاه دیهیم — آیم بهره من با طبیبان
شاه نیز ما تا همره آیم — در خدمت شاه هشتند یاران

تصویر:

ای دختر من ای ماه تابان — بر روی چو تو گل نشگفت ای چشمان
دردت چه باشد ای نور دیده — بهر چه ای گل رنگت پریده

درد دل را کن آشکارا — عیسی ناید دوا این بلا را

ملیکه:

درد دلم را نبود شماره — دانم ندارد این درد چاره
باشد طبیبم عیسی بن مریم — شاید رهاند من را از این غم

تصویر:

پای گذارید پیش ای طبیبان — این درد او را مسازید درمان

طبیب:

ای ای این درد دارد چه طغیان — نبضش چو سیماب باشد خرامان
از شدت تب آشفته حالش — پژمرده چون گل ماه جمالش
درمان این درد از من نیاید — رحمی خداوند بر او نماید

تصویر — طبیب

گو طبیب بیمار را تجربت از چیست — دان که علت او قابل مداوا نیست
کس مداوا او را غیر جان من است — علاج درد وی افزون تر از توان من است
تو را ز مال جهان بی نیاز گردانم — لکن چه چاره علاجی بر او نمیدانم
کس علاج درجان من است این دختر — علاج او نبود ممکن تا بشر
تمای همتی این درد را مداوا کن — علاج علت او از خدا تمنا کن
پس از ملیکه مرا زندگی گوارا نیست — طبیب او بجز از حضرت مسیحا نیست
برو طبیب که تا اویس نشستم از دنیا — برو ز حضرت مریم نمای استشفا

تصویر:

ای راحت جان شه ملیکه — ای غیرت لعبتان ملیکه

ای قوت قلب و توانای من — بگذار بیرت به زانوی من
گیتی ی لب و نما تکلم — ای غنچه گل نما تبسم

ملیکه :

ای جد من ای شهنشه روم — کس از در تو نرفته محروم
هرچند کین فکار و زارم — امید به زندگی ندارم
صعبتی مرض بدانم هرچند — نومید نباشم از خداوند
چون دفع بلا کند تصدق — امید شفا بود تصدق
کن مرحمتی به زیردستان — بگشا در دوستان و زندان
برخیز دگر ز ظلم و کین کن — آزاد اسرای مسلمین کن
آنها چو رهائی شوند از بند — بر بنده شفا دهد خداوند

قیصر :

خطاب من به تو بادای دزیرا تدبیر — گشاد از حلق اسیران مسلمین زنجیر
برو گشای زرحمت تو باب زندان را — رها نما تو ز زندان همه اسیران را
که تا مرفیه ما را خدا شفا بخشد — ملیکه بانوی ما را خدا بما بخشد

وزیر :

ای اسیران مسلمانان تمام — ای گرفتاران در زندان تمام
بر شما احسان نموده شاه روم — کرده بر زندانیان عفو عموم
جمله را فرمود از زندان رها — دختر او را کنید از جان دعا
مر شما را عفو فرمود از وفا — تا خدا بردخترش بخشد شفا

اسیران زندانی :

خداوندا به قرب وجاه احمد (ص) — به ختم انبیا یعنی محمد (ص)
برین شاه رومی راشاده — رهائی دخترش را از بلاده

وزیر :

به فرمانت ای شاه با تمکن و شان — رها کردم از بند زندانیان
چو گشتند از بند و زندان رها — نمودند از روی رغبت دعا

قیصر :

ملیکه جان شود جان افزایت — شده حاصل تمام رعایت
رها کردم اسیران را ز زندان — زبستر خیز و چون گل باش خندان

ملیکه

نمی مژده به تن رسید جانم — آمد ز شعف به تن توانم
کز این مرهم خدا شفا داد — گشتم ز بلای مردن آزاد
بهبود چو یافت حال زارم — گویا به طعام میل دارم
ای دایه ز جای کن فنایی — آور ز برای من طعامی

دایه :

مد شکر کنم گشودی ای گل — بستان تو غذا نما تناول

ملیکه :

شد صرف چو دایه جان غذایم — بستر تو بگفن از برایم
از ضعف به جسم نیست تابم — خواهم که دقیقه ای بخوابم

ملیکه:

بی بی تن و جان من فدایت — یک لحظه ای همه راحت

چندی است که تو نکرده ای خواب — کن راحت ایا ستوده آداب

ملیکه:

از این کوشش که بر سر دارم امشب — به امید وصال یارم امشب

بخوابم کاش در خوابش ببینم — زبخت و طالع بیدارم امشب

(بخوابد)

ناظمه زهرا (س): (بطرف بستر ملیکه برود و خواند)

منم خیرالنساء زهرا که ماه مشرقین باشم — منم صدیقه کبری که فخر نشاتین باشم

منم زهرای مرضیه منم حوراء انسیه — بتول طاهره بنت رسول عالمین باشم

خدارا مظهر نبی را نصفه الطهر — علی را همدم و همسر که ام السیدین باشم

به وجد و شادمانی تا به قصر قیصر روی — به دیدار عروس خود روان با حورعین باشم

مریم (بطرف بستر ملیکه برود و بخواند)

منم مریم یگانه دختر فرخنده عمران — منم آن زن که صدیقه خدایم گفته در قرآن

منم آن زن که بر من می شده روح القدس نازل — بشارتها مرا میداد از فرزند رحمان

منم آن زن که بی شوهر بزادم حضرت عیسی — فضیلت بر زنان زین فخر دادم خالق اکبر

به این فخر و فضیلت آگه دارم ای کشم منت — کنیز فاطمه باشم نماید گر قبول ایزد

ملیکه خیز از روی ادب مهمان تو ای من — تو را خاتون محشر بهتر زنها بود مهمان

ملیکه — مریم

که باشی ای زن فرخنده با این طلعت انور — منم مریم که هستم مادر عیسای پیغمبر

بزن (زنان) تو کیی و خانه قیصر — کنیزانت همه بهر تو حاضر گشته ای دختر

بیایت بوسم ای مادر پیغمبر عالی — رخت بوسم که مادر پوشه دنیا و عقبایی

تو هستی مادر عیسی که خاتون زنانستی — تو داری فخر دنیا مادر صاحب زمانستی

ز همت این زن که بالاتر بود از تو جلال او — بود زهرا که دوشش گشته عالم از جمال او

که باشد حضرت زهرا که او فخر زنان باشه — بزان او دختر پیغمبر آخر زمان باشه

چه باشه که بدین حجره او تشریف آورده — هوای دیدن تازه عروس خویشتن کرده

دوشش کیست این فخر از کدام این ماه رو باشد — عروس او تو هستی عسکری فرزند او باشد

ملیکه:

بیدار گشته بخت من الحمد لله — شد مهمل کار دشمن من بوجه دلخواه

ای بی بی و آقای من زهرای اطهر — ای خادمت بهر ملک ای بندات ماه

بنشین به گردم از ضعف بر دوشم تو — هر دشمن جهنم از شوق در خدمت راه

عفو نمایم بعد از این از راه خدمت — سر بر ندارم هیچگاه از خاک درگاه

از شرط خدمت بوده ما هستم چه حاجز — از عذر و تقصیر و خطا استغفر الله

من با عبارت بر زبان دارم شکایت — بر حضرت از عسکری با حال جانکاه

فرزند دلبند تو دل برد از من و رفت — پا از سر دلباختگی کرده است کوتاه
با من ندارد دلبری گر وفایی — از دیدن رخسار من گر دارد اکراه
من را بتابانده بیش از این تاب فراقش — نالم ز هجر روی او شب تا سحرگاه
من را رسانید از کرم در خدمت او — تا جان دهم از دیده نظر بر پای آن شاه

ناطمه زهرا (س):

از دل ملیکه بعد از این اندیشه کش آه — دیگر شب هجران نگردیده کوتاه
جانا ز حسن حسن برد از دلت صبر — کوری به نار عشق او شب تا سحرگاه
هستی ملیکه ملت دین پرور ما — زین کیش باطل دارد او البته اکراه
خواهی اگر وصل حسن با حسن نیت — از کیش ترسا در گذر بر ره دلخواه
چون تو مسلمان می شوی از روی رغبت — دیگر ندارد عسکری از وصلت اکراه

ملیکه:

صد شکر گشتم زاهل اسلام آگاه — رستم من از کفر آمنت بالله
آیین اسلام تلقین من کن — این راه حق است الحکم لله

ناطمه:

ای ملیکه خواهی گر سلامت ز حق آگاه — چشم دل گشا بنگر راه راست شناس از چاه
مژده داده حق احمد بر رسالت احمد (ص) — کو پس از مسیح آید رهنما بخلق الله
بر مسیح رب جلیل وعده داده در انجیل — نام و طریق و آل خلیل می شود بر رسول الله
گر تعین نشد حاصل بگذر از ره باطل — تا بحق شوی واصل ده شهادتین اکراه

لا اله الا الله مصطفی رسول الله (ص) — هست علی ولی الله رهبر ان دین الاله

ملیکه:

شکر حق که شد زهرا رهنمای این گمراه — رستم از طریق خطا راه یافتم از چاه
من در کتاب مسیح خوانده ام بنص صریح — دین احمدی است صحیح نیستم دگر اکراه
بر من اندر این رشته شد تمام چون گفت — گویم از سر رغبت لا اله الا الله
از بشارت انجیل گویم این بیان جمیل — هست از نژاد خلیل مصطفی رسول الله
بعد احمد است علی (ع) جانشین به نص جلی — آل اوست بی دغلی حامیان دین الاله
فخر النساء زهرا یافتی چو صدق مرا — سازد از برای خدا دلبر مرا آگاه

ناطمه زهرا (س):

ای ملیکه دلت از بند غم آزاد آمد — کاخ سعادتی از عشق تو آباد آمد
ای عروس حسن از هجر شکایت منما — مجلس عیش بپا ای که داماد آمد
با ادب برطرف قبله نظر من بنی — دلبر توست که با حسن خداداد آمد

ام الحسن عسکری (ع):

شب وصل است دل اهل صفا شاد آمد — سالک عشق بداند که ز ارشاد آمد
نوی بهبودی از اوضاع جهان می شنوم — شادی آورد دل و باد صبا شاد آمد
دختر قیصر رومی بنشین دل خوش دار — دلبر توست که با حسن خداداد آمد

ملیکه:

آمدی ره که چه مشتاق و پریشان بودم — از غم هجر تو من مورد بیان بودم

تا مگر یک نفس بوی تو آرد دم صبح — همه شب منتظر مرغ سحرخوان بودم

ام حسن عسکری (ع) :

من که از چشم تو ای غم زده پنهان بودم — تا تو را در نظر من نگرانی بودم
ره سلامی گر نیتی به تو من گردم میل — من بیاید تو همیشه دل شادان بودم
پس از این روی نبینم خوش خواهی دید — من اندیشه که من در غم هجران بودم
حاجت خویش زمن ای گل خوشبوی بخواه — کز ازل قبله حاجات نیان بودم

ملیکه :

حاجتی گر تو من ای ماه لقا می خواهم — غیر از این نیست که من از تو تورا می خواهم
تا به کی روی شریف تو نه بینم در خواب — روز در فکر تو شب آید و بنم قصاب
حاجتم آنست که با شم بحضورت شب و روز — رخنما باش که باشد شب و روزم فیروز

ام حسن عسکری (ع) :

غم مخور حاجت ای ماه لقا گشت روا — می شوم من سوی مقصود تورا راهنما
چون نشینی دو سه روز دگر از قرط تعب — جد تو لشکری آرد م فرستد به عرب
هم گیران همه بهره ببرند — تا که مرهم به سر زخم سپاهی بنهند
جامهٔ خود چو گیران سپاهی می ساز — خویش را مشتبها بین گیران انداز
می توی خواند و گیران فقار — ولی سر ایام می ری بمن و زایام کنی حاصل کام

ملیکه :

شکر لله دگر فرقت پایه آخر شد — محنت بی حد و بی حصر و شمار آخر شد
وعدهٔ وصل به من داد چو دیدم در خواب — بخت بیدار شد و هجر نگار آخر شد

شد ز عربستان سپهی تیز روم — شب هجران من زار نزار آخر شد

تیمور :

نیست خوف بسی دارم از سپاه عرب — بملک روم گشوده شده است راه عرب
کین سپاه تو در کشور مسلمانان — دهی شکست تو بر لشکر مسلمانان
بر بهره خود جمعی از گیران را — کز تا شوند پرستار نرخواران را

امیر :

ای سپاه چنین حکم کرده تیمور روم — دهم بجنگ عرب این زمان بسیج عزم
زاد الشوید نمانده اگر مجال درنگ — رسیده فصل بهار آمده است موسم جنگ
نه جمله به بینید از کشید و سپاه — زاد الشوید به دنبال جنگیان سپاه

ملیکه :

برخیزم از جا با قلب شادان — بتن بپوشم رخت گیران
بوخود پس از این نو جس نهم نام — نشناسدم کس آغاز دارم
من با گیران گردم روانه — کز باد جانی جویم نشانه
بینند قلبم گردید مسرور — خرگاه اعراب پیدا شد از دور

عمر بن یزید :

ای کرده طلایه دار عرب — پاسداری تو کنید امشب
لشکر روسیان رسند از راه — هم باشید حافظ خرگاه

ملیکه :

اگست این سپاه اعراب ایران نزدیک آمده طلایه دار اینها
دره شتابید بگیرکنزان مبادا افتید در چنگ ایشان

عمرو بن یزید:

ای کنزان رومی ترسا می گریزید نیمه شب به کجا
همه را نیمه شب اسیر کنم من به تعجیل دستگیر کنم
گم نمائید ناله و فریاد همه را می برم سوی بغداد

ملیکه:

چسان تاب آورم ماران مشقت های منزلها
غم و درد من بیدل چه خون افشانده در دلها
چسان شهزاده تاب آرد غم و درد اسیری را
کی داند حال ما سبکباران ساحل ها
ندارم تاب این زلت غم دل با که گویم من
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها
امام من تقی داند خبر از حال من دارد
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها

امام علی نقی (ع):

ای خداوندی که بر دولت خرد را راه نیست بندگان حضرت را میل مال و جاه نیست
حرز عرفان تو را کامل نکرده هیچ کس زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
حمد تو ابن الرضا یعنی تقی گوید مدام ذکر او جز بر الله مرگ را دلخواه نیست

بشر بن سلیمان:

شیعیان را تکیه ای جز طاعت الله نیست
قرب حق جز در گه آل رسول الله نیست
بنده بشر بن سلیمانم که روز و شب مرا
جز در آل علی (ع) بر هیچ مستم راه نیست
گفت ابن الرضا (ع) باشد صراط مستقیم
در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست
می روم در خدمت سلطان دین یعنی تقی
ملجئی بر شیعیان دیگر جز این درگاه نیست

(خطاب به حضرت امام)

السلام ای سلاله اخیار وهمین ائمه اطهار
حجة الله یا علی تقی (ع) نجل پاک رضاء نسل نقی (ع)
من و جان همه فدای شما نوکر من بر شیعیان ولای شما

امام علی نقی (ع):

بر ملیکه ای محب آل رسول خدمت نزد ما همیشه قبول
ابو ایوب حجت از انصار بود با جد من محمد (ص) یار
پشت و پشت در میان شما مهر ما بوده است پا برجا
بر تو دارم چه اعتماد تمام محرم من تویی در این ایام

بشر

بلی ای پیشوای جن و بشر — بلی ای برجهانیان رهبر
من راجداد من ز روی صفا — هم بودم دوستدار شما
حال بوسیله صوتی فرمان — می نمایم تحول لشکر جان

امام علی نقی (ع):

گر این کنیزه پر از دینار — نزد مگیر ای نکو کردار
گر این نامه را که می بینی — من ننوشتم خط لا تقینی
ظهر فردا روی چه در بغداد — بر سر جسر ای نکو بنهاد
اندر آنجا کنیزکان بسیار — بهر بیع آورند در بازار
در میانه کنیزکی است نکو — هم چنان مریم است عفت او
هر که آید کنیز را بخرد — آن کنیزک رضا نمی گردد
اول این نامه بر کنیز رسان — پس کن اقدام بر خریدن آن
نامه را خواند می شوی دلشاد — پس رضا بر فروش خواهد داد
آنگه او را ز بهر من تو بخر — مادر اوست آن دختر

بشر

بر سر چشم ای شه اوتاد — روم الوداع جانب بغداد
من که رفتم از این طرف باید — زین طرف عمرو بن یزید آید

عمرو بن یزید:

برم به جانب بغداد این اسیران را — که برفروش رسانم من از طریق وفا
کنار جسر شما ایستید ای اسرا — در این زمان کنم اعلام بر فروش شما

طلیعه:

ای وای که غم جدید گشته — دردی است ز نو پدید گشته
در عشق چه رنج ها کشیم — زین جام چه زهرها چشیم
بار دگر این دگر بر این دوره — خواهد که مرا فروشد این مرد
با گیری ار شوم مقابل — خود را بکشم ز زهر قاتل

عمرو بن یزید:

سر لشکر اعیان و اشراف عرب — صاحبان ثروت و مال و نسب
این کنیزان جمیل ماهرو — دختران زهره سیما نیکخو
مشتری هر کس که باشد العلا — می نرزشم من به قیمت جلد را

مشتری:

رو هم دیگر از این کنیز آنجم — کادم به کند جلوه تا که در نظرم

طلیعه:

ای خدا اگر خود گشتم بری — من نپوشم روی از این مشتری
یار الا که یاریان موای من — یا برآید جان غم فرمای من

مشتری:

قیمت این دختر عالی نژاد — جلب رغبت می کند از من زیاد
ای تو عمرو بن یزید نیک خو — قیمت این دخترک با من بگو

عمرو بن یزید:

ای کنیزک پای نه پیش این زمان — تا که نفروشم تورا بر این جوان

طلیعه:

تا که تأمل دهن را بر این جوان — مروش تو چند متی از این فروش چشم بپوش

اگر مرا بفروشی به غیر مولایم خدا گواست که خود را هلاک بنمایم

عمرو بن یزید :

ایا کنیز زبان بند از چنین گفتار که از فروش تو هستم بدهر من بیمار

ملیکه :

و فروشم کن تأمل ساعتی من به این مردم ندادم رغبتی

هر کرا بینی ساعتی ای نیک خواه تا عهد مولای من آید ز راه

بشر بن سلیمان : السلام ای همدم دیرینم عمرو بن یزید

عمرو بن یزید : مرحبا ای بشر نحاس عمرو اقبالت مزید

بشر بن سلیمان : در کجا بودی در این مدت نمیدیدم ترا

عمرو بن یزید : بودم اندر روم با یاران غازی در غزا

بشر بن سلیمان : از کجا آورده ای این دختران مه جبین

عمرو بن یزید : دختران رومی اند این گلرخان نازنین

بشر بن سلیمان : بهترین این کنیزان تو می باشد کدام

عمرو بن یزید : بهتر و نیکوتر است از دیگران این نیک نام

بشر بن سلیمان :

شمه ای از صفات او بشمار حسن و قبحش زمن نهفته مدار

قصد بیع کنیز کی دارم گر قبول اوفتد خریدارم

عمرو بن یزید :

هست ظاهر از او نشان کمال بی نظیر است در جمال و جلال

صف دارم ز دیده گریان است همچو عشاق او پریشان است

هر که شه مشتری این مه رو نشود این رضا بخدمت او

با خریدار گوید او به ملا مخرمید که دمی کشم خود را

بشر

من رضا می کنم کنیزک را کو شود بر فروش خویش رضا

ای کنیز این رقیعه را بستان مهر بردار و با تمام بخوان

ملیکه :

به زبان بستی که این خط نوشت کز اودمی مرد بوی عطر بهشت

بوسم نهم بر سر و چشم خویش کز افزود عشق من از پیش بیش

کنون چون تو خواهی فروشی مرا به این صاحب نامه هستم رضا

عمرو :

ایا بشر ای همدم با وفا تو چون مشتری هستی این زهره را

کنون قیمت این در شاهوار دو ده از دو صد بیشتر بر شمار

بشر :

گیرد از من این کنیز اشرفی است فزون بیست دینار هم از دو لیست

عمرو

کنم صیغه اجرا لعقد بعتها ببر همره خویش این مه لقا

بشر

همره من ای کنیزک شو روان

ملیکه

زود تر من را به مولایم رسان

بشر

تو چه مردانی که مولای تو کیست — نیک نشناسم امام این وقت را

از کجا بشناختی تو آن جناب — پارهٔ من دیده ام او را بخواب

تو که باشی فاش بر گو ای عزیز — دختر شاهم نباشم من کنیز

گوی واضح نام خود ای نیک زن — تازه گردیده است ترجیس نام من

پیش از این نامت چه بود ای نازنین — نام من بوده ملیکه پیش از این

داده ای تغییر نام خود چرا — تا که نشناسند شهزاده مرا

به به از اقبالت ای نیکو سیر — چیست نام شهر آید در نظر

نام این شهر است سر من رأ — شکر حاصل شد برایم مدعا

اندرین جا دارد آیات مکان — رفت تر من را به مولایم رسان

بشر (خطاب به امام علی نقی ع)

السلام ای قرة العین رسول — خدمت تا قایم فرما قبول

زاعرت ای شمع نبوت را شعاع — این کنیزک را نمودم اختیار

امام علی نقی ع:

بر تو نیکو من سلیمان مر ملیک — بر شریعت کرده احسان مر ملیک

باید این زن در دو عالم سروری — میکنم ترویج او با عسکری

این کنیزک می شود شاه زنان — زو تولد می شود صاحب زمان

بشر:

می سزد من را به عالم افتخار — یافتم ایجاد من این برجسته کار

شدم از این فیض حاصل مدعا — رفتم از خدمات نگهدارت خدا

امام علی نقی ع:

ثانی زهرا ملیکه خواهرم — از کرم تشریف آور در برم

این کنیز تهتر از حور و پری — هست تخلص امام عسکری ع

تو برو احکام دین تعلیم کن — پس فرزندم حسن تسلیم کن

باید از این هر دو برآمد درد — مهدی تو خود آید در وجود

ملیکه:

ترجمان ای حوری سرشت نازنین — یاد گیر از من همه احکام دین

حوریان چون در نماز آری تو رو — یاد گیر اول تو آداب وضو

بر نماز بد قیام و هر قعود — در قنوت و در رکوع و در سجود

قصد قربت با خلوص دل بیار — با طمانینه بجا آور نماز

روزه در هر سال یک ماه تمام — بایدت امساک از آب و طعام

باقی احکام دین ای بی نظیر — از کتاب فقه دینی یاد گیر

امام حسن عسکری ع — ملیکه

ای ملیکه عمه نیکو سیر — چیست فرمایش ضیاء چشم تر

خوب گرم گفت و گویی با کنیز — میدهم تعلیم احکام ای عزیز

خوب می آموزد او احکام دین — داری آیا میل بر این نازنین

می شوم تسلیم تقدیر خدا — بی خجالت گوی با من مدعا

هست عمه اختیارم باید — اذن گیرم زان امام بجزا

حلیه (خطاب به امام نقی)

ایا علی نقی (ع) ای امام کل عباد — مرا ست مژده که دران مژده می شوی دلشاد
حسن به صورت نرجس نمود تا ند نظر — که آن نظر به دل من نمود سخت اثر
اگر اجازه دهی ای امام کل عباد — عزیز من حسن (ع) عسکری شود داماد

امام علی نقی (ع):

ز مژده تو لبی شادمان شده دل من — که این کنیز بود عقد بسته بهر حسن
به لک ردم از این پیش تر رسول خدا — نمود صیغه این عقد ازدواج اجرا
بده تو دست بابت این دو نو گل مقصود — که زین دو لاله ری تو بود عیشود گلوا

حلیه:

بزم عیدی شده بنیاد مبارک باشد — روضه دل آل علی شاد مبارک باشد
عید هم این همه خورشید بهم دست بدست — حسن من شده داماد مبارک باشد
دست گلبان ولایت بدهم می پیوند — نرجس و شاخه شمشاد مبارک باشد
ای معین حق صلا شر تو در هر بیتی — بیتی از باغ جنان داد مبارک باشد
کرده تشویق سکوتی چو معین را بخدا — نمود هیچ گه از یاد مبارک باشد
یافت این مجلس ما خاتمه با رحمت یقین — شیعه زین واقعه دلشاد مبارک باشد

تمام شد نظماً و کتباً بدست احقر عبدالحسین معین
فی ۱۰ شعبان ۱۳۹۸

صف خوانان

میر - وزیر - ملیکه - کشیش - داماد اول - داماد دوم (این یکی نسخه ندارد)
- فرشته منقب - دایه - جبرئیل - پیغمبر - مسیح - شمعون الصفا -
- حوری - ائمه - امام حسن عسکری (ع) - طبیب - فاطمه زهرا (س) -
- مریم - عمرو بن یزید - امام علی نقی (ع) - بشر بن سلیمان - مشتری -
- حکیمه -

ضروریات مجلس

لباس - ردا - عمامه (غیر از آنهائی که پوشیده اند)

عود و عبیر دارند — لحاف و فرش و تخت — لبتر و رختخواب

سفره نان و خورش — لباس زنانه — نامه — کیسه پول

لباس مناسب برای هر یک از نسخه خوانان

در آبادی زفره کوچه اصفهان رونویسی نمودم
محمد حسن رجائی زفره ای
۴ تیر ۱۳۷۵ برابر ۷ صفر ۱۴۱۷

از نسخه چاپی مورخه ۱۳۲۳ شمسی

دعای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

تعزیه وفات حضرت زهرا علیها السلام

(از نسخه چاپی فروردین ۱۳۲۹ چاپخانه دانشگاه ملی)

حضرت زهرا (س):

ای خالق آفرینش پاک — از عفت زمین الی نه افلاک
تا چند ز هجر یار گریم — تا کی ز فراق غمناک
مردم مردم ز درد هجران — گشتم گشتم ز هجر غمناک
یارب شود این شوم شرف — در خدمت شاه من عزا ناک

حضرت امیر (ع):

ای ذات تو از صفات خود پاک — گنه تو برون ز حد ادراک
چون زده ابر رحمت توست — هر چه گل و لاله خار و خاشاک
از قرب تو یافت جمله این قدر — کولاک لما خلقت الافلاک

حضرت زهرا:

ای فضه توان و تاب آور — اسباب عزای ماتم آور
غمخانه من سیه چو شب کن — زنهای حجاز را طلب کن

فضه:

یارب نگر به حال فضه — خون شد دل پر ملال فضه
ای اهل عزا دم غم آمد — هنگام غم دمادم آمد
ای بانوی بانوان جنت — آوردم اسکس بزم محنت

حضرت زهرا:

ای شه غمخوار امت — پدر من به کجایی — شافع روز قیامت — پدر من به کجایی
از فرای پدر جان — به بلال آزرده یاری — کز کند دعوی اصحاب و بخوانم شهادی
فضه ای جان پدر — بر سر خود بند عمامه — ذکر تسبیح بزها و بگو گیر عصایی

اهل مدینه:

مردم شهر مدینه — ز اکبر و اصغر تمام — کرده فرزند پیمبر — روز و شب بر ما حرام
خدمت شیر خدا باید رویم — این شکایت را به او باید نمودن والسلام

(در خطاب به حضرت امیر)

یا امیر المؤمنین ای پیشوای شیعیان — الامان از گریه زهرا شب و روز الامان
از زبان ما بگو با او که وقتی شاد باش — یا به شب بی شو شکیبا یا بروز آرام بنشین

حضرت امیر (ع):

آه از این غم سوزدم هر دم جگر — ظلم را بین ای خدای دادگر
چگونه خاطر از گریه دست بردارد
عزای مادرش و ماتم پدر دارد

مردم مدینه:

علی جنن ابوالحسن شیر بیشه هیجا — بگوش کس نرسیده است ناله زهرا
ولی دمی نه کند از غم پدر زاری — کند سرشک ز رخسار همچو مه جاری
زمین به لرزه در آید تمام کائنها — بهر دمی که پدر ناله می کند زهرا

حضرت زهرا (س):

خدا گر زچه رو ناله علی بر خاست — چرا ز مسجد علیا سینجلی برخاست

چرا به ماه شبی تو تراب می‌بندد شناه گردن کج از چه اشک می‌ریزد

حضرت امیر (ع):

گریه نمودن من فاطمه از زاری توست آه و افغان من از ناله‌ی جانکاری توست

یک جهان مردم دون از پی آزار تو اند وحشی این مردم بیگانه مسلمان کیست

فاطمه زهرا (س):

یا علی از چه کنی منع من افسرده من عزادارم و با یاری غم فرده

یا علی گریه نمودن ز چه رو منع شده بهر من غیر این شهر دگر ننگ شده

من از این غصه بمیرم بروم زیر ثری خونه شهر مدینه به شما ارزانی

یا علی زار شدم بی پدری به دردی آ یا علی خوار شدم بی پدری به دردی آ

حضرت امیر (ع):

بلی زگریه تو روز و شب فغان دارند زناله‌هات ای مه هر امان دارند

فاطمه زهرا:

کنون که یا علی انگریم دم آزارند وگر بریم از اهل مدینه بیزارند

من از مدینه توان بلندم به آسانی مدینه باد به اهل مدینه ارزانی

ای حسین و حسن ای نور دو چشمان رسول
همره آیید مرا تا بسر قبر رسول

ای یا رسول خدا جد تا جدار حسین (ع) در آ ز قبر نظر کن بحالت حسینا

حضرت امیر (ع):

صبر کن تا در بقیع ای بلبل غمت قرین بیت الاحزانی بسازم هم تو با اشک

فاطمه آسایش بیت الحزن گشته به پا
هر چه می خواهی فغان کن ای گل باغ هدا

فاطمه زهرا (س):

سلام ای شه ابرار یا رسول الله ز احسان تو فریاد یا رسول الله

سر برهنه پدر آمدم به حضرت تو بگاه ناله بیا نزد تربت تو

حسین شد تو فریاد من زیاد امت مرا به قبر ببر تا کنند شاد امت

پدر گرد بر روی قرآن نشسته
بین پشت اسلام و ایمان شکسته
بیا خانه من بر خاطر من
حسین و حسن را فشان روی دامن

(خطاب به حضرت امیر گوید)

ای اختر درخشه گوشواره خورشید به پیش تو ستاره

ای ابروی تو هلال عالم وی سایه تو جمال عالم

ای آرش نگان تو آسمان فرش وی خاک در تو بر تر از عرش

از چیست بلال اذان نگوید تسکین دل از زبان نجوید

برگو به بلال بامداد دیگر بر گوید اذان بحال مضطر

حضرت امیر (ع):

بود از بدت بلال عمرش باشد به جهان آب و آرش

ای زنده به پیش بلال برخیز ای نام پسید روز بر خیز

برخواهش او ز وی قیامت قامت به اذان نما قیامت

بلال :

بلند الا به گل روی محمد (ص) به گل عترت گل بوی محمد (ص)

الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر

فاطمه زهرا (س) :

صدای بلبل باغ محمدی (ص) برخاست فغان ناله و الله ایذی برخاست

بنال بلبل اگر ناله ات زبی یاری است که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاری است

بلال :

اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الی الله

فاطمه زهرا (س) :

ندای صوت تو ای عندلیب خوش آواز بگو اذان که فرستم رسول را بنماز

حسن بگیر تو قرآن جد و بابت را حسین هدایت بر جا نماز جدت را

برو به مسجد و بگو به جمله خلق الله که می رسد بنماز این زمان رسول الله

بلال :

اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله

فاطمه زهرا : (بی تاب و بیقراری کند)

وا محمدا خاک بر سرم بنگر ای پدر دیده ترم

حسنین :

ای مادر پریشان بگو که زاریت چیست برما متاع جانان این بیقراریت چیست

فاطمه زهرا (س) :

ز دامن من محمد دست بردارید مرا به حال خود از راه لطف بگذارید

کی بست فضه گیر جناب شیر خدا طلب کنید که آید برم کنون زودتر

فضه :

ای بی بی شکیبا فضه آرام دل فگار فضه

فرمان تو چیست ای پریشان کوشم به کلاهت از دل و جان

فاطمه زهرا (س) :

ای فضه شدم علیل و بیمار در فرقت باب خود گرفتار

دانم که زجای برنخیزم خواهش ز تو دارم ای عزیزم

طفلان یتیم من نگهدار تا اجر رسد تو را ز دادار

منهای وصیتم فراموش چون نیست دگر به سر مرا هوش

حضرت امیر (ع) :

ای فاطمه ای ضیاء عینم ای مادر تشنه لب حسینم

اشک از مژه همچو سیل داری از میوه بگو چه میل داری

فاطمه زهرا :

ای شیر خدا امام امت کرده پدرم به من وصیت

گر دل ز عطش گلید آتش از تو نکنم من آب خواهش

چون تب به تنم قرار دارد دل خواهش آب نار دارد

گر نار شود تو را میسر زحمت بکش و برایم آور

حضرت امیر (ع) :

هستم ز تو گر چه زار و دلخون نکنم به طلب روم به بیرون

ای دل ز تو شده فگار و ملول نار خواهش زعلی کرده بتول

بلال :

ای مار کف پایت سر من — به فدایت پدر و مادر من
غیر شمون نبود ای شه دهر — مار در پیش کسی نیست دگر

حضرت امیر (ع) :

پا بنه شمون تو بیرون از وفا — با تو دارد حاجتی شیر خدا
تو توانایی علی ضعیف شده — آیه یحتاج خاکتر شده

شمون :

السلام ای شاه اورنگ حساب — آسمان سعدت را آفتاب
هست نوبت منظر یزدان پاک — جان ختم المرسلین روحی فداک

شمون — حضرت امیر (ع)

یا علی عالیب فرما ای جناب — پر توی بر ذره افکن آفتاب
شاه من حکمت چرا در پرده است — خواهشی بیمار از من کرده است
خواهش از چه کرده آن بیمار زار — نور حق بیمار خواهش کرده مار
مار در این فصل؟ محبوب نیست — انتظارش بیش از این محبوب نیست
رنت از دامان حاجت کوته است — مرهمی بیمار چشمش در ره است

شمون :

ای درخت سبز از باغ وجود — مار بهر ز طایف آمده بود
کینه ای بود در من مرده ام — نجیدند من فرو خفته ام

بلال :

شمون مشکن دل علی را — آزرده مکن دل دلی را

شمون :

بلدانه انار در دو طبره — کردم ز برای خود ذخیره
چون شیر خدا طبیب زهرات — این نار یقین نصیب زهرات
بستان نا دیده به شاه مردان — انار خورد انار وجه بستان

بلال :

یا علی آه الهی خدا آگاه است — خورده انار گناهت
بستان یا علی انار رضا — بخشش کن بحضرت زهرا

حضرت امیر (ع) :

خون شد دل من ز درد این غم — قیمت بستان چهار درهم

نابینا :

ای وای زینب روان من سوخت — از بین آتوان من سوخت
کوری و فقیری و غریبی — بیماری و درد بی نصیبی
یارب به غریبی غریبان — در کنج خرابه و به زندان
مولا و امیر بی دمان را — غمخوار جمیع بی کسان را
حافظ بنما تو در برمن — تا درد نشود ز خاطر من

حضرت امیر (ع) :

ای وای دگر دراین خرابه — از گریه نفتان و مجزو لابه
با ناله و زار زار گرید — افتاده غریب دار گرید
ای صاحب ناله در کجایی — بیگانه و یانه آشنایی

نابینا

من کورم و بیکس و غریبم — بی یار و دیار بی نصیبم

بی یارم و آشنا ندارم — غمخوار بجز خدا ندارم

در کنج خرابه زار و بیمار — افتاده ام این چنین گرفتار

حضرت امیر(ع)

ای وای غریب بی طبیبی — ای وای فقیر بی نصیبی

ای وای زشام و کنج ویران — یاد آیدم از غم اسیران

یارب تو به آه طفلکانم — بخشای گناه شیعیانم

ای شخص که نالهٔ حزینم زار — پایی ز درم تو پیش مگذار

نابینا :

من زار و غریب و ناتوانم — رحمی بنما که نو جوانم

گر هست تو را جوان نوخط — یارب نشود براه او خط

حضرت امیر(ع) :

ای وای بیا دی به یادم — دادم علی اکبر جوانم

هر جا که بود جوانی حاضر — آید علی اکبرم بخاطر

سر از زر خاک تیره بردار — بر زانوی من ز لطف بگذار

نابینا

گیتی داری سر زا نویسم — راست گو که من غریب دلخستم

حضرت امیر :

من امیر المؤمنینم ای جوان — من شه دنیا و دینم ای جوان

نابینا :

یا علی آقا به قربانت شوم — من فدای لطف و احسانت شوم

برخیز از روی تب و تشنگی — مردن بهتر بود از زندگی

حضرت امیر :

آه کاوردی به یادم ابتلا — تشنه کامی حسین در کربلا

وای ای بیمار زار دل فگار — سر بزانوی طبیب خود گذار

هر چه داری میل بگو ای غریب — از به دانگور و خرما نار و سیب

نابینا :

یا علی ای پادشاه بحر و بر — یا علی ای شافع جن و بشر

میل دل بر میوه ها چون یار نیست — نار هم گویا در این بازار نیست

حضرت امیر(ع) :

غم خورم بهرت انار آورده ام — من خزانت را بهار آورده ام

سر بنه بر دامنم ای خسته جان — تا نشانم آب نارت در دهان

زین انار ای کور باطن منجلی — نصف از تو نصف دیگر از علی

نابینا

من ندانیت ای شهنشاه عزیز — بهتر از این نار نبود هیچ چیز

گر که به هی نصف دیگر زین انار — بی یقین تب از تنم سازد فرار

حضرت امیر (ع):

غم مخور ای زار بیدار دغریب — هم به تو این وقت بگیرم نفیس
یکطرف بنشین علی مولای تو — تا کنم جاروب زیر پای تو
یادم آید ای خداوند برین — از اسیر شام زین العابدین

نابینا — حضرت امیر (ع):

چرا شده لولب چشمت پر آخر — نمودم با یک چمار دیگر
چو بیا به آن شه والا نژاد است — امیر کربلا زین العباد است
چه خواهد بود فرش آخر سرانجام — رود او با اسیری جانب شام

حوریه:

ای حوریان دل فلک از غم آب شده — زهرا در انتظار علی دل کباب شده
آرید از جنان طبق نار بهر او — تا به شود ز نار دل داغدار او
ای خادمان درگه شاه فلک حشم — آرید یکی تا پرسد از بانوی حرم

نامادری: (ع)

فضه از بیت در صدا برخاست — زود رو بلکه شهر زهرا است

فضه:

گیت تو بنده آدم پس در — چیست مطلب بگو سخن چه خبر

حوریه:

بنده بندگان درگاهیم — خانه زاد رسول والاجاهیم
نار آورده ام ز نزد علی — فضه بستان رسان پیام علی

فضه:

فضه گردد به فدای سر تو — نار نرسوده علا ثمر تو

نامادری:

شکر لله که علی شد بهرمن — یار نرسوده ز چشم ترمن
فضه چون مهتاب و مولایم نیست — نار بی یار گوارایم نیست

حضرت امیر (ع):

ای صفورای دودمان نبی — بانوی خانه شه عربی
تا اسم نور نار آمده است — از کجا این نار آمده است

نامادری:

یا علی چون شدیم ما نومید — کسی آمد در سرا کوبید
گفت این هدیه تو ی زهرا داد — نار ها را علی اعلی داد

حضرت امیر (ع):

من به قربان این تعب تو — نشود بیشتر تعب تو
بود او جبرئیل نیک سرشت — هست این نار ها ز باغ بهشت

نامادری:

بیا ای فضه ظرف نار بردار — ببر بهر یتیمان تو مهدار
برو در مسجد ای آقا دعا کن — ولی فکر دل پردرد ما کن (بولنا فاطمه الزهرا)
حسین جان حسن علی گانه بابه — حسن جان حسین آبگو نیت بیذیر
بجان زینب لیا فضه پاروان گذار — بجان فاطمه زینب زنن تودک بابه
تو من به حال خودم برانه خدادادم — بجان حال وقتلم به او صیادم

(دستاس گردانده آید)

ایا انیس دل من کجا بی ای دستاس — عروس حجله بی رنج و تاب ای دستاس
گرچه آب گردانده آسیاب مرا — ز جوی دیده من بوده آب ای دستاس
تو شاهدی که پی خدمت حسین و حسن — بنود روز و شبم خورد و خواب ای دستاس
تو شاهدی که مکرم خضاب بر کف دست — به غیر آنکه بخون شد خضاب ای دستاس
بحق من چو مباهات می برد خصاب — مرا ببرده به اوج حساب ای دستاس
درآن به نهایت مرا تمکنا دارید — امان نرشت آن آفتاب ای دستاس
دلم ضعیف شد از درد و شدت هجران — که آه آه زمن رفته تاب ای دستاس

حوریه ۱

ایا جماعت حوران جنة المأوی — کنید زود زخان کوی خانه زهرا
که رفت دختر پیغمبر خدا از هوش — کنید حلقه خدنگ دار پیش در گوش
ای بانوی ایوان خلد — طاووس بانستان خلد
بهر تو این حوران خلد — دستاس گردانی کنند

ناطره زهرا

حوریه

الا ای بلبلان باغ جنت — بلی بانوی تخت و تاج جنت
کنید اینان که بهر من شکر ریزند — همه حوری تو را از جا کنیزند
چرا حاضر نشد اینجا به گیاه — برای خدمت گشته احضار
بگو از کیست این ماه درخشان — بدان این حور باشد از صلبان

ناطره زهرا — حوریه

برای کیست این آب بقرآند — بدان این هم ز اصحاب کبارند
شنیدی از تو دارم ده جوابم — بفرما بانوی جنت مکانم
بجنت هست زین حوران بهتر — بلی بهتر از این هم هست بهتر بگو
بیان کن از کدام آن حوران هستند — بدان مالک غزادار حسین است
گرا دیگر عطا سازد خدایش — ترا زان کس دگر به از برایش
عبور داری بفرما از چه سبب — بود افسرده جنب حوض کوثر
گر ظلمی به وی از امتان شد — ز بهر تو قدش از غم کمان شد
بپرسیدی رسم اورا بگفتم — رسی در خدمتش امشب به جنت

ناطره زهرا

دو صد شکر ای خدای خاک و آدم — که می بینم به جنت روی بابم
الا ای خفته حیران و مضطر — گلاب و شانه از بهرم بیاور
دلی دارم ز دست غم لبالب — برای شستن گیسوی زینب

فضه :

بتو ان دو چشم اشکبار نیست — گلاب و شانه بستان از کیست

ناطره زهرا :

بیا ای زینب بی خانمانم — بیا ای هم دلیب بوستانم
بگلب بر هم بشه تو چشم گوکب — که می گردد برهنه فرق زینب

نور دیده‌ام زینب غم رسیده‌ام زینب بهر محنت دنیا

آفریده‌ام زینب روز ماجرای تو شرح کربلای تو

از برای بابت خود من شنیده‌ام زینب مونس یتیمانم

غم خور اسیرانم چون علی بدانم پرورده‌ام زینب

روز من شده چون شب از غم تو ای زینب

بهر طفل‌های من مادری کن ای زینب

مادر زهرا **زینب**

بیا اندر بر ای زینب زار چه حرفست مادر محزون انگار

بگیر از بهر ما بردیم تو زینب الاهی روز محشر نشود شب

مرا در پیش این صندوق بگذار چه باشد در میانش مادر زار

کلید از من بگیر و قفل بگشای گشودم قفل را مطلب بفرمای

بگیر این جبه آما خرقش داد چه باشد در میانش مادر زار

بود روزی از این جبه دروغش بگیرم من کنار جاری آب خونش

نظر کن زینبا این جبه را نیز چه دارد آه از چشمت گشته خونریز

در این جا جبت خون حسین است چه جبت ای هنیاء نور عین است

بدین جبت کنم فردا شفاعت خوشا احوال اهل جبت است

برآور جبه دیگر تو اخضر به چشم ای مادر محزون نگاهم

مادر زهرا **زینب**

بود انگشتر آن سلیمان چرا انگشتری از دست بیرون

چنین این گفت و او را در گرفت چه انگشتی است کز دستش مرا گشت

همان انگشت برد صاحبانش بدان گریند مادر شیعیانش

بروان آور تو قنچه جان زینب الاهی روز محشر نشود شب

ببین این پاره پاره پیرهن را بپوشان بر حسین زینب تو آن را

بود این پیرهن مال حسینم غریبم دار و بیداد ای حسینم

ز رزم جنگ پوشد آن عزیزم چه خاک تیره من بر سر بریزم

تو گردی داشت عریان کشته نباشم تا که بینم این نظاره

بصندوقش گذار و قفل بگذار ندارم چاره ای یار چاره ای ساز

بیا گیر در صندوق دیگر به چشم ای مادر محزون نظر

چو من مردم یکی بر بالینم ریز دوتا دیگر چه سازم کن بیان نیز

یکی نین هر دو باشد مال حمید بگو از کیست این ای جان مادر

بود این از حسن نور دو عینم بگو کو قسمت دیگر حسینم

چنین مادر بود بی سر و کافور چه خواهد جان مادر چیست منظور

ناظر زهرا

بود کافور خاک کربلایش — بگیرید ای عزاداران برایش

زینب

رسید بوسم جان داد در من — بگیرای کردگار اجانم از تن

ناظر زهرا

بگش بگری قبله دست و پایم — الاهی بر نشینی بر عزایم

ناظر زهرا :

برو بیرون روی ای دختر من — بگو ناقصه آید در بر من

زینب :

بیا ای نقصه زار و دل افگار — تو را خیر النسا فرموده مختار

نقصه :

چه مطلب داری ای تاج سر من — بیان فرما ولایت پیکر من

ناظر زهرا :

نظر کن جانب من کن نقصه — نگر کافور و کفن کن نقصه

کفنی هست در آن حجره زمن — هست کافور حنان روی کفن

پنبه اش پنجه قدرت رشته — قلم صنع خطش نوشته

ای کنیز من مضطر نقصه — آن کفن را تو بیاور نقصه

نقصه :

آه و فریاد ز بیداد زمان — ای خدا من چه کنم آه و فغان

وقت آن شد که حسن خوار شود — وقت آن شد که حسین زار شود

جان بی بی به ولایت سر من — بستان بعجه و کافور و کفن

ناظر زهرا :

ای فلک طرح فراق انگندی — آتشم بر نقاق انگندی

نسل آدم تو مکدر کردی — زینبم از چه تو مضطر کردی

شبیه ان بلبل نطقم لال است — ای کفن با تو زبان حال است

ای ببین رخت غم و محنت من — ای مبارک کفن ای خلعت من

تو بجان از تو رسید ای کفنم — زیر خاکی تو بتن پیرهنم

مونس خانه قبری ببرم — هم تویی دخترم و هم پسرم

نیست در قبر مرا مونس پاک — تو مرا مونسی ای جامه چاک

نیست بهجر به ولایت اگرم — بهجری تو صف محشر پسرم

نه کفن خلعت عصمت هستی — چادر روز قیامت هستی

حضرت امیر (؟)

ناظر شیون و نوغایت چیست — بیکفن ماندت رفایت چیست

کفن و سدری و کافورت هست — مرتضی تا به لب گورت هست

حسنینت زغت گریانند — بهر تو سوره قرآن خوانند

از حسن سوده الماس بود — ظلم از دست چه ناس بود

از حسین کرب و بلا را کن یاد — بر حسینت چه رسد زین زیاد

اولا تشنه شهیدش سازند — آب بر پیکر او می تازند

این کفن جسم تو را پوشاند — بی کفن جسم حسین می ماند

حضرت ابوالفضل (ع)

بگو ای فاطمه حال تو چون است
علی شد زار از این مرگ ناگهان
بدو گفت آرزویت ناکنم حل
بیا در وقت مردن آب کن نوش
بگو بگذشتم ای نور دو عینم
بگو از تو عطش بیند فزون تر
چرا لرزد تنت ای ماه پاره
بدان این تا لبش روح روان است
بیا بنشین که هجران منقرب است

عزرائیل

سلام ای شیر زنان نوی زهرا
به قبض روح زهرا حکم دارم
مرخص کن شوم در خانه داخل

عزرائیل

سلام بر تو ای بانوی جنت
زبابت مژده دارم کن دلت شاد

فاطمه زهرا

دل از هجرت علی جان پر ز خون است
علی جان محرم اندر نوحه خوانی
عروسی زینبم مانده است بر دل
امان رفتم از این حرف تو آخر
به یاد آید لب خشک حسینم
علی بردار فریاد ای برادر
جوانی می کند بر من نظاره
بدان این نالش روح روان است
خدایا مشکل این دار حبیب است

حضرت ابوالفضل (ع)

ملک ای پیک خلاق مهرا
بهر امری دهی مهلت ندانم
مرخص حسنی از من برای منزل

فاطمه زهرا

ملک ای نور چشم نور ظلمت
مرا جانی است بر لب پیشکش ما

عزرائیل

بده جان ای تو بانوی قیامت
اگر رخصت نمایی روم پس
بیا مادر ببندم چشم هایت
حسین دهم چشمان شیون نمایند

فاطمه زهرا

مرا بگذار مهلت از پی مهلت
از این پیک ان فریاد من رس
بدان دارم تو نیک القهاسی
قضای شیعیان بر جان من کن
برادر حسین هستند آزاد
به من بنگر همی دارند فریاد

فاطمه زهرا

حسن بیا که دوباره مرا نبینی
بیا تو خفته ایا ای لنگر آرامم

عزرائیل

بگیر این گل ز دست من بگیرش

حسنین

دل کسی به یتیم کسی نمیسوزد
علی الخصوص یتیمی که مادرش مرده

زینب

سکینه ان رسر شه غل نوشم
بیا مادر ببندم چشم هایت
حسین دهم چشمان شیون نمایند

حسین بیا در ماتم غمین تو بنشینی
که تا بدست تو بسپارم این یتیمانم

بسوی عرش فردوس برین

بهار خزانی او همیشه افسرده

صدای مادرم ناید بگوشم
کشم پر روی تربت دست حیرت
شما شاهل عزا گردن نمایید

حضرت اکبر -

فدای جان تو ای زینب دل افسرده سر تو باد سلامت که بازدت کرده

ترجمه :

فدای جان تو ای باب زار افسرده سر تو باد سلامت که همسرت کرده

پایان

=

اسامی اسمی حزنان

فاطمه زهرا - حضرت اکبر - قصه - اهل مدینه - بلال -
- حسنین - شمعون - نابینا - حوریه - عزرائیل

ضروریات مجلس

آب - پول - دستمال - گلابدان - شانه - صندوق -
دسته گل - کفن - دسته گل

در روستای زنگره کوهپایه الموت از نسخه چاپی نوشته نوه دربن
۱۳۲۶ چاپخانه دکتر فروشی علمی رونویسی نمودم
محمد حسن رجائی زنگره ای
۵ تیر ۱۳۷۵ برابر ۸ صفر ۱۴۱۷

زهره

شهادت مسلم

غلبه شهادت مسلم

هانی :

یارالا ها کشتی دریای غم بی لنگر است — ضعف اسلام است و قوت جمع بین کافر است

ای خدا پسند اندر کوفه حاکم جز حسین — ملک حیدر هست و او نایب مناب حیدر است

مختار :

یارب سبب چیست که غمگین و مضطرم — شوق زیارت شه دین است بر سرم

دارم امید آنکه خدا یاوری کند — روز جزا حسین بشود یار و یاورم

هانی :

ای مختار درد دل زیاد است — نمیدانم چرا در دهر داد است

یزید بیحیا دارد توقع — که دریابد خلافت را تمتع

مختار

بود این آرزویم در نهانی — تمام من به دوران انقلابی — که خون آل پیغمبر بریزم

ثواب آن بود از دستخیزم — گروهی از سمانان کوفه — کنند دعوت حسین آید بکوفه

هانی :

دلم را شاد ای مختار کردی — ز عیش دهر برخوردار کردی

برادر ای مرا بر دیده نورم — طلب کن جمله را اندر حضورم

مختار :

گروهی جمع گردیده در اینجا — کنند دعوت حسین بن علی را

بود رهبر به ما در شهر کوفه — که نخل عمرمان سازد شکوفه

کدام شیعت :

السلام ای دوستداران حسین — السلام ای جانثاران حسین

بر شما ای دوستداران امام — باد از ما صد درود و صد سلام

هانی :

مرحبا ای آفرین صد آفرین — بر شما و جان نثاران آفرین

کدام شیعت (دوم خواند) — هانی (اول گوید)

چیست مطلب کامی نیکو لقا — این شیعت مطلبی باشد مرا

دان بجان کوشیم ای نور دو عین — هست مطلب بیعت از بهر حسین

جان نثاران نیم یکسر خاص و عام — رحمت حق بر شما ها خاص و عام

این سر ما هست خاک پای او — جنگ باید کرد با اعدای او

آب می بندیم بر روی یزید — گر یزید آید چه با او می کنید

این چه فرمایش گمان بد مبر — ترسم عاقبتش نشود بدیت و سر

از برای ما مکن این ها گمان — ترسم اگر گردد اندر خون طپان

خاطرت از این مدار اندوهناک — ترسم او گردد ز اصحاب زیر خاک

در حق کوفی مکن این ها گمان — چیست بر این عهد اطمینانمان

این تو و این ما و قرآن مجید — کس نباشد تابع امر یزید

نشکنیم عهدش بحق این کلام — هم قسم گردید یکسر خاص و عام

محمد اشعث :

کوفیان آرند عهد نامه‌ها کن رقم گردد بیعت خامه‌ها

هانی :

مرحبا بر عهد و میثاق شما آفرین بر لطف و الطاف شما

حال بر گوی ای امام انس و جان نامه‌ها سازند پی در پی روان

ناصد :

گر خدا عمرم دهد با چشم تر عرضه دارم نزد شاه بحر و بر

می روم با صد فغان و شور و شین خدمت سلطان مظلومان حسین (ع)

امام حسین (ع) :

یا الاهی من حسینم جد من پیغمبر است مادرم زهرا و بابم تاجدار حیدر است

بنگرم غیر نکویی به کس یا رب چرا از برای جنجم در دست هر کس خنجر است

راضیم امروز گر ریزد خون من بر خاک اجر رنگ سرخ روئی‌ها به روز محشر است

ناصد :

سلام ای خسرو سیاره لشکر توئی برگزیدان هادی و رهبر

به خاک پات سر اعیان کوفه عریضه دارم ای سلطان کوفه

امام حسین (ع) :

علیک ای خسته و درمانده و زار قدم پیش تر ای مرد دین دار

بیان نامه بر گو هر که داری که دل از نامشان یابد قراری

ناصد :

سرم باد اندای خاک پایت تن و جان صد چون من فدایت

یکی این رقعه‌های پاک طاهر بود مال حبیب بن مظاهر

دگر این عرضه‌ها ای شاه خوبان ز هانی و ز مختار و سلیمان

امام حسین (ع) :

شد زین نامه‌ها یم دیده روشن که در وی هست مهر شیعه من

حبیب بن مظاهر ای حبیبم به زخم جان نثاری‌ها طبیبم

بگو ای ناصد از مختار و هانی اگر داری تو پیغام زبانی

ناصد :

الا دانای اسرار نهانی زبانی گفته اند مختار و هانی

تو علم اولین و آخرینی تو فرزند امیر المومنینی

بیاد آرد که مسکین امامت که دارند جمله احرام ولایت

اگر گمراه خلقان را رهانی رقیه و رقعه خلقان را بخوانی

امام حسین (ع) :

شنو راضی که من آیم بکوفه درخت کوفیان نارد شکوفه

بهار عمر ما آخر خزان شد علی در کوفه اندر خون طپان شد

شنو راضی شوم بی مساز و بی برگ علی اکبر کنم گردد جوان مرگ

شنو راضی که دست و جسم عباس بیفتد زیر پای زمره ناس

شنو راضی که زینب خوار گردد سر عریان بهر بازار گردد

ناصد :

شنو ما ای امام و رهبر ما ترا باد قدم تو بر سر ما

بحمد الله تو بر حق جانشینی چرا از کوفه رفتی دل غمینی

امام حسین (ع):

گر من نیستم زاسرار آگاه — امام آگاه زماهی هست تا ماه
بیا بنگر تو سوز ما جدا را — بیا بر تو دشت کربلا را

(تا صدر وسط دوانگشت امام حسین نگاه کند)

امام حسین (ع)	راصد
بدان این دشت دشت کربلاست	الاهی کور گردم این چه حال است
بدان او هست عباس دلاور	ببینم پیکری بی دست وی سر
بدان این قاسم داماد باشد	جوانی غرق خون ناشاد باشد
علی اکبر جوان نازنین است	تن نوخط جوان مه جبین است
بدان این اصغر بی شیر باشد	صغیری خون طپان از تیر باشد
شهی صد پاره از تیر و سنین است	شهی بی خیل و بی لشکر حسین است
شفاعت می نمایم دوستان را	چگویم من جواب شیعیان را
بسوی شیعیان آید رسولم	ز بهر شیعیانت در طولم
رسولم ابن عم هست مسلم	رسولت کیست سوی قوم ظالم

امام حسین (ع):

ای مسلم رشته ای زاده عقیل — بگو ام سویم ای ره اسلام را دلیل
ای آهوی حرم ز حرم دور می شوی — باز آ حضور خوت ما در دام جلیل

مسلم:

لبیک ابن عم من سید جلیل — ای خاک مقدم تو بود کحل جبرئیل
ای بهر راه گشتگان اهدنا الصراط — مطلب بگو به چاکر خود زاده عقیل

امام حسین (ع):

مسلم مرا ست با تو کنون رخت قلیل — آمد زکوفه نامه بس از مردم ذلیل
مضمون نامه آنهمه این است زان گروه — برمن نوشته اند ایا سید جلیل
گر پا نهی به کوفه ببندیم روی خصم — آب فرات را که بود رشک سلسبیل
آخر به روی حضرت من بسته می شود — گفتا ای فرات خشک شدی همچو رود نیل

مسلم:

افسوس از غریبت ای سید جلیل — شد وقت آنکه فاطمه معجر کشد به نیل
شد عید شادیان و عزای حجازیان — آل الله خوشدل و آل علی ذلیل

امام حسین (ع):

ای ابن عم ما می چون تو لبه من — هم افصح الکلامی و هم اوضح الجمیل
از نزد من روی به نیابت بکوفه آی — در بیعت ار شوند به من کوفیان دخیل
بوالیس بهر من که شوم عازم عراق — با عترتی ده خود تشان کرده جبرئیل

مسلم:

شکر خدا که گشت مرا لطف حق دلیل — جستم کثیر خدمت ازاین منصب جلیل
تا مژده ورود شهنشان برد به خلد — شد قاصد رایمن جنان مسلم علیل
ای جان پاک وقت جدایی است الوداع — ای روح پاک وقت جدایی است الوداع

امام حسین (ع):

بنود دراین مقال مجال سخن دگر — رو از پس وداع بنه روی در سفر

ابراهیم پسر امام: برخیز ای برادر بنگر چه شور و شین است — این دم وداع مسلم با شاه این حزین است

مسلم: باز آ که تا بگریم چون ابر در بهاران — کز سنگ ناله خیزد روز فراق یاران

امام حسین:

شد وقت آن دگر دو زینب اسیر کنید — شد وقت آنکه گردد کشته پدر سفید

طفلان مسلم (جفت خوانند)

ای شیون ان بگریید وقت فغان و شین است — مسلم غریب و بیکس بی اقربا چنین است

امام حسین (ع):

رسمی تو پیش زین در لقای پیغمبر — بوسم در عوضم دست و پای آن سرور

طفلان (جفت خوانند)

بابای مهربان چه رسیده تو را به سر — از حالت پدر پسران را دهد خبر

داری سر سفر مگر ای باب نازنین — بهر چه در سلاح مکمل شدی چنین

مسلم:

شکر خدا که لطف خدا گشته یارم — گامی که می نهم ز مراد است برخوردم

از جانب امام زمان شاه انس و جان — عازم به کوفه ام من و با هر دو طفلان

محمد (پسر مسلم) — ابراهیم (پسر مسلم)

بابا نمی کنم ز کفت دست خود رها — در بردن سفر نبود قلب خود رضا

در کوفه ای پدر تو شوی خونبگر درود — لازم بود به راه تو با همسفر شود

تا خدمتت کنم چه غلامان من ای پدر — این نوکرت بهره خود این سفر برد

مسلم:

آفرین بس است ای دو جگر گوشگان من — آیید سوی خسرو دین از برای من

من میکنم دعا و شما هم دعا کنید — شاید دل حسین علی را رضا کنید

ای برده تو شاه و گدایان همه مطیع — بر عرض کودکان ز مطالب منم شفیع

امام حسین (ع):

همره ببر هر آنکه تو را یار و یاور است — مقتول سر بریده ز شمشیر حارث اند

بیا که روی تو را من ببوسم ای مسلم

تو هی روی من اندر هجوم ای مسلم

مسلم:

منت خدای را به حسین تا شدم غلام — شد نعمت عطای الاهی به من تمام

اکنون روان شوید شما نور هر دو عین

ای دو غلام زاده به خاک در حسین

حسین کل جهان یا حسین خدا حافظ — پناه سرور کل جهان خدا حافظ

طفلان: (جفت خوانند)

ما را چه قابل آن و فدای سرت شویم — قربان خاک پای علی اکبرت شویم

مسلم:

امید نیست مرا آمدن ز سوی سفر — بیاد دفعه به دور تو گردم ای سرور

[illegible]

جمله را صدا کنید:

زینب کوس و فاره ایا هواداران — که می روم سوی کوفه ای هواداران

بیاورید کنون اسب کوه پیکر من — که تا سوار شوم زود به کوفه آرام من

(یک دور طبل میزند - صیاد تیر اندازد)

صیاد:

شکر خدا که صید امیدم به دام شد — بیدار بخت من ز غم لاله نام شد

شکر خدا که صید به دام من اوفتاد — این دم روم به شهر که کام به کام شد

مسلم:

ای خدا این اول مریخ دوباست — اول نظر می آل عباست
رفتن مسلم به کوفه ای خدا — میدهد بوی زدشت کربلا
آه صیاد روزگار دغل — به یقینم که در کشد به بغل
این سفر خوش شگون نمی باشد — حاصلش غیر خون نمی باشد
بهتر آن است ترک راه کنم — عرض پرشاه کم سپاه کنم
آدم ای شهنشه دوران — عبرت ای امام تشنه لبان

مسلم — **امام حسین (ع)**

فدایت عرض دارم ای شه دین — بفرما عرض خود ای زار غمگین

مدان در راه صیدی گشت صیاد — زبهر چه تو داری آه و فریاد

مرا غال بد آمد ای شهنشاه — مدان خونی نموده در دلت جا

که ترسیدم زجان ای خسرو دین — چرا پس آمدی ای زار غمگین

از آن ترسم که محرومم از حسینم — زهجر تو بدان در شور و شینم

وصیت با تو دارم من نهانی — وصیت گو چرا آتش بجانی

نما با دختران غلط ری — بکن از بهر طفلان آه و زاری

گریزی می کند از بهر زینب — امان از درد زینب درد زینب

گریزی می کند بهر سکینه — گو او با شدم نور دو دیده

مسلم:

شد یقینم از این قوم و دیار — زین سفر کیف بر نمی گردم

گر سرم می رود به کوی حسین — بسلامت سر امام حسین (ع)

پس بیا با تو من وداع کنم — بوی جان از تو من سراغ کنم

انیس بیکسان داد از جدائی — پسر عم داد و بیداد از جدائی

امام حسین (ع):

برو که حضرت پروردگار یارت باد — در این سفر گل مقصود در کنارت باد

مسلم:

شوم فدای تو ای پادشاه تشنه لبان — بگو به پشت سر چاکر خودت تو اذان

امام حسین (ع): الله اکبر (تا آخر اذان)

(مسلم یکدور مجلس گردد)

مسلم:

خطاب من به تو ای نامه رخجسته لقا — خبر ز آمدن من به کوفیان فرما

بگو به جمله مجان که نور عین آمد — به شهر کوفه کنون نایب حسین (ع) آمد

نامه:

خبر شوید شما اهل کوفه سر تاسر — رسید نایب سلطان دین به این کشور

محمد اشعث:

خوش آمدی تو ایا نایب امام حدی — زمین مقدم تو کوفه یافت جمله صفا

برای بیعت فرزند سید ثقلین — دهم بر تو همه دست خویش از طرفین

شریح:

پسر عموی شه کربلا خوش آمدی — به گمرهان ز دنا آمدی خوش آمدی

روان منظر چشم من آشیانه توست — کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست

سزد که فخر نمائیم به جمله خلق جهان — که مسلم بن عقیل است رهبر و رهدان

هانی:

السلام ای نایب سلطان دین — السلام ای پیشوای مومنین

مسلم ای آقای ما خوش آمدی — مرحبا صد مرحبا خوش آمدی

مسلم:

علیک من به تو ای هانی کودرجام — هزار مرتبه احسن زمن علیک سلام

خبر نما به برم کوفیان همه آیند — به بیعت شه دین جمله دست بگشایند

هانی:

ایا گروه مه مهر شرع متین آمد — به شهر کوفه کنون نایب حسین آمد

مختار

شکر للاکه شنیدیم زمهمان حسین — آمده مسلم دل خسته به فرمان حسین

مسلم از نزد حسین بهر هدایت آمد — بهر بیعت سر و جان باد به قربان حسین

هانی:

الا ای خدیو عرب تا عجم — پسر عم دارای گردون حشم

رسولی تو از جانب شهریار — ز مسجد تو پای به بیرون گذار

به بینیم تا شاه را بنده کیست — کلام خدا را ستاینده کیست

مسلم (بالای منبر رود و گوید)

رعایت سلطان دین چه گشت حمدا گفت حمد الوای حضرت کبریا

پیش رو راه مرتضی گشتم و گفتم — اول دفتر بنام ایزد دانا

قادر قیوم کردگار خداوند — صانع پروردگار حی توانا

آبر اعظم خدای عالم و آدم — صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

والی ملک ولایت است پیمبر — صاحب تاج و لوای شوهر زهرا

نایب او شهریار خطه یثرب — وارث او تاجدار کوثر و طوبی

بر در وی شهسوار دوش محمد — هر دو نثار گوشوار عرش معلا

(بنده گوید)

بدانید ای شیعیان از وفا — محمد بود ختم انبیا

وصی بلا فصل باشد علی — علی آن که باشد خدا را ولی

زلعبه علی لعبد او مجتبی — امام است بر شیعیان از وفا

زلعبه حسن بر خلایق حسین — امام است بر عالم و زیب و زین

(بنده گوید)

مثل حسین کسی بچار خم نشد — مانند شاه تشنه کسی در سفر نشد

هر خواهری ز مرگ برادر ندش خمید — در دهر مثل زینب خونین جگر نشد

نام سکینه نشنو و لب را گزین — طفلی به مثل او به جهان بی پدر نشد

(بنده گوید)

منم مسلم زاد ابن عقیل — که گشتم برای شما راه دلیل

علی عم و والا تبار من است — حسین علی شهریار من است

رهید دست بر من از وفا — نماید از خود خدا را رضا

هانی:

من او را کنم بیعتی استوار — که در حضرت جان نمایم نثار

اگر استخوانم شود ریز ریز — ز کوی وفایت نیارم گریز

شریح :

گواه باش تو در نزد سید ابرار که من به بیعت تو میکنم کنون اقرار
بده تو دست که بیعت کنم تو را از جان منم مطیع به امر تو امام زمان

مسلم :

خوشا به حال شما گر وفا کنید به من بدا به حال شما گر جفا کنید به من
رو انشوید به منزل شما هواداران که ساعتی بنشوم فارغ از غم دوران

(از جانب امین باید و ابن زیاد وارد مجلس شود)

ابن زیاد :

به غیر حیله مر این راه چاره نتوان کرد ز مکر و حیله و دستان کناره نتوان کرد
نقاب بر رخ خود افکنم به صد نیرنگ که تا به کوفه سفر کنم به حیله نه جنگ
گمان کنند حسین آمده به ابن زیاد روم به جانب کوفه هر آنچه باداباد

محمد اشعث :

سلام من تو بر حضرت امام حسین ز من مقدم تو کوفه یافت زیور و دین
خوش آمدی که خوشم آمده ز آمدنت هزار جان گرامی فدای هر قدمت

ابن زیاد :

گروه کوفه ز پیر و جوان به نحو تمام دهید گوش شما را همه بگویم نام
منم عبید زیاد آنکه از طریق وداد یزید در همه جا جاه و اقتدارم داد

(نقاب بردارد و گوید)

شنیده ام ز امینی که مسلم بن عقیل بود به خانه ای از خانه های کوفه دخیل
خبر دهید و بگوشید با دو صد تاکید عبید خورده قسم که به جاه و مال یزید

به خانه ای که نهان مسلم است فرزانه زنم من آتش و ویران نمایم آن خانه

محمد اشعث :

می روم بر درگه معقب شیطان رجیم روی گردانم ز بسم الله رحمن رحیم
ای که بر الحمد لله گر گذارت اوفتد رهزنی از تو آید ان الصراط المستقیم

ابن زیاد :

مرحبا ای پور اشعث ای مرا یار قدیم آفرین ای تو مرا همراه و همکار قدیم
گفته بودی با کسی هرگز نگویم این سخن از پس پرده بیفکندید اسرار قدیم
باز گوئیدم ز مسلم منزلش اندر کجاست هم حدیث تازه گوئیدم ز افکار قدیم

محمد اشعث :

هست مسلم به خانه هانی شورشی کرده او نمیدانی
دیدنش فوج فوج می آیند همچو دریای موج می آیند

ابن زیاد :

ایا محمد اشعث امیر این لشکر بیار هانی دلخسته را در این محضر
که من به او سخنی دارم از طریق صواب پی مرادم و دعای من بشتاب

محمد اشعث :

السلام ای بزرگ این کشور شخص با اقتدار خوش منظر
بیمت این دو روزه ای هانی سر فرو برده در گریبانی

هانی :

پور اشعث نشوم سر بگریبان تا کی چه خبرداری تو از حال پریشان تا کی

مسلم از فتنهٔ این قوم نخواهد رستن نشوم ارغم او سر به گریبان تا کی
تا بهاری برسد سبزه به صحرا یدمد تا نسیمی بوزد نکهت ریحان تا کی

محمد اشعث :

تهمتا تو بچنان سر به گریبان تا کی داغ حسرت تنهی بر دل نوران تا کی
غم عالم بدلت جای گرفته تا چند بضطرب والهٔ حیران و پریشان تا کی

ابن زیاد :

درد گفتن زاندازه به پایان نرسد تا پریشان نشوی کار به سامان نرسد
نشود کوفه مسلم از این شهر بلند تا ز اقلیم عرب بوبکر سلمان نرسد

هانی چرا بودن والی نیادی تو مرد نیک نامی و به نام نکوئی

هانی :

من دیدن عدوی الاهی نمی روم من روسفید و به سیاهی نمی روم

محمد اشعث :

مرد حسابی از چه زنی حرف بی حساب بگذر از این سخن بخدای نکوئی کیاب

هانی :

من از مال و دولت دنیا گذشته ام از جان خویش داده ز جانان گذشته ام

محمد اشعث :

با ور مدار این سخن نا مناسب است حفظ ابن زیاد رعایت جان هر دو فداست

هانی

مرا چه کار به آن بیمای بدین است فرشته را چه سر کار با شیاطین است

محمد اشعث

بیا رویم به بینیم چه مدعا دارد یقین به حضرت تو او سر وفا دارد

هانی

بیا رویم به بینیم چه در نظر دارد چه فتنه ای دگر آن گنگ در سر دارد
چه مطلب است بگو ای عبید بدکردار برای چیست که ما را نموده ای احضار

ابن زیاد

هانی چرا به منزل ما دیر آمدی اکنون که آمدی به چه تدبیر آمدی

دانی چه انقلاب و چه آشوب کرده ای بد می کنی گمان که به ما خوب کرده ای

با محمد اشعث خیانت کرده ای با مسلم و اولاد وی چه کرده ای

هانی :

آری برای دیدن تو دیر آمدم لیکن بیان نما به چه تقصیر آمدم

ابن زیاد :

دانی چه انقلاب و چه آشوب کرده ای بد می کنی گمان که به ما خوب کرده ای

هانی :

هرگز خیانتی به تو دانی نکرده ام جز خون خاندان خویش خیالی نکرده ام
والی مرا بدوستی و دشمنی چه کار بگو خیال مطلب خود شوم نابکار

ابن زیاد :

باید هر آن خیال که داری تو طی کنی باید که ترک مسلم و اولاد وی کنی

هانی :

گویی که ترک مسلم و اولاد وی کنم حاشا که من به رسم گل ترک وی کنم

ابن زیاد :

کمتر زیاده از این گفتگو ترا خوانده ام اینجا برای نهانی
ز مسلم و پسرانش خبر بده به عبید که گفته ای ز کشتن و بندو علوفه و قید

هانی :

هست پایم به کمند پای حسین — هست بر گردنم کمند حسین

ابن زیاد :

بیا بشتو زمن هانی مضطر — غلامی را سوی خانه آت ببر
بگیر او را بده دست غلامان — که تا نزدم بمانند شاد و خندان

هانی :

لال شو ای سگ جفاکار — کس اشاره تو با کس نگیر
آنچه از غیرت سر به اندازم — نام تو از جهان برانداز

ابن زیاد :

پور اشعث نشسته ای خائن — هانی از سر ربوده ما را هوش
بشنو این زبان درازی را — تا تماشا کنی تو بازی را
ببریدش به پای دار کنون — بزنیدش هزار چوب افزون

محمد اشعث :

بگو منهاده سرت را زتن جدا سازم — بدان سر و تنت طرح دوری اندازم

هانی :

پور اشعث خدا کند کورت — یا فتم آنچه بود منظورت

محمد اشعث :

نکنم ایندم تو را من برقاره — کنم جسمت ز خنجر پاره پاره

هانی	محمد اشعث
مزن ظالم چنین بیرحمی به رویم	تو را من دشمن ابلیس خویم
تنم کاهد ز ضرب تازیانه	تو مسلم را کنی پنهان به خانه
تو بان حسین جان و تن من	بود مرگت به نیش خنجر من

هانی	محمد اشعث
کجایی یا علی فریاد من رس	تو را فریاد رس نبود دگر کس
به قربان حسین روح روانم	تو را من با حسین از دشمنانم

هانی :

یا حسین ای خلف شیر خدا دادم رس — لطف حالی است بیا زود به فریادم رس

محمد اشعث

ایا یاران که بنماید نظاره — ببندید این جوان را بر قناره

هانی :

غم بی یاری مسلم نرود از یادم — فاش می گویم و از گفته خود دلشادم

محمد اشعث :

مبنا ای جوان تو گفت و شنود — که ندارد فغان و آه و فریاد سود

هانی :

شکر لله که به قربان حسین شه جانم — بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

محمد اشعث :

سرت از خنجر بیداد جدا سازم من — من به اصحاب حسین دشمن (ع) مادر زادم

هانی

روم از شوق کنون جانب رسول الله — اقول و اشهد ان لا الا الله

محمد اشعث

ایا زوده بدانید از صغیره و کبیر — که شد شهید کنون هانی از دم شمشیر
خطاب من به تو باد ای محمد هانی — رسید تازه غزایی مگر نمیدانی

شدی تو مضطر و حیران ایا دل افسرده سر تو باد سلامت که یار تو مرده

محمد پسر هانی :

همین که خاک به فرق من و کسانم شد ز آتش سخت آب استخوانم شد

پدر فدای تن پاره پاره ات گردم فدای زخم فزون از ستاره ات گردم

تن تو بیکفن افتاده گر به شوین و زمین به یادگار تو از پیکر امام حسین

مسلم :

چه روی داده بگو ای محمد هانی چه واقع است که از دیده اشک ریزانی

محمد پسر هانی :

سرم فدای تو آقا مگر نمیدانی سر تو باد سلامت که کشته شد دانی

مسلم :

نشان که قاتلم از این خبر گمان گردید ز جوی دیده من سیل خون روان گردید

ایا گروه که کردید بیعت مسلم ستاده اید سراسر بخدمت مسلم

بخون هانی بیکس به من کنید امداد که تا دمار برآرم ز آل ابن زیاد

(جنگ کند)

ابن زیاد :

برو غلام ببین این چه شور و غوغا بود از این نزاع و جدال خبر بیاور زود

محمد اشعث :

به دادخواهی خون مکرم هانی به عزم اند خلایق مگر نمیدانی

نموده دست به شمشیر مسلم بن عقیل سران کوفه ز دستش همه اسیر و ذلیل

کمک فرست و مدد بهر ما روانه نما علاج کار خود ای خسرو زمانه نما

مسلم : (از جنگ دست کشد)

کشید دست شما ای سران این قدیم که هست وقت نماز خدای فرد کریم

(مشغول خواندن نماز شود)

(طفلان مسلم وعده ای به او اقتدا نمایند)

ابن زیاد :

ایا محمد اشعث کنون به استعجال به بام قصر شو با مبارزان جدال

همین دم است که آید ز شام لشکر شام به قتل عام شود حکم می شوید تمام

محمد اشعث :

ایا گروه که کردید بیعت مسلم شوید جمله پراکنده از بر مسلم

همین دم است که لشکر شام می آید به انتقام شما خاص و عام می آید

شما ز مسلم و اولاد او کناره کنید ترحمی به خود و طفل شیرخواره کنید

(به غیر از طفلان همه یاران بروند و مسلم را تنها گذارند)

مسلم :

نشان ز کوفی و از بیوفایی کوفی ایان ز کوفی و از بیوفایی کوفی

کنم چه چاره که بی یار مانده ام آه به شهر کوفه ایان لا الاله الا الله

همین خدا به کسی کو محمد برسته به پای همت خود محمد خویش شکسته

بزرگوار خدایا من غمین چه کنم غریب و خوار الاهی در این زمین چه کنم

نه خواهری نه پدر نه برادری بسرم غریب و بیکس و بی یار و بی معین چه کنم

طفلان: (جفت خوانند)

بابا غریبیم یاور نداریم غیر تو دیگر یاور نداریم غریبم بابا غریبم بابا

مسلم:

ای کوفه کاش در نبودی بر گوش هرکه خوانم دعائی

طفلان: (جفت خوانند)

بابا ندانم گریان چرائی پیوسته ریزی طرح جدائی غریبم بابا غریبم بابا

مسلم:

بابا روانم بر جنگ اعدا حرب اعادی دارم تمنا

طفلان: (جفت خوانند)

چون کشته گردی از دوم اشرار پس زنده ما را در خاک بسپار غریبم بابا غریبم بابا

مسلم:

لطف خدا را باشید شامل امر قضا را باشید شامل

طفلان (جفت خوانند)

دیدی که آخر اندر غریبی بی یار و یاور بی نصیبی غریبم بابا غریبم بابا

مسلم:

غریب و بیکسم الغریبه بکوفه مانده ام الغریبه

طفلان (جفت خوانند)

حسین آقا بین در کوفه خوابیم در این شهر غریبی کس نداریم

مسلم:

گریه نکنید ای دو طفل بی معین هست یاور بر شما حق مبین

اوج دارد طالع پست شریح می نیاریم بر دو را دست شریح

طلب کنید باید شریح قافی را

انیس روز و شب دردهای ما فی را

طفلان:

ای شریح بیا باب ما تو را از وفا طلب نموده قدم رنجه ساز ای برنا

شریح:

چشم ای نور چشمان گرامی من اندر خدمتت کمتر غلام

بیائیم نزد بابایت زیاری ببینیم مطلبش از سر کواری

(نزد مسلم آیند و گویند)

سلام ای ابن عم خسرو دین چرا باشی چنین افکار و غمگین

مسلم:

امروز من غریبم بی یاور ای شریح بر دست اهل کوفه گرفتارم ای شریح

شریح

شوم فدای تو ای آدی طریق سبیل بگانه سرور آفتاب سلم بن عقیل

گوید تو نعمه خدا یاور غریبان است بهر طبیه تو را یار حق سبحان است

مسلم:

کودکان نا شکیب اند ای شریح اندر این کشور غریب اند ای شریح

گر کسی زمینه ورود نزد یارانم رفت پیش حسین علی تو طفلانم

شریح:

به قربان تو گردم جان نثارم یکی از جانبازانت در شمارم

برم این هر دو تن را سوی خانه نمایم حفظشان اندر زمانه

(دست اطفال گرفته ببرد)

مسلم:

شریح غمگذار طفلانم بیایند ضیاء هر دو چشمانم بیایند

شیخ: بیایید ای عزیزان بابا کنم بار دگر من شما را

الاهی طفل بی بابا نباشد جدا از منزل و مأوا نباشد

دیگر گوید: یادم آمد داستان کربلا قصه خونین دلان کربلا

یاد کسوی علی اکبر کنم یاد از آن گیسوی خاک غم بسر کنم

(اطفال بطرف مسلم آیند)

طفلان:

چرا بابا ز فرزندان خود قطع نظر کردی بابا بابا

چرا قطع نظر از کودکان دربدر کردی بابا بابا

مسلم:

پسر رفتند و من ماندم غریب و بی‌کس و یار خدا همراهتان باشد ای طفلان بی‌غم و غمخوار

طفلان:

از آن روزی که ما را در دیار کوفه آوردی بابا بابا

خودت را بی‌پسر کردی و ما را بی‌پدر کردی بابا بابا

مسلم:

من آن روزی که ترک کوفه کردم ترک سر کردم خودم را بی‌پسر کردم شما را بی‌پدر کردم

طفلان:

بهر منزل گذر کردی برو بابا خوشت باشد بابا بابا

بهر جا لانه کردی برو بابا خوشت باشد بابا بابا

مسلم:

خوابم نمی‌برد که من رفتم چه رفتم برنمی‌گردم غریبت از سفر خود بابا شما را می‌کنم یاد

طفلان:

ندیدیم یاوری بر سر پدر همی بر حال ما بابا بابا

همی ترسم پدر گردی شهید قوم بی‌پروا بابا بابا

مسلم:

خداوندا چه گویم من جواب این دو طفلان را بیا بر من بگو یک بار

برای طفل‌های خود سرشک از دیده من دام

طفلان:

مسلمانان نداریم یاوری غیر از پدر بر سر بابا بابا

کجا رفتید و ما را در بین لشکر بابا بابا

مسلم:

دگر روم نمی‌بینید هرگز ای دو غمدیده

تقدیر این چنین گشته است ای طفلان غمدیده

شیخ

بیایید ای عزیزانم صفای هر دو چشمانم

که از داغ شما دایم حزین و زار گریانم

شما روح روانستی شما آرام جانستی

چه سازم من ز داغ این غم شما بی خانمانستی

(شیخ با طفلان گیرد و همراه برد)

مسلم:

الا ای خاک دارم با تو را فی دمی با من نما مهمان نوازی

الا ای خاک غرق شور و شینم که من مسلم پسر عم حسینم

دریغا و دریغا ماندم غریب نباشد بر سرم گر آنم طبیب

دریغا و دریغا از شهر آواره‌ام گرفتار قوم ستمکاره‌ام

فتاده در این راه دور از وطن نباشد کسی آگه از حال من

شب است و ندانم کجایی که منزل کنم چها ای خدا با غم دل کنم

غریبم غریبم غریبم غریب — مرا گشته آخر غریبی نصیب

امان از دل قوم سنگین دلان — ز بد عهدی قوم کوفی امان

در این مسجد ار جا کنم تا سحر — شود صبح دشمن زمن باخبر

ز مسجد اگر روبه کاهون کنم — شب تیره تا بامداد چون کنم

ره چاره دیگر ندارم خدا — مگر آنکه گردم در این کوچه‌ها

که شاید یکی دوست پیدا کنم — چه همسایه در خانه‌اش وا کنم

صاحب خانه از برای خدا — در بروی من غریب گشا

صاحب خانه من سلامم — نه فرنگی ز اهل ایرانم

گر شما خوانده اید قول رسول — اکرم الضیف ان اتاکم قبول

طوعه:

کیست ما را که نظر آورد این ایوان را — دوش اهل شب ما نیست دگر پنهان را

مسلم:

باخبر باش و مبین دیده بدین که در طرف چمن — می رسد مژده گل بلبل خوش الحان را

طوعه:

کیستی ای که عبور تو به کاشانه ما — کی سزاوار بود صحن سرا بستان را

مسلم:

منزلی خواهم و جائیست به صحن حرمش — زانرای تو طلب کار شدم احسان را

طوعه:

بازگو با من ای مرد کدامین مذهب خود — جرئت نیست مگر قاعده دوران را

مسلم:

میزبانی تو به من یکشبه مهمان توام — من از خانه بردن آخر شب مهمان را

طوعه:

برو ای مرد از این خانه گمانم نه خود — تو ندیدی مگر این قاعده دوران را

مسلم:

ای زن غریبم یاور ندارم — دور از دیارم رو برگه آرم

طوعه:

ای مرد عربی معذورم دارم — من بیوه هستم شوهر ندارم

مسلم:

در شهر کوفه از خلق کوچه — ای زن چه سازم ترسش دارم

طوعه:

ای مرد برگرد حق با پیمبر — از گفتگویت طاقت ندارم

مسلم:

یک تن غریب و یک شهر دشمن — صد مرد کوفی کمتر ز یک زن

طوعه:

منزل به مسجد هم می توان کرد — کی خانه زن منزل توان کرد

مسلم:

در کوفه ای زن مردی ندیدم — از خلق کوفه من ترسم دارم

طوعه:

گویا در این شهر یاور نداری — در شهر کوفه بی غمگساری

مسلم:

خواهر ندارم من ای ضعیفه — از عهد کوفی این ها رسیده

طوعه:

برگرد ای مرد برمنزل خود — رحمی تو بما بر حالت خود

مسلم:
چاره ندارم برحق خود نیزم یک نفر از ده حق پیر

طوعه:
کلامت آتش افروزی است جانسوز بجان مادر مگر آتش بیفروز
نمیدانم منهی یا شاهزاده که میمانت نشان از هردو داده

مسلم:
اگر شهزاده ورگر پادشاهی آگر خسرو آگر زرین کلاهی
نه سر دارم نه سامان ای ضعیفه پریشانم پریشان ای ضعیفه
منم مسلم که فرزند عقیلم بدام کوفی و شامی ذلیلم
همین شوری که در شهر عراق است برای کشتن حق اتفاق است

طوعه

بدان دارم جوان از تو سوالی سوال چیست گو اندر چه حالی
چرا هردم کنی دورت نظاره ضعیفه گوش کن بانگ نقاره
گر تو آشنا اینجا نداری ندارم آشنا گویم بزاری
گر تو بیکسی برگو جوانمرد غریبی ای ضعیفه مسلم کرد
مکانت در کجی باشد بیان ساز مکانم در مدینه ای سرافراز
کسی همراه خود داری شناسا دو تا کودک مرا در همگساری
بیای فرما که طفلانت کجایند به شهر کوفه با غم مبتلایند

طوعه:
شنیدستم که در کوفه نزاع است برای قتل مسلم انقلاب است

مسلم:
این شورش و این غوغا که برپاست این کثرت خلق از چپ و راست
این لشکر بیحد ای ضعیفه از بهر هلاک من مهیاست
من مسلم زاده عقیلم تشویش از این گروه دارم

طوعه:
بفرما اندرون خانه من فروزان اختر کاشانه من

مسلم:
ایا ضعیفه تری رستگار در دارین شود شفیع تو در حشر مادر حسنین

طوعه میگوید:
لقد علیا جناب ای طوعه کرده ای بس ثواب ای طوعه
امشب این شب اگر که بتوانی ده به من کاغذ و قلمدانی

طوعه:
رواست آن که به قربان تو گردم جانرا زمن بگیر تو این کاغذ و قلمدان را

مسلم: (مشغول نوشتن شود و من نوشتن گوید.)

ببین جاری سرشک از هردو چشمم نویسم نامه ای بهر حسینم
به سوی عرض اعلا می رسانم ز دیده اشک حسرت می چکانم
در اول کودکان اهدا کردند دل مسلم به بیعت شاد کردند
بردیم چرخ دست کین گشوده مرا پرده زنی پنهان نموده

بمرت بادا سلام هر زمانی شهید راه مسلم گشته هانی

درین دم کاین عریضه می نوشتم روان در گشتن باغ بهشتم

پسر طوعه :

فدای جان توای مادر نکو مقدار چرا درون همین حجره می روی بسیار

چه حالت است ترا مادر ستمدیده که رفته است ترا خواب از سر امشب ازدیده

مگر کسی تو در این حجره کرده ای پنهان که میکنی تو تردد کنون بدشت چنان

طوعه :

ترا چه کار به کار من است ای فرزند مرا گذار که دارم دلی ز غم دربند

پسر طوعه :

بیا بحق خدا و بحق پیغمبر بمن تو درد دلت را بیان کن ای مادر

که از برای تو امشب چرا قراری نیست مرا برای چه نزد تو اعتباری نیست

طوعه :

اگر تو یاد نمایی قسم بذات الله که ستر کار نسازی بخلق تو آگاه

پسر طوعه :

قسم به جاه و جلال خدای بی همتا که پیش کس نکنم قصه تو را افشا

غمین مباش تو ای مادر نکو سیما منم این نکته ز تو هرگز بکس ننما

بروست خود ندهم پرده امانت را به نزد کس نکنم فاش این حکایت را

طوعه :

بدان مسلم بود در خانه ما منور خانه کاشانه ما

پسر طوعه :

بده تو مژده بمن ای امیر این دوران که مسلم ابن عقیل آن یگانه دوران

نهان بزیم شما آن سلاله اخیار بود به خانه ما با دو دیده خونبار

این زیاد :

باین اشعث برای استفسار بر بهراه چندی از جرار

بود اگر صدق قول این مضطر گیر مسلم تو در حضور آور

محمد اشعث :

در آ ز خانه کنون مسلم نکو بنیاد تو در امان منی تا به نزد ابن زیاد

مسلم :

جز درگه لطف حق مرا نیست پناه زاری نتوان برد مگر سوی خدای

یکتن چه کند نوب و یکشهر عدو لاحول ولا قوة الا بالله

طوعه خطاب کند :

ای طوعه ای قرار دل بی قرار من در این دیار چونکه شدی غمگسار من

خواهم کنم ملاحظه آلات حرب خویش نزدم بیار اسلحه کارزار خویش

بیاور سلاح مرا سر بسر که خواهم بپوشم سلاحم ببر

خدا حافظ ای خواهر مهربان حلالم نمائید از دل و جان

طوعه :

از من بگیر اسلحه ای سید عرب قربان زور بازویت ای اشهی نسب

مسلم :

چون شدم بهر شهادت مستقیم قلت بسم الله الرحمن الرحیم

میکنم حمد خداوند کریم نام بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد کردگار ذوالمنن — من سلاح رزم پوشم در بدن
من گذارم خود بر این زندان — بهر دفع تیغ تیز کوفیان
من سپر را افکنم اکنون بدوش — از سر دشمن گزیده عقل و هوش
همچو حیدر تیغ بندم بر میان — تا بریزم خون نسل کافران
ای حسام ای تیغ جان افروز من — ای شراره نار اعدا سوز من
شعله ای از رعد برق ذوالفقار — آشکارا کن بدشت کارزار
خون اعدا را روان کن همچو جو — حرف خون ریزی بگو بر گوش او
تا مگر عم امیرالمومنین — گوید ای مسلم هزاران آفرین
هر که باشد شیفته خاص علی — برکشد از دل صدای یا علی
ای جفا جویان بی شرم و حیا — دشمنان خاندان مصطفی
هر که خواهد شیر پیغمبر مخور — گو کن در پیش شیران گذار
مسلم من جنگ دعوت ساختم — اندر این کشور علم افراختم
هر که باشد شیفته خاص علی — برکشد از دل صدای یا علی
بهر کشتن آستین بالا زنم — بیخ کفر شهر کوفه بر کنم
پای تا سر غرق بحر جنگیم — کشتگان را جمله پیش آهنگیم
در جیل گر بشنود نام پلنگ — می کند از ترس اندر زیر سنگ
اژدها گر بشنود نام بگوش — می رود البته در سوراخ موش
هر که باشد شیفته خاص علی — برکشد از دل صدای یا علی

از شما تصدیق خواهم کوفیان — در حقیقت ای صداقت رایگان
من مگر زال و پیمبر نیستم — یا که ابن عم حیدر نیستم
(جنگ کنند)

عباس:

یا سر تسلیم ای گروه عنید — جمله بگذارید جوم آرید

مسلم:

دشمنت اگر رنج بیند بدان من — آیا بشری گو که بدوزد لبش بن
تا بتو مرا روی بلندی بگذارید — شاید بوزد بوی وطن بر بدن من

طفلان:

مسلم ای یاب ما در کجائی — از چه سر وقت طفلان نیائی
بی کس و زار و بی آشنائیم — بی کس و زار و هم بی نصیبیم

مسلم:

ای خدا من غریبم غریبم — بی کس و زار و هم بی نصیبیم
در میان عدو من اسیرم — بی کس و زار و هم بی نصیبیم

طفلان:

شیعیان ما را بابا ندارم — اندر این جا غریب و فکاریم
در غریبی کسی را ندارم — بی کس و زار و هم بی نصیبیم

مسلم:

جان بابا بمن کی بینی — از چه سر وقت مسلم نیائی
نور چشم من بیوفائی — بی کس و زار و هم بی نصیبیم

طفلان:

ای پدر سد نظر کوی ما کن — گو دگان خودت را رها کن
رحم بر ما ز راه وفا کن — بی کس و زار و هم بی نصیبیم

مسلم:
کجایی

طفلان:
کجایی ای پدر کجایی — چرا شدی ز ما جدا
خبر نداری ای پدر — ز حال زار طفل ها
دمی نظر کنی به ما — پدر بیا بیا بیا

مسلم:

طفلان:
بجای مادرین زمان — بسر رسید ای زنان
چرا که طفل بی پدر — بود حقیر در جهان
دمی به سر کشی ما — پدر بیا بیا بیا

مسلم:

طفلان:
کنون به آه و شور و شین — کنیم گریه از دو عین
بگریه روی خود کنم — بسوز شاه دین حسین
دمی بسر کشی ما — پدر بیا بیا بیا

محمد الثقف:
ایا گروهیان از سپاه دین — بگیرید اطراف مسلم زمین
بناله در آرید شیپور و کوس — که گردد رخ چرخ چون آبنوس

مسلم
یا صاحب ذو الفقار وقت مدد است — ای دالا هفت و چار وقت مدد است
(جنبش کنند)

قدسی جنبش کنند و گوید:
سوختم ای بی وفایان العطش — سوختم ای پر جفایان العطش
از امیدم چه نا امید کنید — بدهید آبم و شهید کنید

طلوعه:
بگیر آب ز دایت شوم من افگار — که سوزش لبی سوزد ترا آزار

محمد الثقف:
گذارید ایها الاعراب — مسلم تشنه لب نهد بر آب

مسلم:
آه آوخ شکست دندانم — قسمتم آب نیست میدانم

طلوعه:
بنوش آب که جانم تصدق سر تو — فدای درد غریبی و حال مضطر تو

مسلم:
کاسه آب را بگیر اکنون — کاسه آب گشت لبریز خون

طلوعه:
تو یک تن ضعیفی و این شهر پر سپاه — بر گو چه میکنی تو ایا شاه بی پناه

مسلم :

بزرگوار خدایا کنون تو آمدام — در این دیار غریبی برس به فریادم

محمد اشعث

وقت تنگ است ای امیر شرر — بفرست از برای ما لشکر

ابن زیاد :

ای سپاه بگیرید دور او را تنگ — برآورید خروش از دف و نقاره و چنگ

به راه او چه گودی بزود حفر کنید — ورا به چاه بیندازای سپاه یزید

محمد اشعث :

ای گروه بدانید امیر با فرهنگ — نموده حکم که آرید جمله سیل و خدنگ

کنید چاه بهر کوچه و به راهگذر — گر به چاه فتد مسلم نکو منتظر

ابن زیاد :

ای قوم گریدش از چار سو — ای با تیر و خشیر آرید رو

دگر لعبتی از گلنه از بام در — زخاکستر و آتش او را پسر

محمد اشعث

زنید آتش گنه به فرق مسلم زار — که تا هلاک شود او چنان اشکار

مسلم :

در شهر غربت ای خدا — آتش زنندم از چرا

(با زهم جنگ کند و در چاه افتد - در چاه گوید)

خداوندا ببین احوال زارم — در این غربت بخواری جان سپارم

صبا از من بگو با شاه خوبان — که مسلم در رحمت گردید قربان

محمد اشعث

بیا وید یکی است ای هواداران — که تا کوار کنم مسلم خجسته بیان

(مسلم را کوار است فرود نزد عبید زیاد برد)

مسلم ای بسته گروه ظلام — کن به تعظیم بر عبید سلام

مسلم :

زین سلامت بار نسکینم — که سلامت در او نمی بینم

نکنم من سلام ای پرنین — به رخ حضرت امام حسین

حیف هستم به بند قید اسیر — در به کرام سلامت از نخیر

گر سر من رود به کوی زمین — بسلامت سر امام حسین

ابن زیاد :

تو عمر خود را کمن ناامید — اطاعت نما از امیم یزید

اگر از کس که سر پیچد از حکم او — بریزند خونش ایا نیکخو

مسلم :

لب فرو بند ای زنا زاده — که خدا داده را خدا داده

آنیک از گردنت سر اندازم — نامت از این جهان بر اندازم

ابن زیاد	مسلم
چه فتنه گروه ای هیر پا در این شهر	تویی ام الفساد فتنه دهر
نمی ترسی مگر از کند و از بند	نترسم از کسی الا خداوند
نداری خواهشی گویا تو از من	مرا لعبد آرزوی کو ذ مردن

ابن زیاد

نمی ترسی گر از ضرب شمشیر
کنون گویم زنندت پرچاره
سرت گردد جدا از خنجر من
شوی آزاد بر من کن تو بیعت

مسلم

نمی ترسم گر شوم صد پاره از تیر
نمی ترسم شوم گر پاره پاره
به قربان حسین جان و سرمن
من آزادی نخواهم بر تو لعنت

ابن زیاد :

بر جلاد بردار الاماره تنش را کن ز خنجر پاره پاره

مسلم :

بده تو مهلتم ای نابت از دو عالم کم کنم وصی خودم کمیز از این مردم

ابن زیاد :

وصیتی که تو داری بگو کنون با من که تا بجای بیارم کنون به سر و عین

مسلم :

در این جا نبینم کسی نیک خواه بجز ابن سعد آن لعین وفا

ابن زیاد :

تو ابن سعد بکن بر وصیت آگاهش که از وصیت او می رود ز سر آگاهی

مسلم :

بیا ای ابن سعد وصیت مرا بشنو که دارم وصیت تو ابن سعد

ابن سعد :

تو نیت کار دم که خلوت کنی نخواهم که با من وصیت کنی
کجا بر تو بودم من ای بی گناه که گردم وکیل وصیت تورا

ابن سعد: بسر عم فدای غریبی تو به قربان این بی نصیبی تو بیا کن وصیت فدایت شوم
به قربان لب و دو فایت شوم

مسلم :

بیا ای ابن سعد بی مروت حمیت کن حمیت کن حمیت
به کوفه هفت درهم قرض دارم به غیر اصلحه چیزی ندارم
تو بفروش اسلحه قرضم ادا کن مرا فارغ تو از این ماجرا کن
نمی گویم ز کشتن کن خلاصم نمیگویم که صلح التماسم
اگر مطلبی با تو باشد مرا خدا شاهد است و پیمبر گواه
پس از من وصی امین منی ندای دوست دانم بین دشمنی
چه نقش مرا شکلباران کنند تنم را تو گلزار عریان کنند
که عریان نمودند دل چاک کن مرا غسل ده گوشه ای خاک کن
سوم مطلبم بر تو فرمان است عین عریضه نویسی بسوی حسین (ع)
که آقا بیا تو ز کوفه امان از آن ترسم این بی حیا کوفیان
بریزند خون علی اکبرت ببرند بازوی آب آورت
ندای عمل گر چه گفت و شنود وصیت مرا کید تکلیف بود

ابن سعد :

بخور غصه ای سید متقدا نمایم تمام وصیت تورا
مخور غم نویسم کنون بر حسین که نامید به کوفه جهان نور عین

محمد اشعث :

بیا ای قصر رو اشعث تو ای کوبنیاد جدا کنم سر تو من ز خنجر فولاد

مسلم :

بده تو مهلتم اکنون دمی به بالینم — که تا سلام کنم بر رخ امام حسین

محمد اشعث

مرخصی تو ولی برگزیده ثقلین — کنی سلام تو از دور بر امام حسین

مسلم — امام حسین

زبان حال چرا هم بده امام انام — پسر عموی تو کرب و بلا علیک سلام

مگر خبر تو نداری چه آمده به سرم — من خلیل پسرم که از تو بی خبرم

سرم شکست ز سنگ جفای ابن زیاد — سرت فدای ره شیعیان گرانبار

جهان کدیده که از غم تو ناامید شود — علی اکبر من هم جوان شهید شود

به کام خشک حسین از غم تو ناامید شوم — مخور تو غصه که من تشنه لب شهید شوم

عیال من به مدینه ذلیل و خوار شدند — عیال من سر هر نیزه شتر سوار شدند

بریخت خون من خسته دل بعید ذلت — کنم به حشر ز خونت شفاعت آلت

محمد اشعث

بگو نهاده دیدم سرت جدا از تن — بیان سر و تنت طرح دوری افکنم

مسلم

بروم ز شرق کنون جانب رسول الله — اقول اشهد ان لا الٰه الا الله

پایان

شرح واژگان :

امام حسین[۱۴۱] - مسلم - طفلان مسلم (محمد - ابراهیم) - قاصد - صیاد - طوعه - پسر طوعه - هانی - پسر هانی - شریح - ابن زیاد - محمد اشعث - ابن سعد .

مشخصات نمایش :

تران	کاغذ و قلم	کاسه آب	قاطر
۱	۱	(برای زینب و قمداری که هر قرص نان میخورند) ۱	۱

اسب	بیل و کلنگ	طناب	چاه کهنه شده	منبر
۴	۲	۱	۱	۱

تفنگ	نارنجک	نقاب	ماهوت شیشه و فنجر دیپر	آتش و خاکستر
۱	۱	۱		

در آبادی زنجره کوهپایه ام نهال روز نویسی کردم

محمد حسن رجائی زنجره ای

۲۵ دی ۱۳۷۵ = ۴ رمضان ۱۴۱۷

۱- مجلس روز عید در روزه گرفتن امام حسین (ع)

۲- شبنامه صالح مهدی

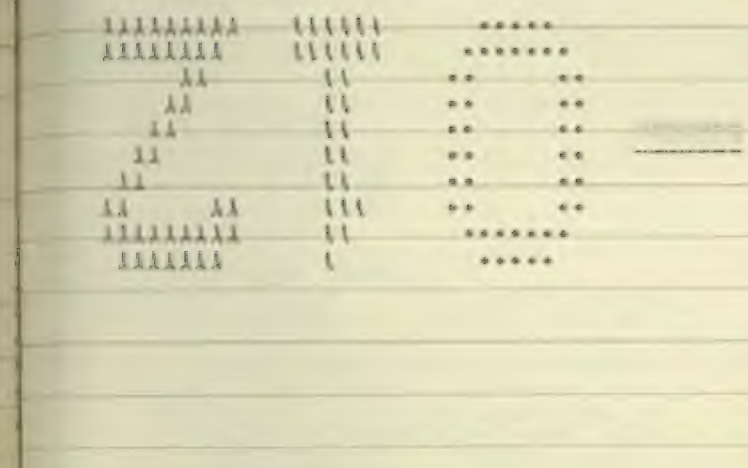

مجلس روضه عید و روضه گودش امام حسین (ع)

امام حسین (ع):

ایا برادر من افتخار اهل زمن — فدای جان غریز تو یا امام حسن
که روز عید بود ای شه نکو سیما — بیاردیم کنون نزد مادرم زهرا
لباس هر دو بگیریم ای برادر جان — کنیم در بر خود ای نگانه دوران

امام حسن (ع):

سلام من به تو ای مادر نکو سیما — بده لباس حسین و حسن ز بهر وفا
که تا به بر بنمائیم ای نکو منظر — رویم هر دو ببوسیم دست پیغمبر
که روز عید بود مادر فرشته لقا — نوازشی بسوی طفل ای خود فرما

فاطمه:

ملیک من به شما ای دو نونهال چمن — دو گل شوارهٔ عرش خدا حسین و حسن
که روز عید به من نو رسیده اثبات است — ولیک رخت شما نزد شخص خیاط است
روید هر دو بخوابید حال در بستر — که تا بیاورد آن مرد رختمان مادر
ز خواب ناز چو گردید هر دو تن بیدار — کنید در بر خود جامه ای نکو اطوار

امام حسین (ع):

برادر جان بیا تا ما بخوابیم — ز حرف مادرم رخ بر نتابیم
شویم چون هر دو بیدار ای برادر — نمائیم رخت های خویش در بر

فاطمه:

بزرگوار خدایا کنون چه چاره کنم — بسوی حسین و حسن من چسان نظاره کنم
شوند ز خواب چو بیدار آن دو نور بصر — طلب کنند لباس نو هر دو از مادر
جوابشان چه بگویم دگر من افکار — وسیله ای بنما بهر من تو ای غفار

جبرئیل:

این زمان خیاط سبط مصطفیم — جامه دار طفل های مرتضیم
از جنان برداشتم این بقچه من — تا برم بهر حسین و هم حسن

فضه:

خطاب من به تو ای نوجوان مه سیما — چه حالت است به این استکان بیان بنما

جبرئیل:

بدان یقین تو که خیاطم ای نکو منظر — تمام گشته لباس دو سبط پیغمبر
به صد هزار ادب با هزار گونه نیاز — رسانده ام به در خانهٔ امیر حجاز
بیا بگیر ز من بقچه ای فرشته لقا — ببر بخدمت بانوی خویشتن زهرا

فضه:

فدای جان تو ای بی بی من محزون — بگیر رخت حسین و حسن تو ای خاتون
بدان یقین تو که خیاط داد بهر من زار — که من دهم به تو ای برگزیدهٔ غفار

فاطمه:

برو بگو تو به خیاط فضهٔ مضطر — که اشتباه تو فهمیدی ای نکو منظر
بده به صاحبشان رخت های الوان را — تو اشتباه به ما داده مال اینان را

فضه :

بدان که تیغ جهان سوز ای نکو سیما — بداد و رفت و گفت ده به بانوی زهرا
که این دو خلعت نور دو چشم احمد است — از آن آن دو جگر گوشه محمد است
یقین که شیر خدا داده رخت بر خیاط — چرا که بود به خیاط خانه اش اختیاط

فاطمه :

یا حسن ای نوجوانم یا حسین بیدار شو — تو گل شاه جهانم یا حسین بیدار شو
یا حسین ای مه لقایم یا حسن بیدار شو — سرو باغ اتقیایم یا حسن بیدار شو

امام حسن (ع) :

خواب دیدم مرغزار با صفا گذاشتی — باغ بود و جوی بود و قصر ها گذاشتی
حمزه هم عم پیمبر بود نشسته بر تخت — بود بوطالب نشسته جابجا گذاشتی
جعفر طیار عمویم نشسته روبروش — حارث و یاران نشسته جابجا گذاشتی
جده ام آمد بر روی من بوسید و گفت — من فدای سرو قدت بختی گذاشتی
خواب دیدم از بهشت ای مادر غم پرورم — جبرئیل آرد لباس از بهر ما گذاشتی

امام حسن (ع) :

فدای جان تو مادر به خالق غفار — که من به خواب چنین دیدم و شدم بیدار

بعضی (ص) :

فدای جان تو ای فاطمه ایا دلبند — برای رخت حسین و حسن شدی خورسند
شناختی ز چه کس بود آنکه رخت آورد — دل تو و حسنین را ز غم تسلا کرد

فاطمه :

همه هم ذات خدا و رسول دانایند — به من حقیقت این حال را بفرمایند

بعضی (ص) :

به آن که بود جهان شخص حضرت جبریل — به امر حضرت پروردگار رب جلیل
رساند بود در دو تسرای نیمروز — لباس ای حسین و حسن ز راه ادب

فاطمه :

بگو ز نور خدا یا ز شوق گریانم — که داده ای تو لباس از برای طفلانم
هزار شکر به درگاه خالق کونین — که کرده لطف چنین بر من و حسن و حسین

امام حسین (ع) :

سلام من به جناب تو یا رسول الله — فدای نام شریفت حسین یا جده
ز بس که شوق خدای جهان به جان من است — سلام را هم و حسن از زبان من است
همین نه شوق عبادت به جان و سر دارم — سلام خدمت معبود در نظر دارم
بدان که آرزوی روزه است مرا بر دل — که تا میسر نرسم نزد آن شه عادل
مراست آرزوی روزه ای رسول امین — بده تو اذن که من روزه دارم ای شه دین
که شوق روزه به سر دارم ای رسول کبار — که روزه دارم و شب با شما کنم افطار

بعضی (ص) :

فدای جان تو ای گوشوار عرش خدا — که روزه نیست به تو واجب ای گل حمرا
کجا تو تاب و توانی تشنگی داری — کجا تو طاقت و تاب گرسنگی داری
یقین که تاب نداری ز شدت گرما — مبادا آنکه شوی تشنه ای امام هدا

امام حسین (ع) :

شوم فدای تو ای پیشوای خلق خدا — پی اطاعت معبود جان کنم بفدا

اگرچه نیت مرا تاب تشنگی بجهان — ولی تو اذن بده بر من ازره احسان
کروتا قیام بدین امر کردگار کنم — ز تشنگی بره دوست جان نثار کنم

پیغمبر (ص):

سرم فدای تو ای نور چشم دیده تر — گل رعنای علی جسم وجان پیغمبر
مرخصی که بداری تو روزه ای انکار — شود چه شام تو با جد خود کنی افطار

امام حسین (ع):

بزرگوار خدایا به کردگاری تو — بحق ذات صفات بزرگواری تو
بده تو تاب وتوانی به من ایاغفار — که روز روزه بدارم بشب کنم افطار
مرا بده تو خجالت بنزد جد پدر — بده تو صبر بحق جناب پیغمبر

فاطمه:

فدای جان عزیز تو گردم ای مادر — چرا شده است لب تو کبود ای سرور
چرا بخاک مذلت نشسته حیرانی — فدای جان تو گردم چرا پریشانی
چرا شده است رخ ارغوانیت مادر — بدل به غنچه زردای ضیاء دیده تر

امام حسین (ع):

فدای جان تو ای دختر رسول کبار — حسین تو شده از تاب تشنگی انکار
ز تاب تشنگی این لحظه در تب وتابم — نگاه دوزار دحزین بهر جرعه آبم

فاطمه: (گوزه آب بعد)

شوم فدای تو ای نور دیده ثقلین — فدای نام شریف تو یا امام حسین (ع)
زمین بگیر تو ای نو گل حدیقه باغ — به آب دیده خونابه مادرت افطار

امام حسین (ع):

شوم فدای تو ای دختر شه ابرار — ز تاب تشنگی گرجان من رود برباد
نمیکنم بجهان روزه باطل ای انکار — چه شب شود کنم چراه جد خود افطار

فاطمه:

که تشنه لب نتوانم تورا مشاهده کرد — چگونه رنگ تو بینم ز تشنگی شده زرد
تو نیز طفلی ومداجب نگشته روزه یقین — بگو تو آب فدایت شوم مشو غمگین

امام حسین (ع):

بحق ذات خدا و بحق جد کبار — که آب من نخورم ای یگانه ابرار
مشو تو نالم ای مادر نگو منتظر — که روزه را بنمایم تمام ای مضطر

فاطمه:

شوم فدای تو ای پیشوای خلق خدا — فدای نام شریفت پدر شود زهرا
نداره است حسینم ز تشنگی بی تاب — شده است مرغ دل او برای آب کباب
بیا نظاره بر او کن تو ای رسول کبار — به او تو آب رسان شاید او کند افطار

پیغمبر (ص):

فدای جان تو گردد حسین رسول خدا — بگیر آب تو الحال نوش جان فرما
تو کودکی و بتو روزه بلکه واجب نیست — بر آستان فیاضت فریضه واجب نیست
کن کباب دل فاطمه تو ای انکار — بحق ذات خدا روزه را کنی افطار
چرا که رنگ گل عارض تو آل شده — لب مبارکت از تشنگی خلال شده

امام حسین (ع):

سرم فدای تو ای رهنمای جن وبشر — مده قسم تو کنون بر حسین تشنه جگر
اطاعت جد واجب بمن من الله است — ولیک نیت من قربة الی الله است
چگونه قصد چنین شیئی را توانم کرد — خدای را به چه سان میلتی توانم کرد

امیرالمؤمنین (ع):

فدای نام تو ای سرو بوستان مراد — پدر شود به فدای تو ای شه ابرار
روا مدار که الحال بی حبیب شوم — ز آفتاب جمال تو بی نصیب شوم
بگیر کوزه آب ای ضیاء دیده تر — بنوش آب فدای تو باد جان پدر

امام حسین (ع):

فدای جان تو ای شیر بیشه ایجاد — رود ز تشنگی از جانکنون برباد
قسم بعزت پروردگار کون و مکان — که روزه وا نکنم من مگر به وقت اذان

فاطمه:

بیا به دور رو گردم من ای امام بشر — فدای لعل لب تشنه کام تو مادر
بحق شیر که دادم تو را من ای فرزند — تو روزه را بگشا و مرا بکن خورسند
ترحمی بدل داغدار مادر کن — به آب دیده غم پرورم لبی تر کن
که من تو را بچنان تشنه کی توانم دید — گل عمر خود ز برای تو کی توانم چید

امام حسین (ع):

مرام فدای تو ای دختر رسول الله — از این زیاده مکن دل فگار و غمزده حال مرا
که این خیال محال است ای نکو مقدار — که فرض شام کنم وقت دیگری افطار
بحق ذات خداوند خالق اکبر — دگر بحق رسول و به حیدر صفدر
چه حرف قصد تقرب ز روزه منظورم — خیال فسخ چنین نیت محال مقدرم

امام حسن (ع):

شوم فدای تو ای گل ز بین بتول — حسن فدای تو ای سرو جویبار رسول
مکن کباب دل جد و باب و مادر خویش — دل برادر خود را ز غم مگردان ریش

بحق سرور پیغمبران رسول خدا — بگیر آب ز دستم تو روزه را بگشا

امام حسین (ع):

مرام فدای تو ای تو گل ریاض چمن — ستاره فلک مصطفی امام حسن (ص)
اگر چه طاعت هر یک شما مرا واجب عین — ولی گشادن این روزه نیست کار حسین (ع)
از آن که قصد نمودم که قربة الی الله — ادای روزه نمایم من از برای خدا

جبرئیل:

سلام من به جناب تو یا رسول الله — رسانده است پیامت بهمین دقیقا
که چون امام حسین خالص است برای من است — نماز و روزه او موجب رضای من است
اراده کرده که این روزه را تمام کند — نموده عهد که افطار وقت شام کند
برای خاطر این روزه دار تشنه جگر — که هست نام وی از عرش و فرش بالاتر
چهل هزار ملک جمله ای رسول مجید — روان شدند به سرعت بجانب خورشید
که آفتاب جهانتاب را ز چرخ کهن — کشند جانب مغرب به نیم چشم زدن
به این اراده که گردد زمانه چون شب تار — که تا حسین علی این زمان کند افطار

پیغمبر (ص):

شوم فدای تو ای تو گل همیشه بهار — شده است شام بیا حالیا بکن افطار
بیا بهره جد خود ای نکو منظر — تو روزه وا کن ایا نور دیده حیدر

امام حسین (ع):

شوم فدای تو ای جد و یا بسوادر من — دگر فدای تو یا حضرت امام حسن

ورق یا اوراق دنباله نسخه خطی افتاده و اینها را بعد پیدا کردم

شبیه‌نامه صالح یهودی

پیغمبر (ص) :

هزار شکر تو ای کردگار بی‌همتا — که کرده نور رسالت به من ز لطف عطا
اگر که هر سر مویم شود هزار زبان — ز شکر نعمت تو برنیایم ای سبحان
ندانم از تو چه فرمان بود ایا ستار — چنان سزد که کنم با گروه کز شمار

جبرئیل :

سلام من به تو باد ای رسول حضرت حق — برای معجزهٔ ذات تو قمر شده شق
رسانده است سلامت بهمین مقال — غمین مباش تو در دل ملال هیچ ملال
برون برو ز مدینه تو ای سپهر وقار — بهره علی و هم لهما جرو انصار
کن جهاد به امر خدای لم یزلی — بده کلید همین فتح دست علی

پیغمبر (ص) :

برای دین من ای شیر بیشهٔ هیجا — چنان پیام به من داده قادر یکتا
که با گروه شقاوت شعار بی بنیاد — برون رویم ز شهر مدینه بهر جهاد
ندا نما تو به مردم به کوچه و بازار — شوند جمع تمامی لهما جرو انصار

حضرت امیر :

ایا گروه تمامی به حکم پیغمبر (ص) — سلاح جنگ بپوشید جملگی یکسر
برای حرب تمامی شوید آماده — که جبرئیل به ما وعده سفر داده
به جد و جهد درآیید ای جوانمردان — که نیست مهلتی و امر گشته از یزدان

پیغمبر (ص) :

حمیده دختر من مادر حسین و حسن — بیا به نزد من ای نور هر دو دیده من
بیا که سیر ببینم رخ تو جان پدر — که می روم بسوی جنگ زمره کافر
بیا که بوسه ز رخساره تو بردارم — عزیز کرده بابا سفر مکن دارم

فاطمه :

از فراق
جان بابای رسید — بوی فراق — می گذارد گلوگیر داغ بر بالای داغ
ای پدر از کوی ما داری چرا عزم سفر — من چه سانم ز هجران تو ای جان پدر

پیغمبر (ص) :

ای پدر حکم خالق یکتاست — امر از خالق زمین و سماست
رو حسن را خبر کن ای مضطر — که بیاید حسین ضیاء بصر
که کنم من وداع ایشان را — می روم من به جنگ قوم رعا

فاطمه :

فدای جان شما ای دو زیب عرش برین — آیا دو بلبل گلزار باغ کیست چنین
نموده است شما را طلب رسول مجید — به پای بوسی ای شاه هر دو بشتابید

حسنین :

سلام ما به تو ای جد برگزیده ما — تراب مقدم تو کحل هر دو دیده ما
خدا نکرده مگر عازم سفر شده ای — بگو برای چه جدا گه دیده تر شده ای

پیغمبر (ص) :

ای حسین و حسن ای دو نخل گلشن من — چه جان کنند زمانی چو گل به دامن من
حسن بیا که ز روی تو بوسه برگیرم — بیا حسین ز رخت توشه سفر گیرم

امام حسین (ع) :

جان حسین فدای تو ای جد تاجدار — ما را ببر بهره خود بسوی کارزار
ما را ببر که جان به ره حق فدا کنیم — سر را فدای راه رضای خدا کنیم

پیغمبر (ص) :

هنوز برسم جانبازی شما نشده است — هنوز موعد قربانی شما نشده است
به کربلا تو حسین جان خود کنی قربان — حسن ز کوفه الماس می سپارد جان
بیا تو فاطمه ای نور دیده های پدر — شو تو غافل ازین کودکان غم پرور
مبادا آنکه حسینم دو دیده تر گردد — ز غم عباد حسن زار و خونجگر گردد

فاطمه :

پدر تو می روی از هجر تو چه چاره کنم — ز دوری تو گریبان خویش پاره کنم
تو را حسین چه ز من میکند طلب چه کنم — حسن چه جویدت ای سرور عرب چه کنم

پیغمبر (ص)

غمین مباش تو ای نور دیده های پدر — که می رسم ببر تو بزودی ای دختر
بیا به نزد من ای ابن عم غمخوارم — علم بگیر ز من یاور وفادارم
رود آنشوید بسوی جنگ ای هواداران — که تا ببرد به اعدا کنیم از دل و جان

(پیغمبر و حضرت علی دور می شوند از نظر خارج میشوند)

فاطمه :

چه رفتی از نظرم ای جناب پیغمبر — ز هجر روی تو من می زنم به سینه و سر
بیا پدر بنگر حال نور عینت را — بیا بگیر به بر همچو جان حسینت را

امام حسن (ع) :

یاران گویا ست جد من زار مبتلا — از دوریش رسیده به لب جانم ای خدا
جانم تو در تصدق جان تو ای حسن — یکدم بیا به همرهم ای زار ممتحن

رود آوریم جانب گلخون به صد فغان — بهر سراغ پرسش ختم پیمبران
کز هجر یاب دل به برمن کباب شد — از دوری رسول دو چشمم پرآب شد

امام حسن(ع):

ای زینب عزیز حضرت حق نور هر دو عین — جان حسن تصدق جان تو ای حسین(ع)
من هم کباب شدم از داغ اشتیاق — بر سینه ام نشسته دو صد ناوک فراق
اکنون بمن دو تو هر دو به چشمان اشکبار — بیرون رویم در طلب جد تاجدار

فاطمه:

ای دو سرو گلستان گلشن جانم — ای حسین و حسن نور هر دو چشمانم
دمی به خانه بیرید در برم آرام — که در کمین شما نیه قوم نافرجام
مباد در کف اعدا شما اسیر شوید — بدست قوم جفاکار دستگیر شوید

امام حسن(ع):

بدان که نیست به ما تاب هجر پیغمبر — چستجوی سراغش رویم ای مادر
به جان مارده آتش فراق جد و پدر — چسان به خانه نشینیم دیگر ای مادر

فاطمه:

ای دو بلبل گلزار باغ اوادنا — کیند صبر ز هجر رخ رسول خدا
کنون بیا بنشین لحظه ای به دامانم — بیا بیا که بقربان تو کنم جانم

امام حسین(ع):

خدا گواست که من بی جناب پیغمبر — دگر قرار نگیرم به خانه ای مادر
کجایی ای شرف خلقت زمین و سما — بیا به حال حسینت ببین تو ما جدا
به جستجوی تو ره کرده است در اکنون — دو دیده اش ز فراق شما بود جیحون

(حرکت نماید)

امام حسن(ع):

کجایی ای شه دین شیر بیشه ذوالمنن — بیا پدر بنگر از وفا به حال حسن(ع)
پی تفحص تو رو نموده در صحرا — بیا نظر تو به احوال زار ما فرما

امام حسین

بیا برادر من نور چشم اهل یقین — پی تفحص احوال رو به صحت یمین
که شاید آنکه کسی را ز بنی ای انکار — که من روم به شتاب این زمان به سمت یسار

امام حسن(ع):

ای کریم خداوند کردگار احمد — ز بان کسی که خبردار شد از احمد(ص)
رسول عز و جل جد من فدات شوم — کجا شدی که به قربان خاک پات شوم
بیا نگر به حسن زار و ناصبور شده — ز بس گریست است از فراق کور شده

امام حسین(ع):

ای رسول حق کجایی در کجا — از حسین خود چرا هستی جدا
از فراقت ای رسول عالمین — می رود خون از دو چشمان حسین(ع)

امام حسن(ع):

ای پدر ای لنگر ارض و سما — جان بابا در کجایی در کجا
غافلی از حال زار کودکان — از فراقت می کنند آه و فغان

امام حسین(ع):

نهان چه از نظر من شدی برادر جان — کجا شدی که شوم من تو را بلا گردان
صدا بیار حسن جان حسین به قربانت — شود برادر زارت تصدق جانت

امام حسن(ع):

برادر جان حسینم در کجایی — نهان از دیده ام جانا چرایی

شدی دور از برم جان برادر کنم از دوریت من خاک بر سر

امام حسین (ع):

دراین آخر زمان شدم حیران و مضطر غریب و بی کس و بی یار و یاور
ز چشمم شد نهان خورشید تابان چه سازم ای خدا در این بیابان

امام حسن (ع):

کجایی ای برادر جان بگویم جواب مادرم زهرا چه گویم
از آن ترسم که قوم شوم غدار نمانندت اسیر ای کودک زار

صالح (خطاب به امام حسین)

ای کودک نگار چرا می کنی فغان از نسل کیستی تو ایا زار ناتوان
از بهر گریت نالات ای کودک حزین از چه بروی خاک نشینی چنین غمین

امام حسین (ع):

تو کیستی که نژاد مرا نمیدانی سؤال نسل مرا میکنی به نادانی
منم گلی ز گلستان احمد مختار منم ضیاء دو چشمان حیدر کرار
بسوی جنگ عدو رفته است پیغمبر ز هجر اوست که من دست غم زنم بر سر

صالح:

ای سرو جویبار گلستان مصطفی (ص) ای غنچه شکفته بستان مرتضی (ع)
کن واقعم بحال خودای آنین جوان نام تو چیست بگو اندر این مکان

امام حسین (ع):

بدان نهاده مرا نام سید کونین ز روی لطف کنون حضرت امام حسین (ع)
از این سؤال چه می باشدت تورا مطلب بگو تو مقصد خود را بمن جوان عرب

صالح:

ای جوان من دشمنم بر مصطفی (ص) میکنم اینم اکبرت از جفا
خیز از جا ای حسین ناتوان تو بسوی خانه من شو روان

امام حسین (ع):

ای خدا گشتم اسیر اهل کین یا رسول الله تو حالم را ببین
بر رخم سیلی مزن ای بیحیا رحم کن بر من تو ای شوم دغا

صالح:

سال ها بود که این کینه مرا بود به دل شکر ایزد که بشد مطلبم اکنون حاصل
سوی زندان برمت حال به صد جور و ستم دست و پای تو کنم بند به زنجیر الم

امام حسین (ع):

منت می ترسم که رود در خیال این ملعون کنم حیرتی دارم بکار خویش یارب چون کنم
ای یهودی من حسینم نور چشم مصطفی (ص) ترسم آخر هجر او لب پر من گلگون کنم
ای یهودی رحم کن بر ناله های زار من شرم کن از جد و باب و مادر انکار من

صالح:

ذره ای رحم نیا شد به دل من بخدا می زنم چوب ستم بر سر و دستت ز جفا
غافلی آنچه علی کرده به اهل خیبر عوض مرحب و حارث کنمت من بی سر

امام حسین (ع):

یا علی شیر شبه داور حال زار حسین خود بنگر
تو تمنیت ای معین بخدا پا برهنه مرا بری به کجا

صالح:

بدرم پا برهنات ز جفا تا رود خار کین تو را بر پا
مادرت کو که بیندت گریان کشد از بهر تو ز دل افغان

امام حسین (ع):

فاطمه مادر کجایی بی‌ وفایی — کن نظر گشتم شهید اشقیا

دستگیرم درک قوم ظلم — پا برهنه دست بسته از ستم

از عطش مرغ دلم گشته کباب — ای لعین برمن رسان یک قطره آب

صالح:

نیست ممکن که چشانم بتو آب — تو کز خنجر زنت من ز عتاب

نهضت غل زجنا بر گردان — کن چه ویلت تو به زندان مسکن

امام حسین (ع):

مصطفی را زعینم ای خدا فریاد رس — زینت عرش برینم ای خدا فریاد رس

همچو بلبل مانده‌ام در چاه زندان چون کلم — از طرب در شور و شینم ای خدا فریاد رس

من ضعیفم طاقت زندان ندارم ای خدا — خون رود از هر دو عینم ای خدا فریاد رس

جبرئیل:

خاک بر فرق ملایک شد دگر ای دوستان — مهر برج مصطفی در کنج زندان شد نهان

ای ملایک جمله بشتابید با صد شور و شین — سوی زندان بهر تسکین دل زار حسین

امام حسین (ع):

دارم زهرا کجایی بنگری حال حسین — کاندر اینجا می رود خون دل من از دو عین

ای خدا زنجیر بسوده و ستوان ایم چه آب — شد زتاب گرمی زندان دلی زارم کباب

جبرئیل:

ملائکه بیان ملایک جمله از خلد برین — رخت تا خر جگلی در بر کنید ای حور عین

جمله بشتابید نزد نور عین مصطفی — جسم او از خاک بردارید یاران از دنا

جنیان جاروب از نرگان بزنه فرش کشید — ای ملایک فرش استبرق ز فردوس آورید

ملائکه:

ای ملایک جملگی بیرید خاک غم بسر — گشته زندان جایگه بر زاده خیر البشر

کرده زنجیر جفا مجروح دست پای او — آب گشته استوان جمله اعدای او

جنیان:

جنیان جملگی به آه و فغان — رو نمایید جانب زندان

تا ز شرگان دیده پر آب — آب و جارو کنیم تا به شتاب

امام حسین (ع):

ای خداوند کریم دادگر — از کرم بر حال زار من نگر

تا دم کو تا به بیند حال من — کاین چنین برگشته شد اقبال من

خاک زندان کرده جسم را نگار — چاره دردم نما ای کردگار

جنیان:

آب و جارو می کنم لیدم ز زندان غم مخور — خاک پایت را ز نرگان ما بروبیم غم مخور

ما غلامان توایم ای نور چشم فاطمه — جان خود را در رهت سازیم قربان غم مخور

امام حسین (ع):

خاک این زندان خدایا خورد جسم چون کلم — از الم من دیده را از خون دل چیحون کلم

ای خداوند کریم خالق ارض و سما — نیست قدرت چاره ای در کنج این زندان کنم

ملائکه:

ای عزیز فاطمه غمگین مباش ای نازنین — فرش آوردم برایت من ز فردوس برین

جمله کروبیان از آسمان با شور و شین — بهر خدمتکاریت گشته حاضر یا حسین

حوریان:

آه و واویلا عزیز فاطمه دارد فغان — کنج زندان است حسین آن سرور کشور جنان

ای حسین نوجوان ماه رویان قربان تو — جان ما گردد فدای دیده گریان تو

لاله و ریحان برایت از بهشت آورده ایم — بهر تسکین تو ای شیون سرشت آورده ایم

امام حسین (ع):

مادرم کو تا به بیند دیده ام پر ز خون — خار پایم از کرم آرد ز مژگانش برون

بر دو پای من شده مجروح از خار ای خدا — بر تنم دیگر نباشد غیر آزار ای خدا

جبرئیل:

خار پایت را برون آرم ز مژگان بصبر — بروم از سوز آه خونین مژگان دگر شود

من شوم قربان پای نازکت ای نور عین — خار کین پای تو را مجروح کرده یا حسین

امام حسین (ع):

آهسته خار از لف پایم برون بیار — رفت از دلم ز شدت درد و الم قرار

گر مادرم به بیند ایدم به حال زار — ریزد سرشک و گیرد از مهر در کنار

جبرئیل:

سر بنه بر دامن من ای گل باغ بتول — تا مداوی آرام گیرد ای راحت جان رسول

ما به جای فاطمه گیریم حسنت در کنار — اشک حسرت کم بریز از دیده چون ابر بهار

فاطمه:

دیر شد ای ران نمیدانم حسین من چه شد — کور شد چشم ضیاء هر دو بین من

زینب دلخسته جانش به قربان سرت — از فراق کودکان شد کور چشم مادرت

کن گذر بر پشت بام و سوی ما نگران نظر — تا ز بهر من ز طفلان حزین من خبر

زینب:

در کجا بیدای دو سرو بوستان فاطمه — از غم روی شما شد داغ جان فاطمه

ای حسین ای راحت جانم کجایی در کجا — ای حسین سرو روان من کجایی در کجا

فاطمه:

ندانم کودکانم در چه کارند — عزیزندای خدا یا خوار و زارند

فتاده اضطرابی در دل من — گره افتاده کار مشکل من

زینب:

بمیرای جان مادر بر سرت خاک — به تن جامه نما از غصه صد چاک

به هامون هر چه من کردم نظاره — نشانی نیست زان دو ماه پاره

فاطمه:

بیار چادری از بهر من که جانم سوخت — ز اشتیاق حسین مغز استخوانم سوخت

روم ز خانه برون از پی سراغ حسین — به بینم آنکه کجا رفته آن ضیاء دو عین

زینب:

بمان به خانه تو ای مادر حمیده سیر — که من برون روم ایدم پی سراغ خبر

بمان به خانه که من می روم به استعجال — بیاورم خبر از آن دو مهر برج جلال

فاطمه:

زینب برو ز خانه برون با فغان و شین — بنگر کجاست نور دو چشمان من حسین

زینب برو که گشته دل من ز غصه خون — زینب برو ز جانم رود از جسم من برون

زینب:

کجا بیدای دو طفل بی قرینه — زنم از هجرتان ایرم به سینه

ز داغ هجرتان خواهر کباب است — مدامش دیده از غم اشکبار است

فاطمه:

کجایی ای حسین ای نور عینم — نمیدانم چه شد حال حسینم

حسن شد دیده ام کور از فراقت — حسین مردم ز درد اشتیاقت

امام حسن (ع):

خدا چگونه روم من بخدمت مادر — جواب مادر زارم چه گویم ای داور

بگیر جان مرا ای کریم لیل و نهار — که بعد از این به حسن هست زندگی دشوار

زینب :

ای در دلخون مرنج از دیده اشک نوبهار — حال ظلمات رسیده در بیوت ای دل نگار

بر در خانه حسن هم آمده با شور و شین — نیست حراحش نمیدانم چه شد مادر حسین[۱۵]

فاطمه :

نالیده است چرا نور هر دو دیده من — سبب چرات که بر در ستاده است حسن

حسن ندای تو آرام حسین من به کجاست — انیس جان من و نور عین من به کجاست

چرا بهره تو نیست زینب دامن — بگو بمن که زتن می رود برون جانم

امام حسن :

جان مادر من چو لیم نور عینم گم شده — خاک عالم بر سرم مادر حسینم گم شده

یوسفم گم شده به آمون بی برادر گشته ام — من بکار خویش حیران و مضطر گشته ام

فاطمه :

کجایی ای حسین ای رودم ای رود — ضیاء هر دو عینم رودم ای رود

بیا زینب رویم از خانه بیرون — به جستجوی ولیف کوی ها مون

زینب :

کجایی ای برادر جان حسینم — چرا از من جدایی نور عینم

بیا بنگر که مادر از فراقت — فتد بر سر زداغ اشتیاقت

فاطمه :

به کجایی ای حسین جان که بمیرم از برایت — تو بیا که جان نمایم به نثار خاک پایت

امام حسین[۱۶] (در زندان خواند) :

به کجاست مادر من که به بینم به زندان — زدو دیده خون بریزد سر من نهد به دامان

فاطمه :

چه شدی عزیز مادر که نشانت به دامن — زفراق ای حسین جان شده خاک بر سرمن

امام حسین[۱۷] (در زندان گوید) :

تو برو صبا زیاری برمادم گذرکن — توچه آگهی زحالم براو حدیث کن

فاطمه :

تو حسین بیا و بنشین به کنار و غم خویش — بخدا که از فراقت بدلم نشسته صد نیش

امام حسین[۱۸] (در زندان خواند) :

بخدا که روی من هم زالم شده است نیلی — زده بس که صالح دون به رخم زکینه سیلی

فاطمه (س) :

جانم رسیده است لب از غم حسین — دستم به دامن تو حسن ای ضیاء عین

بیرون برو زخانه تو با ناله و فغان — شاید زنو سنم تو بیاری کنون نشان

امام حسن[۱۹] :

نور گوار خدایا به کرو کاری تو — بحق جاه و جلالی و نور گواری تو

بسان کسی که کند مخبرم بحال حسین — که بیشه دلم از حسرت وصال حسین[۲۰]

فاطمه (س) :

ای کرم صمد کرو کاری بی همتا — بحق رتبه بابم رسول هر دو سرا

نگاه دار حسین مرا تو ای ستار — زخط و خویش زدست گروه کفر شعار

امام حسن[۲۱] :

ای لائمه آسمان بحق خدا — ای جماعت کرو بیان امت سما

خبر دهید به من از حسین برادرمن — کنید رحم شما بر دو دیده ترمن

ای جماعت جن از برای پیغمبر — زحال زار حسینم به من دهید خبر

جبیان :

سلام من به تو ای نور چشم پیغمبر — تراب مقدم تو کحل چشم جن و بشر

بدان که صالح بی دین مرتد غدار — نموده است حسین تو را زکین آزار

ضیاء چشم تو را برده جانب زندان لسان گنج به ویرانه داده است مکان

صالح :

بمن بگو تو ایا کودک نکو منظر که بود حمدمت ایدم مرا کمن مخبر

کنیان بند که غمخوارت زمان کردند که آب و جارو و فرش از زره و نا کردند

امام حسین (ع)

بدان تو صالح بی آبروی بد آئین که آن جماعت اولی بند حور العین

همان گروه که بردند آب و جارو را بند جمله ز جنتی مرکز سفلا

همان کسی که برون کرد خار از پایم بدان حضرت جبریل مهد جبانم

گر که مرتبه ما بتو گشته عیان که کرده ای تو مرا خوار و زار در زندان

امام حسن (ع)

بیا ز خانه برون صالح ستم کردار بیا ز خانه برون ای لعین لئیم شعار

برو بیار حسین مرا تو از زندان وگرنه شکوه ات ایدم برم بر سبحان

صالح

سلام من به تو ای نوجوان خوش سیما تو کیستی و چه مطلب بمن بیان فرما

ز دیدن تو شده تازه جان من بر تن چه خدمت است بفرما فدای جان تو من

امام حسن

بدان منم گلی از گلستان باغ نبی که هست جد گرامم محمد عربی

برو بیار حسین مرا تو ای اثیر که فاطمه ز فراقش زند به سینه و سر

صالح

بگو بمن تو ایا زینب دامن زهرا ز واقعی که نمودت مرا خبر فرما

که داده بر تو نشان از حسین غم پرور به غیر من نبود کس از این قضیه خبر

امام حسن (ع)

ایا لعین ستمکار شوم کینه شعار به ما خبر رسد از غیب خالق غفار

برو بیار حسین مرا ایا گمراه وگرنه شکوه زدستت کنم بر الاه

صالح :

ببخش جرم مرا نور دیده زهرا ز کرده بد خود نادمم من ای مولا

بیا که پای تو بوسم مرا مسلمان کن بدین جد خودت آنچه ایدم آن کن

امام حسن (ع) :

بگو تو اشهد ان لا الا الله محمد است بخلق جهان رسول الله

ز بعد جد گرامم یقین بدان بجان علی است بر تو امام و ز نسل او تو بدان

صالح :

گواه باش تو ای نور چشم خلق الله شهاده میدهم ان لا الا الله

بود رسول به حق جد تو ز روی یقین شفیع امت عالمی به روز باز پسین

امام حسن (ع) :

برو بیار حسین مرا کنون به شتاب که دارم زخمش میکند دو دیده پر آب

صالح : (خطاب بامام حسین)

شوم فدای تو ای نور چشم پیغمبر بحق جد گرامت ز جرم من بگذر

نگردان تو خجل کین بیا که بردارم که من ز کرده خود نادم و پشیمانم

امام حسین (ع) :

تو جون که تازه مسلمان و نادمی و خجل گذشتم از سر جرمت مدار غم بدل

سلام من به جناب تو ای امام حسن کجا شدی که شدم من اسیر رنج و محن

بیا که روی تو بوسم ایا برادر جان ببین گداخت تن من ز گرمی زندان

ناطقه :

بیا بیا که به قربانی وفات شوم صدا بر آر که قربانی صدات شوم

بیا که آتش هجر تو سوخت اعضایم بیا که داغ فراق تو بر جگر دارم

فاطمه (نوحه خوانند)

بیا ای جان مادر در کنارم به قربان تو جانم

که از هجرت رسیده اشکبارم به قربان تو گردم

پایان

بند	بیت	تعداد نسخ
۹۹	۲۲۰	۱۱

نسخه خوانان

پیغمبر - حضرت امیر - فاطمه - امام حسن - امام حسین - زینب - جبرئیل - ملائکه - حوریان - جنیان - صالح

ضروریات مجلس

شمشیر و خنجر - چوب و زنجیر - غل و زنجیر - دندان - اسب - علم - لباس مناسب برای هر یک از نسخه خوانان - طبل و شیپور -

از نسخه خطی مورخه ۱۸ ذی الحجه ۱۲۴۷ قمری در آبادی زفره کوهپایه اصفهان رونویسی نمودم

محمد حسن رجائی زفره ای

۱۴ آذر ۱۳۷۵ = ۲۲ رجب ۱۴۱۷

تعزیه حبیب ابن مظاهر

اهتمام: صادق همایونی

چاپ شده در: مجموعه مقالات نخستین، نمایش یازدهمین جشنواره سراسری تئاتر فجر ۱۷ - ۲۴ بهمن ۱۳۷۱

شایان ذکر است که شبیه این متون تعزیه ای وجود دارد با نام عبدالله زبیر و با قولی این مجلس را مرحوم علی سکوتی بازنویسی کرده است و با خاطر نشان ساخت که بسیاری از اشعار این مجلس شبیه اشعار تعزیه عبدالله زبیر است.

پیغمبر (ص)

ای کریمی که بدرد دل پردرد دوالم — می نهد دست عطای تو بسای مرهم
بنده ای بر تو نکردم به طریقی دروست — پی ببردم به کلامی که برای تو سزاست
به حق جان خود و عترت اطهار من — درگذار از گنه امت بیمار من

حضرت امیر (ع):

ای خداوند خالق جبار — بنده ات هست حیدر کرار
کی کنم ذکر حمدت ای ذوالمن — تا مرا جان بود به ملک وطن
شیعیان علی به روز جزا — بخش عصیانشان تو یا الله

امام حسن (ع):

ای دریغ ای دریغ تا کی دریغ — تا به کی روی آن سیه کی شکار
السلام ای جگرگوشه ممتحن — از وفا کس الصفای برحسن

پیغمبر (ص):

مرحبا ای نور بخش دیدگان — ای حسن ای افتخار انس وجان
ای حسن ای دلنواز نیک چهر — می نشین در بر جد خود زهر

صیاد:

یارب چه شود در این بیابان — آهو بره ای بگیرم اینسان
تا سیر شود ز غم دل من — آسان شود حل مشکل من
آهو که ز دور شد هویدا — گیرم به کمند او را
ای به به از این بره آهو — دلشاد شدم به خاطر او
خوب است برسم هدیه گیرم — او را ببرم به بر پیمبر
از من به تو هدیه سلام ایشان — ای خاتم جمله رسولان
این آهوی من کنون ز صیاد — بنمای قبول کن دلم شاد

پیغمبر (ص):

صیاد عوض به روز محشر — گیری ز خدای فرد اکبر
فرزند حسن عزیز دنیا — از من تو بگیر بره آهو

امام حسن (ع):

الا ای بره آهو دلنوازی — کنم با تو ز راه مهربانی

تو را گریم بقبل با حال نزاران — سرت بر سینه‌ام بگذار زاحسان

چرا ای بره آهو اشکباری — مگر از بهر مادر بی قراری

امام حسین (ع) :

چرا ای بره آهو دل دونیمی — اثر کرده به تو درد یتیمی

برادر جان حسن ای یار مهرو — کجا آورده ای این بره آهو

امام حسین (ع) :

برادر جان حسین ای سرو دلجو — زجمع خود گرفتم بره آهو

امام حسین (ع) :

ندیدم من این زمان آرزده جانم — زجد خویش آهوی ستانم

امام حسین :

گیر آهو ندارد شاه زنهار — بیا بازی کنیم باهم برادر

امام حسین (ع) — پیغمبر (ص)

سلام ای جد خوب تاجدارم — علیک ای نور چشم اشکبارم

چرا جدا بمن آهو نداری — چرا داغ الم بر دل نهاری

منم می خواهم از تو بره آهو — دگر آهو نباشد ای نکو رو

گر من جان جدا خوارو زارم — تویی نور دو چشم اشکبارم

گر جدا مرا کردی فراموش — تو هم حسنی عزیز و نور چشمت دوش

حسن باشد عزیز اندر بر تو — بود نیکو زحرص خاطر تو

امام حسین (ع) — پیغمبر (ص)

چرا پس بره آهو نداری — چرا با گردن کج ایستاری

ز سر عمامه بردارم من زار — مگو آزرده خاطر ای وفادار

پریشانی نمی نمایم گریانم — نشین بردامنم روح روانم

بدت آهو کجا شد دیده‌ات تر — جوابش را چه گویم حق داور

بمن بره آهو جان جدا — بیا بنشین بری آید زصحرا

جبرئیل :

الا ای بره آهوی پریشان — بیا این لحظه طفل خود بستان

بفرمود مصطفی آل نیکزاده — حسین با گردن کج ایستاده

حسین گر تر نماید دیدگانرا — بسوزد برق حسرت آهوان را

خدا بهر حسین آهو فرستاد — عزیزان گریه ای آمد مرا باد

چرا پس در زمین کربلا آه — حسین گردد شهید قوم اعدا

پیغمبر (ص) :

حسین بردار سر از زانوی تو — زصحرا بهرت آمد بچه آهو

بگیر این بره آهو باش خندان — ببرد نزد حسن می باش شادان

تمام حمد و ثنای حق باری — نشد اشک حسین از دیده جاری

امام حسین (ع):

گرفتم بره آهو ای برادر — زجود خود رسولی پاک و طاهر
بیا با هم زبانحالی گوئیم — به آهو رازهای خویش گوئیم

امام حسن (ع):

بیا ای بره آهو در برمن — ز تو آمد غمی بر خاطر من

امام حسین (ع):

بیا ای بره آهو با دل ریش — بگویم با تو من درد دل خویش

امام حسن (ع):

شده تازه تمام داغم از تو — که آید بوی قاسم طفلم از تو

امام حسین (ع):

چرا از دیده سیل خون گشودی — مگر یاد دل زینب نمودی

حبیب ابن مظاهر:

تا بی ای گرد گار عالمین — نالم از هجران رخسار حسین (ع)
عشق رخسار حسین نوجوان — آتشم زد ای خدا بر جسم و جان
عشق رخسار دلارای حسین — در جهانم کرده رسوای حسین
ای خوشا آن روز که بینم روی او — جان دهم پیش قد دلجوی او
من حبیبم ای خداوند جهان — مردم از عشق حسین شاه جهان

مادر حبیب:

ای پسر هر چه داری تو در دشین — از چه ریزی اشک غم از هر دو عین
ای پسر حال پریشانت ز چیست — باز گو این چشم گریانت ز چیست
حال خود با مادر خود کن بیان — از چه ریزی اشک غم از دیدگان

حبیب بن مظاهر:

مادر محنت کش آزرده جان — دست بردار از من بی خانمان
ساعتی غمخوار ما گردیم زار زار — اندر این غمخانه با حال نگار
در کجایی ای مرا یار و حبیب — می سپارد جان ز عشق تو حبیب
ای خدا بگذار بر من نظاره کن — چاره درد من بیچاره کن

مادر حبیب:

باز گو ای گوهر افکار من — ای حبیب ای نور چشم زار من
کیست گو ملک دلت تاراج کرد — روزگارت را چرا شام تار کرد
راست گو با من تو را جانانه کیست — نام آن جانانه هر از از چیست

حبیب بن مظاهر:

جان مادر ای تو را جسم و جان — از حبیبت دست بردار این زمان
مادر محنت کش غم پرورم — کور عشق او فتاده بر سرم
آتش عشق الهی کو نهاد — داده خرمن هستیم یکسر بباد
عشق آخر صبر از دستم ربود — زان سبب دائم دو چشمی همچو رود
در کجایی ای مرا یار و طبیب — می سپارم جان ز عشق تو حبیب

مادر حبیب:

ای پسر ای نور چشمان ترم — گو به کو عاشق شدی ای سرورم
نامش گو نام همان تازه جوان — تا نمایم چاره درد ت زجان

حبیب:

هرکسی من عاشقم ای مادرم — عاشق است او بر خداوند اکرم
هرکسی من عاشقم اندر جهان — هست پیغمبر براو عاشق بدان
عاشقم من بر یکی زیبا پسر — فاطر عاشق براو ای مرد پیر
ای خدا کیلم به من نظاره کن — چاره درد من بیچاره کن
رحم بنما بر دل گودان من — یاستان ای حی سبحان جان من

مادر حبیب :

آتشم زد حرف ای زیبا پسر — این چه حرفی بود ای نور بصر
گوی نام یار خود را از وفا — تا بگویم یثرب آن بیگانه را
نام یارت کن تو واضح هرچه من — تا نمایم چاره درد تو من

حبیب بن مظاهر :

گوش دار ای مادر من از وفا — تا بگویم مطلب خود حالیا
روزی از روزان بدان در رهگذار — دیده ام من دو جوان شهریار
یک از ایشان رخت سبزی در برش — ای که من گردم به قربان سرش
یک از ایشان سرخ پوشیدی بدان — من شوم قربان آن سرو روان
عاشقم من بر جوان سرخ پوش — مادرا بر چاره درد من بکوش

مادر حبیب :

ای عزیز من بیان کن حالیا — نام نیکویش بیان کن نزد ما
اسم و رسمش گو به من ای نوجوان — تا نمایم چاره ای از بهر آن
اینقدر افغان کنی مادر چنین — نام او را کن بیان ای نور عین

حبیب بن مظاهر :

نامش گویم مادر با شور و شین — نام نیکویش حسین باشد حسین
فامش گویم مادر ام واحمه — عاشقم بر نور چشم فاطمه
جد او باشد محمد مادرا — نام بابایش علی مرتضی
ای حسین ای پادشاه انس و جان — در کجایی ای مرا آرام جان

مادر حبیب :

آتشم زد حرف ای زیبا پسر — چه بودم باز گشتم پیر تر
می روم در خدمت بابت کنون — تا بگویم مطلب بی چند و چون

(نزد مظاهر رود و گوید)

ای مظاهر فدای تو سرمن — قطره ای کن بدیده تو من
پسرت بر این چنان زار است — ناله اش برق آتشین بار است
بنما چاره ای که جانم رفت — از کفم این زمان جوانم رفت

مظاهر :

ای پسر بر گو چرا حالی چنین — بر کشی از دل تو آه آتشین
حال خود بر من بیان ای نوجوان — در برم ای کودک آزرده جان
تا به رخم دل گذارم مرهمت — سازم از جان فارغ از هر دو غمت

حبیب ابن مظاهر :

ای پسر بردار دست از دامنم — آتش حسرت مزن بر خرمنم
ساقی بزدار گریم زار زار — اندر این غمخانه با حال فگار

مظاهر :

ای حبیب از ناله جانم بسوختی — آتش غم بر دلم افروختی
بازگو راز دل خود ای پسر — رحم کن بر چشم گریان پدر
عاشق روی کدامین دلبری — بر کدامین زهره‌گشی مشتری

حبیب بن مظاهر :

ای پدر من عاشقم بر دلبری — گشته‌ام بر ماهرویی مشتری
عشق او افروخت جسم و جان من — شعله بگرفت ناله و افغان من
گر نه بینم عارض نیکوی یار — جان دهم من از فراق روی یار

حبیب بن مظاهر :

ای پسر بر گو که باشد یار تو — یار شوخ اندام گلرخسار تو
بازگو بر من تو را جانانه کیست — نام آن جانانه فرزانه چیست

حبیب بن مظاهر :

ای پدر ای مونس و غمخوار من — خواهی از دانی که باشد یار من
آنکه باب تاجدارش حیدر است — مادر او دختر پیغمبر است
آنکه دارد مهرش از او زیب و زین — نام نیکویش حسین باشد حسین
ای پدر دست من و دامان تو — چاره کن دردم شوم قربان تو

مظاهر :

چه گفتگوست که کردی تو ای پسر اظهار — که از کلام تو شد از دلم سکون قرار
تویی گدا و حسین سید جوانان است — تویی چو شمع و حسین همچو ماه تابان است

اگر رضای مرا خواهی ای سعادتمند — مگو از این سخنان تو بعد از این یا فرزند
گذار آرزوی خویش را تو با آگاه — که دیده است گدا هم نشین شود با شاه
اگر که دست نداری از این سخن اکنون — کشم ز راه جفا پیکر تو را در خون

حبیب بن مظاهر :

ای باب بزرگوار مکن اخم من — زبان شما روا نبود بر سر من
گویی که تو دل مدار از عشق حسین — این کار دل است نیست دل در بر من

مظاهر :

لب ببند از این کلام دلپسند — جان زار من نمودی در دمند
شو روان در مکتب ایدم باشتاب — از پی تعلیم قرآن و کتاب

حبیب بن مظاهر :

پدر بحق خدا و به حق پیغمبر (ص) — به حق شاه ولایت کننده خیبر
اگر که بند زنی بدم پدر جدا سازی — تنم به صد الم و درد مبتلا سازی
اگر کشی ز جفا پیکرم در خون — کجا خیال حسین از دلم رود بیرون
ایا حسین نظر حال فکار حبیب — نمانده است به تن با حسین قرار شکیب

مظاهر :

چاره نبود ای حبیب اندر جهان — خیز رو در مکتب ای روح روان
ای ضعیف رو تو با حال فکار — از برای طفل من قرآن بیار
تا بیم در مکتب او را این زمان — تا بخواند درس قرآن این جوان

مادر حبیب :

ای مظاهر این زمان با حال زار — گیر از دستم کلام کردگار

کن سفارش بر معلم از وفا — تا کند آزار این طفل مرا

مظاهر :

نیست لازم بر سفارش این زمان — علم واجب هست در دار جهان

رو تو با در مکتب ای زیبا پسر — زین خیالات پریشان در گذر

حبیب بن مظاهر :

ای پدر جان از من تو دست بدار — من کجا علم ای نکو کردار

ای پدر من کجا و علم و ادب — عاشقان را چه کار با مکتب

آن کسی را که من شدم عاشق — خود کلامی بود به حق ناطق

علم من حب عشق روی حسین — تا کنم جان فدای کوی حسین

ای پدر درس علم و فهم و حیا — از حسین علی شود پیدا

مظاهر :

ای معلم جان ذات کم نزال — درس ده این کودک آزرده حال

تا مگر از درس و کتب و قیل و قال — از سرش بیرون رود فکر و خیال

معلم :

ای پسر بنشین به زانوی ادب — بهره در مکتب این زمان بگیر ای لب

بعد حمد قادر حی قدیم — گوی بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از آن ای طفل زار خسته جان — ابجد و هوز و حطی را بخوان

حبیب بن مظاهر :

ده بگیرنه درسم ای معلم — قوی مرد مدرسی ای معلم

گر دانی ز درس ابجد عشق — به من یکدو تو درس از هوز عشق

مرا زان ابجد و هوز چه حاصل — که می باشد مرا جای دگر دل

معلم :

گو بگیرنه حرف ای کودک زار — که می یابی ز دستم خور و آزار

تو را با عشق ای کودک چه کار است — به طفلان درس علم و دین شعار است

بنه از سر بدر از دست این خو — ز ابجد هوز و حطی سخن گو

حبیب بن مظاهر :

الف من الف قامت رعنای حسن — ب بود خلق خوش و بوی دلارای حسین

جیم من جیم جالش بود و دال بود — دال من دولت وصل رخ زیبای حسین

ه - هلاکت من از او آمد و حاصل شد غم — ز - بود زلف پر خم بهر دلارای حسین

ح - بود حسن حسین طای طریق رهش — ی - بود یار مشبهای تمنای حسین

معلم :

گو بهبده ای طفل سخن سنج — که می یابی ز دستم محنت و رنج

بگو اول الف تا کام یابی — مراد خویش در ایام یابی

حبیب ابن مظاهر :

معلم گفتت من اولین بار — از این بیهوده گویی دست بردار
الف کی چون قد جانانه ماست — الف قد حسین سرو دلارست
الف زلف صنم سای حسین است — الف بالای رعنای حسین است

معلم:

بگذر ای پسر از این مطلب — بنشین جای خویشتن به ادب
گر تو را این رویه در کار است — چنین زندگیت دشوار است
تو بخوان درس و علم پیدا کن — از سر خویش دفع کودکی کن

حبیب بن مظاهر:

ای معلم ز درس علم بدان — مدعا معرفت بود به جهان
معرفت کامل است در دارین — بهر من آمد از خدای حسین
یا حسین ای عزیز عالمیان — بی تو غلیب بود به من زندان

معلم

ای پسر در کتاب رو آور

دل به درست بده تو ای ناکام

بر سر جای خود بگیر قرار

بنشین در مذات فکار کنم

به کجا عاشق شدی بگو با من

حبیب بن مظاهر

چه کتابی از رخ حسین بهتر

بی حسین نیست بر دلم آرام

بر دل من اگی نمانده قرار

عاشقم عاشقم چه کار کنم

به حسین نور چشم اهل زمن

معلم:

گیرت بر گو حسین ایا نالان — نور چشم رسول عالمیان

بگذر از این سخن ایا فرزند — چشمم او فتاده ام در بند

معلم:

چون نیاید قبول تو پندم — ای پسر دست های تو بندم

می زنم چوب کینه بر دستت — خوی بد دور گردد از شقیت

حبیب بن مظاهر:

ای معلم به خالق کونین — دست من بسته شد به عشق حسین

در تو الطاف بهر دل خستن — این چنین دست را توان بستن

می نوی گر به این عمل خرسند — این تو این دست من بیا و ببند

معلم:

وقت آن آمد از کودای تو — بر نهم کفش گران بر پای تو

حبیب:

ای معلم این همه تدبیر چیست — گردنم را حاجت زنجیر نیست

زانکه باشد بهر خدمت کردنم — طوق فرمان حسین در گردنم

گر تو داری میل دل آزردنم — این تو این زنجیر این هم گردنم

معلم:

ای پسر قیل و قال و شیون و شین — کم نماو نشین به فکر حسین

پای خود را به زنجیر بند بنه زیر زنجیر کند گردن نه
چون تو غافل ز درس و بحث شدی بهر عشق حسین به حبس شدی

حبیب :

ای معلم به این دو پا و دو عین بارها رفته ام به کوی حسین
با همین پا برای حرمت او بارها رفته ام زیارت او
ورنه این کند حاضر و ناظر لمذا این رده منم تو را چاکر

معلم :

سیدهم این زمان سزای تو را ببندم از کینه چشم های تو را
میزنم چوب کینه بر سر تو خوی بد دور سازم از سر تو

حبیب :

ای معلم دو دیده ای که ضیاء باشد ش از حسین به صبح و مسا
بستن او اگر ضرور بود کاش ای کاشکی که کور بود
این بسی بی مروتی به حسین چشم بندد کسی ز روی حسین
گر تو را جرأت چنین کار است بخدا آنچه را سزاوار است

معلم :

ای سگ کش حسین عزیز خدا است این سخن آن برای او به سزا است
با چنین عقل ای ضیاء دو عین ای بسی کی به خاک پای حسین
که حسین زاده رسول خدا است لوح و کرسی ز نعلین او برپا است

حبیب ابن مظاهر

کیستم من به آن شه او تاد خویش را دوست خوانم ای استاد

من یکی عبد و جان نثار وی ام از غلامان و دوستدار وی ام
نشنیدی مگر که پیغمبر بارها گفته در سر منبر
که حسین را خدای دارد دوست دوستی با حسین بسی نیکوست

معلم :

تو را که گوش و دیده و آگنی کنار بود به درس و بحث معلم تو را چه کار بود
بیا برو تو ز مکتب به جانب خانه که طفل های دگر را کنی تو دیوانه
برو برون تو در اندیشم به جانب خانه گمان من شده گردیده ای تو دیوانه

حبیب بن مظاهر :

یا حسین یا محمد و پناه جهان عشق تو چون کنم به دل پنهان
آتش عشق چون بر افروزد خشک و تر را به یکدگر سوزد
تا مرا درس عشق داد استاد من و عشق تو هر چه بادا باد

مظاهر :

صوت جانسوز می رسد ز کجا رفت هوشم ز سر در این دنیا
با الیقین ناله حبیب من است یا که از بلبلی که در چمن است
نور دیده چرا قرین غمی از چه رو باز در غم و المی
ای حبیب از چه می کنی افغان گو به باب خود از بره احسان

حبیب بن مظاهر :

بیا پدر به خداوند خالق اکبر به حق شاه ولایت گفته خیبر

مرا به درس معلم به دهر کاری نیست — به غیر عشق حسین دیگرم شماری نیست
گذار تا که روم گوشه ای ز راه کرم — به حال خویش کنم گریه تا که جان دادم

مظاهر :

کنون که دست نداری ز گفتگو تو پسر — برهنه شو تو در اینجا به پیش چشم پدر
برو برو که من از دیدنت رخت بستم — برو پسر که نمودی ز عشقه ات پشتم
به روز ترک ادب کردن تو نگفتیم — برو برو به سخن گفتن تو دلگیرم

حبیب بن مظاهر :

ای خدا نگر به حال زار من — رحم کن بر دیده خونبار من
کن تو یسر بر من آزرده جان — وصل رخسار حسین نوجوان
میکنم عهد ای خدای عالمین — تا که بینم روی نیکوی حسین
گر ببینم عارض آن مه قرین — جان دهم اندر نگاه اولین

مادر حبیب :

ناله طفل می رسد بگوشش — برده از سر قرار و طاقت و هوش
جان مادر تو را چه بوده و فا — از چه نشسته ای به خاک سیاه
آه فرزند من ز دستم رفت — چکنم ای خدا من بدبخت
ای حبیب من ای ضیاء بصر — به کی می روی به دیده تر
از چه رو سر به زیر پر برده — مگر امروز مادرت مرده

حبیب بن مظاهر :

گذار جان مادر که روم سوی بیابان — تو برو بسوی خانه نشین بحزن گریان

مادر حبیب :

تو بیا به خانه ما که به تن من غزیری — منما فغان و زاری تو دگر کنم نگیری

حبیب :

پدرم برهنه کرده من زار در زمانه — به من حزین بگفتا که برون برو ز خانه

مادر حبیب :

منما تو گریه دیگر به فغان و شور و شینی — به فدای روی ماهت که تو عاشق حسینی

حبیب :

نگیر به دهر مادر به فغان و شور و شینم — بگذار من بروم که من عاشق حسینم

مادر حبیب :

مبر کن ای نور چشمان ای پسر — می روم من این زمان نزد پدر
ای مظاهر از چه رو اندر جهان — این چنین سنگین دلی ای ناتوان
حب فرزندی مگر نبود ترا — از چه بر دل کردیش ای بی وفا

مظاهر :

ایا ضعیفه من اینقدر عتاب مکن — مبر تو نام حسین و دلم کباب مکن
که من به کار پسر داله و پریشانم — کنم چه چاره که در کار خویش حیرانم

مادر حبیب :

بشنو از من ای مظاهر سر بسر — شور دوران اینزم به بالین پسر
شو ز راه مهربانی یاورش — ده تسلی بر دل غم پرورش
رو بیاور در برم اینزم حبیب — رفته از او طاقت و صبر و شکیب

بود از این ره ای مظاهر این زمان خدمت احمد رسول الثقلین و جان

میمنا دعوت رسول الله را شادمان کن قلب پور الله را

کن تو لهانی شهنشاه زمن با علی و با حسین و با حسن

مظاهر :

خوب گفتی ای زن نیکو خصال یاورت باد ا خدای ذوالجلال

می روم اینم به این پسر گرم او را از ره یاری به بر

پاک سازم اشک چشمان ترش شادمان سازم دل غم پرورش

سر بر آر از خاک ای روحی فدات تا بنامم اشک چشمان تو پاک

ای حبیب بن مظاهر از چه راه می کنی احسان به چشم پر نگاه

حبیب بن مظاهر :

ای پدر چون داری بر من سر احسان گوش تا که بشنوم به درد خود بیان

تو را که نیست به من لهرانی و یاری گوش تا که بنامم به درد خود زاری

مظاهر :

غم مخور ای راحت جانم پسر می روم من خدمت خیر البشر

احمد مرسل شه عالی نسب سرور و سرکرده خیل عرب

وعده می گیرم از آن سر اراز تا که مارا از جهان سازد نواز

آرم او را ای گرفتار محن با علی و با حسین و با حسن

حبیب بن مظاهر :

شکر ایزد مطلب من شد روا از حسین نور دو چشم مصطفی

برو دلتر رو ای پدر با حال زار شاه خوبان را به لهانی بیار

مظاهر :

السلام ای خاتم پیغمبران ای نثار مقدمت روح و روان

ای فروزان از جمالت ماه و مهر روشن از خورشید رویت نه سپهر

مطلبی دارم من ای شاه کبار گر دهی اذنم بنامم آشکار

پیغمبر (ص) :

ای مظاهر صد علیکم بر تو باد آفرین بر صدق و اخلاق تو باد

مطلبت را گر چه می دانم عیان لیک بر گو ای مظاهر این زمان

مظاهر :

مطلبم این است ای فخر زمن با علی و با حسین و با حسن

از ره الطاف فیض بیکران از دگر گردید بر من مهربان

تا که من اذن رجعت با صد نیاز جان نثاری سازم ای شاه حجاز

رنجه کن شاها قدم در خانه ام کن گلستان ارم کاشانه ام

پیغمبر (ص)

ای مظاهر جا کر آل رسول عرض اخلاص تو را کردم قبول

رو بدار ک بین تو از راه کرم خانه ات سازم گلستان ارم

جان غمناک تو را شادان کنم خانه ات را روضه رضوان کنم

می رسم من این زمان ای باوفا با حسین و با علی با مجتبی

مظاهر :

اهل بیتم کنون ز راه وفا — فرش سازید خانه را یکجا

اینک آید رسول سبحانی — منزل ما به عزم مهمانی

بر نثار قدوم آل سرور — نیست چیزی ز نقد جان بهتر

گوید کم ای حبیب نیکو راه — باش خوشدل رسد رسول خدا

حبیب بن مظاهر :

شکر ایزد که سرفراز شدم — به حسین عبد و جانثار شدم

مادر دل تسره ژه محزون — به تدارک در آ ز خانه برون

در و دیوار خانه جارو کن — فرش ها از گلاب خوشبو کن

که مبادا غبار از طرفین — بنشیند به روی ماه حسین

مادر حبیب :

آب و جارو کنم ز راه وفا — از برای حسین غریز خدا

حبیب :

خاک ای خاک روشنت عینین — چون کرباسی به زیر پای حسین

مادر حبیب :

ای خوشا حال این زمین و دوپا — می نهد روی آل غریز خدا

حبیب :

ای زمین شکر کن به لم یزلی — پا به رویت نهد حسین علی

مظاهر :

ای ضعیفه بیا این زمان ز راه وفا — ببین تدارک مهمانی رسول خدا

مادر حبیب :

به چشم ای مظاهر من ناتوان — به بینم تدارک من خسته جان

برای شهنشاه دنیا و دین — رسول خدا شافع مذنبین

پیغمبر (ص) :

شو روان با مرتضی همراه من — با صحابه با حسین و با حسن

چون مظاهر هست چشمانش براه — شو روانه با حسین با مجتبی

چون که آن غمدیده با صد شور و شین — هست اینک دیده در راه حسین

حضرت امیر (ع) :

ای شتاب محترمت نو روان — شو روان ای خاتم پیغمبران

پیغمبر (ص) :

یکی خبر به مظاهر رساند از احسان — رسید نزد تو آیندم رسول عالمیان

حضرت امیر (ع) :

شو خبر ای مظاهر از احسان — اینک آید رسول عالمیان

مظاهر :

ای حبیب ای ضیاء چشم نرم — شادمان باش تو از این خبرم

آید اینک رسول عالمیان — حسین و علی بهر جان

حبیب :

جان بابا از کلام خوشتین — شادمان گردی تو حال زارمن

می روم بهر تماشا پشت بام — این زمان ای باب گیردم شادکام

سیر قد سروشش ناز کنم جان خود ایثار در راهش کنم

شکر لله ای کریم کردگار شد غمان مارون نیکوی یار

زود تر آی ای مه دیرینه ام پاگذار از مرحمت بر دیده ام

آری آری یار اگر اهل است اهل جان سپردن در رهش سهل است سهل

بهر پای انداز آن عالی مقام افکنم خود را به زیر از پشت بام

مادر حبیب :

این صدای چه بود واویلا که رسیدی به گوش من ز قفا

وای مادر چه ناگهان رفتی غافل از درد بیکران رفتی

ای مظاهر بیا به ناله و آه کن نظر بین حبیب زارت را

مظاهر :

وای شد جان زتن مرا بیرون در تن او نبد قرار و سکون

طفلم از پشت بام افتاده در ره دوست جان خود داده

مادر حبیب

ای ذرای حسین جان و درت به فدای تو مادر و پدرت

مظاهر

ای صغیر بیا به حالت زار کن کمک نعش او ز جا بردار

مادر حبیب

جان خود بر حسین فدا کردی مادرت صاحب عزا کردی

مظاهر :

چکنم با خجالت بسیار این زمان نزد احمد (ص) مختار

مادر حبیب :

غم مخور گر تو رفتی از دستم عاقبت تخت شادیت بستم

مظاهر :

خیز از جا کنون ببین تو ره اینم آید حسین تشنه لبم

مادر حبیب :

حال بردار نعش تازه جوان بنمائیم گوشه ای پنهان

مظاهر :

ای صغیر کمن تو آه و فغان که مبادا رسول عالمیان

با خبر گردد از بلاهی ما باش خاموش از برای خدا

بهتر است ای زن تو منتظر نشود با خبر چو پیمبر

نعش فرزند خود کنم پنهان که نبیند رسول عالمیان

جبرئیل :

دوستان از کربلا یاد آورید آه از آن رحلت کی گردد شهید

یاد آرید آن شه دنیا و دین اوفتاد از ظلم اعدا بر زمین

جسم صد چاکش میان آفتاب همچو گل گردد در آن شط آلیاب

مظاهر :

ای رسول کبار بسم الله صاحب اقتدار بسم الله

یا علی ای گشنده خیبر شیر پروردگار بسم الله

ای حسن ای شهید کرب و بلا جان به راهت نثار بسم الله

(برود سر نعش بگوید)

نوشم فدای تو ای عاشق شه بسرمد ز جای خیز جسیم ببین حسین آمد

ای حسین جان من تو را قربان از تو این برقرار بسم الله

(دوباره سر نعش رو دو گوید)

تو دیده مگر نمیدانی که حسین آمده به مهمانی

بشکند دستم ای پدر زجفا که زدم سیلیت ایا بابا

وه چه داغی به سینه بنهادم تا قیامت نمی رود یادم

(و خطاب به امام حسین گوید)

یا حسین من فدای قدوم تو شه عالی تبار بسم الله

امام حسین (ع):

ای مظاهر بحق ذات خدا نیستم مهمان تو ز دو فا

میهمانم مدان به نزد حبیب رفت از من قرار و صبر و شکیب

تا نیاید به خانه آن محزون نتوانم به خانه پای درون

مظاهر:

ای خدا چون کنم من مضطر چه بگویم جواب این مسرور

رفته مکتب ضیاء چشم ترم کن قدم رنجه تا رسد پسرم

امام حسین (ع):

ای مظاهر به ناله و غوغا رو بیاور برم جسیم را

ورنه از غم زنم به سینه و سر میزنم از دیدگان خود گوهر

ای حبیب ای رفیق نیلوگار در کجایی بگوی تو با من یار

جبرئیل:

چون حسین در خاک و خون شده اکبرش مادرش لیلا زغم زده بر سرش

مظاهر:

یا محمد برس به فریادم که حسین برده بر فلک دادم

او نشسته به روی خاک سیاه چاره کن دردم ای رسول خدا

جبرئیل:

شاه دنیا و دین سلام علیک خاتم المرسلین سلام علیک

این جوانی که میزبان شماست دانی از چه ز دیده ناپیداست

این جوان ای شه زمان و زمین بوده عاشق به روی ماه حسین (ع)

چون جمال حسین ز دور بدید آهی او از دل فگار کشید

جان خود را به امر ربانی بر حسین تو کرد قربانی

امر فرموده خالق کونین که کند زنده اش امام حسین (ع)

رو کند نزد خالق و آبه که شود زنده آن دُر نایاب

پیغمبر (ص):

یا حسین ز نیتی تو بر دوشم جان جدا بیا در آغوشم

بر عمش جان من ز دل فریاد می رسد ای بت حبیب تو مشاد

آگهم ای مظاهر از کارت جان سپرده است طفل افگارت

رو بیاور برم تو نعشش را تا کنم زنده اش به امر خدا

مظاهر :

ای جوان رشیدم ای بابا — رفت رفتی ز دستم ای جانا
ای ضعیفه بیا رویم کنون — نعش او را به حالت محزون
نزد احمد رسول هر دو سرا — راز پنهان ما نشده اخفا
ای رسول امین ذوالمنن — هست این نعش نور دیده من

پیغمبر (ص) :

آه گشتم کباب زین غم و شین — کشته طفل تو ای حسین (ع)
گر بیاری خبر به دیده تر — پیش چشم حسین - علی اکبر
پیکرش پاره پاره می گردد — رنج او صد هزاره می گردد
یا حسین ای ضیاء دیده من — ای سرور دل رمیده من
بهر این نوجوان بدیده تر — روی آور به درگه داور

کن تمنا ز نامنی الحاجات — این جوان را دهد دوباره حیات
یا حسین جان من به قربانت — من به قربان جان نثارانت
کن دعا ای شه از دل غمگین — تا بگوئیم جملگی آمین

ام حسین — همه باهم (حوزه‌ی ام حسین و مظاهر)

الاهی حرمت جدم پیمبر (ص) — الاهی یارب آمین یارب آمین
الاهی حرمت بابام حیدر (ع) — الاهی یارب آمین یارب آمین
الاهی حرمت زهرای اطهر — الاهی یارب آمین یارب آمین

ام حسین (ع) — همه باهم

بحق خون اکبر خون اصغر — الاهی یارب آمین یارب آمین
الاهی حق عباس دلاور — الاهی یارب آمین یارب آمین
که شد دستش جدا از تیغ و خنجر — الاهی یارب آمین یارب آمین
بده جانی دوباره بر حبیبم — الاهی یارب آمین یارب آمین

حبیب :

(زنده شو زنده گوید) — لبیک لبیک
یا حسین جان من به قربانت — من به قربان لطف و احسانت
کاش بودی مرا به تن صد جان — می نمودم تو را بلاگردان

جبرئیل :

شیعیان یاد بارید شما — از حبیب و به دشت کرب و بلا
می شود این حبیب با غم و شین — بار دیگر فدای کوی حسین (ع)
سینه‌اش را نشان تیر بلا — می کند جمله لشکر اعدا
جان خود را کند فدای حسین (ع) — که بود عاشق لقای حسین (ع)

مظاهر :

ز کودای بزرگان هیچکس انفصال نمی بیند
اگر بیند دمی بیند دم دیگر نمی بیند

جبرئیل :

شعبه ریزد اشک تر زدوعین — یاد آرید ز کربلای حسین (ع)

نوجوان مرده ٔ بدیده ٔ تر — یاد آرید از علی اکبر

یاد آرید ز قاسم داماد — نعشش از ظلم بر زمین افتاد

حیف حیف از جوانی عباس — شد جدا دست آن سلاله ٔ ناس

مظاهر

تا زنده ام این درد مرا باشد یاد — بر دشمن مرتضی علی لعنت باد

نسخه خوانان :

پیغمبر (ص) - حضرت امیر (ع) - جبرئیل - امام حسن (ع) - امام حسین (ع) -

- حبیب بن مظاهر - مظاهر - مادر حبیب - معلم -

- صیاد -

در تاریخ ۱۳ دی ماه ۱۳۷۶ (برابر ۴ رمضان ۱۴۱۸)

در آبادی زفره کوچه امامزاده محمود مقابل تئاتر

رونویسی نمودم — محمد حسن رجائی زفره ای

مباحثہ قصر بالام حسن

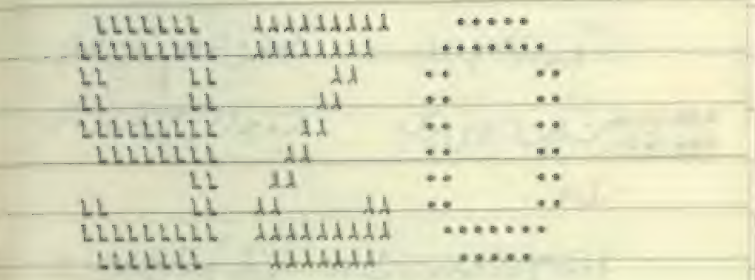

تعزیه مباحثه قمیر با امام حسن(ع)

(چاپ نزده در : مجموعه مقالات نهمین جشنواره نمایشهای سنتی و آئینی - ۱۳۷۶)

حضرت علی(ع) :

کنم چه چاره خدایا ز هجر پیغمبر — که رفت از بر من آن رسول جن و بشر
پس از رسول خدا امتان بی پروا — ز راه کینه نمودند جور ها بر ما
عجب مراعت اولاد مصطفی کردند — به دختری از کینه جور آ کردند
چه سازم آنکه ز خالق چنین شدم مأمور — شوم ز ظلم و ستم های اهل کین رنجور

جوان عرب :

ای خدا از بی کسی من چون کنم — راز خود را این چنان پنهان کنم
گشته ام بی چیز و مضطر ای خدا — من ز دست فقر گشتم بینوا
ثروت با بیم ندانم در کجاست — محو کرده او ز من خود در بلاست
می روم اندر بر شیر خدا — تا نشان من دهد آن گنج ها

(نزد حضرت علی(ع) آید و گوید :)

سلام ای شاه خوبان من فدایت — سرم باد آستانبوس خاک پایت
عیان است از رخ تو نور ایمان — چه تو هستی وهی ای شاه خوبان
بود یک مشکلی بهرم به دوران — تماحل ای به قربانت بسر و جان

حضرت علی(ع) :

علیک ای شیر هر انور من — بیان کن مطلبت اندر بر من
دلی مخفی نباشد در بر من — بیان کن مشکلت بر وجه احسن

جوان عرب :

مرا بودی پدر از اهل دنیا — به تو دشمن بد آن ملعون رسوا
چه دانست او که من هستم مسلمان — ز خانه کرد بیرونم ز غدران
تمام مال خود را دفن کرده — نزد قبر دفن کردن خود بمرده
مرا آید چو هنگام از ارث قسمت — کنم بی چیز و محزون محنت
توقع دارم ای شاه جهانم — دهی آن مال بیحد را نشانم

حضرت علی :

به صحرا شو روان یک سو سیاه است — در این جا دود خالی از گیاه است
که بر هوت است آن وادی ز احسان — باید یک تنی کو بیت شبانان
مترس آن لحظه این نامردگوش — باید پیش تو شخصی به تنها
تو را باشد پدر مرد یهودی — بگو زر را کجا پنهان نمودی
نشانت میدهد آن لحظه ای مرد — نصیب تو خدا آن مالها کرد

جوان عرب :

فدای صحبت ای شاه خوبان — شدم از گفته ات خوشحال و خندان
روم صحرا که گردم خرم و شاد — که لعن حق علی بر مشرکت باد

(بلاه می گوید :)

کجایی ای پدر با حالت زار جوابم را بده ای زشت کردار
ای بابا کجایی بیا بیا بیا

مرده :

چه می خواهی زمن فرزند دانا شتابان آمدی نزدم در اینجا

جوان عرب :

بیان کن حال خود ای پیر جان سراسر با من محزون نالان

مرده :

خوشا بر حال تو فرزند دانا که داری دوستی با شاه بطحا
من بدبخت همگم کرده بودم برابل دین عداوت می نمودم
سزای خویش دیدم آخر کار کنون می سوزم اندر بوته نار

جوان عرب :

بگو حالت بمن از راه احسان زر و مالت کجا کردی تو پنهان
نشانم ده که من آورده جانم عوض از بهر تو قرآن بخوانم

مرده :

بود فرزند در آنجا که بودم در آن جایی که عشرت می نمودم
همان مالی که می خواهی در آنجاست تو خواهی خورد دانش بدل ماست
بدر جان لذت دنیا کسی برد که هم نخشید دم پوشید دم خورد
هر آن کس جمع کردی مال دنیا خودش مرد و زنش با دیگری خورد

جوان عرب :

روم آنجا که گفت زر را بیابم که از بهرش به دنیا دل نبایم

(بیان مولف)

الاهی شکر روز غم سر آید پدر جان آتش از قبرت در آید
روم از بهر کسب جود دامن که شد لبریز دولی خانمانم

تبصره :

هزار شکر شدم پیران سر آماج گرفته ام ز تمام دلاوران من باج
هر آن کسی که بتابد سر از اطاعت من ز ملک و مملکت خویش سازمش اخراج
که راست حد که نماید برابری با من که راست قدرت و جرات کند عناد و لجاج

مطربان ساز بیش نوازند چای از نهر در بزم آرید

بلا مولف گوید

شد دلم غرق بحر لجه خون صبر و طاقت ز کف برفته برون
در دلم غم عجب نموده نهان رفته بیرون ز دل قرار و توان
بعد فوت محمد مختار مختلف بین او شده بیکبار
که ابابکر بر سر منبر گشته او جانشین پیغمبر
که عمر گفت بر سر منبر که منم جانشین پیغمبر
گاه عثمان بگفت در منبر که منم جانشین پیغمبر
بعد از این هر سه زاده سفیان گفت او جانشین منم کهان
حال حیدر شده سر منبر خوانده خود جانشین پیغمبر
مانده ام من از این عمل حیران چیست تکلیف من به دار جهان

ای غلام از روی فا طلب بما — اهل علم از تو همی دارد رجا
گر کنم مشورت با اهل علوم — چیست تکلیف من و مردم بروم

غلام :

پیروان کلیم و هم عیسی — داده پیغام قیصرت زروی
زود تشریف آورید براو — تا که منت نهید بر سر او

دو عالم :

سر زوار تاج و کلاه بسودم — بود دل خسروا این جهانت به کام
چه فرمان بود بهر احضار ما — بیان کن تو مطلب ز راه وفا

قیصر :

علیک من به شما عالمان پیروانا — خوشا مدید به مجلس ز راه مهر و وفا
کنید تکیه شما مسندم به عزت و ناز — برای جمله شما را کنیم پاداش

شربت بیارید غلامان برای ما
تا جمله نوش جان بنمایند از وفا

(بلافاصله گذارند) دشوار

فتاده مشکلی ای عالمان مرا در کار — که حل او ندانیم به نزد من

دو عالم :

چه مشکل است بفرما که تا ز راه وفا — به حل او بنمائیم کمی و کوشش ها

قیصر

ای جماعت بشنوید از من کلام با صفا — بعد فوت مصطفی (ص) محبوب درگاه خدا

رخنه افتاده است اندر دین اسلام این زمان — گر به منبر جا کند بوبکر از راه وفا
گر عمر جایش شده بر منبر او اکنون بدان — گاه عثمان می نمود اندر سر منبر قرار
این سه تن رفتند چون بیرون از این دار فنا — زاده سفیان نماید لعبه آنها ادعا
این علم مصطفی حیدر به آواز جلی — خلق را در یثرب و بطحا زند از نو صدا
من ندیدم که حق با دست یا شخص دگر — مانده ام ای عالمان الحال در خوف و رجا
حال پرسم از شما تکلیف من امروز چیست — بر معاویه کنم بیعت و یا شیر خدا

دو عالم :

این چنین آید مرا در خاطر ای سلطان روم — سر گران از هر دو چیز می فارغ نایی از علوم
گر کند لشکر معاویه به این ملک از جفا — در جوابش گو کنون اول جواب مرتضی (ع)
حالیا از من شنو شاه تو در این انجمن — از علی واز معاویه بپرسم ما سخن
گر جوابش داد آن هر دو بما دانش قبول — ورنه در دین خود ما باش کمتر شو ذلول
گر علی آید همی پاسخ به فارغ نشین — این مرا آید به خاطر چاره نبود غیر از این

قیصر :

ناپسندیده سخن خوب نگردی تو پیر — دین ربود از کف من خوب نگردی تدبیر
چاره این نیست تو کردی اگر تو نگر — همت بگو تو فرزن بردل و جانم آذر

دو عالم :

پادشاها این مرا آمد خیال — بر تو گفتم من به نزدت این سؤال
گر تو داری در نظر فکر دگیر — شرح فرما در برما سر بسر

قیصر :

ای عالمان علم مسیح و دم کلیم — شد قلب من ز غصه و اندوه پُر غم دونیم
دانم چنین خیال بدانید در ضمیر — گویم که نامه‌ها بنویسند هر دبیر
کین نامه نزد زاده سفیان برند زود — نزد علی ولی خداوند دادگر
گویم که هر یکی دو نفر از منشیان — عازم کنند در بر من از الف تا ی کران
پرسم ز منشیان معاویه یا علی — در دل مرا نمانی در بر من خجلی
زین هر دو هر که گفت سؤال مرا جواب — دانم که هست مذهب او مذهب صواب
وانگه کنم اطاعت او را به جان و سر — این است آنچه هست مرا حاصل از نظر

۲ عالم :

منخت هست پسندیده لبی — نظر او رای تو بهتر زکی
نامه بنویس و بیا تا کن طلب — اهل علی تو را شان بلب
گر جواب زمسئل گفته — در این راز نهان را نهفته
کن اطاعت تو و ما هم کثیر — نیست کس را سخن آنگه دگیر

قیصر : (نامه بنویسد و بدهد بزید)

گیر این نامه زدستم تو غلام — ره بپر تو سوی کشور شام
چون به درگاه معاویه رسی — پاسخش گیر و زنزدیش برگان
گیر یک نامه دگر از کرم — ده به حیدر شه خوبان الم
باز گو اهل علوی ز کرم — زود عازم بنمائید بر من

غلام :

به چشم آنچه بفرمای عبد دربانم — که من یکی ز غلامان درجا شارانم

(نامه را گیرد و از پیش قیصر برود)

معاویه :

ساقی هلال باده بیار آفتاب کن — دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
ساقی نقاب از رخ خاتون خم بگیر — خون مرد روان سلسله را تو تراب کن

(باده صرف کنید)

عمرو عاص این دل من میل تماشا دارد
شور عشق بهرم شورش دریا دارد
باده در ساغر و عشق و صنم و مطرب و می
شده نزدیک مرا هر یکی دارو دارد
می بجز در برمن نار بزن شعر بخوان
بلبل اندر سر گل بین که چه آوا دارد

عمرو عاص :

ایا امیر مبارک بود به فرق تاج — که نام تو شده گرفته به شرق و غرب رواج
نموده حکمت بر اساط روزگار دغل — مرا بین بخت ملذت ز روزگار علاج
دو صد سکندر و دارا به حرص و نفع خود — ز راه مهر و وفا نیست سوی تو مخاج

معاویه :

گل از بستان روی ما خرمن خرمن است امشب

زچین زلف عنبر بار دامن دامن است امشب
سبو بشکست مهر خویش لبخند دل شکن
صنم طرف کلاه شکن کلاه شکن است امشب
سخن گفتی و دُر سفتی رجا از عالی و دانی (۱)
به بزم و طبع مردان تو احسن احسن است امشب

عمرو عاص :

بلی دل از غم دلدار کوزن کوزن است امشب
چرا گویش اینک بانگ رفتن رفتن است امشب
بگفت و گفت و مال و حال شاد و خرم از هر سو
بدان شادی که قلب دهر کوزن کوزن است امشب
هزاران رستم دستان ز دستان تو سرگردان
ز چاه قهر ظلم تو رکین ذی زن زن است امشب

معاویه :

گویم به تو حال یا رک الله ازمن به تو صد تبارک الله
بنشین غم من ز دل برون کن از گردش این زمان بیا کن
من لبخند علی به سینه دارم با او سر قهر و کینه دارم

عمرو عاص :

لبخند حیدر بیا ز سر بگذر نیستی تو حریف آن صفدر

۱- اشعار بزمی معاویه و عمرو عاص از نسخه مرحوم محمدعلی رجاء زاده ای برگرفته شده

خود مردم شهید سازندش از جهان ناامید سازندش

مشکلی رخ داده بهر تای امیر باشد اینک یک خیالی در ضمیر

غلام قصیر : (وارد میشود)

الا ای معاویه تاجدار نشسته بجای رسول کبار
ز روم آمدم در بر تو بشتاب ز احوال قیصر شوی کامیاب
بگیر از من این نامه را از وفا بخوان چه نوشته برای شما

معاویه :

مرحبا بر تو غلام کامکار گیرد اندر مسند عزت قرار
مرحبا بر قیصر و اعیان او مرحبا بر حاجب و دربان او
نامه را بستان بخوان ای عمرو عاص سازد از اندوه این رزم خلاص

عمرو عاص :

هست مضمونش چنین سلطان روم خواسته از تو کسی اهل علوم
آن دو متقدر را کنی حل مشکلش خار این عقده گشایی از دلش
گر جواب از تو برآید دلپذیر بی شک و شبهه تو را خواند امیر

معاویه :

عمرو عاص ای تو ثانی شیطان خلق از حیلهٔ تو سرگردان
حال در پاسخ آنچه هست صلاح شرح بنما هر آنچه هست فلاح

عمرو عاص :

ای به ناحق نشسته بر اورنگ سخنت زد به قلب رزم سنگ

این بدان آنچه آدیم به نظر — حقتی خواهدت دهد تغیر
چونکه نهیدت حق بود به علی — تو به باطل نشسته ای ولی
زین جهت او روانه کرده رسول — تا نماید تورا ز قهر طول

معاویه :

پس در این حال چیست چاره ما — بازگو عمرو عاص مطلب را
در جواب رسول آنچه رواست — من نگویم جواب بی کم و کاست
آدیم در نظر چنین به نهید — که فرستم پسر بروم یزید
چون سخنور و او سخنداران است — عاقل و عارف بزرگان است

عمرو عاص :

خود تو دانی هر آنچه دانی تن — پسر خویش را تو راهی کن
بر تو معلوم میشود به یقین — سخنم صدق باشد ای بدین

معاویه :

ای یزید ای ضیاء دیده من — قوت قلب و آینده من
تن بیارا به زیور و گوهر — منصب کن تو نوکر و چاکر
تاج زر نه بسر کمر از سیم — تنگ بر بند ای پسر زرین
همره خود ببر تو لشکر روم — چون رسیدی به روم از این بر بوم
گر بعیت تو از برای پدر — آنچه گویم بدار در خاطر
تو مبادا بترسی از هر باب — هر چه پرسد بده ز قهر جواب
تا بدانند جمله مردم روم — که تو جانشین برای علوم

یزید :

بشنم ای پدر بهربان حکم شما — روم کنون بسوی روم لذ آن ماوا
چنان جواب بگویم به او مسائل را — که مستفیض گشتمان همه به جا شما
مدار خاطر خود جمع اندر آن کشور — که تا رسیدم بیعت بگیرم از قیصر
گمان کرده معاویه را نباشد کس — یزید هست برای هزارتن هم بس
روانشوید غلامان و چاکران همراه — مبادا آنکه سقط من شوم در این صحرا
به احترام و به عزت مرا روانه کنید — مبادا آنکه به من خنده از سیاه کنید
کتاب مسئله ها را به من بدهید — مبادا آنکه شوم من خفیف در آنجا
اگر که سخت بپرسند من چه کار کنم — ز دست مردم رومی کجا فرار کنم
روانشوید عساکر شما به جانب روم — که من جواب مسائل بگویمش به علوم

معاویه :

بگیر این کتاب حرام و حلال — بخوان و ببر همره خود تمام

یزید :

ای غلام قیصر از راه وفا — آی در تردم ایا شیولتا
در نظر آید عجب شهر عظیم — هست این قسطنطنیه ای غمین
این چه جاه و چه دلایت آشکار — دیده من دیده کم در روزگار

غلام :

این بود شهر روم ای برنا — چیست مطلب به من بیان فرما

یزید :

رو تو اندر شهر ای شیولتا — ده خبر بر قیصر از راه وفا

گو یزید این معما را بگوید — تا قفل اندوه شما را شاه کلید

ده خبر از من به قیصر ای غلام — بازگو آمد برت والی شام

غلام :

السلام ای قیصر نیکو لقا — مژدگانی هم مرا بنما عطا

دان یزید بن معاویه رسید — قفل اندوه تو را باشد کلید

قیصر :

مرحبا بر تو غلام نیک کار — شاد بنمودی مرا ای نامدار

گو غلامانم بیایند آن یزید — داخل مجلس شود با صد مزید

غلام :

حکم شد از قیصر نیکو لقا — تا یزید آید بسوی بارگاه

ای یزید این بارگاه قیصر است — بر تمام روم‌یان او سرور است

با ادب میشو روان در بارگاه — در حضور قیصر ای نیکو لقا

یزید :

السلام ای آنکه باشد تکیه گاهت تخت زر — صد چو خسرو بر درت دربار تو بسته کمر

ای فریدون جاه بر درگاه جودت بسته صف — پادشاهان جهان از هند و چین و خاور

این بدان از شام در نزدت معاویه که هست — بار من کردند روان بنگر چه داری در نظر

قیصر :

در جواب این شنایت مرحبا و مختصر — باد از من ای یزید نخل عمرت بی ثمر

چند گویی عجب دارم ز تو من این سخن — مدعی کافر کی گردد مسلم گو ای بی خبر

حال بنشین بر سر اورنگ کبر از گفتگو — بشنو اکنون از سؤالم گو جواب ای بی خبر

یزید :

بپرس از من سؤالاتی که داری — جوابت را دهم از روی یاری

منم در علم اعلم ای نکوشان — خبردارت کنم از سر پنهان

قیصر :

ای یزید اول سؤال مختصر — از کلید آسمانم ده خبر

اسم آنها را چه می باشد کلید — ده جوابم حال بی گفت و شنید

یزید :

خیز از جا ای غلام دل نگار — آن کتاب جلد زردم را بیار

گیر از من این کتاب ای نابکار — آن کتاب جلد مشکی را بیار

هر چه می گردم میان این کتب — حرفهای تو ندارد او جواب

پادشاها از تو می باشد عجیب — پرسی از من تو سخن های غریب

هیچکس از آسمان نبود خبر — از سخن های مزخرف درگذر

هر چه می خواهی بگو تو از زمین — تا جوابت را بگویم بالیقین

قیصر :

به از این عالم که در اول سؤال — عاجز آمد عذر خواهد زین مقال

عالمی تر از آسمان نبود خبر — ادعایش حرف بیجا سر بسر

مطلب دوم بگو با من چنین — تا بدانم من یقین سازم یقین

چند شئی بی پدر آمد وجود — گو به من آنها چه بودند و که بود

گیستند آنها وی با تشنه چه چیز — یثرب بهرت این زمان راه گریز

یزید:

قیصر زشتی ای تو بسیار عجیب است — این مسئله در بر اصحاب غریب است
در جمیع کتبی نوشته است چنین باب — مخلوق نخواندند چنین درس ز اصحاب
می پرس ز ارسلان سر و گوهر و مرجان — از اسب و دُر و تاج و کمر لعل بدخشان
این هاچو سؤال است که ماندم به جوابش — من مدح نگردم شبه قرآن نه کتابش

قیصر:

زبان ببند در کرامت ای بی ادب — نگویم سخن های دور از عجب
گشت معلوم که با این ادعا — کاذب و غداری ای شوم دغا
ای سران بارگه جوش زنید — جملگی از بارگه دورش کنید
از علی آن صاحب تیغ دوسر — در تعجب مانده ام نامد خبر

یزید:

جواب گفتم و گفتش در آمد — رومیان چه بیچاره آمد
خدا حافظ که ما رفتیم و رفتیم — مثال بادکنک ترکیده رفتیم
عجب کردم به خلق دون امامت — که لعنت می کنندم تا قیامت

حضرت علی (ع) (آواز نوا)

داری چه قصه ها پسر ای چرخ کجدار — هر لحظه طرح تازه بریزی به روزگار
آمد خبر ز روم مر قیصر برای من — این بسته نطر نما به دل داغدار من

امام حسن (ع):

ای گریبی که گشته از تو عیان — قلم و لوح و جمله کون و مکان

که مار دلوده وحش رطیور — ذکر محمد تو کرده ورد زبان
راحم والرحیم تو را نامت — من کمین بنده تابع فرمان
به حق اسم اعظمت داور — شیعیان را ببخش باغ جنان

غلام:

سلام و تحیت ای وصی پیمبر — نثار قدوم تو باد این تن و سر
روان ای سرافرازه تاج شاهی — روانم به نزد تو بفرده قیصر
به خاک قدوم تو عرضی است اورا — نوشته کنی نامه بستان و بنگر

حضرت علی (ع):

مرحبا ای هدهد خوش سیر — شادمان کردی مرا از این خبر
قیصر از بهرم نوشته نامه ناب — کیفر آکس روان نزاهل کتاب
من گذارم را کن حل در جهان — سازد او قلب غمینم شادمان
وانگهی گردم مسلمان از وفا — با تمام اهل روم ای مقتدا

امام حسن (ع):

ای پدر ای پادشاه لولاک — خانه کعبه ز تو جسته شرف
در جواب قیصر ای بابِ فکار — چیست منظورت بزما آشکار

حضرت علی (ع):

ای دمی باشی تو ماهر از علوم — بایدت رو کوری در ملک روم
در جواب قیصر ای نیکو تن — کن مسلمانش تو از راه وفا
چون مشرف گشت در دین رسول — تحفه ای آرد برت بهر قبول

چون که در زیر حرمت در آن تخته‌ها ده نشان برادر تو دشت کربلا

امام حسن (ع) (در عراق خواند) (اسلحه پوشی)

گوش بر حرف پدر می‌کنم انشاءالله پی خطر رود به کفر می‌کنم انشاءالله
بروم رزم پی مسئله گویم به شتاب همه را حال مسلمان کنم انشاءالله
حاضر آرید در این لحظه سلاح کنم این کفر فتح و ظفر می‌کنم انشاءالله

(بلاد حمله - فرده بردارد)

بهر این امر همین لحظه چو یم در جوشم اشتر مستم و از باده حق مدهوشم
فرده حضرت داود نبی را پوشم از پی امر پدر از دل و جان می‌کوشم
رزم گوشه چه پدر می‌کنم انشاءالله تنگ بندم کمر خویش بن از عون الله
برکشم از نه دل همچو علی شیر خدا صولت لاحول ولا قوه الا بالله
تا کنم ظاهر گنجینه اسرار خدا همه را عقده گوهر می‌کنم انشاءالله

(کلاه خود بردارد)

خود ای خود مرا تاج لامرکز بر سر می نهم سر که در این راه ایابا فتح و ظفر
گنج معنی نهانی بنمایم ظاهر به فتحنا لک فتر می‌کنم انشاءالله

(شمشیر بردارد)

ذوالفقار دو سر از عون الله برندم همچو حیدر پدرم برگ دلاور گیرم
راه بر خصم خسان سد سکندر بندم رزم خصمانه به شر می‌کنم انشاءالله

(عازم رفتن)

ای پدر وقت وداع است خدا حافظ تو این کفر فتح و ظفر می‌کنم انشاءالله

حضرت علی (ع):

برو که حضرت پروردگار یارت باد در این سفر گل مقصود در کنارت باد

امام حسن (ع):

ای شیر خدا وصی احمد شه دین فرمان تو می برم نشینم بر زین

حضرت علی (ع):

بنشین تو به زین زود برو تا مدد شاه فرمان علی بود برو الشود در راه

غلام:

شکر لله که رسیدیم به مراد باب فرج ابن علی بردیم گشاد
ای نور دو چشم مصطفی شاه زمن رو خود تو زپیش از عقب آیم من
فرزند علی حسن به ره بنهاد بر قصر و اهل روم دولت رو داد
تا زنده‌ام این درد مرا باشه یاد بر خلق حسن خوی حسینی صولت

(چه‌ه می‌گوید)

السلام ای شه بلند اقتدر ده به من مژده ایها القیصر
که رسید حضرت امام حسن تا کند مجلس تو را روشن

قیصر:

مرحبا بر تو که کردی خوش دلم خار این محنت برآمد از دلم
اهل مجلس نور چشم مصطفی می رسد از راه در این بارگاه
آمد آن شه بهر تعظیمش تمام زود بشتابید بیرون خاص و عام

(بلافاصله گوید)

ای نثار مقدمت جان و سر این دل دو نیم
السلام خوش آمدی فارغ شدم از خوف و بیم
گشت واضح بر من و بر این سران بارگاه
حق بود بر باب تو بر دشمن او لعن باد
خواهم از تو چند سؤالاتی بر من گوئی جواب
تا شوم محکوم احکام تو بی حد و حساب

امام حسن (ع) :

در رضای ذات بیچون چون ز گشتم مستقیم
می روم با لای منبر حال بسم الله الرحمن الرحیم
حمد بی حد بر خداوندی که از یک لفظ کن
خلق عالم کرده از ارض و سما عرش برین
از ید قدرت سرای بی طناب افراشته
قدسیان بهر عبادت گشته اندر وی مقیم
عرش و فرش و لوح و کرسی آسمان و ارض را
با همه خلقی که خلقت کرده در آنها کریم
جملگی از نور جدم خاتم پیغمبران آفریده بهر آری داده به آن خلق عظیم
رتبت
کیست محمد و نعت مصطفی مدح علی مستمع باشید می گویم سخن بی خوف و بیم

گفت از فرمان حق بود از نبی باید وی جانشین مصطفی باشد چه وضع بر کلیم
حال ای تفسیر جان کن آنچه داری در نظر تا کنم حل مشکل از الطاف یزدان حکیم

تفسیر :

ای خدای جان تو ای نور چشم و بیمبد سه منشا آشکارا گوش کن ای با سرور
کنم سؤال جوابم گو تو از احسان نخست مطلبم این است ای شه خوبان
گو کلید در آسمان خدای ودود قرار داده گو تا دلم شود خشنود

امام حسن (ع) :

ای تفسیر ذالجلال الاهی کنم خبر تورا از آنچه خواهی
بیان کردی بگویم من سراسر کنم حل مشکلت را حق داور

(بلافاصله)

از حمد چه بودی مآلش صلوات بر محمد آلش

(بلافاصله)

بدان کلید در آسمان بذات خدا بود بکم خدا لا الا الی الله
کسی که کرده چنین ذکر در صباح و پسین نگوگشاده در آسمان به آن یقین

تفسیر :

مرحبا ای گنجور علم خدا بر تو و بر علم تو صد مرحبا
از سؤالات دگر ای محسن گوش کن ای خسرو خوبان زمن
در جهانم بی پدر آمد وجود چند شئی هست گو آنها چه بود

امام حسن (ع) :

حوائجت گر برآید دل خرم شود — من تشویش نزدم مهمل باشد

بپرس از من تو تحقیق ای وفادار — که من از جملگی سازم خبردار

قیصر:

چو شنوی بود آنها ای گوهر — دو انسان پنج حیوان شد مقرر

امام حسن(ع):

که بود انسان بیان فرما تو مولا — یکی آدم یکی هم بود حوا

من زان پنج حیوانم تو نامویس — یکی هم مار یکی هم بود طاوس

کدامین مار و طاوسند آنها — بدان بودند در بانی جنان را

ز دربانی چرا رفتند بیرون — نمودند یاری شیطان ملعون

چرا ابلیس را کردند یاری — به خلدش برده اند از حیله کاری

ز حیوان کرم بنما تو تاویل — بدان او بود قرب دفن هابیل

ز حیوان چهارم کن خبردار — چهارم گوسفند ای نیک رفتار

کدامین گوسفند است ای نکوشان — ز حق آمد برای اسماعیل قربان

تو از حیوان پنجم ساز آگاه — بود او ناقه صالح ای امام شاه

قیصر:

ای ضیاء دو چشم پیغمبر — می نما گوش مطلب دگر

صورت چند اندر این صندوق — قصت تشمم ز او نیافت فروغ

بر دهی اذن آورم ضیق — شمع دل را نمایم از تو فروغ

امام حسن(ع):

امر کن قیصر ستوده سیر — تا که صندوق را کنند حاضر

من به حکم خدای بی همتا — بنمایم ز کیت مهر تهی

قیصر:

غلام با وفای نیک اختر — برو صندوق را بنزد حاضر

غلام:

هست این صندوق ای شاه جهان — گر دهد مطلبی بما بیان

قیصر

امام حسن(ع):

کین نمارا از این صورت خبردار — بود آدم که چشمش گشته خونبار

چرا ریزد ز چشمان عقد مرجان — شده ها بیل کشته گشته گریان

بگو از گیت این صورت ز احسان — بود این نوح دیده بحر و طوفان

خبر ده تو از این صورت تو مارا — خلیل الله بود ای نیک اسما

قیصر:

ای ضیاء دو چشم پیغمبر — زین سخن ها دلم زدی آذر

چون شما سروران کرا ماند — واقف از علم و ز علامات ند

جای دارد کنون برای بکاء — بنمایی تو دشت کرب و بلا

که بپیمیم آن گروه پلید — به حسین اندر آن زمین چه رسید

امام حسن (ع):

بدین حال بود تیغیر نگو منظر بیا میان دو آغوش من نما تو نظر
تو در واقعات حسینی در میان کرب و بلا بکن مشاهده چون اشتیاق دعا

تیغیر:

باش ای خلاق برحالم گواه من گواهی میدهم با اشک و آه
نیست غیر از حق خداوند دگر محمدی ختم رسل شه مفتخر
بود احمد مرتضی باشد امام هم چنین اولاد آن شه تا قیام
لعن حق بر بت پرست و بت تراش گو زات ان بردلم بودی هراس
لعن حق بر قاتلان شاه دین از الا الآن تا روز پسین

تا زنده ام این ورد مرا باشد یاد
بر دشمن مرتضی علی لعنت باد

تغزیه مباشره تغیر با امام حسن (ع) باهتمام هاشم فیاض چاپ شده در
مجموعه تعزیات - تدوین جشنواره نمایش های سنتی و آئینی -
وقایع ۱۴ دی ۱۳۷۵ = ۵ رمضان ۱۴۱۸ در روستای
زفره کوهپایه اصفهان بازنویسی نمودم
محمد حسن رحمانی زفره ای

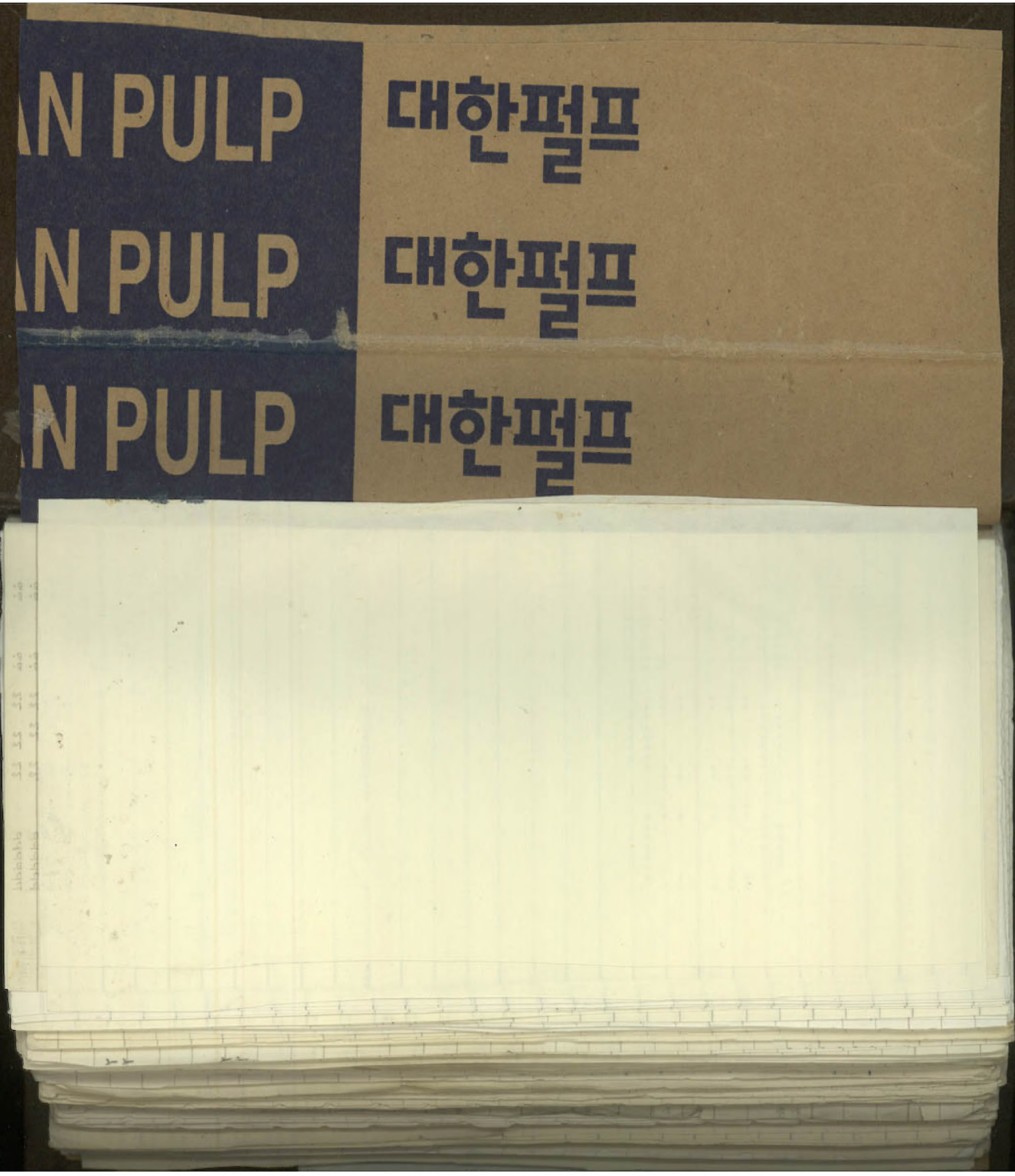
AN PULP
대한펄프
AN PULP
대한펄프
AN PULP
대한펄프